

دانش و پیشه

دوره می جناب ابوالفضل

مآثر: انجمن ادب و هنر

دانش و پیشه

دوره می جناب ابوالفضل

از انتشارات انجمن ادب و هنر

انگلستان

شناسنامه این دفتر:

نام: دانش و بینش ۵

مشمول بر سخنرانی های دوره ی جناب ابوالفضائل

محل برگزاری کنفرانس: ایلینگ تاون هال - لندن

زمان برگزاری کنفرانس: ۲۶ تا ۳۰ دسامبر ۲۰۰۱

زمان نشر این دفتر: دسامبر ۲۰۰۴ - لندن

تیراژ: ۵۰۰ جلد

ناشر: انجمن ادب و هنر ایران - انگلستان

Baha'i Society for Persian Art and letters

Tel: 01923 840 246 & 020 7602 7569

روی جلد: تصویری از قصر بهجی

عکس از روحی ورقا

تنظیم و تدوین برای چاپ: سمندر

چاپ و صحافی: BOOK PRESS - LONDON

اهل دانش و بینش سالها کوشیدند و بوصول ذی الجلال
فائز نگشتند و عمرها دویدند و بلقay ذی الجمال
نرسیدند و تو نادویده بمنزل رسیده و ناطلییده بمطلب
واصل شدی...

حضرت بهاءالله

(ادعیه حضرت محبوب - صفحه ۴۳۵)

فهرست مندرجات این دفتر:

صفحه	نویسنده	عنوان مطالب
۷		۱- یکی از الواح حضرت بهاء الله به جناب ابو الفضائل
۳۴	وحید رافتی	۲- لوحی خطاب به جناب ابو الفضائل
۵۵	صالح مولوی نژاد	۳- برخی فوائد تاریخی و ادبی کتاب فراند
۹۰	نعیم نبیل اکبر	۴- ابو الفضائل و زبان فارسی
۱۱۵	فرید الدین رامهر	۵- ابو الفضائل و عهد الهی
۱۳۵	شاپور راسخ	۶- در ورای همزنگی و جنگ میان فرهنگ ها
۱۵۲	سیروس علانی	۷- ابو الفضائل و جرج تانسند
۱۸۰	ایرج ایمن	۸- شکبستی و مدارا
۱۹۷	فرح بوستدار	۹- آئین بهائی: زیر بنای اخلاقی جامعه مننی
۲۱۳	مونا خلمی	۱۰- دست چینی از خاطرات حبیب مؤید....
۲۲۵	رضا قاسمی	۱۱- عرفان سعدی
۲۴۹	فرهنگ جهانپور	۱۲- گفتگوی تمدن ها
۲۶۰	شاپور راسخ	۱۳- در نوره ابو الفضائل چه گذشت

THE UNIVERSAL HOUSE OF JUSTICE
DEPARTMENT OF THE SECRETARIAT

۴ شهرالکمال ۱۶۱

۳ آگست ۲۰۰۴

Mr. Mahmoud Vargha
37E Eastbury Road, Northwood
Middlesex
HA6 3AJ
United Kingdom

برادر عزیز روحانی جناب محمود ورقا علیه بهاء الله

گزارش برگزاری هفتمین دوره انجمن ادب و هنر ایران بنام نامی جناب زین المقرین در ایام ۲۶ تا ۳۰ دسامبر ۲۰۰۳ در لندن واصل شد و متأسفانه ارسال جواب بعثت حجم کار در مرکز جهانی بهائی بتأخیر افتاد.

بیت العدل اعظم از استقبال احباء در شرکت در کنفرانس و استفاده از محضر جناب علی نجوانی و سرکار وولت خانم، حضور ۵۳ مهمان غیربهائی و مشارکت بعضی از آنها در اجرای برنامه‌ها، که کل نشانه کارآئی اعضا هیأت مدیره انجمن ادب و هنر در تنظیم برنامه‌های جالب و متنوع و نظم و ترتیب در امور آن حفلة نورا است بسیار مسرور گشتند. تقدیم تبرعات یاران جهت مساعدت به رادیوی بهائی پیام دوست نیز موجب امتنان معهد اعلى گردید.

خادمان باوفا و فداکار هیأت مدیره آن انجمن را بشارت میدهد که بیت العدل اعظم الهی وعده فرمودند که در اعتاب مقدسه مبارکه مزید موقفتشان را در ادامه خدمت مبارکی که تعهد نموده‌اند از ساحت قدس الهی مستلث نمایند.

با تقدیم تحیات

از طرف دارالانشاء بیت العدل اعظم

نور محمد

يكي از الواح حضرت بهاء الله به جناب ابوالفضائل

بسم ربنا الاقدس الاعظم الاقدم العلى الابهى

الحمد لله الذى اظهر من الالف الاستقامة الكبرى و بالباء شأن الامتياز بين الاشياء و بالجيم اظهر شأن من طاف العرش بالعشى و الاشراق و بالذال خضوع احباء الله فى ملكوت الاسماء و خشوعهم و ركوعهم عند تجلى الانوار من نير ارادة ربهم مولى المبدء و المآب و جعل الهاء عيناً لهيكل الحروف فى الكلمة العليا فلما تزينت بالباء ظهر السر المكنون و الغيب المخزون و الاسم الاعظم الذى به تزين العالم. سبحان من ظهر بذاته لذاته و تجلى لخلقه بآياته و ظهوراته و بيئاته و سبحان من جعل الاشياء حاكية عن حروفات الكتاب و اظهر اسرار المبدء فى المآب انه لهو العزيز الوهاب. سبحان مولى الخلق الذى سمى فى الانجيل بروح الحق و فى التوربة باله الابدى و فى الفرقان بالنبأ العظيم الذى به بنى هذا البناء القديم الا انه مسبوق بالعلة و هى ارادة الله المطاعة. اصلى و اسلم و اكبر على اولياء الله و اصفياه و اودانه و سفرانه الذين اظهرهم الله عن ارادتهم و جعلهم مظاهر الارادة بين البريه اولئك عباد بهم انار افق سماء الامانة. سبحانك يا من باسمك نادى المقربون فى برية الاشتياق و المخلصون فى ببداء الفراق قد اخذتهم حلاوة ندانك الذى ارتفع عن شطر عرشك فى ايامك على شأن انجبوا و قالوا لتيك اللهم لتيك يا سيد العالم و مقصود الأمم لتيك يا اسم الاعظم و الروح الاقدم لتيك يا من باسمك فك الرحيق المختوم و ظهر الاسم القويم و بك ماج بحر البيان و هاج

عرف اسمك الرحمن لتيك لتيك يا اله الوجود و غاية المقصود لتيك يا من باسمك جرى فرات الرحمة و استقر هيكل الاحدية على عرش العظمة لتيك لتيك يا من بك نطقت النار فى السدرة و اشرفت الارض بنور وجهك يا من بك قامت القيمة و ظهر حكم الساعة و تحركت عظام نخره لتيك لتيك يا مقصود العارفين و غاية امل المشتاقين لتيك لتيك يا من بحبك ذابت اكباد العشاق و بنور امرك اضانت الافاق احمدك بما تشرفت ديارك بقدمك و نصبت خيامك على الاتلال و الجبال باسمك و قدرتك. اى رب اسنلك بحلاوة بيانك و اسمك الذى به سحرت اسمائك بان تؤيد عبادك على التوجه الى انوار وجهك و الاقبال الى افكك. اى رب لا تخيبهم عن شاطى بحر فضلك و لاتمنعهم عن المائدة التى انزلتها من سحب جودك و سماء كرمك تم عرفهم ما ينفعهم فى كل عالم من عوالمك انك انت المقدر على ما تشاء و فى قبضتك زمام الاشياء لا اله الا انت المقدر التقدير.

و بعد عرض میشود نامه های آن جناب که هر حرفی از آن به افصح بیان به ذکر محبوب امکان ناطق بود عالم قلب را روشن و اقلیم محبت را مزین و خرم نمود. نعم ما قال : حبذا ذاك الشّادحين هبت، عرفش به اسم دوست یکتا متضوع و نفحه اش منتشر فلما وجدت و عرفت توجهت الى جهة ربنا مالك الورى و اقبلت الى ان بلغت الافق الاعلى فلما حضرت عرضت ما غرّد به عندليب حبكم على الاغصان و هدرت حمامة و تكلم على الافنان فلما تم و انتهى نطق مالك العرش والثرى و مولى الاخرة و الاولى بما انجذبت به حقايق الاشياء، قوله جلّت عظمته:

بسمی الظاهر الناطق العليم

نكر من لدنا لمن اقبل الى الله رب العالمين الذى سمع النداء و سرع الى الافق الابهى و شرب رحيق البيان من ايدى عطاء ربه الرحمن الرحيم قد توضع منه عرف محبة الله على شان شهد له القلم الاعلى فى هذا القصر الرفيع الذى بنى قبل الظهور و ارتفع اذ ورد جمال القدم فى السجن الاعظم كذلك يقص القلم من لدى الله العليم الخبير.

يا اباالفضل يذكرك مطلع العدل بايات يجد منها المقرّبون عرف الله العزيز العظيم انا سمعنا ندانك اجنباك فضلا من عندنا ان ربك لهو الفضال الكريم. انا خلقنا العالم لهذا اليوم الذى كان مذكورا بلسان اصفياتى و مسطورا من قلم ارادتى فى كتابى المبين. قد اتى الرحمن و ظهر البرهان على شان لاينكره الا كل معتد ائيم. قد كملت النعمة و تمت الحجة و نزلت المائدة من سماء عناية ربك المشفق الكريم. فانظر العباد و ما عملوا فى ايام ربك قد نقضوا ميثاق الله و عهده و كفروا بالذى آمنوا به و يدعونه بالعىشى و الاشرار كذلك سولت لهم انفسهم بما اتبعوا مطالع الاوهام.

طوبى لقوى ما اضغفته سطوة العالم و لغريب قصد الوطن الاعلى و شهد بما نطق به لسان العظمة فى المبدء و المآب. كم من امير اعرض عن الحق و كم من فقير اقبل و قال لك الحمد يا مقصود القلوب ولك الثناء يا مولى العباد كم من عالم منعته العلوم عن اسمى القیوم و كم من جاهل سمع و اجاب ربه العزيز الوهاب. طوبى لذى بصر رأى الآية الكبرى و لذى سمع سمع نداء الله رب الارباب. قم على خدمة الامر باسم ربك و بشر الناس بهذه الظهور الذى اذا ظهر خضعت الاسماء و نادت الاشياء الملك لله الواحد القهار. قل يا ملا الاديان باى حجة آمنتم بالله من قبل و باى برهان اعرضتم عن الذى به استوى هيكلكم على العرش الاعظم و نطق منزل البيان تالله قد ظهر ما تزین بذكره الزبر و الالواح. كذلك صرفنا الايات و انزلناها فضلا من لدنا و انا المقندر على ما اشاء لا اله الا انا الغنى المتعال.

یا فضل اعمال امم سبب و علت انقلاب عالم و بلایای وارده بر او شده ملاحظه نمایند سنین معدودات میگذرد و عالم راحت نیافته و ساکن نشده هر یوم خلق آن به بلای مبتلا و از سبب و علت غافل و محجوبند دریای لطیف شیرین امام وجوه ظاهر و لکن از غفلت و نادانی از او گذشته اند و به سراب متوجهند او هام لایسمنه لایغنیه ایشان را از اشراقات انوار آفتاب یقین محروم نموده از علم البقین گذشته اند و به جهل مبین تمسک بسته اند. مقبلین آن ارض را از قبل مظلوم تکبیر برسان و بگو امروز روز عمل پاک و روز خدمت است آنچه بر شما در سبیل الهی وارد شده کلّ در کتاب از قلم اعلی ثبت گشته ان شاء الله بر این امر اعظم مابین امم ثابت و مستقیم باشید به شأنی که نعیق شیطان شما را از رحیق رحمن منع ننماید و از حق جلّ جلاله بطلبید تا شما را مؤید فرماید بر حفظ آنچه عطا فرموده قسم به آفتاب عدل که از افق سماء فضل مشرق است مقامات نفوس موقنه عندالله بسیار عظیم است به شأنی که صاحبان حساب و قلم از احصای آن عاجز و قاصرند شما سفینه های عنایتید از برای اهل عالم و جبل متینید از برای امم قدر و مقام خود را بدانید و بشناسید. امروز روزی است که انسان قادر است بر آن که نهالی غرس نماید که اثمارش به دوام ملک و ملکوت پاینده و باقی باشد. یا فضل انّ الفضل المظلوم یکبر علیک و علیهم و علی الذین ما نقضوا میثاق الله و عهده. انتهى

این خادم فانی به لسان و قلب از حقّ منبع جلّ جلاله میطلبد احبّاً و اصفیا و اولیای خود را مؤید فرماید بر حفظ آنچه در سبیل الهی دیده و شنیده اند. دوستان محبت محبوب امکان را به جان خریده اند باید این نعمت کبری و عطیه عظمی را به او هومات این و آن از دست ندهند هر شیئی نفیسی را سارق از عقب و خائن در کمین باید جمیع آگاه باشند که مباد دزدان فرصت یابند و به یغما پردازند این عبد فانی لازال به ذکر احبّای حقّ مشغول از قلم ذکر مینمایم و از قلب حفظ می طلبم و از لسان به هردو مشغول انالله و انالیه راجعون.

ذکر جناب آقا میرزا علی محمدّ علیه بهاء الله نموده بودند تفصیل ایشان و شرح احوالشان به نحوی که از صریر قلم آن جناب استماع شد در ساحت ارفع اقدس اعلی به شرف عرض فائز گشت و نازل شد در باره ایشان از سماء فضل رحمانی لوحی که فی الحقیقه یصیح بین السموات و الارض و یدعوا لمن نزل له و الخادم یسئل الله ربّ بان یرزقه حلاوة بیانه ویجعله من الثابتین الراسخین الامنین. اگر انسان به چشم بصیرت ملاحظه نماید شهادت میدهد که جمیع عالم به این لوح ارفع اقدس که از سماء عنایت نازل شده معادله ننماید در هر کلمه کوثر عنایت مستور و در هر لفظ بحر معانی مواج روح ماسواه لعنایته الفداء.

و این که ذکر جناب میرزا محمدّ حسین خان علیه بهاء الله فرموده بودند ذکر ایشان در ساحت اقدس بوده و هست و آنچه هم آن جناب مرقوم داشتند در ساحت ارفع

اقدس عرض شد، لسان عظمت به کلماتی تکلم فرمود که این عبد بلکه اهل عالم از وصف آن عاجز و قاصر است طوبی لمن جرى باسمه فرات الرحمة ونزلت له المائدة الحقیقة السَّمَانیة على هيئة الحروفات و الكلمات التي لاتعادلها كنوز الارض و السماء. لوحی مخصوص ایشان از سماء مشیت مقصود عالمیان نازل و ارسال شد و تمثالشان مرّة بعد مرّة به حضور فانز و از نعمت لقا مرزوق هنیئا له بدوام الملك و الملكوت. ای کاش اهل عالم در آنچه ظاهر شده تفکر مینمودند و از حلاوت بیان رحمن قسمت میبردند قد منعتهم ما اكتسب يداهم من قبل و يشهد بذلك من عنده القبل و البعد و كل امر حكيم الحمد لله العزيز العليم.

و نامه ثانی آن جناب که به تاریخ سابع شهر جمادی الثانی بود عالم بعد را به نجم قرب و وصال روشن نمود مبارک پیکی که عرف قرب از او استشمام شود و مبارک قاصدی که رایحه لقا از او متضوع گردد و سبع المثانی که از برای او ثانی نبوده و نیست چه که مزین بودند به ذکر محبوب عالمیان و مقدّس بود از شبهه و ریب و شکوک اهل امکان و بعد از ملاحظه و قرانت و اطلاع بما رقم فيه قصد افق اعلی نموده بعد از اذن تمام آن تلقاء حضور عرض شد قوله جلّ و عزّ:

هو القرب المجیب

يا ايها المقبل الي افقى ان استمع ندائى من شطر سجنى اّنه توجه اليك و نطق بذكرك لتقوم على الامر و تتنطق بما نطق به لسان عظمتى قبل خلق سماءى و ارضى اّنه لا اله الا انا العزيز الوهاب. قد حضر العبد الحاضر و عرض تلقاء المظلوم ما ناجيت به الله مالك المآب طوبى للسانك بما نطق بذكرى و لوجهك بما توجه الى وجهى و لقلبك بما اقبل الى مقامى الذى جعله الله مطاف الملاء الاعلى و اهل الفردوس فى العشى و الاشراق. يا ابا الفضل سمعنا ندائك و اجبتك من قبل و فى هذا الحين ان اشكر و قل لك الحمد يا من فى قبضتك ازمة الممكنات . يا ابا الفضل قم باسمى و قل بالحكمة و البيان: يا ملاء الامكان تعالوا لاقصّ لكم النبأ الاعظم الذى تزيّن بذكره الزّبر و الالواح ، تعالوا يا اهل الارض لاريكم الافق الاعلى و اسمعكم نداء الله ربّ الارباب . يا ملاء المعرضين فاتوا بما عندكم لعمر الله اّنه لا يغنيكم فى هذا اليوم الذى فيه ارتفع صرير القلم الاعلى و ندائه الاحلى من افق الكبرياء اتقوا الله يا قوم و لاتنكروا الشمس بعد اشراقها و لا البحر الاعظم الذى ظهر امام وجوهكم بالعظمة و الامواج. قل يا مطالع الظنون تالله الحق تنوح مشارق اليقين من ظلمكم خافوا الله و لاتتبعوا كلّ جاهل مرتاب. كذلك ذكرناك و انزلنا لك ما يفرح به قلبك و قلوب الذين تشبثوا باذيال رداء رحمة ربّهم مالك يوم المعاد. البهأ الظاهر من افق سماء عنايتى عليك و على من شهد بما يشهد به الله اذ استوى على العرش فى اول الايام.

مناجات آن جناب که در نامه اول و نامه ثانی بود بعد از عرض در ساحت اقدس شمس عنایت به شأنی مشرق که فی الحقیقه این عبد از ذکرش عاجز و قاصر است و آیات منزله از سماء رحمت رحمانی خود بنفسها شاهد و گواه نیکو است حال چشمی که به مشاهده اش فائز شود و سمعی که به استماعش مؤید گردد. قصیده حبیب روحانی جناب ثریا علیه بهاء الله که مطلعش به نام آن حضرت مرقوم بود در وقتی از اوقات که مناسب بود عرض شد هذا ما تکلم به مکلم الطور: نعم ذکره و وصفه و ثنائه قد فاز بالاصغاء و تزیین برداء القبول. انتهی

الحمد لله به طراز اول که مقام قبول است مزین شد و به تجلیات آفتاب عنایت فائز گشت. این که در حاشیه در ذکر دو بیت مرقوم داشته بودند که اشاره به این است که این ایام جمعی از اهل فضل گفته بودند که ما نیز توانیم مثل آیات بدیعه که حجت صاحب امر بدیع است بیاوریم و جوابی که آن جناب فرموده اند نفس فقره مذکوره که غافلین به آن تکلم نموده اند دلیلی است قاطع و برهانی است ساطع بر حقیقت حق جلّ جلاله چه که در احیان هر ظهوری مشرکین آن عصر یعنی علمای عصر به این کلمات سخیفه واهیه تکلم نموده اند. لیس هذا اول کلمة ظهرت فی الاعراض. اگر نفسی در کلمات مشرکین قبل تفکر نماید پشید بما شهد الخادم بین یدی الله رب العالمین. از این فقره گذشته ملاحظه فرمائید چه مقدار بی انصاف و بی عقل و دانشند، بیستی که ابدأ معروف به علم نبوده و از اهل مدرسه نبوده اند و اول ایام به اسباب ظاهره دنیویّه تعیش فرموده اند چنانچه جمیع بر این فقره گواهی داده و میدهند مع ذلک بغتة بحر علوم به شأن آیات جاری شود چگونه میشود انکار

نمود و یا مثل وشبه از برای او قرار داد؟ آیات بمثابه امطار بل اعظم در کلّ حین هاطل و نازل و عالم را احاطه نموده، طوبی لذی لسان و لذی عین و لذی سمع ینطق بالحقّ وینصف بالعدل فیما ظهر من لدی الله العلی العظیم. گوشهای عالم از آیات الهی پر شده و لکن منصف بسیار قلیل مشاهده میشود اگر نفس منصف با بصری با قلب فارغ در الواح منزله نظر نماید و در آنچه از قبل اخبار فرموده اند تفکر کند یضع وجهه الایمن علی التراب و یقول قد صدقت یارب الارباب اشهد انّ نونک معدوم عند شئونات ظهورک و مفقود لدی آیات امرک و اشهد انّ باسمک ماج للبحر و هاج العرف و نصبت رایة لا اله الا انت العلیم الخبیر. کلّ شئی فی قبضة ھرتک اسیر و اتک انت المقنن القدر.

ناس غافلند نمیدانند چه ظاهر شده جمیع کتاب از تحریر آیات حین تنزیل البتّه عاجز و قاصرند و آنچه این فانی عرض نموده و مینماید علی حدّه و شأنه بوده و خواهد بود. قسم به سلطان قدم که از آنچه عرض نموده و یا عرض می نمایم حقّ مقتس و منزّه و مبرا است. ذکر نفوس مقبله مذکوره در نامه آن جناب در ساحت لعن اقدس ابهی عرض شد مخصوص هر یک آیات باهرات و بینات ساطعات از

سما فضل نازل و ظاهر و مشرق. هذا ما نزل لجناب خداداد عليه بهاء الله قوله جلّ جلاله:

بسمی المهیمن علی ما کان و مایکون

یا خداداد به این کلمه که بمثابة اکلیل است از برای رأس بیان ناظر باش کن ناظر! بما یرتفع به امری بین عبادی. این کلمه اگرچه مختصر است ولکن دریای بیکران در او مستور. چندی قبل مخصوص دوستان ارض خا آیات بدیعه منیعه نازل و همچنین مخصوص آن جناب بعضی ارسال شد و بعضی در سماء مشیت معلق. ان شاء الله در جمیع احوال به حبل امر متمسک باشی و به ذیل حکمت متشبت مبارک نفسی که به خدمت قیام نمود و به تبلیغ امر الهی مشغول گشت. ان افرح بما شهد قلمی الاعلی بخضوعک و خشوعک و اقبالک و رجوعک الی الله الواحد الفرد العظیم الحکیم.

و هذا ما نزل لجناب شاه وردی علیه بهاء الله:

بسمی المظلوم

یا شاه ان احمد بما عرفناک ما کان مخزوناً فی علم الله و سقیناک ما کان جاریاً عن یمین العرش و اریناک افقی المنیر قد خلقنا العالم لهذا اليوم قلماً ظهر انکر کلّ غافل بعدد. قد نفخ فی الصور و قام من فی القبور ولکنّ الناس فی حجاب غلیظ. ان افرح بالذكر الاعظم ثم اشکر ربک بهذا الفضل العظیم. من فاز بذکری اینه من اهل الفردوس فی کتاب مبین ان احفظ ما نزل لک من قبل و من بعد ثم اقرنه بروبات الذین انجذبوا بندائی و طاروا فی هوائی و نطقوا بثنائی الجمیل كذلك انار افق البرهان بشمس العرفان طوبی لمن تقرب وبل للغافلین. نکبر من هذا المقام علیک و علی اولیائی و احبائی الذین ما منعتهم شئونات الجبارة عن صراطی المستقیم.

و هذا ما نزل فی المنظر الاکبر لجناب علی قبل اصغر:

بسمی العظیم

یا علی قبل اصغر در الواح شتی بذکر مالک اسما فائز شدی قسم به مولی الوری که جواهر ثمینه ارض به کلمه از آن معادله ننموده و ننماید تفکر در دریاهاى رحمت و فضل حقّ جلّ جلاله نما مع آن که مکرر تو را نکر نموده در این حین که اسمت در کتاب من احبتی اصعاً شد جواب از سماء فضل نازل لتکون من الشاکرین. اگرچه حال نفوس ممیزه کمیاب است ولکن وقتی آید که مقام هر کلمه از کلمات الهی و هر حرفی از حروفات آن بر عالمیان ظاهر و هویدا گردد. ان شاء الله به یقین مبین

بر صراط مستقیم ثابت و راسخ باشی و به ذکر مظلوم ناطق زود است که در انجمن عالم ذکر نفوس مستقیمه و آنچه از ایشان در ایام الهی ظاهر شده منتشر گردد این است آن کلمه که محتوم است و ابداً تغییر نیابد. دوستان آن ارض را تکبیر میرسانیم و بما نزل فی الالواح منذکر میداریم تا کل در کل احیان از حقیق حیوان که از قلم رحمن جاری است بیاشامند و آنچه باقی و دائم است ذکر شد طوبی للفانزین الحمد لله رب العالمین.

و هذا منزل لجناب مشهدی حسین من اهل ق:

انا البصیر العلیم و انا السامع الخیر

یا حسین یذکرک المظلوم بما یقرّبک الی الله المهیمن القیوم دع کلّ شی من الاشیاء و خذ ما امرت به من لدی الله فاطر السماء کذلک امرنا العباد من قبل و فی کتاب ینطق اّنه لا اله الا هو العزیز المحبوب. طوبی لعین ما منعها رمد الاوهام اقبلت و رأت افق الله العزیز الودود. قل به انارت الافاق و ظهر حکم الميثاق و الناس اکثرهم لايشعرون. قد نبذوا المعروف و تمسکوا بالمنکر کذلک یخبرکم مالک القدر من شطر السجّان ان انتم تعلمون. انا جعلنا للامر جناحین و هما الاتحاد و الوداد طربهما فی هذا الهواء المقدّس المبروک کذلک ما ج البحر اذ جال قلمی فی مقامی المحمود. البهاء علیک و علی ابنک الذی فاز اسمه باصغاء مالک الغیب و الشهود. انتھی. لعمرکم یا حبیب قلبی انّ کینونة الفضل سجدت لرّبّی و ربّک و ربّ من فی السموات و الارض و ذاتیة الجود قد خضعت عند ظهور موج من امواج بحر جود مقصودنا و مقصودکم و مقصود المخلصین. آنچه اسامی در نامه های آن جناب بود مخصوص هر یک الواح بدیعه از سماء مشیت نازل، ان شاء الله کلّ فائز شوند و از دریاهاى معانى آن بیاشامند. امروز روزی است بسیار بزرگ و عظیم اگر چه سراج امر مابین اریاح مختلفه عاصفه قائم است و لکن وقتی از اوقات این کلمه مبارکه از نسان حقّ جلّ جلاله جاری، فرمودند یا عبد حاضر سراجهاى که دارای یک فتیل بودند من علی الارض از اطفاء آن عاجز مشاهده شدند حال چگونه میشود این نار مشتعله را که اگر جمیع دریاهاى عالم بر او ریخته شود تنقلب بالدّهن خاموش نمایند؟ از حقّ بطلب عباد خود را از دریای آگاهی منع ننماید و به افق بینائی کشاند اّنه نهوالمقتدر القدير. انتھی

حق شاهد و گواه است که این فانی در هر حین بمثابة شمع ذائب خود را مشاهده مینماید چه که ناس را از آفتاب حقیقت که انوارش عالم را احاطه نموده غافل مشاهده میکند لعمر المقصود کبیدی ذاب و قلبی ناح و سرّی صاح بما ورد علی الامر من الذین لا یعرفون الیمین عن الشمال و لا یمیزون بین السواد و البیاض و الطّین و التھدیر. یسئل الخادم ربّه بان یوقّهم علی الانصاف و یقرّبهم الیه من بدایع فضله و

جوده اته لهوالجواد الکریم. اگر چه اکثری از اهل عالم از هر قبیل الیوم از نلیل محروم و از سبیل الهی ممنوع مشاهده میشوند ولکن این خادم حقّ منبع را شاکر است چه که از جمیع ارکان آن جناب نار محبت الهی مشتعل و کلمات و حروفات که از قلم آن جناب ظاهر شده شاهد و گواهند بر آنچه ذکر شد. به راستی عرض مینمایم از هر کلمه و از هر حرف اثر احتراق در محبت الهی و آثار نار هجر و فراق و مراتب اشتیاق مالک میثاق ظاهر و باهر اگر از غفلت ناس فی الجملة حزن روی نماید الحمدلله فرح آگاهی آن جناب تدارک آن نموده ان شاءالله لازال به قوادم استقامت در هواء محبت رحمن طائر و سائر الامر بیده یفعل کیف یشاء و یحکم کیف یرید و هو الامر العظیم الحکیم.

این که در باره احبای الهی از اهل ابهر مرقوم داشتید در ساحت امنع اقدس اعلی عرض شد. این کلمات عالیات از سماء مشیت مالک وری نازل قوله تبارک وتعالی:

بسمی الشاهد الخبیر

یا ایها المقبل الی افقی لعمری گاهی ملاحظه شده که قابل حمل بلایا در سبیل مالک اسما اولیای او بوده و هستند اعناق متطاولة خنزیریّه قابل سلاسل در محبت محبوب عالمیان نبوده و نیست. اهل ولا کأس بلا را در سبیل حقّ جلّ جلاله از جمیع اشیا مقدم دارند. قسم به انوار وجه جمیع بلایا که وارد شده عنقریب کلّ به عطیّه کبری و نعمت عظمی و مانده لاشبه لها مبدل شود طوبی از برای نفوسی که به ذکر کلمه مبارکه انتم منا فائز گشتند. آذان احبّا فائز شده به آنچه آذان عالم از قبل و قبل قبل از آن محروم و همچنین ابصار. تعالی المختار الذی بظهوره ظهر و ثبت ما کان مسطورا فی کتب الله ربّ العالمین. شوکت معتدین و طغیان ظالمین و نار مفسدین عنقریب افسرده و فانی ومخمود مشاهده شود. ایام قلیله فانیّه اقلّ ساعة مشاهده میشود و اسرع از برق میگذرد از حقّ میطلبیم کلّ را مؤید فرماید بر آنچه کتاب به آن ناطق است چه اگر عامل شوند بما اراده الله ارض را غیر ارض مشاهده نمایند. در هر حال ربح با حقّ و اولیای او بوده و هست رغما للذین کفروا بالله الفرد الواحد العظیم الخبیر. یا اهل ابهر یذکرکم المظلوم فی المنظر الاکبر بآیات یجد منها کلّ ذی شَم عرف عنایتی و انا المشفق الکریم قد عززت الالسن و الاقلام عن احصاء ما نزل من القلم الاعلی و انا المحصى العظیم. ان افرحوا بهذا الذکر الاعظم الذی لاتعاده اذکار العالم یشهد بذلک مالک القدم و انا الشاهد البصیر. قد سمعتم فی سبیلی ماناح به الملاء الاعلی ان استمعوا فی هذا الحین ما یذکرکم به الله و انا الذاکر السّمیع. اته رای ما ورد علیکم و کان معکم فی کلّ الاحوال لا اله الا هو المقنن القدیر. قد ورد علینا فی ارض الطاء ما لا ورد علی احد من قبل کذلک قضی الامر و نحن من الصابرين

طوبی لمن کان بینکم و نطق بما نطق به لسان العظمة فی اول الایام اته لا اله الا انا العلیّ العظیم انا زیناه بطراز العرفان و نورناه بانوار الوجه و سقیناه کوثر الفضل و هدیناه الی صراطی المستقیم.

یا ابهر ان افرحی بما اظهر الله منک عباداً قاموا و قالوا الله ربنا و رب من فی السموات و الارضین انا زیناک بهم و سوف نظهر فیک مقاماتهم و آثارهم ان ربک لهو المبشّر الحکیم. طوبی لمن اخذ فی سبیلی و حبس لاسمی و استشهد اظهاراً لامر الله العزیز الحمید. نوصیکم یا احباء الله بالحکمة و بما یرتفع به هذا الامر المبرم المتین. البهاء الظاهر من افق عنایتی علی من طار فی هوانی و علی من قام بعده علی ذکری و علیکم و علی امانی اللانی سمعن و اقبلن و آمن بالله اذ اعرض عنه کلّ عالم بعید و کلّ عارف مریب. انتهى

الله الحمد بواسطه آن جناب ذکر جمعی از دوستان حقّ جلّ جلاله در منظر اکبر مذکور آمد و مخصوص ایشان نازل شد آنچه که نفاذ آن را اخذ ننماید و غبار عالم او را از لطافت و ضیاء باز ندارد. خدمت جناب استاد علی اکبر حداد علیه بهاء الله تکبیر و سلام عرض مینمایم و او و سایر مظلومین را بشارت میدهم به عنایت حقّ ان شاء الله ید فضل ایشان را حفظ نماید و ید قهر اعدا را اخذ کند، لعمر المقصود زود است جمیع آنچه ذکر شد ظاهر و هویدا شود. ذکری که آن جناب در باره جناب استاد مذکور و همچنین مکالمه با ایشان نموده بودند در ساحت اقدس عرض شد بیانات آن جناب به شرف قبول فائز، قال و قوله الحقّ نعم ما نطق به ابوالفضل علیه بهائی و این کلمات علیاً مجدداً از یمین عرش مخصوص جناب استاد نازل طوبی له ثم طوبی له چه که به ذکر الله مکرر فائز شدند و هنیئاً له چه که از کاس بلا در سبیل مالک اسمان نوشیدند و مریناً له چه که کوثر بیان در این حین از ید عطاء رحمن مینوشند قوله تبارک و تعالی :

بسمی العظیم الحکیم

یا علی قبل اکبر بشهد یراعنی فی آیامی بانک اقبلت الی افقی الاعلی از سمعت ندانی الاحلی و ورد علیک فی سبیلی ما ورد علی اصفیائی و اولیائی فی القرون الاولى و فی هذا الیوم البدیع. انتهى

این شهادت که از قلم اعلی جاری شد عالم عالم حزن را رفع مینماید و حجاب هموم و غوم را خرق میکند و به فرح اکبر فائز مینماید. مجدداً یحبّ الخادم ان یقول هنیئاً له و مریناً له.

جناب سمندر علیه بهاء الله الابهی هم چندی قبل ذکر ایشان را نموده بودند هر مظلومی باید قرائت نماید آنچه مخصوص ایشان از سماء رحمن نازل شده غفلت تعویس ظالمه به مقامی است که خود را لعن مینمایند و شاعر نیستند هر هنگام ذکر

ظالمین قبل به میان میاید تیری میجویند و اظهار حزن میکنند غافل از آن که خود به اعظم از آنچه گذشته عاملند ابصار را حجابات نفس و هوی از مشاهده منع نموده و اذان را از اصغا محروم ساخته جمیع اهل عالم بمثابه خس و خاشاک امام اریاح عاصفه نفسانیه مشاهده میشوند تحرکهم کیف تشاء الا من شاء الله عالمی که در کلّ احیان به اعلی البیان بر فنا و نیستی و عدم وفای خود شهادت میدهد به او گرویده اند و تمسک نموده اند و از عوالم نامتناهیة باقیه الهی چشم پوشیده اند سوف یجدون انفسهم فی حسرة و ندامة و لاتنفعهم الحسرة و لالندم.

و این که ذکر جناب محمد علی خان و ملا علی و آقا شیر علی علیهم بهاء الله نموده بودید ذکر هر یک به شرف اصغاء مالک اسما فائز و آیات الهی در باره ایشان نازل ان شاء الله شهید عرفان را از بیان مقصود عالمیان بچشند و به استقامت کبری ما بین وری ظاهر گردند. این عبد فانی خدمت هر یک تکبیر و سلام میرساند انشاء الله کلّ در ایام الهی از مانده سمائی تناول نمایند و به ذکر سلطان حقیقی مشغول گردند. و این که در باره شلمغانی و ما ذکره فی ظهور الله الاعظم مرقوم داشتید عرض شد هذا ما نطق به لسان القدم:

يا ابا الفضل قد نطقت بالحق و اظهرت ماكان مستورا فی کلماته. مقصود مبشر یعنی نقطه اولی روح ماسواه فداه از ذکر این فقره خرق او هام ناس بوده آن جناب نمیدانند که شیعه غافله در این مقام چه ذکر نموده اند گاهی به ایادی ظنون ناحیه مقدسه بنا نموده اند و هنگامی ذکر سرداب و بحر از السن کذب ایشان جاری و ذکر جابلقا و جابلسا و سایر واضح و مبرهن است کلّ بر مرکب هوی راکب و در بیدای ظنون و او هام راکض و مقصود حضرت آن که فی الجمله به این ذکر خرق حجاب فرمایند و عارف شوند بر آن که آن کینونت مقدسه و ذات مقدسه در اصلاب است نه در شهرهای موهومه معجوله چه که در اول امر استعداد اصغای بیش از این در خلق نبوده و بر حسب ظاهر آنچه فرموده اند مطابق بوده ماجری من قلمه الاعلی اته بنفسه ینطق بین الارض و السماء باتی ام الکلام بین الانام و الحق الظاهر بین الخلق و بیان الرحمن فی الامکان تعالی من نکره و ینکره فی هذا الحین و شهید له بما شهدت به الکائنات الامر لله منزل الايات. انتهى

الله الحمد از قلم اعلی جاری شد آنچه که بر استنباط آن جناب از فقره مذکوره شاهد و گواه است ان شاء الله لازال از کأس معانی بنوشید و به حکمت و بیان خلق امکان را از افق رحمن دلالت نمایند امر بسیار واضح است و لکن ابصار محجوب و اذان مسدود از اول ابداع تا این حین هیچ امری به این وضوح نبوده جمیع کتب و صحف و زبر الهی از قبل و بعد بر این امر اعظم در ظاهر ظاهر گواهی داده و ادای شهادت نموده چنانچه خود آن حبیب روحانی بعضی از آیات را ذکر نموده اند و حجاب از وجه بیّنات برداشته اند. در بیان فقره و ستعلمن نباه بعد حین تفکر فرمایند .

این آیه مبارکه را حضرت سید مرحوم علیه بهاء الله الابهی و همچنین شیخ علیه من کلّ بهاء ابهه قبل از ایشان و همچنین نقطه اولی روح من فی الملکوت فداه ذکر فرموده اند و کلّ به این ظهور نسبت داده اند چه که بعد از اكمال وعده شصت و هشت در تسع این امر اعظم ابداع اعلی از افق اراده مالک وری مشرق و ظاهر این است که نقطه اولی روح ماسواه فدا میفرمایند: و فی السنة التسع انتم کلّ خیر ترکون. و در مقام دیگر میفرمایند: و فی سنة التسع انتم بلقاء الله ترزقون. اگر این عبد فانی اراده نماید آنچه در کتب قبل و بعد و همچنین در بیان نازل شده ذکر نماید مدتها باید مزاحم آن جناب شود مع ذلک شرمه از غافلین البته استماع فرموده اید که چه گفته و میگویند کاش در ما انزل الرحمن فی الفرقان تفکر مینمودند که میفرماید قوله تعالی: و نفخ فی الصور فصعق من فی السموات و الارض الا من شاء الله ثم نفخ فیه اخری فاذا هم قیام ینظرون. " این همج رعا ع بر ذکر الوهیت اعتراض نموده اند و حال آن که اگر بر غیر این ذکر ظاهر میشد باید اعتراض نمایند. حضرت نقطه روح ماسواه فداه میفرمایند و فی سنة التسع الذی ینطق فی کلّ شأن اتنی انا اله لا اله الا انا ربّ کلّ شیء و انّ مادونی خلقی ان یا خلقی آیای فاعبدون. و همچنین در فرقان آیات محکّمات کثیره در ظاهر ظاهر مدلّ و مشعر بر این فقره بوده و در کتب قبل غیر از این ذکر نکرده است. این خادم فانی در بعض مقامات بعضی از عبارات کتب سماوی را ذکر نموده و لکن اعمی را از نور قسمتی نه واصم را از هدیر حمامه فردوس نصیب نه و الحمد لله که آن جناب مطلعند و در کتب سماوی تتبع فرموده اند ان شاء الله همیشه مؤید باشند بر ذکر آنچه سبب انتباه غافلین و قیام قاعدین و بهجت و فرح محبتین است.

استدعای این فانی آن که دوستان آن ارض را که به طراز سکون و وقار مزینند و به افق اعلی ناظر سلام و تکبیر برسانید و بگویند این خادم در جمیع احوال به نکر شما مشغول و بر خدمت امر اعظم که کلّ بر آن مطلعید قائم و ساهر هر آنچه امروز سبب و علت ظهور جوهر انسانی است لدی الحقّ محبوب و مقبول است ان شاء الله به کمال اتحاد و اتفاق و محبت و وداد بما برتفع به الامر متوجه باشید در این قیام این کلمه علیا مخصوص یکی از دوستان از قلم اعلی جاری و نازل قوله تبارک و تعالی: به نور اتحاد عالم روشن و به حرارت اتفاق آفاق مشتعل. از برای جمیع نشیاء و آنچه محسوس میشود و به عالم مشاهده در می آید اثر بوده و هست و همچنین ضم و رانحه. آثار اتفاق و اتحاد بسیار عظیم است ان شاء الله آن جناب و اولیای حقّ جهد نمایند تا قلوب متفرقه متشنّته به سماء اتحاد صعود و عروج کنند و به جنود اعمال و اخلاق مداین قلوب را تصرف نمایند. این جند اقوی است از جنود عالم ضوی از برای نفسی که لله بر این خدمت بزرگ قیام نمود، انه من المخلصین فی کتب مبین. انتهى

مبارک نفسی که حلاوت بیان الهی را یافت و به استقامت و محبت قیام نمود. استدعای دیگر آن که خدمت جناب صاحب یگانه سلام برسانید ان شاء الله در این دار فانی به امری فائز شوند که عرف بقا از او قطع نشود ان ربنا الرحمن لهو المقتدر القدير يعطى و يمنع و هو الحکيم الخبير. آنچه اليوم برازنده و سزاوار ایشان است آن که پیشرو واقع شوند و جمیع فارسیان را آگاه نمایند و به راه راست کشانند. این جامه بدیع نورانی ان شاء الله موافق است از برای هیكل ایشان الحکم و الامر بیدالله انه لهوالمقتدر المختار.

و این که در باره جناب ملا محمد رضا مرقوم داشتید از قبل این خادم فانی تفصیل این فقره را ذکر نموده آن نفوس در اینجا در ظاهر ظاهر معروف بوده و هستند چند سنه قبل جناب میرزا مهدی ابن جناب شهید علیهما بهاء الله یکی از مخترات منتسبه به حرم را در ارض ک گرفته بودند مقصود آن که تفصیل حضرت شهید و جناب ذبیح علیهما بهاء الله و اخوی متوقف ایشان و ابنانشان بر حسب ظاهر ظاهر واضح و معلوم بوده وقتی از اوقات نامه آن جناب محبوب فواد جناب ورقا علیه بهاء الله به این عبد رسید و از جناب ملا محمد رضا ذکر نموده بودند و همچنین قبل از آن ذکرش در ساحت اقدس بوده بعد از عرض به ساحت اقدس محض عنایت نسبتشان را از متوقف برداشته و به طائر سائر محکم فرمودند باید مقام این عنایت را بدانند و چون بصر حفظش نمایند مکتوب ایشان رسید و نفاتح محبت الهی از او ساطع این عبد جواب نوشت و لکن نظر به ثقل پاکت کره بعد ارسال میشود و همچنین مجالس مرسله به شرف حضور فائز و تفصیل آن در مکتوب آن جناب مذکور نازل ان شاء الله به آن فائز میشوند. آنچه این عبد از آن جناب متوقع است آن که الیوم متمسک شوند به امری که سبب اتحاد قلوب دوستان الهی گردد تا جمیع ناس شهادت دهند بر نور اتحاد و علو اتفاق آنچه سبب اعلاء کلمه است این است. حسب الامر آن محبوب باید در این خصوص جهد بلیغ مبذول دارند از اول ظهور تا حین مکرر این فقره از قلم اعلی جاری ولیکن هنوز عرف آن استشمام نشد ان شاء الله از بعد موقق شوند به این عمل عظیم. ان الله و انبیائه و رسله و صفوته و الملاء الاعلی و اهل الجنة العلیا و ملکوت الاسنی یصلین علی الذین قاموا للالفه بین قلوب عباده و احبانه انه لهو المشفق الکریم.

این که در باره جناب فرزانه علیه عنایت الله مرقوم داشتید حالت ایشان و مانده معلوم و واضح است و آنچه هم ارسال نموده اند شاهد و گواه و اما سنوالات ایشان مصلحت نبود که واحدا بعد واحد ذکر گردد و جواب عنایت شود چه که مغایر و مخالف بود با حکمت و ما عند التاس ولیکن در آنچه از سماء عنایت مخصوص ایشان نازل اجوبه به کمال ایجاز و اختصار که از اعجاز است ذکر شده ایشان گویا درست ملاحظه ننموده اند چه که اگر مینمودند شهادت میدادند که حرفی از آن ترک

نشده و به کلمه ان هذا الا بیان محکم مبین ناطق میگشتند . سنوهای ایشان این بوده: نخست آن که شت و خشوران مه آبادی با شت زرتشت بیست و هشت تن بودند و همگی آئین و کیش یکدیگر را برافراشتند و از میان برنداشتند و هر تن که پدیدار گشتند به درستی و راستی پرمان و آئین پیش گواه بودند و سخنی در نابودی آن آشکارا نمودند و میفرمودند از خدا به ما رسیده و ما به بندگان رسانیم چند تن از کیش آوران هندو گفته اند ما خدانیم و باید آفریدگان اندر پرمان ما باشند و هنگامی که آشوب و جدائی در آفریدگان پدید آید بیانیم و آن را از میان برداریم و هر یک پدید آیند گویند من همانم که اندر نخست بودم آئین انگیزان واپسین چون داود و ابراهیم و موسی و عیسی می فرمودند و خشوران پیش در ستند آن زمان پرمان یزدان چنین بود و اکنون چنین است که من میگویم . کیش آوران تازی فرمود در پیدایش من همگی پرمانها نادرست و پرمان پرمان من است، از این گروه کدام را می پسندند و به کدام راهبر آن را برتری میدهند؟

اولاً آن که در یک مقام مراتب انبیا از یکدیگر فرق داشته مثلا در موسی ملاحظه فرمائید صاحب کتاب و احکام بوده و جمعی از انبیا و مرسلین که بعد از آن حضرت مبعوث شدند بر اجرای شریعت او مأمور بودند چه که آن احکام منافی آن زمان نبوده چنانچه در صحف و کتب ملحقه به تورات واضح و مبرهن است و این که ذکر نموده که صاحب فرقان فرموده در پیدایش همگی پرمانها و آئین ها نادرست و پرمان پرمان من است آن معدن و منبع حکمت ربانیه چنین کلمه فرموده بلکه تصدیق فرموده آنچه که از سماء مشیت الهی بر انبیا و مرسلین نازل شده، بقوله تعالی: *الم الله لا اله الا هو الحی القیوم نزل علیک الکتاب بالحق مصدقا لما بین یدیه و انزل التوراة و الانجیل من قبل هدی للناس و انزل الفرقان الی آخر قوله تعالی.* و فرمود کلّ از نزد خدا آمدند و به خدا راجعند در این مقام کلّ نفس واحده بوده اند چه از خود پیامی و کلمه ای و امری نگفته اند و ظاهر ننموده اند، آنچه گفته اند از جانب حقّ جلّ جلاله بوده و جمیع ناس را به افق اعلی دعوت فرموده اند و به حیات جاودانی بشارت داده اند در این صورت بیانات مختلفه جناب صاحب به حروفات متفقه یعنی به کلمه واحده راجع میشود.

و این که مرقوم داشته اند از این گروه کدام را می پسندید و به کدام راهبر آن را برتری میدهند، در این مقام شمس کلمه مبارکه لا نفرق بین احد من الرسل طالع و مشرق است و مقام دیگر مقام و فضلنا بعضهم علی بعض است چنانچه از قبل ذکر شد. آنچه جناب صاحب سنوال نموده بودند در این کلمه جامعه محکمه علیا مکنون و مستور است، قوله تبارک و تعالی: این که از نامه های آسمانی پرسش رفته بود رگ جهان بدست پزشک دانا است درد را می بیند و به دانائی درمان میکند

هر روز را رازی است و هر سر را آوازی درد امروز را درمانی و فردا را درمان دیگر امروز را نگران باشید و سخن از امروز رانید. انتهی

هر منصفی گواهی میدهد که این کلمه از مرایای علم الهی محسوب و جمیع آنچه سنوالم نموده به کمال ظهور و بروز در او منطبق و آشکار طوبی لمن اوتی بصائر من لدی الله العلیم الحکیم.

سنوالم دیگر صاحب یگانه: چهار طایفه در ملک هستند، طایفه ای میگویند جمیع عوالم مشهود از ذره تا شمس حق مطلقند و غیر حق مشهود نیست. طایفه دیگر می گویند ذات واجب الوجود حق است و انبیا واسطه ما بین خدا و خلق را راه نمائی بسوی حق نمایند. طایفه دیگر می گویند کواکب خلق حضرت واجب الوجودند و بقیه اشیاء تماماً اثر و فوائد آنهاست به شهود می آیند و میروند مانند حوضی که پر آب میشود کرم ها از او تولید میشود می آیند و می روند. طائفه دیگر می گویند حضرت واجب الوجود طبیعتی خلق فرموده که از اثر و فواید او از ذره تا شمس مشهود می آیند و می روند و اول و آخری ندارند چه حسابی و چه کتابی مانند آن که باران می آید گیاه می روید و تمام میشود و سایر چیزها مثل به آن. پیغمبرها و سلاطین که قانون و نظمی قرار داده اند به جهت نظم مملکتی و تدابیر مدنی بوده انبیا به قسمی و سلاطین بطور دیگر سلوک کرده اند. نبی گفته خدا فرموده که مردم مطیع و منقاد شوند، سلاطین با توپ و شمشیر با خلق رفتار کرده اند، از این چهار طایفه کدام مقبول حق است؟ جواب جمیع این فقرات در بیان اول که از لسان رحمن جاری شده بود لعمر الله اوست حاوی و دارای آنچه ذکر شد چه که میفرماید امروز را نگران باشید و سخن از امروز رانید چه که امروز سلطان ظهور ظاهر و مکلم طور ناطق هرچه بفرماید او است اساس متین از برای بناهای مداین علم و حکمت عالمیان. هر نفسی به او متشبث شد او در منظر اکبر از اهل بصر مذکور. این کلمه علیا از قلم اعلی جاری قوله جلّ و عزّ: امروز روز بصر است چه که وجه الله از افق ظهور ظاهر و لایح و امروز روز سمع است چه که ندای الهی مرتفع کلّ باید امروز آنچه از مطلع کتب و مشرق وحی و مظهر علم و معدن حکمت ربّانی ظاهر شد به آن تشبث نمایند و به آن ناطق گردند پس معلوم و محقق شد که جواب سنوالم در ملکوت بیان از مطلع علم رحمن نازل و ظاهر طوبی للعارفین. و این چهار فقره که ذکر شده این بسی واضح و معلوم است که فقره دویم اقرب به تقوی بوده و هست چه که انبیا و مرسلین و وسایط فیض الهی بوده اند آنچه از حق به خلق رسیده به واسطه آن هیاکل مقدسه و جواهر مجرّده و مهابط علم و مظاهر امر بوده و فقرات دیگر راهم میتوان توجیه نمود چه که در مقامی جمیع اشیاء مظاهر اسماء و صفات الهی بوده و هستند.

این که از سلاطین مرقوم داشته اند فی الحقیقه ایشان مظاهر اسم عزیز و مشارق اسم قدیر حقّ جلّ جلاله اند و جامه ای که موافق آن هیاکل عزیزه است عدل است اگر به طراز آن فائز شوند اهل عالم به راحت کبری و نعمت عظمی منتعم گردند و هرنفسی که فی الجمله از رحیق علم الهی آشامید جواب امثال این مسائل را به ادله های واضحه مشهوره آفاقیه و آیات ظاهره باهره انفسیه بیان مینماید اگر چه البیوم امر دیگر ظاهر و گفتگوی دیگر لایق. سنوال و جواب در اولّ تسع عهدهش منقضی شد این است که میفرماید قوله جلّ و عزّ:

ليس اليوم يوم السنوال اذا سمعت النداء من مطلع الكبرياء قل لبيك يا اله الاسماء و لبيك يا فاطر السماء اشهد انك ظهرت و اظهرت ما اردته امرأ من عندك انك انت المقتدر القدير. انتهى

آنچه صاحب یگانه نوشته اند جواب کلّ واضح و مشهود است و آنچه از سماء عنایت الهی مخصوص ایشان نازل مقصود آن که ترنمات خوش حمامه بقا و زمزمه های اهل فردوس اعلی را بشنوند و حلوت ندا را بیابند و به اثر آن مشی نمایند. یومی از ایام کلمه ای از لسان مبارک در باره ایشان شنیده که دلیل بر آن است و وقتی موقّق شوند بر امری که ذکرش به طراز خلود فائز شود. بعد از ورود عریضه ایشان به ساحت امنع اقدس فرمودند یا عبد حاضر اگر چه جناب مانکجی اقوال غیر را نوشته اند و سنوال نموده اند و لکن از نامه اش عرف حبّ استشمام میشود از حقّ بطلب او را بمایحب و برضی فائز فرماید انه علی کلّ شیّ قدیر. انتهى. از بیان حضرت رحمن عرف خوش مرور مینماید انه لهو العظیم الخبیر.

سنوال دیگر ایشان، در قواعد مذهب اسلام فقه و اصول دارند و در مذهب مه آبادیان و هندو جز اصول طریقه دیگر نیست معتقدند که جمیع قواعد جزء اصول است حتی آب آشامیدن و زن گرفتن تمامی امور زندگانی همین طور است، استدعا آن که کدام یک مقبول حقّ جلّ ذکره است؟

از برای اصول مراتب و مقامات است اصل اصول اسطقسات معرفت الله بوده و خواهد بود و ربیع عرفان رحمن این ایام است آنچه البیوم از مصدر امر و مظهر نفس الهی ظاهر شود اوست اصل و برکلّ فرض است اطاعت او. و جواب این سنوال نیز در کلمه مبارکه متقنه عالیّه که میفرماید امروز را نگران باشید و سخن از امروز رانید، بوده هست چه که البیوم سید ایام است و هرچه در او از مبده امر الهی ظاهر شود حقّ است و اصل اصول امروز بمثابه بحر مشاهده میشود و سایر ایام بمثابه خلیج و جداول منشعبه از او آنچه البیوم گفته شود و ظاهر گردد او اصل است و امّ البیان و امّ الکتاب. اگر چه جمیع ایام به حقّ جلّ جلاله منسوب است و لکن این ایام تخصیص یافته و به طراز نسبت مزین گشته چه که در کتب اصفیا و بعضی از انبیا به یوم الله معروف است و در یک مقام این یوم و آنچه در او ظاهر میشود از اصول

است و سایر آیات و ما یظهر فیها از فروع محسوب و این فروع اضافی و نسبی است. مثلاً رفتن به مساجد بالنسبه الی معرفه الله از فروع محسوب است چه که ثانی معلق و منوط به اول است و اصولی که ما بین علمای عصر متداول است قواعدی است که ترتیب داده اند و از آن استنباط احکام الهی می نمایند علی رأیهم و مذهبهم. در مسئله فور و تراخی ملاحظه فرمائید حقّ جلّ جلاله میفرماید کَلُوا و اشربوا حال انسان تمیذاند اجرای این حکم فوری است و یا اگر تأخیر شود عیبی ندارد بعضی بر آنند به وجود قرینه معلوم میشود. یکی از علمای اعلام در نجف اشرف قصد طواف خامس از آل علیه السلام نمود مع جمعی از علما در عرض راه اعراب بادیه قصد نهب و غارت نمودند جناب عالم مذکور فوراً آنچه با او بود تسلیم نمود شاگردها عرض کردند سرکار آقا در این مسئله رأی شما به تراخی بوده چه شد که به فور عمل نمودید؟ فرمودند مؤمن به وجود قرآن و اشاره به نیزه های اعراب نمودند. و در اسلام مؤسس اصول ابوحنیفه که از ائمه سنت و جماعت است بوده و از قبل هم بوده چنانچه ذکر شد و لکن ردّ و قبول الیوم به کلمه الهیه معلق و منوط این اختلافات لایق ذکر نه آنچه از قبل بوده لحاظ عنایت به آن متوجه لیس لنا ان نذکره الا بالخیر چه که منافات با اصل نداشته و ندارد. ان الخادم یعترف بان لاعلم عنده و یشهد بان العلم عند الله المهیمن القیوم. الیوم آنچه مخالف واقع شود او مردود بوده و هست چه که افتاب حقیقت از افق سماء علم مشرق و لایح طوبی از برای نفوسی که قلوب را از ماء بیان الهی از جمیع کدورات و اشارات و عبارات مطهر کرده و به افق اعلی توجه نموده اند. این است فضل اکبر و فیض اعظم هر نفسی به آن فائز شد به کلّ خیر فائز است و الا علم ماسوی الله نفعی نبخشیده و نخواهد بخشید. این اصول و فروع هم که ذکر شد این مطالبی است که علمای ادیان علی قدر مراتبهم در او تکلم نموده اند و حال بهتر آن که به این کلمه تشبث نمائیم که میفرماید نرهم فی خوضهم انه یقول الحقّ و یرشد السبیل و الامر لله العزیز الجمیل.

سؤال دیگر ایشان: جماعتی قائلند که آنچه به حکم طبیعی و عقل قبول نکرد نباید کرد و جماعتی قائلند که آنچه از شرع و شارع مقدس رسیده بدون دلیل عقل و برهان طبیعی او را باید کرد و تبعثاً باید رفتار نمود جواب و سؤال ندارد مانند هروله در صفا و مروه و سنگ جمره و در وضو مسح پا و سایر اعمال، مرقوم شود کدام مقبول است؟

از برای عقول مراتب بوده و هست چنانچه حکما در این مقام ذکر نموده اند آنچه که ذکرش خارج از این مقام است لذا از آن صرف نظر شد و این بسی واضح و مبرهن است که عقول ناس در یک درجه نبوده و نیست عقل کامل هادی و مرشد بوده و هست چنانچه این کلمه علیاً در جواب این فقره از قلم اعلی نازل قوله جلّ جلاله: زیان خرد میگوید هر که دارای من نباشد دارای هیچ نه از هر چه هست

بگذرید و مرا بیابید منم آفتاب بینش و دریای دانش پژمردگان را تازه نمایم و مردگان را زنده کنم منم آن روشنائی که راه دیده بنمایم و منم شاهباز دست بی نیاز پر بستگان را بگشایم و پرواز بیاموزم. انتهی

ملاحظه فرمائید به چه واضحی جواب این فقره از ملکوت علم الهی نازل شده طوبی للمتقرّسین و للمتفکرین و للعارفين. مقصود از عقل عقل کلی الهی است چه بسا ملاحظه میشود بعضی از عقول هادی نیستند که سهل است بل عقائد و ارجل سالکین را از صراط مستقیم منع مینمایند عقل جزوی محاط بوده و خواهد بود انسان باید جستجو نماید و تفحص کند تا به مبده راه یابد و او را بشناسد و اگر معرفت مبده که عقل کلّ طائف اوست حاصل شد آنچه بفرماید البتّه از مقتضیات حکمت بالغه است. وجود او بمثابه آفتاب از دوش فرق دارد، اصل شناختن اوست و بعد از معرفت او آنچه بفرماید مطاع و مطابق با مقتضیات حکمت الهیه. و از جمیع انبیا از قبل و قبل او امر و نواهی از هر قسمی بوده از بعض اعمال مشاهده میشود الیوم مقصود ابقای اسم الهی است و مکافات از برای عامل از قلم اعلیٰ مذکور و مسطور. اگر نفسی نفسی لله برآرد البتّه مکافات آن ظاهر میشود چنانچه از سماء مشیت الهی بر سید بطحا این آیه کبری نازل قوله تبارک و تعالیٰ: ما جعلنا القبله التي كنت عليها الا لتعلم من يتبع الرسول و من ينقلب علی عقبیه. اگر نفسی حال در این ظهور امنع اقدس تفکر نماید و آنچه در آیات نازل شده تدبیر کند شهادت میدهد که حقّ مقدّس از خلق است و علم کلّ شیئی نزد او بوده و خواهد بود و هر صاحب انصافی شهادت داده و میدهد که اگر نفسی در این ظهور اعظم توقف نماید او از اثبات امری از امور یعنی مذهبی از مذاهب خود را عاجز و قاصر مشاهده نماید و آنان که از خلعت انصاف محرومند و به اعتساف قائم میگویند آنچه را که لازمال اصحاب ضغینه و بغضا گفته اند، العلم عند الله العليم الخبير.

یومی از ایام این عبد تلقاء وجه حاضر فرمودند یا عبد حاضر به چه مشغول بودی؟ عرض شد جواب جناب آقا میرزا ابوالفضل را مینوشتم فرمودند بنویس به جناب ابوالفضل علیه بهائی قسمی شده که مردم روزگار به اعتساف انس گرفته اند و از انصاف در گریز ظهوری که حقّ جلّ جلاله را به کمال بزرگی یاد نموده و گواهی بر آگاهی او داده و بر تقدیس و تنزیه دانش عن الاشباه و الامثال اعتراف نموده گاه او را آفتاب پرست و گاهی آتش پرست نامیده اند چه مظاهر و مطالع بزرگ را که از مقاماتشان غافل و از عنایاتشان محروم بلکه نعوذ بالله به سب و لعن ناطق. یکی از پیغمبران بزرگ را که او را الیوم جهال عجم ردّ مینمایند به این کلمه علیا ناطق بوده میفرماید آفتاب جرمی است متّورو تیره سزاوار نبوده و نیست که او را اله نامند و یزدان گویند حضرت یزدان کسی است که آگاهی او را ادراک نکند و علوم عالم او را محدود نسازد و چگونگی او را کسی ندانسته و نمیداند و نخواهد

دانست. ملاحظه نمائید به لسان فصیح بلیغ شهادت داده بر آنچه الیوم حقّ به آن ناطق است، مع ذلک به اسم مؤمن نزد این همج راع مذکور نه تا چه رسد به مقامات علیا و در مقام دیگر آن حضرت میفرماید هست از هستی او ظاهر و هویدا و اگر بزدان نباشد هیچیک از آفرینش را هستی نه و به خلعت وجود مزین نه اعاندا الله و ایاکم من شرّ الذین انکروا حقّ الله و اولیانه و اعرضوا عن افق شهدت له کتب الله المهیمن القیوم. انتهى

باری آنچه از قبل نکرشد به وضوح پیوست که هر عقلی میزان نبوده و نیست و عاقل در رتبه اولیه اولیای حقّ جلّ جلاله بوده و هستند، الذین جعلهم الله مخازن علمه و مهابط وحیه و مطالع امره و مشارق حکمته هم الذین جعلهم الله مقام نفسه فی الارض بهم یظهر ما اراده الله من اقبل الیهم فقد اقبل الی الله و من اعرض لیس له ذکر عند الله العظیم الحکیم. میزان کلیه این مقام است که ذکر شد هر نفسی به آن فانز شد یعنی مشرق ظهور را شناخت و ادراک نمود او در کتاب الهی از عقلا مذکور و مسطور و من دون آن جاهل اگرچه به زعم خود خود را دارای عقول عالم شمرد حال اگر نفسی خود را بین یدی الله مشاهده نماید و از اعراض و اغراض مطهر نموده در آنچه از اول الی حال در این ظهور اعظم نازل و ظاهر شده تفکر کند شهادت میدهد که ارواح مجردّه و عقول کامله و نفوس مهذبّه و آذان واعیه و ابصار حدیده و السن طلقه و صدور منشرحه و قلوب منوره کلّ طائف و خاضع بل ساجدند نزد عرش عظمت الهی.

و سنوال دیگر ایشان: مظاهر قبل در دوره خود یکی گوشت گاو راحلال و یکی حرام و گوشت خوک را یکی حلال و یکی حرام کنذک مختلف حکم کرده اند استدعا آن که حقّ جلّ ذکره محرّمات مذهبی را مرقوم فرمایند.

بر حسب ظاهر ذکر و تفصیل این مطلب مذکور خارج بود از مقتضیات حکمت چه که خدمت جناب صاحب یگانه نفوس مختلفه مروده مینمایند و جواب آن بر حسب ظاهر مخالف است با مذهب اسلام، لذا به تلویح جواب از سماء مشیت نازل و ارسال شد. در فقره اول که میفرماید رگ جهان در دست پزشک دانا است الی آخر قوله جلّ و عزّ جواب این فقره بوده هست و میفرماید امروز را نگران باشید و سخن از امروز رانید یعنی ناظر به حکم الله باشید آنچه الیوم بفرماید و به حلیت آن حکم نماید او حلال است کلمه صحیحه حقّ آن است باید جمیع به امر حقّ ناظر باشند و بما یظهر من افق الارادة چه که به اسمش علم یفعل مایشاء مرتفع و رایة یحکم مایرید منصوب. مثلا اگر حکم فرماید بر این که آب حرام است حرام میشود و همچنین بالعکس بر هیچ شیئی از اشیاء هذا حلال و هذا حرام نوشته نشده آنچه ظاهر شده و میشود از کلمه حقّ جلّ جلاله بوده. این امور واضح است احتیاج به تفصیل نه و بعضی از احزاب همچو گمان مینمایند که هر حکمی که نزد ایشان است تغییر نمی

نماید از لا بوده وابدأ خواهد بود. در ققره آخر ملاحظه فرمائید قوله تبارک و تعالی سخن به اندازه گفته میشود تا نورسیدگان بمانند و نورستگان برسند شیر به اندازه باید داد تا کودکان جهان به جهان بزرگی در آیند و در بارگاه یگانگی جای گزینند. انتهی
مثلا حزبی بر آند که خمر لم یزل و لایزال حرام بوده و خواهد بود حال اگر به ایشان گفته شود میشود وقتی به طراز حلیت فانز گردد بر اعراض و اعتراض قیام نماید. نفوس عالم معنی یفعل مایشاء را هنوز ادراک ننموده اند و از ادراک عصمت کبری قسمتی نبرده اند. طفل را در اول ایام شیر باید داد اگر لحم داده شود هلاک گردد و این ظلم صرف است و به غایت از حکمت بعید طوبی للعارفین. عصمت کبری چنانچه وقتی از لسان مبارک استماع شد مخصوص است به مظاهر امر و مطالع وحی الهی. این ققره به اختصار عرض شد چه که فرصت مفقود است بمثابه عنقا مذکور و غیر موجود.

سنوال دیگر ایشان در مذهب مه آبدیان و هندوان است که هر که در مذهب و ملتی به هر لون و ترکیبی و به هر صفت و حالتی باشد همین قدر که معاشر با شما شد با او مهربانی ننماید و بطور برادری رفتار کنید در مذاهب دیگر این طور نیست مذاهب غیر را اذیت و آزار مینمایند و زجر آنها را عبادت خود فرض کرده مال و عیال آنها را مباح دانسته اند کدام یک مقبول حق است ؟

کلمه اولی حق بوده و خواهد بود تعرض به نفسی جایز نبوده و نیست و اذیت و آزار عباد نزد حق مقبول نه به کرات این کلمه علیا از قلم اعلی جاری، قوله تبارک و تعالی: ای عباد دین الله و مذهب الله از برای اتحاد و اتفاق ظاهر شده او را سبب و علت اختلاف و جدال ننمائید. در الواح متعدده این ققره نازل و مسطور باید شخص مبین به کمال رحمت و رأفت و شفقت کلمه را القا نماید هر نفس اقبال نمود و به قبول فانز شد او از اهل فردوس اعلی در صحیفه حمرا مسطور و اگر قبول ننمود تعرض بهیچوجه جایز نه. در یک مقام میفرماید " طوبی لمن اصبح قائماً علی خدمة العالم و همچنین فرموده اهل بها باید فوق اهل عالم طیران نمایند. در باره مذهب، ضغینه و بغضا و نزاع و جدال کلّ منع شده. الیوم از افق عنایت الهی شمسی اشراق نموده و برجبین او این کلمه علیا از قلم اعلی ثبت انا خلقناکم للمحبّة و الوفاء لا للضعیفه و البغضاء. و همچنین در مقام دیگر به لسان پارسی نازل شده آنچه که اکباد مخلصین را بگدازد و شنونات مختلفه را به مطلع اتحاد کشاند و کلّ از انوار توحید منور شوند و به افق علم الهی توجّه نمایند، قوله تبارک و تعالی: دوست یکتا میفرماید راه آزادی باز شده بشتابید و چشمه دانانی جوشیده از او بیاشامید بگو ای دوستان سرپرده یگانگی بلند شد به چشم بیگانگان یکدیگر را مبینید همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار. انتهی

و مقام عدل که اعطاء کلّ ذی حقّ حقّه است به دو کلمه معلق و منوط است مجازات و مکافات. در این مقام هر نفسی باید به جزای عمل خود برسد چه که راحت و آسایش عالم معلق و منوط به این است، چنانچه فرموده اند قوله تعالی: خیمه عالم به دو ستون قائم و برپا مجازات و مکافات. انتهی باری از برای هر مقام مقالی است و از برای هر هنگام عملی طوبی از برای نفسی که لله قیام نموده اند و لله ناطقند والی الله راجع.

سؤال دیگر ایشان: در مذهب هندو وزرذشت هر که از خارج بخواد داخل مذهب آنها شود راه نمیدهند و مقبول ندارند، در مذهب عیسی هر که به میل خود بیاید داخل شود راه میدهند ولی اظهار و اصرار ندارند و در مذهب حضرت رسول و موسی اصرار در این کار دارند و تکلیف مینمایند علاوه اگر نکنند دشمن میشوند و مال و عیال آنها را مباح میدانند، کدام مقبول حقّ است؟

بنی آدم کلّ برادرند و شروط برادری بسیار از جمله آن که هر نفسی آنچه از برای خود میخواد باید از برای برادران خود هم بخواد لذا اگر دوستی به نعمت ظاهریّه و یا باطنیه و یا مانده سمائیه برسد باید به کمال محبت و مهربانی دوستان خود را آگاه نماید اگر اقبال نمودند حاصل المراد والا من دون تعرّض و کلمه ای که سبب حزن فی الجملة شود او را به خود واگذارند هذا هو الحقّ الا ما لابینغی.

جناب صاحب یگانه و فقه الله مرقوم داشته اند که ملت هندو و زرذشت هر که بخواد داخل مذهب ایشان شود راه نمیدهند این مخالف ارسال رسل و آنچه در کتب ایشان است چه که هر شخصی من لدی الله ظاهر شود او از برای هدایت عباد و تربیت ایشان فرستاده میشود چگونه میشود طالب و قاصد را از مطلوب و مقصود منع نمایند. آتشکده های عالم شاهد و گواهند و با سوز و گداز در عصر خود من علی الارض را ندا مینمودند و به یزدان پاک دعوت میفرمودند.

و همچنین مرقوم داشته اند در مذهب عیسی هر که به میل خود بیاید داخل شود راه میدهند ولی اظهار و اصرار ندارند، این فقره هم مشتبه شده چه که بسیار اصرار داشته و دارند بر تبلیغ. قریب به سی میلیون مصروف اداره ملیّه ایشان است و مبشرینشان در جمیع دیار منتشر و به کمال جدّ و جهد در تبلیغ دین عیسوی مشغولند این است که عالم را احاطه نموده اند چه مقدار مدارس و کنائس ساخته اند لاجل آن که اطفال به کسب علوم مشغول شوند و لکن مقصود باطنشان این است که هم تحصیل نمایند و هم در طفولیت اخبار حضرت مسیح را بشنوند تا درمرایای وجودشان که غباری اخذ ننموده منطبق شود آنچه را که قصد نموده اند. هیچ مذهبی به اصرار ایشان در ترویج مذهب حضرت مسیح دیده نشده. باری آنچه الیوم حقّ است و لدی العرش مقبول آن است که اول ذکر شد انسان از برای اصلاح عالم آمده باید لوجه الله به خدمت برادران خود قیام نماید از قبول باید مسرور شود به این که

برادرش به نعمت جاودانی فائز شده والا از حق هدایت او را طلب نماید من دون آن که طرف مقابل از او بغضی و یا کراهی احساس کند، الامر بید الله یفعل مایشاء و یحکم ما یرید و هو العزیز الحمید. از حق جلّ جلاله می طلبیم که بر حکیم علی الاطلاق آگاه شویم و او را بباییم و بعد از آگاهی و اثبات ماهو علیه دیگر ظنون و اوهام اهل عالم ضرری به او نرساند و حکیم نبض عالم در ید قدرت اوست شاید وقتی بعض اعضای فاسده را قطع نماید تا سرایت به سایر اعضا ننماید و این عین شفقت و رحمت است و بر احدی نیست بر او تعرض نماید چه که اوست داناو بینا. سؤال دیگر ایشان: در مذهب مه آبدیان و زردشت میفرماید مذهب و طریقه ما از سایر مذاهب برتر و بهتر است و سایر انبیا و مذهب آنها همه حق است مانند نزد سلطان از صدر اعظم مقامات متفرقه تا سرباز جزو نزد خدا دارند هر که میخواهد در دین خود باشد مزاحم احدی نمیشوند هندو میگوید هر که گوشت خور است به هر اسم و هر قسم رنگ بهشت را نخواهد دید مذهب حضرت رسول و عیسی و موسی میگویند هر که دین و مذهب ما را قبول ندارد اصلاً رنگ بهشت را نخواهد دید کدام مقبول حق جلّ ذکره است؟

این که میفرمایند دین و آیین ما برتر و بهتر است از آیین و دین انبیا مقصود انبیای قبل از ایشان است این نفوس مقدّسه در یک مقام متحدند اولهم آخرهم و آخرهم اولهم کلّ از جانب خدا آمده اند و به او دعوت نموده اند و به او راجع شده اند. کتاب ایقان که فی الحقیقه سید کتب است و در اول این ظهور اعظم از قلم اعلی جاری شد این مراتب در او نازل گشته طوبی لمن شهد و رای و تقرّس فیه حبّاً لله مالک الوری . و این که مرقوم داشته اند که هندو میگوید هر که گوشت خور است رنگ بهشت را نخواهد دید این مخالف است با بیان دیگر که میفرمایند همه حقند چه اگر حقیقت ثابت شود عدم لقای جنت معنی ندارد و معلوم نیست که از جنت چه قصد کرده اند و چه ادراک نموده اند هر نفسی الیوم به رضای حق جلّ جلاله فائز شد از اهل فردوس اعلی و جنت علیا مذکور و محسوب است و در جمیع عوالم الهی ثمرات او را بیاید. لعمر المقصود قلم از ذکر این مقام عاجز است و از وصف این بیان قاصر طوبی لمن فاز بالرّضاء و ویل للغافلین. هر یک از انبیا که از جانب حق آمده بعد از ثبوت این مقام بر احدی نیست که به لم او بم تکلم نماید آنچه بفرماید باید کلّ قبول نمایند و اطاعت کنند هذا ما حکم به الله فی کتبه و زیره و الواحه.

سؤال دیگر ایشان: هندوان بدان آوار دارند که خدا خرد را به پیکر آدمی آفریده است نام آن بر همه است و آن به جهان آمده و مایه آبادی شده و ایشان از اولاد اویند. زردشتیان گویند خداوند به میانجی نخستین خرد مردی آفرید مه آباد نام اوست و ما از اولاد اوینم چون پیدایش جهان را از شش گونه بیرون ندادند دوگونه آن این بود که نگاشته آمد و دیگر گونه آفریده شدن از آب و دیگر از خاک و دیگر از آتش و

دیگر از خرس و میمون است. هندوان و پارسیان گویند چون بود ما از خرد است آفریدگان و مردمان دیگر را به خود راه ندهیم، این گفته ایشان درست است یا نه؟ هر گونه پسندیده دانند بخردانی رهبر باز نمایند.

جمع عالم به اراده حقّ جلّ جلاله خلق شده و آدم بدیع از کلمه مطاعه الهیه بوجود آمده و اوست مطلع و مکمن و معدن و مظهر عقل و از او خلق بوجود آمده اوست واسطه فیض اولیّه از اولّ خلق علی ما هو علیه احدی اطلاع نداشته جز علم حقّ جلّ جلاله که محیط است بر کلّ شیء و قبل وجوده و بعد وجوده و اول و آخر خلق محدود نشده و سرّ آن بر احدی پدیدار نگشته لم یزل علمش نزد مخازن علم الهی مکنون و مخزون بوده و هست و حدوث عالم نظر به آن است که مسبوق به علت است و قدم ذاتی مخصوص به حقّ جلّ جلاله بوده و هست و این کلمه نظر به آن نکر شد که از بیان اول که گفته شد اول و آخر خلق محدود نیست احدی رانحه قدم ادراک نکند. قدم حقیقی ذاتی مخصوص به حقّ است و از برای عالم نسبی و اضافی و آنچه از اولیت و آخریت و یا فوق آن استنباط نموده اند از انبیا و اصفیا و سفرای حقّ اخذ کرده اند و عالم ذرّ هم که مشهور است در بعثت انبیا بوده و مادون آن موهوم و از ظنون و در حین ظهور کلّ در صقع واحدند و بعد به قبول و عدم قبول و صعود و نزول و حرکت و سکون و اقبال و اعراض مختلف میشوند، مثلاً حقّ جلّ جلاله به لسان مظهر ظهور میفرماید، اَلسْت بَرِّکَم؟ هر نفسی به قول بلی فانز شد او از اعلی الخلق لدی الحقّ مذکور. مقصود آن که قبل از القای کلمه کلّ در صقع واحد و مقام واحد مشاهده میشوند و بعد از آن اختلاف ظاهر شده و میشود چنانچه مشاهده نموده و مینمایند. از آنچه ذکر شد محقق و ثابت است که کسی نمیتواند بگوید که ما از عقل خلق شده ایم و غیر ما از غیر آن وحقی که بمثابه آفتاب روشن و واضح است آن که کلّ به اراده الله خلق شده اند و از مبدء واحد آمده اند بدء کلّ از او بوده و رجوع کلّ به او خواهد بود. این است معنی کلمه مبارکه انالله و انا الیه راجعون که در فرقان از قلم رحمن جاری شده.

بر آن جناب واضح و میرهن است که آنچه ذکر شد جواب کلّ در یک فقره از فقراتی که از قلم اعلی جاری شده بود طوبی از برای نفوسی که مطهراً عن شئون الخلق و مقصداً عن الظنون و الاوهام در ریاض علم الهی تفرّج نمایند تا از هر شیء آیات عظمت را مشاهده کنند. به اسم جناب صاحب بسیار چیزها نوشته شده خود ایشان اگر مطلع شوند و ثمرات آن را بیابند بسیار مسرور میشوند به شانی که احزان عالم ایشان را محزون ننماید ان شاء الله این کلمه را به تمام لسان یعنی به لسان حقیقت ذکر نمایند و عمل فرمایند، میفرماید قل الله ثمّ ذرهم فی خوضهم یلعبون و در صدد آن باشند که خلق محبوب را که در زوایای تاریکی و ظلمت مانده اند به نور آفتاب کشانند. به اسم اعظم علمی که حکایت نمی نماید مگر از ظهور بگیرند و پیشرو

احزاب قبل شوند که شاید تیرگیهای عالم برطرف شود و انوار آفتاب حقیقت عالم را فراگیرد. این است فضل اکبر و مقام اعظم اگر انسان به این مقام فائز نشود به چه دلخوش است و به چه مأنوس و به چه قائم و به چه متحرک و به یاد که میخوابد و به اسم که بر می خیزد. ایضاً انا لله و انا الیه راجعون.

سئوال آخر ایشان: الواح منزله آنچه زیارت شده اغلب به لسان عربی بوده چون در این زمان دلبر پارسی زبان آمد عربی مطرود و متروک است چنانچه اعراب خود هنوز معنی قرآن را نفهمیده و ندانسته اند و لسان پارسی در نزد اهل ربع مسکون مرغوب و پسندیده و مطلوب است چنانچه پارسی در مقابل عربی ممتاز است. فرس قدیم هم در مقابل آن ممتاز است. در نزد هندیان و غیره زیاده مرغوب افتاده بهتر آن که حقّ جلّ ذکره بعد الایام اغلب به لسان پارسی صرف تنطق فرمایند چون جذب قلوب را بهتر می کند. استدعا جواب عرایض فدوی به لسان پارسی صرف عنایت و مرحمت شود.

فی الحقیقه لسان پارسی بسیار شیرین و محبوب است و بعد از عرض این فقره در ساحت امنع اقدس الواح بسیار به این لسان نازل و این که در ذکر فرقان نوشته اند که معنی ظاهر آن را درک ننموده اند به اقلام مختلفه و السن لاتحصی معنی و ترجمه آن را نموده اند و آنچه از ادراک آن عاجزند اسرار و بواطن او بوده و هست و آنچه گفته و بگویند به اندازه بوده و خواهد بود و علی شأنهم و مراتبهم ذکر شده و خواهد شد و آئه علی ما هو علیه لایعلمه الا الله الفرد الواحد العلیم. امروز جهان خدا و جهان کندها و جهان باری و جهان پناه ظاهر و هویدا جمیع آذان باید مترصد باشند که به اصغاء آنچه از ملکوت اراده ظاهر شود فائز گردد و همچنین جمیع ابصار منتظر که آنچه از آفتاب علم و حکمت اشراق نماید به مشاهده آن مرزوق آید. لعمرالمقصود امروز روز چشم و گوش است و امروز روز فؤاد است و امروز روز لسان است، طوبی از برای فائزین و طوبی از برای قاصدین و طوبی از برای عارفین. امروز روزی است که انسان میتواند کسب مقامات باقیه نماید چه که آنچه از قلم اعلیٰ درباره هر نفسی جاری شد به طراز قدم مزین است ایضاً طوبی للفائزین.

و این که صاحب یگانه نوشته اند چون در این زمان دلبر پارسی زبان آمد عربی مطرود و متروک است در این مقام این کلمه علیا از قلم اعلیٰ جاری و نازل قوله عزّ اجلاله: تازی و پارسی هر دو نیکو است چه که آنچه از زبان خواسته اند پی بردن به گفتار گوینده است و این از هر دو می آید و امروز چون آفتاب دانش از آسمان ایران آشکار و هویداست هر چه این زبان را ستایش نمائید سزاوار است. انتهی. فی الحقیقه نور حقیقت از افق بیان الهی مشرق و لائح است احتیاج به ذکر این فانی و امثال او نبوده و نیست در حلاوت لسان پارسی شک و شبهه ای نیست و لکن بسط عربی را نداشته و ندارد. بسیار چیزها است که در پارسی تعبیر از آن

نشده یعنی لفظی که مدل بر او باشد وضع نشده و لکن از برای هر شیء در لسان عربی اسماء متعدده وضع شده هیچ لسانی در ارض به وسعت و بسط عربی نبوده و نیست این کلمه از روی انصاف و حقیقت ذکر شد والا معلوم است امروز عالم از آفتابی که از افق ایران طالع و لائح است منور در این صورت این لسان شیرین را هرچه وصف نمایند سزاوار است.

جمیع سنوالات جناب صاحب ذکر شد و جواب ارسال گشت اگر مصلحت باشد و حکمت اقتضا نماید ملاحظه نمایند بآسی نیست و همچنین آقایان آن ارض مثل جناب محبوبی علی قبل اکبر علیه بهاء الله مالک القدر و محبوبی جناب آقا میرزا اسدالله علیه من کل بهاء ابهاه ملاحظه فرمایند محبوب است.

این خادم از حق جلّ جلاله میطلبد عالم انسان را به عدل و انصاف مزین فرماید اگر چه انصاف هم از شئون عدل است و عدل سراجی است که انسان را در ظلمت دنیا راه مینماید و از خطرها حفظ میکند اوست سراج و هاج حق امرای ارض را از نورش منور فرماید. ان الخادم یسئل الله بان یوقک الکلف علی ما یحب و یرضی انه لمالک الاخرة والاولی لا اله الا هوالمقتدر القدیر. در باره جناب حاجی شیخ هادی علیه بهاء الله ذکر فرموده بودند از قول ابن فانی تکبیر خدمت ایشان برسانید ینبغی لجنابه ان ینظر بالاستقامة الکبری علی امر ربّه مالک الوری. یسئل الخادم ربّه بان یؤیده علی ذلک لیهدی الناس الی سبیل الرّشاد. قسم به آفتاب آسمان بیان الهی که خلق وجود از برای این امر شده این عبد اگر چه خدمت آقایان ذکر می نماید آنچه که سبب علو امر و سمو و اشتعال است و لکن از اظهار اکثر امور ممنوع بوده و هست لو ینظر ما هو المستور لتطیر النفوس و تلین الصخرة الصّما و کیف القلوب. از حق می طلبیم نفوسی برانگیزاند خالصین لوجهه تا به تطهیر عالم و عالمیان پردازند و به حکمت و بیان خلق را به سلسبیل حقیقی فائز فرمایند تا کلّ به نور حقیقت منور شوند و اوصاف و اخلاقیهای کهنه عتیقه مکتوره را به اسم حق بریزند و به اخلاق روحانیّه مقدّسه و کلمه طیبیه و اعمال حسنه مزین گردند. ای دوستان همئی وقت است وقت چند یوم بعد اکثر نفوس موجوده در زیر تراب مستور از برای این ایام قلیله نباید انسان از حیات باقیه محروم شود جهدی تا کلّ فائز شوند به آنچه که اگر اهل ارض به دوام ملک و ملکوت تفحص نمایند شبه آن را نیابند. اختم القول فی هذا المقام بذكر اصفیاء الله و اولیائه الذین قاموا علی ثنائه و خدمة امره المبرم الحکیم. این که درباره ورقه مرفوعه ضلع جناب عبدالهادی علیه و علیها بهاء الله و مراتب خلوص و ثبوت و استقامت و خدمت او فی سبیل الله مرقوم داشتند این تفصیل تلقاء وجه عرض شد اظهار عنایت فرمودند چندی قبل لوح امنع اقدس مخصوص جناب آقا سید عبد الهادی علیه بهاء الله نازل و ذکر ورقه به تفصیل در لوح نازل و ارسال شد نفسی فی سبیل الله از نفسی برنیاید مگر آن که ذکرش از قلم

اعلی جاری و نازل گشت چه بسا نفوس که به اعمال غیر لایقه مشغول بودند که فی الحقیقه سزاوار حق و دوستانش و ایامش نبوده معذک نظر به محبت و اقبال عنایت فرموده اند. یومی از ایام در عراق شخصی ارتکاب عمل ناشایسته نموده و به ساحت اقدس فائز بعد از رجوع او فرمودند یا خادم چون فضل ایام الهی مهیمن و محیط است به او اظهار عنایت فرمودیم و الا مستحق سنگسار است و همچنین در یوم دیگر بیرون تشریف داشتند و به حرم توجه فرمودند و این خادم به حضور فائز در این اثنا از یکی از دوستان ذکر فرمودند و اظهار عنایت از مطلع فضل ظاهر و این عبد را نظر به آنچه بعض امور استماع نموده و خود هم بر بعض امور مطلع شده بود فی الجمله تحیر دست داد و این حیرت نه از چون و چرا بود چه که از فضلش این خادم این قدر موقر بوده که آنچه بفرمایند حق است و لو بدترین خلق را به منتهای ذکر و ثنا وصف فرمایند چه که علم یفعل مایشاء به اسمش مرتفع و یحکم مایرید طائف حول بلکه از عظمت فضل و ظهورات عنایتش حیرت دست داد فی الحین فرمودند نه نه یا خادم مطمئن باش او از اکثر عنایات الهی در عوالم نامتناهی محروم است و لکن چون از اشراقات انوار آفتاب ظهور عالم را احاطه نموده نظر به اقبال و حبش علی قدر مقدور محل عنایت واقع از حق بخواه تا کل به مقام رضا فائز شوند و به عنایات کبری مفتخر گردند و همچنین از حق بخواه مؤید شوند بر رجوع و انا التواب الرحیم. امروز باب فضل مفتوح است و آفتاب عنایت مشرق و بحر جود موج آنی از این ایام از قرون و اعصار افضل است چه که نفعه قمیص الهی در او متضوع طوبی للغانزین . انتهى

امثال این بیانات از لسان منزل آیات مکرر شنیده شد یا حبیب قلبی عنایت به مقامی است که میفرماید یا این انسان فاعل حدودی حیاً لجمالی. اگر نفسی نفعه این کلمه و حلاوت آن و رحمتی که از او استنباط میشود بیابد و ادراک نماید به صد هزار لسان به تبت الیک و رجعت الیک یا مولی العالمین ناطق شود. دو امر الیوم بسیار لازم یکی اتحاد اولیای الهی و دیگر تقدیس اعمال دوستان. این دو مرقاتند از برای صعود نفوس و دو عمودند از برای خیمه عرفان و دو جناحند از برای مؤمنین و دو بحرند از برای تشنگان وادی و دو شمسند از برای سماء معانی. وقتی فرمودند یا خادم به جناب فضل بنویس که جهد نماید و سبب اتحاد شود اگر بما انزله الله فی الکتاب عامل شوند حق عنایت میفرماید آنچه را که قبل از ظهور عقل از ادراک آن عاجز و قاصر است. بگو در الواح منزله رجوع نمایند تا بر قدرت و عظمت و علم و احاطه حق جل جلاله مطلع و آگاه شوند ان البهء یمنع الکلف عن الهوی و یدعوهم الی ما قدر فی الزبر و الالواح. انتهى

این فانی و آن جناب از حق می طلبیم کل را آذان واعیه و ابصار حدیده عطا فرماید تا نصح ناصحین و وعظ واعظین و بیان مخلصین مؤثر گردد و عالم نادانی

به افق سماء دانانی متوجه سازد . این که در باره سیادت مرقوم فرمودید این بسی معلوم و واضح است نفوسی که از کوثر ایقان نوشیده اند قسم به بحر اعظم آن نفوس سید قوم بوده و هستند اگر از فضل الهی و رحمت نامتناهی این مقام در باره شخصی محقق شود او نسبتش به حق جلّ جلاله است.

رأس الواح را در تنزیل این عید مینویسد و بعد غصنین اعظمین روحی و ذاتی و کینونتی لترات قدومهما الفداء الواح را مرقوم میدارند ولکن لوح آن جناب را مخصوصاً خود جمال قدم به این نحو که نوشته شد فرمودند بنویس استدعا آن که خدمت جمیع دوستان آن ارض تکبیر برسانید این فانی خدمت کلّ عرض مینماید و استدعا میکند که ان شاء الله به اسبابی متمسک شوند و به اعمالی عامل گردند که سبب و علت تقدیس و تنزیه امرالله شود. این خادم یک یک را در ساحت اقدس ذکر نموده و همچنین در باره هریک نوشته آنچه را که مأمور بوده در این صورت گویا فی الجملة حقّی گویا داشته باشد از این حقّ عرض مینماید که سزای آن و مکافات آن و ظهور قبول آن خدمت هر یک آن است که از این حزب که به اسم الله نامیده شده اند شنوناتی ظاهر شود که سبب اعلاّی کلمه و اقبال ناس و توجه قلوب گردد. و این که ذکر آقا سید روح الله و مشهدی باقر علیهما بهاءالله فرموده بودند در ساحت اقدس اعلیّ عرض شد هذا منزل لاول قولہ عز کبریانه:

بسمی المجیب

بگو ای دوستان تا از آرایش نفس و هوی پاک نشوید به آسایش حقیقی فائز نگردید امروز این کلمه علیا بمثابه آفتاب از افق کتاب الهی مشرق ان اعمالوا بما ینبغی لایام الله ربّ العالمین. ان شاء الله به طرازی مزین شوید که در انجمن عالم به مقام امتیاز فائز باشد یا روح الله مظلوم تو را ذکر مینماید و بما ینبغی امر میفرماید جهد نما تا به نفخه روح القدس در جمیع احیان فائز شوی . امروز حضرت روح در یریه اشتیاق ندا مینماید و من علی الارض را به ظهور مکلم طور بشارت میدهد. بگو ای دوستان امروز روز اقبال است و امروز روز اعمال، به حیل استقامت متمسک شوید و به ذیل تقدیس متشبّث . این است وصیّت مظلوم آفاق دوستان خود را البهَاء علیک و علی امک و علی الذین فازوا بکلمةالله العزیز العظیم.

و هذا ما نزل للاخر.

اناالسامع العظیم

طوبی لمن اقبل الی افقی الاعلیّ و سمع حقیف سدره المنتهی و رای آیتی الکبری انه من اهل البهَاء فی الصحیفة الحمراء الّتی ما اطلع بها الا العظیم الخبیر. قد سمعنا ذکرک ذکرناک و نوصیک بما وصینا احبائی و انا الناصح الحکیم لو تطلع ببحر عنایتی و سماء فضلی لتنادی بهذا الاسم فی اللیالی و الایام انّ ربّک لهوالفضال

الكریم من فاز بكلمتی و عمل بما فی كتابی اّنه فاز بما لا یحصیه كلّ كاتب سریع،
البهاء علیك و علی من فاز بلقانی و علی من اجاب ربّه الناطق السّامع البصیر. انتهى
اسمی از اسما باقی نماند مگر آن که نازل شد از برای او آنچه که کنوز به
حرفی از آن معادله ننماید هنیناً لهم و مریناً لهم. این فانی هم خدمت ایشان سلام و
تکبیر میرساند و به عنایات حقّ بشارت میدهد مبارک نفسی که محلّ بشارت واقع شد
و به اصغای بیان رحمن فی الحقیقه فائز گشت اّنه من المقربین فی کتاب الله المقدر
العلیم الحکیم. البهاء المشرق من افق عنایة ربّنا وربّ ما یری و مالایری علی جنابکم
و علی من ذکر فی کتابکم و علی من فاز ببناء الله العظیم الحمد لله العزیز
العظیم.

خادم فی ۱۴ شهر شعبان المعظم سنه ۱۲۹۹

لوحی خطاب به جناب ابوالفضائل

از قلم جمال اقدس ابهی و حضرت عبدالیهاء نزدیک به صدوپنجاه لوح به اعزاز جناب ابوالفضائل عَزَّصَدُور یافته است. در باره این الواح مقاله ای کلی و مجمل مرقوم شده که در مجله پیام بهائی طبع و انتشار یافته است. (۱)

وجود آن مقاله ما را از شرح و توضیح کلیات مربوط به الواح جناب ابوالفضائل بی نیاز می سازد و این امکان را فراهم می آورد که در این مقام به معرفی مفصلتریکی از الواح مذکور در آن مقاله پردازیم و چند قضیه از قضایای مندرج در آن لوح را مورد مطالعه قرار دهیم. لوح مورد نظر لوح مفصل، مشروح و پرمطلبی از جمال قدم است که از لسان میرزا آقاخان خادم الله در پاسخ به دو عریضه جناب ابوالفضائل عَزَّصَدُور یافته و به تاریخ ۱۴ شعبان سنه ۱۲۹۹ هجری قمری / ۱ جولای ۱۸۸۲ میلادی مَورخ می باشد.

این لوح از نظر کمیت یکی از الواح بسیار مشروح و مفصل جمال قدم است و چون در آن ده ها مطلب مهم تاریخی، مذهبی، اخلاقی، عرفانی و فلسفی مورد بحث و اشاره قرار گرفته از نظر کیفیت نیز یکی از غنی ترین الواح آن حضرت محسوب می گردد. لازمه مطالعه جامع و همه جانبه چنین اثری تحریر رسالات مفصل است که واضحاً ورای محدودیت صفحات این مقاله می باشد، لذا در سطور ذیل به نقل و شرح هفت فقره از عبارات مندرج در این اثر می پردازد به این امید که این لوح منبع در آینده ایام محل مطالعه دقیق اهل نظر قرار گیرد و تحقیقات گسترده ای در باره مندرجات آن به منصفه ظهور در آید. برسبیل مقدمه به این مطلب اشاره می کنیم که قسمت عمده لوح مورد بحث در تشریح و ارائه جواب به سنوالاتی است که مانکچی صاحب زرنشتی بواسطه جناب ابوالفضائل از محضر جمال قدم نموده بوده است. (۲)

این قسمت از لوح مبارک در صفحه ۱۴۸-۱۷۳ کتاب مانده آسمانی جلد هفتم به طبع رسیده و در ذیل شماره ۱۲ در کتاب یاران یارسی (ص ۲۳-۴۵) نیز تجدید طبع شده است. (۳) لازم به یادآوری است که مانکچی سنوالات خود را قبل از نزول این لوح نیز مطرح نموده بوده و لوحی در جواب سنوالات خود دریافت داشته است، (۴) اما چون پاسخ جمال قدم را مشروح نیافتاده بوده دوباره سنوالات خود را مطرح نموده و این بار به تفصیل اجوبه او از قلم اعلی جاری گشته است. در توضیح این مطلب حضرت بهاءالله در لوح جناب ابوالفضائل چنین می فرماید: " ... سنوالات ایشان مصلحت نبود که واحد/ بعد واحد نکر

گردد و جواب غایت شود چه که مغایر و مخالف بود با حکمت و ما عند الناس ولیکن در آنچه از سماء غایت مخصوص ایشان نازل اجوبه به کمال ایجاز و اختصار که از اعجاز است نکر شده ایشان گویا درست ملاحظه نموده اند چه که اگر می نمودند شهادت می دادند که حرفی از آن ترک نشده و به کلمه ان هذا لا بیان محکم مبین ناطق می گشتند...".

جمال قدم پس از ذکر مطلب فوق جمیع سنوالات مانکچی را نقل و به تفصیل در لوح جناب ابوالفضائل پاسخ گفته اند و در انتهای مطالب چنین تصریح فرموده اند که "جمیع سنوالات جناب صاحب نکرشد و جواب ارسال گشت اگر مصلحت باشد و حکمت اقتضا نماید ملاحظه نمایند باسی نیست...".

پس در ادامه عبارت فوق چنین می فرمایند "همچنین آقایان آن ارض مثل جناب محبوبی علی قیل اکبر علیه بهاءالله مالک القدر و محبوبی جناب آقامیرزا اسدالله علیه من کل بهاءابهاه ملاحظه فرمایند محبوب است...".

در این بیان مقصود از "علی قیل اکبر" جناب علی اکبر ایادی معروف به حاجی آخوند و مقصود از میرزا اسدالله، جناب آقا میرزا اسدالله باقراف است که در ضمن مطلب سوم در سطور ذیل به لوح ایشان و ارتباط آن با لوح جناب ابوالفضائل اشاره گردیده است. نکته ای که ذکر آن در این مقام حائز اهمیت است آن که جمال قدم در لوح جناب ابوالفضائل به همه اسئله جناب مانکچی صاحب پاسخ کامل عنایت فرموده اند اما عصاره تمام مطالب و مسائل مطروحه در این خلاصه می شود که امروز روز جدید خداوند اکبر است، باید از امروز و مقتضیات آن سخن گفت و قضایای گذشته را به گذشته واگذاشت. مظهر امر با قدرت و اختیار مطلق در این یوم جنید الهی ظاهر شده و به اسمش علم بفعل مابشاء مرتفع گردیده لذا باید به احکام الهیه که از قلم مظهر ربانیه تراوش نموده ناظر بود و قلم و قدم را در اثبات و اجرای آن به حرکت در آورد.

در شرح قضایای مانکچی صاحب، جمال قدم معرفت دینی را شامل دو مرحله دانسته اند. مرحله اول مرحله کاربرد عقل صرف و خرد بحث و تمسک به مبانی استدلال عقلی و نقلی است تا نسبت به حقانیت و صحت دعاوی مظهر امریقین عالمانه حاصل گردد. پس از طی این مرحله، مرحله تعشق و تعبد عارفانه آغاز می شود. در این مرحله است که حرکت معرفت عقلی به مشعر فواد می گراید و با این شعور همه شئون مظهر امر عین کمال و حقیقت میزان دیده می شود. تعبد جای تعقل می نشیند و چون و چرا به انتهی می رسد. حضرت بهاءالله در توضیح این مطلب در یکی دیگر از الواح مبارکه نیز چنین می فرمایند:

"بنام محبوب عالمیان"

قلم اعلی در کلّ احیان شهادت می دهد براین که اوست یکتا خداوند بی مانند، بزم یزل و لایزال مختاری بوده و خواهد بود. اعراض و اعتراض و چون و چرا در امر او

گمراهی محض است. نیکوست حال نفسی که اقرار نمود به ظهور و مختاریت او چه اگر الیوم نفسی به او اقرار نماید و در فعلی از افعال او توقف کند او از مقربین نزد مقربین منکور نه، آنه هوالذی نطق فی ازل الازل باتی انا المحمود فی فعلی و المطاع فی امری . باید جمیع عباد و اماء به این کلمه مبارکه که از افق وحی ربانی اشراق نموده اعتراف نمایند و موثق باشند...".

باری، مندرجات لوح جناب ابوالفضائل همان طور که اشاره شد وسعت و تنوع عظیمی دارد که نمی تواند در سطور محدود این مقاله مورد شرح قرار گیرد لذا به همین اندازه اکتفا نموده ذیلا هفت مطلب مندرج در آن را مورد مطالعه قرار می دهیم. انتخاب این هفت مطلب مبتنی بر اصولی خاص نیست و بیشتر به جهت آن است که منعکس کننده تنوع مندرجات این اثر منیف باشد.

اول - در باره شلمغانی

جمال قدم در لوح جناب ابوالفضائل چنین می فرمایند که آنچه ابوالفضائل در باره شلمغانی در عریضه خود مرقوم نموده بوده به عزّ قبول آن حضرت فائز گردیده است. جناب ابوالفضائل در باره مطلب مندرج در عریضه خود در رساله ای که در شرح شجره نامه جمال قدم نوشته اند چنین توضیح داده اند که "... فانی عریضه ای به ساحت اقدس ابهی معروض داشت و صورت اختلاف آراء را در مقصد شلمغانی با بشارت نبویه ملت فارسیه و شواهد تاریخی در آن عرض نمود لوح امانع اقدس اعلی که تاریخ آن ۲۶ شعبان سنه ۱۲۹۹ بود (۵) در جواب وصول یافت در آن لوح مقدس در خصوص مقصد از شعر شلمغانی این بیان از قلم رحمن نازل شده بود قوله جل ذکره و ثنائه " یا ابوالفضل قد نطقت بالحق و اظهرت ماکان مسطورا" [کذا در اصل ؛ مستورا صحیح است] فی کلماته الی آخر..." (۶)

متن کلمات شلمغانی و اظهار نظر جناب ابوالفضائل در باره آن که در عریضه ایشان به حضور جمال قدم انعکاس یافته به نقل از صدر رساله شجره نامه جمال مبارک به شرح ذیل است :

" ... این فانی در ایامیکه مقیم طهران بود بین بعضی از دوستان در تفسیر شعر ابی عبدالله شلمغانی گفتگویی واقع شد و آن شعر این است:

یا طالباً من بیت هاشمی

وجاهداً من بیت کسروی

قد غاب فی نسبة اعجمی

فی الفارسی الحسب الرضی

و این شلمغانی در سنه سیصد و بیست و دو هجری در بغداد بامر ابن مقله که از مشاهیر وزرای بنی عباس بود کشته شد. خلاصه بعضی شعر مذکور را بشارت ظهور نقطه اولی جلّ ذکره الاعلی دانستند زیرا لفظ فارسی را که در شعر واقع است مساوق لفظ شیرازی گرفتند و بعضی دیگر آن را بشارت ظهور جمال اقدس ابهی جلت عظمته دانستند چه که شلمغانی منکر شده که ظهور حضرت موعود از بنی هاشم باشد و بصراحت خیر داده که آن نور ابهی و طلعت نوره از بیت کسری طالع شود پس ثابت است که مقصود بشارت ظهور جمال قدم است نه حضرت باب اعظم و چندی قبل از این فقره نیز عبارت کتاب دساتیر بنظر ابن فقیر رسیده بود که فرموده که اگر ماند از مهین چرخ یکدم برانگیزم از کسان تو کسی را و آب و آئین را باو رسانم و پیغمبری و پیشوائی از کسان تو برنگیرم. و در سائر بشارت وارد در کتب پارسیان نیز فانی ملاحظه نمود که بصراحت وارد شده که این موهبت پس از گذشتن هزار و دو بیست سال و اندی از ظهور اسلام ظاهر شود یعنی قبل از آنکه تاریخ ظهور دین اسلام بیک هزار و سیصد سال برسد آن نیز تابناک از آن مطلع پاک طالع گردد. خلاصه باین ملاحظات فانی اذعان نمود که سلسله نسب عائله نوریّه بسلاطین فرس اولی منتهی شود و بناء علی هذا مقصود شلمغانی در شعر مذکور بشارت ظهور جمال اقدس ابهی باشد نه ظهور نقطه اولی ...". (۷)

قیل از آن که به زندگی شلمغانی پردازیم و در باره نسب ایرانی جمال قدم ادامه بحث دهیم به نقل بیان حضرت عبد البهاء در لوح جناب ملازاده تبریزی می پردازیم که در باره شلمغانی چنین می فرماید: " ... ان عبدالله الشلمغانی قد نطق بابدع المعانی و صریح الخبر بظهور النیر الساطع من الأفق الایرانی ولكن الظالمین والهزلة والرنلة الخلة هدروا دمه و نسبوا الیه البهتان العظیم و قتلوه بظلم عظیم ولكن الله برئه من البهتان و قدر له الروح و الريحان والآن هو فی نعیم مقیم و مقام کریم زاد الله درجته فی عالم البقاء و اتم علیه بالنعم و الالاء و علیک البهء الابهی ...". (۸)

عبدالله شلمغانی که شرح احوال او را عباس اقبال آشتیانی در کتاب خاندان نوبختی به رشته تحریر در آورده است، از علمای بنام امامیه در بغداد بوده و از تقه و اشتها و اعتبار کامل برخوردار بوده است. شلمغانی در سال ۳۰۴ هجری قمری / ۹۱۶ میلادی بر سر مسئله غیبت امام غایب با حسین بن روح نوبختی (۹) به مخالفت پرداخت و در نواحی و بلاد عبیده بین النهرین طرفداران بسیار یافت و سرانجام کار بدانجا کشید که او را به نام زندیق و کافر دستگیر و به زندان انداختند و در سنه ۳۲۲ هجری قمری / ۹۳۴ میلادی او را گردن زدند و بعد به دار آویختند و جسدش را سوزانند اما نهضتی که او بپا نموده بود به نام نهضت شلمغانیه و یا عزاقریه قرنهای ادامه یافت و کثیری از شیعه امامیه عقاید او را در رد غیبت امام دوازدهم پذیرا گشتند.

شلمغانی صاحب آثار عیدیه است و از جمله کتاب الحاسة السادسة (حس ششم) از آثار اساسی اوست.

حال که باحیاط شلمغانی اندکی آشنائی حاصل شد به توضیح این مطلب می پردازد که جناب ابوالفضائل بنا بر تصریح خود معتقد بوده است که بر اساس آیات شلمغانی و نیز اشارات موجود در کتب زردشتی مظهر موعود یعنی حضرت بهاءالله باید از بیت کسری و منسوب به سلاطین فرس قدیم باشد و برای تأیید و تثبیت این نظر خود چنین می نویسد که "... وثوق یافت که شاید فانی بتواند مأخذی درست در نیاکان سدره منتهی و جمال اقدس ابیهدی بدست آرد تا این که برخی از اهل وثوق مذکور داشتند که رضا قلی خان ملقب به امیر الشعراء در کتاب نژاد نامه مذکور داشته که نسب سلسله علیه نوریه به ملک عادل نوشیروان منتهی می شود..." (۱۰)

جناب ابوالفضائل سپس شرحی مبسوط از ملاقات خود با حاجی میرزا رضاقلی (هدایت) مرقوم داشته و نوشته اند که هدایت در مذاکرات خود به انتساب عائله نوریه به خسرو انوشیروان و یزدگرد ساسانی تصریح نموده و جناب ابوالفضائل نتایج مذاکرات و مطالعات خود را به عرض جمال قدم رسانده است که نوشته جناب ابوالفضائل در این باره و بیان جمال قدم در صحت تصریحات جناب ابوالفضائل در صدر مطلب عیناً نقل گردید.

نکته ای که در این مقام لازم به توضیح است آن که کتاب نژاد نامه اثر رضا قلیخان هدایت ظاهراً به روایت جناب ابوالفضائل نرسیده بوده و آن جناب فقط به مذاکرات و مسموعات خود از هدایت اشاره نموده اند، اما این اثر سالها بعد به وسیله جناب روح الله مهرابخانی مورد جستجو و مطالعه قرار گرفته و در باره آن شرحی مرقوم داشته اند که فقراتی از آن را ذیلاً نقل می نماید:

"... در باره نژاد نامه مشکوک بود که اصلاً چنین کتابی موجود بوده و در صورت وجود این مطلب در آن مذکور باشد چه که اطلاعات میرزا ابوالفضل از این کتاب فقط سمعی بوده است ولی برای کسب اطمینان این امر را به دوست دانشمند جناب شاپور راسخ مراجعه نمودم تا در کتابخانه مجلس و منابع سائره در این باره تفحص نمایند و ایشان که برای انجام مقاصد فانی در این سفر زحمات زیادی تحمل فرمودند بالاخره معلوم داشتند که در مقدمه کتاب ریاض العارفین ذکری از یک کتاب نژادنامه از تألیفات هدایت موجود است که هنوز طبع و نشر نشده است و بالاخره بعد از تحقیقاتی مسموع افتاد که نسخه منحصر به فرد آن در نزد جناب مخبر السلطنه هدایت حفید مجید رضا قلی خان که در رستم آباد طهران اقامت دارند موجود است لذا روزی به مرافقت دوستی بدون معرفی کسی و آشنائی قبلی بدیشان مراجعه نموده و تمنا کردیم که در باره کتاب مذکور اطلاعاتی به ما بدهند آن مرد پرفتوت آن کتاب نفیس را که نسخه منحصر به فرد است در اختیار ما گذاشت ... این کتاب بعد از یک هفته به ایشان مسترد گشت و آنچه که فانی از مطالعه آن استنباط نمود در

اینجا می نگارد تا اگر وقتی خدای ناکرده این کتاب مفقود و معدوم شد مطالب آن بر اهل بها مکشوف باشد.

این کتاب شامل ۳۰۳ صفحه به قطع ربعی است به خط کاتب که مرحوم رضا قلی خان در حدود چهل موضع آنرا به خط خود تحشیه نموده و مطالب و توضیحاتی بعد از کتابت کاتب افزوده است. و همچنین در ظهر اول آن به خط خویش چنین نگاشته (هو نژاد نامه پادشاهان ایرانی نژاد و سلطنت ایشان پس از ظهور دین اسلام از تألیفات قصیر حقیر رضا قلی المتخلص به هدایت عفی الله عنه که به استدعای دوستی دانا تألیف کرده ام و دیباچه آن را به پارسی خالص نگاشته ام فی سنة ۱۲۷۶ حرره مؤلفه).

این کتاب شامل یک مقدمه و هفده فصل و خاتمه است مقدمه به فارسی سره بسیار شیرین رقم شده و هفده فصل در بیان ۱۷ طبقه و سلسله از امراء و سلاطین که بعد از اسلام در ایران سلطنت می نموده اند و نژاد شان به ساسانیان می رسیده است که مؤلف با زحمات زیادی سلسله آنها را یک یک یافته و با ذکر مختصر حالاتشان به یکی از سلاطین ساسانی رسانیده است و این کار البته جز از عهده کسی که اطلاعش از تاریخ ایران در نهایت تعمق باشد ساخته نبوده است و اما خاتمه فهرستی است از وقایع مهمه اسلام و ایران از زمان حضرت رسول الی زمان مؤلف که به نحو سنوی یاد کرده است ... (۱۱)

بعد از شرح مطالب فوق جناب مهرابخانی فقراتی از کتاب نژاد نامه را نقل نموده و به توضیح مطالب مربوط به ارتباط عائله نوریه با خاندان کسری پرداخته اند که برای مطالعه آن مطالب می توان به صفحات ۶۳-۶۵ کتاب مقام شعر در ادیان مراجعه نمود. جناب مهرابخانی همین مطالب را در ضمن چند قسمت در شماره های ۵ تا ۷ مجله آهنگ بییع (سال پنجم، ۱۳۲۹ ه ش) نیز منتشر فرموده اند.

آنچه در این مقام بر مطالعات موجود می توان افزود آن است که غیر از نسخه کتاب نژاد نامه که در اختیار جناب مخیرالسلطنه هدایت بوده و مورد شرح و معرفی جناب مهرابخانی در سطور فوق قرار گرفته ظاهرآ نسخه دیگری نیز وجود داشته که به هند ارسال گردیده است. نسخه موجود در هند با عنوان نژاد نامه کیانیان به وسیله مانکجی صاحب زردشتی در تاریخ ۶ اکتبر سال ۱۸۸۴ میلادی به کتابخانه ملا فیروز در هند هدیه گشته و سواد عکسی آن مورد رجوع و استفاده حقیر واقع شده است. این نسخه که به خط نستعلیق خوانا نوشته شده فاقد شماره صفحات است و در هر صفحه آن ۱۲ سطر قلمی گردیده است. رضا قلی خان هدایت در مقدمه کتاب که به فارسی سره نوشته شده به هدف از تحریر کتاب اشاره نموده و تصریح می کند که کتاب را بنا بر در خواست مانکجی صاحب به رشته تحریر در آورده است. چند عبارت هدایت در مقدمه کتاب به شرح ذیل است:

"... چنین گوید نگارنده این نامه و گذارنده این خامه که مرا دوستی دانای خردمند پارسی پارسا نژاد نیک نهاد بینش جوی دانش خوی ویژه دوران فرزانه سرشت راد پاکزاد بر گردون خرد ماه و از راز کیهان آگاه به نام اور مانکجی لیمچی هوشنگ هاتریا از روی

مهربانی و آئین همزبانی بر آن داشت تا چیزی تازه بباید بنگارم که چون روزگار پادشاهان ایران سپری شد آیا از تخمه و نژاد آن گروه کسی به پادشاهی و افسرداری رسید یا دیگر بار بر اورنگ بزرگی بار نیافتند و به جهانداری و کامکاری نرسیدند و از من بخواست که اگر از نژاد بزرگان و تخمه شاهان ایران مردی به بزرگی رسیده و خداوند کیانی و سترک شده در نامه بربنگارم ولختی از نهاد و نژادش برشمارم ..."

با توجه به این مقدمه کتاب نژادنامه در شرح احوال بزرگان و شاهان و شاهزادگان پارسی نژادی است که در توران و ایران و مازندران و پارس و سیستان و سند و هندوستان سالها جهانگیری نموده و جهانبانی کرده اند. شاهان و شاهزادگانی که در این اثر نامشان مذکور شده به هجده گروه تقسیم شده اند و هدایت قبل از آن که به شرح حال آنان پردازد مقدمه ای در باره پادشاهان ایران باستان نوشته و بعد شرح حال شاهان و شاهزادگان را آورده و سپس در آخر کتاب کارهای سونمند تا زیان و وقایع مهمه اتفاقیه را در مدت هزار و دویست و هفتاد و اند سال به رشته تحریر کشیده و کتاب نژاد نامه را در سال ۱۲۷۶ ه ق و ۱۸۵۹-۱۸۶۰ م، به اتمام رسانده است.

حال که با نژاد نامه رضاقلی خان هدایت و مندرجات آن آشنائی لازم به عمل آمد به نقل فقراتی از آن می پردازد که حاکی از تصریح هدایت به انتساب عاتله نوریه با سلاطین ساسانی است.

هدایت در شرح مطالب مربوط به " طبقه سیزدهم در ذکر سلاطین شیروان " از جمله چنین می نویسد که "... بعد از فوت نرسی و پادشاهی سرخاب {نوادگان قباد پدر انوشیروان عادل} پسر نرسی فیروز به جانب ولایت مازندران افتاده حکومت یافت و از او پسری بوجود آمد که او را گیلان شاه خواند و از او پسری آمد که آن را کیل نام نهاد و در اصل فیروز نام داشت و چون با گاو به مازندران رفت او را گاو باره خوانند و اولاد او به مازندران سلطنت کردند و سرخاب در حدود ارمن و بردع و شماخی و دربند حکمرانی یافت و شهر شیروان بنیاد نهاد..."

و نیز هدایت با توجه به مطالب فوق در شرح شاهان طبقه چهاردهم چنین می نویسد: " طبقه چهاردهم در ذکر ملوک نورو رستمدر مازندران که نسبت ایشان نیز به عجم منتهی. مخفی نماند که به طریقی که مذکور شد سلاطین و اسبهدان مازندران نسبت ایشان به پادشاهان ایران میرسیده و از اولاد گاو باره بوده اند..."

و در تصریح و تأکید در این مطلب در شرح ملوک و پادشاهان طبقه پانزدهم چنین می نویسد:

" طبقه پانزدهم ذکر ملوک ولایت کجور که بنی عم ملوک نور بوده اند و از بادوسبان گاو باره نسل عجم نژاد داشته اند. علی الاجمال حکام ولایت نور و کجور فرع یک اصل و صور یک معنی بوده اند و نسب ایشان هم به بانوسبان که از اولاد فیروز گاو باره است

منتهی می شود و مانند طبقات دیگر ملوک طبرستان به قباد پدر انوشیروان عادل می رسد...

آنچه نقل شد سابقه کلام حضرت ولی عزیز امرالله را در کتاب قرن بدیع واضح می سازد که در ذکر نسب جمالمقدم چنین می فرمایند:

"... نسب خاندان حضرتش از یک طرف به حضرت ابراهیم از زوجه قطوره و از طرف دیگر به حضرت زرتشت ویزگرد آخرین شهریار سلسله ساسانی منتهی می شود..." (۱۲)

نکته اخیر در شرح قضایای مربوط به شلمغانی آن که او در ابیات خود که در صدر مقال نقل شد هم واضحاً به نسبت مظهر موعود به بیت کسروی اشاره مینماید و هم الفاظ "الفارسی الحسب الرضی" را در ابیات خود آورده است. هرچند انتساب جمال قدم بنا برشواهد فوق به بیت کسروی محرز است اما اشاره شلمغانی به ظهور مظهر امر از فارس را نیز می توان اشارتی به ظهور حضرت باب محسوب داشت چنان که در آثار آن حضرت و نیز آثار جمال قدم به این مطلب تصریح شده است که این فقره از اشعار شلمغانی راجع به پیشگونی تولد حضرت رب اعلی در شیراز (فارس) و ظهور از صلب و "نسب رضی" است که تلمیحی به نام پدر حضرت رب اعلی یعنی سید محمد رضا در آن ملحوظ است.

دوم - در بیان فقره و ستعلمن نبأ بعد حین

جمال قدم در این فقره از لوح جناب ابوالفضائل به این مطلب اشاره می فرمایند که در بشارت به ظهور آن حضرت، شیخ احمد احسانی، سید کاظم رشتی و حضرت نقطه اولی به آیه قرآنی "و ستعلمن نبأ بعد حین" استشهد نموده اند. آیه قرآنی مورد بحث در انتهای سوره ص در قرآن مجید آمده است که می فرماید: "ان هو الا ذکر للعالمین" (آیه ۸۷) و در آیه بعد می فرماید: "ولتعلمن نبأ بعد حین" (آیه ۸۸).

سید کاظم رشتی در کتاب دلیل المتحیرین چنین نوشته است که چون او از وقت ظهور قائم آل محمد از شیخ احمد احسانی پرسش نمود، شیخ احمد در پاسخ سید کاظم چنین نوشت:

"لابد لهذا الامر من مقر ولكل نبأ مستقر و لاجوز الاقصاد بالتعین و لتعلمن نبأ بعد حین". (۱۳) در این عبارت شیخ احمد به این مطلب تصریح می نماید که برای تحقق هر وعده و بشارتی وقتی معین موجود است اما شرح و توضیح این مطلب مقتضی نیست جز آن که خبر ظهور که سید کاظم از زمان آن سنوال نموده بعد از "حین" تحقق خواهد یافت. اشاره شیخ احمد که در نهایت ظرافت و دقت و حکمت بیان شده و مبتنی برقرآن کریم می باشد بر اساس محاسبه ابجدی حروف کلمه "حین" است که برابر رقم ۶۸ می باشد و "بعد حین" عبارت از سنه ۶۹ و یا ۱۲۶۹ است که مصادف با نهمین سال ظهور

حضرت ربّ اعلیٰ یعنی سنه تسع است که در آن اظهار امر خفی حضرت بهاءالله صورت گرفت و آن واقعه در حین مسجونیت آن حضرت در سیاه چال طهران بود. نکته ظریفی که در اشاره شیخ احمد به آیه قرآنیّه وجود دارد آن است که طبق آنچه در فوق گذشت قضیه "نباء بعد حین" در سوره ص بعد از "ذکر للعالمین" آمده و "ذکر" اشاره به ظهور حضرت ربّ اعلیٰ و "بعد حین" تصریح به ظهور متعاقب آن در سنه ۱۲۶۹ هجری قمری است. (۱۴) تعبیر شیخ احمد احسانی البینه مبتنی بر تفاسیر قرآنی است که آیات آخر سوره ص را از جمله چنین تفسیر نموده اند: "... فی روضة الکافی عن ابی جعفر ع فی قوله عز و جل: ان هو الا ذکر للعالمین قال: امیر المؤمنین ع - یعنی مراد از ذکر امیر المؤمنین ع است - و لتعلمن نباء بعد حین قال: عند خروج القائم ع". (۱۵)

در این مقام تفسیر حضرت عبدالبهاء را در باره آیات اخیر سوره ص نقل می نماید:

"حضرت نور بهشتی جناب حاجی سید کاظم رشتی علیه التحیه و الثناء از شمع انجمن رحمتی حضرت شیخ مرحوم احسانی سنوال فرموده اند که مال امری که در او هستند چیست و بچه انجامد؟ حضرت شیخ در جواب مرقوم فرموده اند و در کتب و رسائل در دست شیخیه مذکور است که لابد لهذا الامر من مقر و لكل نباء من مستقر و لایجوز الجواب بالتعین و ستعلمن نباء بعد حین. ملاحظه کن که بچه و وضوح بیان میفرماید که مستقری بجهت این امر مقرر لکن تعیین شخص با اسم و رسم جائز نه بعد میفرماید آیه مبارکه فرقان را ملاحظه کن که میفرماید ان هو الا ذکر للعالمین و ستعلمن نباء بعد حین یعنی آن مستقر ذکر الله است و آنچه او خبر میدهد در سنه بعد شصت و هشت که مطابق عدد حین است و بعد حین شصت و نه است ظاهر و واضح میشود یعنی نتیجه میبخشد چنانچه فرموده است حضرت اعلیٰ ثم انتم فی سنة التسع کل خیر تدرکون". (۱۶)

و حضرت ولی امر الله در کتاب قرن بدیع در باره بشارات حضرت باب به ظهور جمال قنم و سنه تسع (بعد حین) چنین می فرماید:

"... میعاد ظهور آن محیی رمم و منجی امم را در آثار مقدسه بصراحت بیان اعلام میفرماید قوله جلت عظمته " و فی سنة التسع انتم کل خیر تدرکون " و "فی سنة التسع انتم بقاء الله ترزقون" و همچنین " فان لکم بعد حین امر ستعلمون " و " من اولک ذلک الامر الی قبل ان یکمل تسعة کینونات الخلق لم تظهر و ان کل ما قد رأیت من النطفة الی ما کسوناہ لحما ثم اصبر حتی تشهد خلق الاخر اذا قل فتبارک الله احسن الخالقین " و در خطاب بجناب عظیم میفرماید:

" اصبر حتی یقضی عن البیان تسعة فاذا قل فتبارک الله احسن المبدعین " ... (۱۷)

و نیز در باره نباء بعد حین در موضعی دیگر از کتاب قرن بدیع چنین مسطور است:

"... شیخ احمد احسانی کوکب درّی صبح هدی قبل از سنه ستین به کمال وضوح و روشنی قرب طلوع انوار حضرت سبحان را احساس و به "بظهور متعاقب" که یکی بعد از دیگری طالع خواهد شد تصریح نموده و در جواب نامه سید کاظم رشتی اعلیٰ الله

مقامه راجع به میقات ظهور موعود بخط خویش می نگارد "لابد لهذا الامر من مقر و لکل نباء مستقر و لا یحسن الجواب بالتعین فستعلمن نباءه بعد حین" (۱۸)

سوم - در این ایام این کلمه علیا

جمال قدم در این موضع از لوح جناب ابوالفضائل بعد از عبارت فوق فقراتی از یکی از الواح خود را نقل فرموده اند که حاوی این عبارت است: "به نور اتحاد عالم روشن و به حرارت اتفاق آفاق مشتعل..."

عباراتی که جمال قدم از آثار خود نقل فرموده اند منقول از لوح مفصلی است که به اعزاز جناب آقا میرزا اسدالله از لسان میرزا آقا جان خادم الله عز صدور یافته و به تاریخ ۱۱ شعبان سنه ۱۲۹۹ ه ق / ۲۸ جون ۱۸۸۲ م مورخ می باشد. در این لوح علاوه بر آقا میرزا اسدالله تعدادی دیگر از اهل بهاء نیز مورد خطاب قلم اعلی قرار گرفته اند و بنا بر این لوح آقا میرزا اسدالله حاوی و متضمن الواح کوچکتری است که از جمله آنها لوحی است با این مطلع: "بسمی الذاکر والمذکور. یا علی قبل نقی به نور اتحاد عالم روشن و به حرارت اتفاق آفاق مشتعل..."

با توجه به تاریخ نزول لوح جناب میرزا اسدالله و لوح جناب ابوالفضائل چنین معلوم می شود که لوح جناب میرزا اسدالله سه روز قبل از لوح جناب ابوالفضائل عز صدور یافته و فقره ای که مطلع آن نقل شد در لوح جناب ابوالفضائل نقل گردیده است. لوح جناب آقا میرزا اسدالله که با این عبارت آغاز می گردد: "الله عمل النین قاموا علی خدمه الامر علی شان ما اقدم ضوضاء العباد..."

از قرائن چنین پیداست که مقصود از میرزا اسدالله و علی نقی مذکور در این لوح دو برادر از برادران خیمه باقراف می باشند. (۱۹)

مطلبی که در لوح جناب میرزا اسدالله مذکور شده قضیه اغتشاشات اراضی مقدسه در آن ایام است که مانع ارسال الواح به اطراف و تأخیر در پاسخ به عرایض احباء است. در این باره در لوح جناب آقا میرزا اسدالله چنین مذکور است:

"... عرض فانی آن که بعد از عرض جواب دستخط های آن محبوب مدتی ارسال آن تعویق افتاد و سبب اغتشاش این بلاد بوده هر یوم حکایتی به میان و هر ساعت امری ظاهر دمدمه مدافع و بنایق و صلیب سیوف در اطراف مرتفع لذا جواب دستخط ها مع آن که منتهاست نوشته شده ارسال نشد بسیار طول کشید و لکن این ایام فی الجمله اضطراب به اطمینان و زلزله به سکون تبدیل شد امید هست این هفته ارسال شود و همچنین به جناب آقا میرزا ابوالفضل علیه بهاء الله منتهاست جواب مراسلات ایشان نوشته شده و لکن نظر به ملاحظه حکمت و اغتشاش این اراضی ارسال نشد و همچنین از دوستان دیگر..."

مقصود از طرح این مسئله و نقل عبارات فوق توجه به این مطلب است که تاریخ مندرج در بعضی از الواح مبارکه ظاهراً تاریخ ارسال آنها است و لزوماً دال بر تاریخ نزول لوح نمی باشد.

چهارم - مسئله فور و تراخی

جمال قدم در لوح جناب ابوالفضائل چنین می فرمایند: " ... در مسئله فور و تراخی ملاحظه فرمائید حق جلّ جلاله می فرماید کَلُوا و اَشْرَبُوا حال انسان نمی داند اجرای این حکم فوری است و یا اگر تأخیر شود عیبی ندارد بعضی بر آنند بوجود قرینه معلوم می شود... ". اصطلاح " فور و تراخی " از اصطلاحات علم اصول در اسلام است و در کتبی که در باره این علم به رشته تحریر در آمده قضایای مربوط به مبحث فور و تراخی مورد شرح و بسط علما قرار گرفته است. عصاره مفاهیم این اصطلاح به شرح ذیل است :

" از جمله مباحثی که در مبحث " امر " و " نهی " مطرح است، مسأله فور یا تراخی است. به این معنا که اگر مکلف به " امر " یا " نهی " مولی آگاه شد آیا واجب است فوراً و بی درنگ در مقام امتثال برآید یا تأخیر در آن رواست؟ به بیان دیگر آیا صیغه امر یا نهی به همراه خود چنین دلالتی را دارد یا خیر؟ اصولیین دیدگاههای مختلفی را به شرح زیر ابراز کرده اند:

- ۱ - امر و نهی وضع شده اند برای فور. ۲ - امر و نهی وضع شده اند برای تراخی.
 - ۳ - امر و نهی وضع شده اند برای هر یک به نحو اشتراک لفظی. ۴ - امر و نهی برای هیچ کدام وضع نشده اند، و فور و تراخی جزو معنای موضوع له آنها نیستند، بلکه اگر شارع و قانونگذار اجرای دستور خود را فوری بخواهد باید با قرینه و علامتی مقصود خود را به مکلف بفهماند، و از صیغه امر یا نهی به تنهایی چنین چیزی فهمیده نمی شود. " (۲۰)
- برای ملاحظه شرح مبسوط تر قضایای مربوط به فور و تراخی به کتاب فرهنگ معارف اسلامی (۲۱) و مآخذی که در آن ارائه شده است مراجعه فرمائید.

پنجم - مؤسس اصول ابوحنیفه

جمال قدم پس از طرح قضیه فور و تراخی چنین می فرمایند که " ... در اسلام مؤسس اصول ابوحنیفه که از ائمه سنت و جماعت است بوده و از قیل هم بوده ... ". مقصود از اصول، علم اصول فقه است که یکی از علوم مهمه در معارف اسلامی محسوب می شود و آن عبارت از دانستن قواعدی است که بر اساس آن ها احکام شرعیه را می توان استنباط و وضع نمود. اصول فقه ناظر به کلیات قضایا است و بر ارکان اربعه کتاب، سنت، اجماع و عقل (و یاقیاس در نزد اهل تسنن) استوار گردیده تا استنباط احکام شرعیه و استخراج حدود و وظائف و تکالیف دینی را با توجه به منابع فوق ممکن و میسر

سازد. شرح و بسط قضایای مربوط به علم اصول و کیفیت تطور و توسعه آن در جهان اسلامی در این مقام میسر نیست و طالبین مطالعه این مباحث می توانند به آثاری نظیر دائرةالمعارف بزرگ اسلامی (ج ۹، ص ۲۸۹ - ۳۰۶) مراجعه فرمایند. آنچه در این مختصر می توان گفت آن که علم اصول فقه اساساً به وسیله متفکرین ایرانی نضج گرفته و توسعه یافته است. مهمترین کتبی که در باره علم اصول فقه به رشته تحریر در آمده و در نزد اهل تشیع حائز اهمیت و اعتبار و فیر است عبارتند از معالم الاصول اثر حسن بن شهید ثانی، قوانین الاصول اثر میرزای قمی، فراند الاصول اثر شیخ مرتضی انصاری و کفایة الاصول اثر آخوند ملا محمد کاظم خراسانی.

از نامورترین علمای علم اصول نعمان بن ثابت بن فردوس است که هرچند در کوفه به سال ۸۰ هـ ق / ۶۹۹ م به دنیا آمده اما اصلاً ایرانی بوده و به ابوحنیفه اشتهار یافته است. ابوحنیفه حدود بیست سال از حیات خود را صرف آموختن فقه و حدیث نمود و بر اساس قرآن، سنت، اجماع، قیاس و اصل استحسان، علم اصول فقه را بنیاد نهاد. ابوحنیفه سرانجام مورد خشم و نفرت منصور خلیفه عباسی قرار گرفت، او را به زندان انداختند، شکنجه کردند و در نتیجه مصائبی که بر او وارد آوردند به سال ۱۵۰ هـ ق / ۷۶۷ م در حین مسجونیت از این عالم درگذشت. از افکار ابوحنیفه که منجر به سجن و ایداء او شده اعتقاد او به خلق قرآن است. در نتیجه این اعتقاد ابوحنیفه ترجمه و قرائت قرآن به فارسی را نیز مجاز دانست و برای احادیث اسلامی ارزشی قائل نبوده، اصول قیاس و استحسان را مورد تأکید قرار داد و صرفاً به تعداد کمی از احادیث که آن را حدود هفده فقره نوشته اند اعتقاد داشت. اعتقاد ابوحنیفه به اصل استحسان متضمن آزادی عمل مفتیان بود تا در غیاب احکام صریحه آنچه را بر اساس طبع و تجربه و سلیقه خود نیکو و مستحسن پندارند آن را تجویز کنند و هر چه را قبیح شمرند به حرام بودن آن فتوی دهند. ارائه چنین نظریاتی سبب مخالفت اصحاب حدیث با ابوحنیفه شد اما آراء و افکار او در زمینه قیاس، اصالت رأی و اصل استحسان سبب به وجود آمدن نظامی استدلالی در علوم شرعی و مبانی فقه اسلامی گردید و قدم های اولیه در تدوین علم اصول فقه به وسیله ابوحنیفه برداشته شد.

شرح احوال و افکار و عقاید ابوحنیفه مفصل تر از آن است که بتوان در این مختصر به جمیع جهات آن اشاره نمود لذا خوانندگان علاقمند به این مطالب را به مطالعه مقاله بسیار جامع و ممتع مندرج در ذیل عنوان "ابوحنیفه" که در دائرةالمعارف بزرگ اسلامی (ج ۵، ص ۳۷۹ - ۴۰۹) به طبع رسیده است دعوت می نماید.

در پایان این مطلب اظهار نظر جلال الدین همانی را در باره اصول فقه که در مقدمه او بر کتاب کنوز المعزمین (ص ۱۹) به طبع رسیده مندرج می سازد که می گوید:

"علم فقه به عقیده من بزرگترین سرمایه اقتخار اسلام است، از آن تاریخ که این فن شریف میدان تاخت و تاز مباحث بی سروته اصولی و قبیل و قالهای و همی که دامنه اش به دامن قیامت بسته است گردید به روزی نشست که واقعا جای تأسف است. من این معامله

دانم که طعم صبر چشیدم، و روزگاری دراز در تحصیل چیزی که اسمش علم و حقیقت و خاصیتش جهل بود کوشیدم " یا حسرتا علی ما فرطت فی جنب الله " . (۲۲)

ششم - عالم نر

جمال قدم در موضعی از لوح جناب ابوالفضائل به شرح این مطلب می پردازند که " ... عالم نر هم که مشهور است در بعثت انبیاء بوده و مانون آن موهوم و از ظنون و در حین ظهور کل خلق در صقع واحدند و بعد به قبول و علم قبول و صعود و نزول و حرکت و سکون و اقبال و اعراض مختلف می شوند... " .

مفهوم و معنی عالم نر در عرفان اسلامی بحث ها برانگیخته و محل جرّ و بحث بسیار واقع شده است. مرجع و مصدر مباحث مربوط به عالم نر آیه ۱۷۲ در سوره اعراف است که خداوند چنین می فرماید: " و اذ اخذ ربك من بنی آدم من ظهورهم ثریتهم و اشهدهم علی انفسهم الست بر بكم قالوا بلی شهدنا ان تقولوا یوم القیامة انا كنا عن هذا غافلین " . مضمون کلام الهی آن که خداوند قبل از خلق بشر جمیع فرزندان آدم را که تا روز قیامت قرار است خلق نماید از پشت او به صورت نراتی کوچک بیرون آورد و از آنان پرسید که آیا من خدای شما نیستم؟ همگی شهادت دادند که بلی. سپس آنان را به پشت آدم برگردانید. به این ترتیب از روز الست یعنی روزی که خداوند سؤال خود را با فرزندان آدم در میان نهاد عهد قبول او به عنوان خداوند با جمیع فرزندان آدم بسته شده است. به این ترتیب عالم نر عالم عهد و پیمان الهی است. مفهوم دیگر عالم نر قدمت و ابتدای خلقت است که فرزندان آدم به صورت نرات کوچک وجود داشته اند و هر یک به تدریج به کمال رسیده در عالم وجود موجود گشته اند.

تعبیرات و آراء دیگری که در این باره ارائه شده قضیه امانت الهی و قرار گرفتن آن بردوش آدمی است که از روز الست این بار امانت و تعهد و اقرار و شهادت بر وجود الهی با انسان مطرح گشته و او در آن عالم نر به فطرت اصلیه خود به کلمه بلی و شهادت بر وجود باری اقرار و اعتراف نموده است. با توجه به این سابقه یکی از وظائف مظاهر الهیه یاد آوری و متذکر ساختن انسان نسبت به عهدی است که از روز الست با او بسته شده است. حمل بار امانت و حفظ آن و تعهد نسبت به شرائط و مقتضیات این عهد و پیمان زیربنای همه اصول اخلاقی و مساعی بشری است تا به آنچه عهد کرده وفادار بماند و به خاطر شهادتی که داده به معرفت خالق خود قیام نماید و در سبیل او سالک شود.

چنان که ملاحظه می شود قضایای مربوط به عالم نر و مفاهیم، تعابیر، استنتاجات و تشریحاتی که در باره هریک از جنبه های عنیده آن به میان آمده خمیرمایه مطالب بسیاری را در عرفان و اخلاق و فلسفه دینی به وجود آورده است. در عین حال مفاهیم آیه قرآنی سوره اعراف و تأمل در جزئیات آن در آثار متکلمین و مفسرین اسلامی محل مباحث متنوعه و اختلاف آراء عنیده قرار گرفته است. از جمله کیفیت اخراج از صلب آدم و

مراجعت به آن، چگونگی شهادت دادن نرات در حالی که هنوز قدرت تعقل و تنطق نداشته اند و اصل و اساس فطرت و مفاهیم و مقاصد آن از اهم مباحثی است که در باره آیه فوق مورد بحث و مناقشه اهل نظر قرار گرفته و هر یک از نحل کلامی به این مواضع به نحوی خاص نظر نموده به شرح آراء خود پرداخته اند. نکته دیگری که در این مبحث قد می افزاید و بحث انگیز می شود در حول محل وجود نرات قبل از تمکن در صلب آم است که این نرات در کجا بوده اند و چه موقعیتی داشته اند. آنچه مذکور شد شمه ای از مباحث و سوابق مربوط به عالم نرّ بود و برای مطالعه مشروح مطالب در این زمینه ها باید به تفاسیر قرآنیه مربوط به آیه مندرج در سوره اعراف مراجعه نمود.

در معارف امر بهانی نیز قضایای مربوط به عالم نرّ مورد شرح و ایضاح قرار گرفته است. امر مبارک ذات الهی را منبع و مقس از شناسانی می داند، خلقت را نیز قنیم و بی ابتدا می شناسد و پی بردن به کنه و حقیقت مطلب را ممتنع و محال میداند. بر این اساس همه مباحثی که در حول ذات الهی و افعال و صفات او دور می زند در معارف امر بهانی راجع به کلمه الهیه و مظهر امر اوست نه ذات او. بنا براین مقصود از عالم نرّ مرتبه عماء و نرّ عماء است و عهد و پیمانی که در این عالم بسته می شود راجع به شناسانی مظاهر ظهور است و بار امانت که حمل آن بر دوش بشر نهاده شده مسئولیت کسب معرفت و کوشش برای شناسانی حقیقت و سیر و سلوک در طریق عرفان مظهر ظهور است. مراجعه به بیان جمال قدم که در صدر مطلب از لوح جناب ابوالفضائل نقل گردید و مطالعه تمام مبحث در نفس لوح مبارک اطراف و جوانب مطالب مربوط به عالم نرّ را از نظر امر بهانی کاملاً روشن می نماید. حضرت عبد البهاء نیز در شرح عالم نرّ در لوح "امه الله الموقته هاجر" که بخشی از آن در کتاب مانده آسمانی (۲۳) به طبع رسیده چنین می فرمایند:

"ظهران - بواسطه امه الله المنجذبه فانزه

امه الله الموقته هاجر علیها بهاء الله الابهی

هو الله

یا امه الله نامه شما رسید مضمون معلوم گردید جواب مختصر مرقوم میشود عالم نرّ که گفته میشود حقائق و تعینات و تشخصات و استعداد و قابلیت انسان در مرات علم الهیست چون قابلیتات و استعدادات مختلف است هر یک اقتضای دارد آن اقتضا عبارت از قبول و استعداد است و اما بعد از صعود انسان از حیز امکان بجهان لامکان جمیع شئون نعیم و جحیم امر روحانیست اگر چه آن جهان منفصل از اینجهان نه ولی معنی و حقیقه منفصل است مثل اینکه عالم انسانی معنی و حقیقه منفصل از عالم جماد است و عالم جماد از عالم انسان خیری ندارد.

و اما انکشاف جمال مظاهر مقدسه در وقت صعود بعوالم نامتناهی عبارت از آنست که عوالم حواس و ادراکات جسمانی مجاز است و عالم روح عین حقیقت است چون صبح

حقیقت بدمد حقائق اشیاء مشهود گردد، غافل هوشیار شود، خفته بیدار گردد و مظاهر حقیقت را ظاهر و عیان بیند و کشفنا عنک غطانک و بصیرک الیوم حدید.
جناب محمد تقی را تحت ابدع ابهی برسان و علیک البهَاء الابهی.
عبدالبهاء عباس".

نکته اخیر در باره نر و مفهوم آن مبتنی بر کلمات جمال اقدس ابهی است که عالم نر را به معنی عهد و میثاق الهی که از آن سخن رفت دانسته و در باره عهدی که خداوند در باره ظهور مبارک در کتب مقدسه قبل با اهل ایمان بسته است چنین می فرماید:
"... ایامک ان تحتجبوا بالاشارات عن مالک الاسماء و الصفات هذا هو الذی قد اخذ نقطة البیان عهده فی نرالایان و محمد رسول الله فی نرالفرقان و الروح فی نرالانجیل و الکلیم فی نرالتورات و الخلیل فی نرالامر ان انتم من العالمین". (۲۴)

هفتم - در باره جناب حاجی شیخ هادی

حضرت بهاء الله در لوح جناب ابوالفضائل چنین می فرماید: " ... در باره جناب حاجی شیخ هادی علیه بهاء الله نکر فرموده بودند از قول این فاتی تکبیر خدمت ایشان برسانید بنبعی لجنابه ان یظهر بالاستقامه الکبری علی امر ربّه مالک الوری. یسئل الخادم ربّه بان یؤیده علی نلک لیهدی الناس الی سبیل الرشاد...".

مقصود از جناب حاجی شیخ هادی در بیان فوق حاجی شیخ هادی نجم آبادی فرزند حاجی ملا مهدی نجم آبادی است که از رجال مشهور عصر قاجار بوده است.

حاجی شیخ هادی متولد ۱۲۵۰ ه ق / ۱۸۳۴ م و متوفی به سال ۱۳۲۰ ه ق / ۱۹۰۲ م است. در باره حیات و شرح احوال حاجی شیخ هادی جناب فاضل مازندرانی شرحی مفصل در کتاب تاریخ ظهور الحق (۲۵) مرقوم داشته اند که چون آن کتاب در اختیار علاقمندان است ما را از درج شرح احوال آن مرحوم بی نیاز می سازد. لذا فقط به ذکر چند مطلب در باره حاجی شیخ هادی اکتفاء نموده علاقمندان را به مطالعه کتاب فوق و کتاب تاریخ رجال ایران دعوت می نمایم. (۲۶)

آنچه مسلم و معلوم است آن که حاجی شیخ هادی نجم آبادی با معارف امر بابی آشنائی وسیع داشته و در باره امر بهائی نیز با نفوسی نظیر جناب نبیل اکبر و جناب ابوالفضائل محاوره و مذاکره نموده و مورد خطابی غرا، فصیح و جذاب از قلم حضرت عبد البهء نیز قرار گرفته است. با وصف این بنا به قول جناب فاضل مازندرانی با صدور خطاب مذکور از قلم حضرت عبد البهء و علیرغم معاشرتش با برخی از علمای امر بهاء به " ... این امر علاقه نیافت و به حضرت نقطه اعتقادی داشت و ارتباطش با بابیان بیشتر بود...". (۲۷)

از شیخ هادی نجم آبادی چند رساله مختصر و بعضی یادداشت های متفرقه به جا مانده که به همت آقا مرتضی نجم آبادی (نوه عموی آقا شیخ هادی) تنظیم و تحت عنوان کتاب تحریر العقلاء در ۲۹۵ صفحه در سنه ۱۳۱۲ ه ش / ۱۳۵۲ ه ق / ۱۹۳۳ م در طهران

انتشار یافته است. بر این کتاب ابو الحسن قروغی که زمانی وزیر مختار ایران در سوئیس بوده مقدمه ای نوشته و شرحی جامع از حیات و خدمات و مساعی مذهبی و اجتماعی آقا شیخ هادی را در آن مذکور داشته است. کتاب تحریر العقلاء شامل رساله تحریر العقلاء در ابتدا و سپس "رساله در جواب دعوت وردع یکی از فرق جدیده" و "رساله ثانیه در جواب همان فرقه" و بالاخره "مقالات منفرقه" در انتهای کتاب است.

در این رسالات با آن که زکری از نام امر بهائی نیامده اما واضح و مبهرهن است که رسالات آقا شیخ هادی در جواب دعوت و ردع اهل بهاء به رشته تحریر در آمده است.

حاجی شیخ هادی از جمله در باره ظهور حضرت باب در کتاب تحریر العقلاء چنین نوشته است:

"... گاه باب مهدی موعود منتظر خود مهدی بود و از لسان او تکلم می نمود و گاه انی انا الله می گفت بی پرده در تجلی بود، زمانی این کلمات منتشر گشته جمع کثیری گرویدند و احکام و شریعتی قرار دادند و این ظهور را ظهور قیامت موعود نامیدند منتهی الیه (حلال محمد حلال الی یوم القیمة) دانستند و این طریقه و ناموس را بنائب و خلیفه و مظهری سپردند و وعده دادند که چون فیض الهی منقطع نخواهد شد من بظهره الله ظاهر خواهد شد الی ماشاء الله و وصیت بتزکیه نفوس نمودند تا در ظهور من بظهره الله محجوب چون فرق سابقه نمانند و در عبادات و معاملات و احکام و حدود طریقه جدیده آوردند مطابق روایت (یاتی بکتاب جدید و سنه جدیده) و کتاب جدید را چون قرآن مجید معجزه و دلیل حقیقت خود قرار دادند، جمع کثیر و جم غفیری پیروی این دین و آئین نمودند. بلکه بئل نفوس و اموال و اعراض و ناموس نمودند که جمع دیگر بیش از اول بگرویدن ایشان باین نحو گرویده طریقه را حق دانستند و کلماتیکه صادر میشد از مبدع این آئین مناجات و زیارات ائمه هدی و خطب مشتمله بر توحید و بیان صفات و اسماء الهیه بطریقیکه سابقین اجمالا بیان نموده خواطر نهاد ایشان و دیگران بوده و تفسیر آیات و سوره قرآنیه بهمین نحو و احکام و عبادت بنحویکه خود ابداع و اختراع نموده قرار دادند و غالباً در تحریر و تقریر بود که دیگران تحریر می نمودند که در مدت هفت سال شاید متجاوز از یک کرور کلمات باو منتسب باشد با رقعہ جات و مکاتباتیکه باصحاب و موافقین و مخالفین نوشته و مکاتبه نموده. ولی غالباً در صدد صحت و سقم عبارت برحسب عربیه متعارفه نبود و اصحابش می گفتند و می نوشتند که مراعات شخص بزرگ قواعد متعارفه زمان را نوع تقلید است و شان او اجل از این است. بلکه مردم زمان باید متابعت او را نمایند چنانچه قرآن در اول صدور مطابق با طریقه متعارفه نبود. بلکه جمله کثیره از کلمات و آیات بر خلاف قواعد عربیه بوده. بعد از استقرار امر نبوت قرآن میزان صحت و سقم کلام دیگران شد ...". (۲۸)

و نیز در باره من بظهره الله و قضایای بین ازلیه و اهل بهاء چنین اظهار نظر نموده است:

"... بعد از چندی {حضرت بهاء الله} اظهار نمود من بظهره الله که موعود بودید من هستم و آن شخص اول مبشر این ظهور بود و این ظهور کلی است که تا حال چنین ظهوری

جلوه گر نشده. جمع کثیری از فرقه خود و سایرین متابعت نمودند و ملقب به طلعت مبارک و جمال قدمش نمودند. اختلاف و عداوت در میان این طایفه و طایفه که بر متابعت منوب باقی بودند زیاد شد این طایفه رئیس آن طایفه را ابوبکر خواندند و کتب در رد یکدیگر نوشتند. ملاقات با هر که نمودی از رئیس خود تمجیدات مینمود و کلمات او را معجزه و حجت و برحقیق قرار میداد و از دیگری مذمت و هجو مینمود و کلمات او را بنحو استهزاء نکر مینمود و کلماتش را شاهد بر بطلان قرار میداد عجب چشم بندیست در دستگاه الهی. این طایفه اظهار تعجب میکنند که از چنین اُفتابی چگونه مردم محروم ماندند و مستبیر و مستضیی نمیشوند و چگونه خود را بان ظلمت می برند و اسمش را نور مینامند. و آنطایفه نیز تعجب میکنند که چگونه شخص هوا پرست را مظهر اُفتاب الوهیت میدانند و باین انشانات انسانی که از ملکات نفسانیه به ممارست حاصل میشود فریب میخورند و کلمات الهیه مینامند و حال آنکه کسانی که ممارست باین نوع آیات دارند همین نوع انشانات بی تأمل و تفکر از ایشان صادر میشود. دیده شد که مطلبی از هر دو سؤال شده بود هر یک جوابی نوشته بود اصحاب هر یک دو نوشته را میخواندند و نوشته رئیس خود را شاهد برحقیق می گرفت و نوشته دیگر را شاهد بطلان او و از روی محبت نفسانیه هر یک ادعای وضوح و بداهت در این امر مینماید.

سبحان الله نشد دو نفر از ایشان بنشینند و تخلیه ذهن نموده با هم صحبت بدارند و اگر ده شبانه روز باهم مباحثه و مجادله نمایند آخر الامر هر یک برطریقه خود مستقیم خواهد برخواست بلکه بعد از مفارقت محکم تر از سابق خواهد بود... (۲۹)

و نیز در اواخر کتاب **تحریر العقلاء** حاجی شیخ هادی نجم آبادی چنین نوشته است: " ... حاصل آنکه هدایت یافتن بدو امر است: یکی از آن اختیاری بنده است که باید در صدد برآید و اختیار نماید که رفع حجب و همیه و هواهای نفسانیه که مانع از رؤیه جلال و بهاء و جمال پروردگار و فوز بقاء الله می باشد. امر دیگر کشف سبحات جلال است از پروردگار و ارائه ملکوت سماوات که باید از جانب پروردگار و مظاهر حق بشود انشاء الله و بحول الله و قوته آنچه اختیار یست در صددش بر آمده تحصیل نموده و خواهیم نمود منتظر امر دیگر که از جانب حق و مظاهر اوست هستیم.

فاما من خاف مقام ربه بالقاءه الاوهام المانعة عن معرفة مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان جنة لقاء الله و رضوانه هی الماوی و اما من طغى بمتابعة الاوهام و انکار ظهور انوار الحق فی مظاهره و اثر الحیوة الدنیا علی الاخرة و الحیوة الابدية الطیبة فان جحیم البعد و الحجب عن لقاء الله هی الماوی فلیسع الداعی فی بیان الاوهام و کیفیة حجبها عن الفوز بقاء الله و التزهید عن مردیات الهوی فمن سمع کلامه فی هذین الامرین و کان له قلب و القی السمع و هو شهید فقد اعد نفسه و استعد و استبصر فانه یهدیه الی صراطه المستقیم". (۳۰)

مطلبی که در پایان این مقال درباره حاجی شیخ هادی نجم آبادی شایسته ذکر و بیان است اهمیت لوح حضرت عبدالبهاء است که در آن او را با خطاب "ایهاالنحیر الشهیر

والفاضل النبیل" ستوده اند و از او به آرق کلمات و الطف عبارات خواسته اند که "توب
رثیت" را از تن بیندازد و در این یوم سعید و عصر جدید" قمیص تقدیس" در برنماید و به
حلل مواهب رب رحمن خود را بیاراید. (۳۱)

سپس در فقره دیگری از این خطاب بلیغ اورا چنین مورد خطاب قرار می دهند که "
قم علی امریوبیک فیه ملائکة الغیب و الشهود و افتح جناح الاشواق ثم اعرج الی
فضاء الاشراق و رفرف باباهر العرفان و خوافی الايقان فی هذا الایوج الرفیع و الفضاء
الوسیع...".

در این لوح منبع به جهت تذکر و تنبّه ، حضرت عبدالبهاء از شیخ هادی چنین می
پرسند که " این الحسن و اجتهاده و این المرتضی و اشتهاره و این الحسن الثانی و
اعتلانه؟ هیهات جاوورالرعام و دخلوا تحت اطباق التراب قد احاطتهم ظلمات الفنا... انک
انت قادرک الحال قبل الارتحال و افکر فی المال مادام المجال...".

این خطاب عظیم و لوح منبع با مناجاتی در حق آقا شیخ هادی به اتمام رسیده که در
فقره اخیر آن حضرت عبدالبهاء از حق متعال چنین استدعا می نمایند که خداوند اورا به
عبودیت عتبه قدس الهی موفق و مؤید دارد.

هر چند از عکس العمل آقا شیخ هادی نسبت به مندرجات این خطاب جلیل اطلاعی
در دست نیست اما کسانی که شرح حیات او را نوشته اند گواهی داده اند که آقا شیخ هادی با
پاکدامنی زندگی نموده، مصدر امور عام المنفعه بوده، در تنویر افکار و ترک عقاید بالیه
اطرافیان و پیروان خود مؤثر واقع شده ، خلق را به رشاد رهنمون گشته و با خوش نامی و
محبوبیت عامه رخت به سرای دیگر کشیده است. (۳۲)

ناگفته نماند که در لوح صادره به اعزاز او که فقره ای از آن نقل شد مراد از حسن،
شیخ محمد حسن صاحب جواهر الکلام است که در فقره ۱۶۶ کتاب اقدس نیز از او به
عنوان "اعلم العلماء فی عصره" یاد شده است. مقصود از "مرتضی" در فقره منقول از لوح
حضرت عبدالبهاء، شیخ مرتضی انصاری مجتهد و مرجع تقلید اهل تشیع و مقصود از
"الحسن الثانی" به ظن قوی حاجی میرزا حسن شیرازی مشهور به میرزای شیرازی است
که پس از شیخ مرتضی انصاری مرجع تقلید شیعیان بوده و در شعبان سنه ۱۳۱۲ ه ق/
فوریه ۱۸۹۵ م از این عالم درگذشته است.

یاد داشت ها

- ۱ - نکاتی چند در باره الواح صادره به اعزاز جناب ابوالفضائل "، پیام بهائی شماره ۱۲۲، ص ۱۳ - ۱۹ و ۳۲.
 - ۲ - برای ملاحظه شرح در باره مانکچی صاحب و مصاحبت او با جناب ابوالفضائل به کتاب جناب روح الله مهرباخانی موسوم به زندگانی میرزا ابوالفضل گلپایگانی (لانگه‌هاین: لجنه ملی نشر آثار، ۱۹۸۸م، ص ۵۹ - ۷۰) مراجعه فرمائید. شرحی از احوال مانکچی صاحب نیز در اثر ذیل به طبع رسیده است:
- Gol Aidun , Manekji Limji Hataria And The Baha'i Faith***
"*baha'i Studies, NoteBook*, Vol.1, No1(Dec 1980) , pp. 47-62.
- ۳ - کتاب مآئده آسمانی اثر جناب عبدالحمید اشراق خاوری است و در سال ۱۲۹ بدیع برای بار دوم در طهران انتشار یافته است. کتاب پیران یارسی شامل الواح جمال قدم و حضرت عبدالبهاء به افتخار بهائیان پارسی نژاد است و در سال ۱۹۹۸ در آلمان انتشار یافته است.
 - متن کامل لوح جناب ابوالفضائل در صدر این مجلد نشریه دانش و بینش به طبع رسیده و فقراتی از این لوح که در طی این مقاله نقل خواهد گردید مبتنی بر نسخه مطبوع در صدر این نشریه است.
 - ۴ - این لوح نیز در پیران یارسی (شماره ۱۱، ص ۱۹ - ۲۳) به طبع رسیده است
 - ۵ - نسخه ای از لوح مبارک که در صدر این مجلد به طبع رسیده به تاریخ ۱۴ شعبان سنه ۱۲۹۹ مورخ است اما جناب ابوالفضائل تاریخ آن را ۲۶ شعبان سنه ۱۲۹۹ نوشته اند. احتمالاً نسخه ای از لوح مبارک که برای جناب ابوالفضائل ارسال شده به تاریخ ۲۶ شعبان مورخ بوده و یا آن که جناب ابوالفضائل به اتکاء حافظه تاریخ آن را ۲۶ شعبان مرقوم داشته اند.
 - ۶ - جناب میرزا ابوالفضائل گلپایگانی، رسائل و رقايم (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات ، ۱۳۴ بدیع) ، تألیف روح الله مهرباخانی، ص ۴۶.
 - ۷ - مأخذ فوق، ص ۴۱-۴۲. ابیاتی که جناب ابوالفضائل در رساله خود آورده اند در کتاب عباس اقبال آشتیانی موسوم به خاندان نوبختی (طهران: طهوری، ۱۳۵۷ ه ش) ، ص ۲۲۹ و در کتاب الغیبه (طهران: مکتبه نینوی الحدیثه، بی تاریخ) ، اثر محمد بن الحسن الطوسی (ص ۲۵۱) مذكور است.
 - ۸ - مآئده آسمانی ، ج ۲، ص ۳۲.
 - ۹ - برای ملاحظه آثار بهائی در باره حسین بن روح و قضیه غیبت امام دوازدهم به مآئده آسمانی (ج ۱، ص ۶۰-۶۱ و ج ۲، ص ۵۰-۵۲) مراجعه فرمائید.
 - ۱۰ - رسائل و رقايم ، ص ۴۴ - ۴۵.
 - ۱۱ - روح الله مهرباخانی ، مقام شعر در ادیان (طهران: لجنه جوانان ۱۳۳۱ ه ش) ، ص ۶۱-۶۳.

- ۱۲ - حضرت ولی امرالله، کتاب قرن بنیع (دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۱۹۹۲م)،
ترجمه نصرالله مولت، ص ۲۰۸. برای ملاحظه شرح مطالب مربوط به انتساب جمال
قدم به اولاد حضرت ابراهیم به کتاب مقام شعر در اندیان (ص ۶۴ - ۶۵) مراجعه
فرمائید.
- ۱۳ - عبدالحمید اشراق خاوری، قاموس ایقان (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۸ب)،
ج ۴، ص ۱۶۴۳- ۱۶۴۴. کلام شیخ احمد را حضرت ربّ اعلی در دلائل سبیه (طبع
بایه در طهران، ص ۵۹) نیز نقل فرموده اند.
- ۱۴ - برای ملاحظه شرح مطالب در این خصوص به کتاب جناب ابوالفضائل موسوم به
کتاب الفراند (لانگه‌ناین: لجنه ملی نشر آثار، ۲۰۰۱م)، ص ۳۴۷ مراجعه فرمائید.
- ۱۵ - بهاءالدین محمد شریف لاهیجی، تفسیر شریف لاهیجی (طهران: علمی، ۱۳۴۰ ه
ش)، ج ۳، ص ۸۴۷.
- ۱۶ - مانده آسمانی، ج ۵، ص ۱۵۹-۱۶۰.
- ۱۷ - کتاب قرن بنیع، ص ۹۰.
- ۱۸ - مأخذ فوق
- ۱۹ - برای ملاحظه شرح احوال برادران باقراف به کتاب آقای روح الله مهرابخانی موسوم
به خاندان سادات خمس (دارمشتات: عصرجدید ۱۹۹۴م) مراجعه فرمائید.
- ۲۰ - عیسی ولانی، فرهنگ تشریحی اصطلاحات اصول (طهران: نی، ۱۳۷۴ ه ش)، ص
۲۵۹.
- ۲۱ - سید جعفر سجادی، فرهنگ معارف اسلامی (طهران: شرکت مؤلفان و مترجمان
ایران، ۱۳۶۲ ه ش)، ج ۳، ص ۴۷۱-۴۷۵.
- ۲۲ - نقل از کتاب هزارویاتصد پیداشت (طهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران،
۱۳۷۸ ه ش)، ص ۱۹۶، اثر نکتر مهدی محقق.
- ۲۳ - مانده آسمانی، ج ۲، ص ۳۰.
- ۲۴ - مأخذ فوق، ج ۸، ص ۴۸. برای ملاحظه مطالب مربوط به عالم نر در معارف
اسلامی به کتاب سید نعمت الله جزائری موسوم به نور البراهین (قم: مؤسسه النشر
الاسلامی، ۱۴۱۷ ه ق)، ج ۲، ص ۱۸۵-۲۰۰ مراجعه فرمائید.
- ۲۵ - اسدالله فاضل مازندرانی، ظهور الحق (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۳۱ب)،
ص ۵۰۷-۵۱۳.
- ۲۶ - مهدی بامداد، تاریخ رجال ایران (طهران: زوار ص ۵۷، ۱۳۴۷ ه ش)، ج ۴، ص
۴۰۸ - ۴۱۰.
- ۲۷ - ظهور الحق، ج ۸، ص ۵۱۳.
- ۲۸ - حاج شیخ هادی نجم آبادی، تحریر العقلاء (طهران: ارمغان، ۱۳۱۲ ه ش)، ص ۵۵ -
۶۶.
- ۲۹ - مأخذ فوق، ص ۶۴ - ۶۶.
- ۳۰ - مأخذ فوق، ص ۲۰۸ - ۲۰۹.

- ۳۱ - متن لوح حضرت عبدالبهاء خطاب به حاجی شیخ هادی نجم آبادی در کتاب ظهور الحق (ج ۸، ص ۵۰۷ - ۵۱۱) نقل گردیده است.
- ۳۲ - جناب جواد قوچانی در کتاب خود موسوم به خاطرات فراموش نشنی (دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۱۹۹۹ م، ص ۳۳ - ۳۴) از شخصی به نام "مرحوم نجم آبادی" که صاحب دفتر اسناد رسمی در طهران بوده یاد نموده و تحسین و تمجید آن مرحوم را (" که اصلاً بهائی نبود") از دیانت بهائی به رشته تحریر در آورده اند. هر چند جناب قوچانی نام اول "مرحوم نجم آبادی" را مرقوم نداشته اند اما به ظن قوی آن مرحوم از اعیان آقا شیخ هادی نجم آبادی بوده است. جناب قوچانی پس از درج بعضی از گفته های مرحوم نجم آبادی در دفاع از امر بهائی از قول ایادی امرالله جناب علی اکبر فروتن چنین نقل مطلب نموده اند که: "... ایشان {یعنی جناب فروتن} گفتند این مرد {یعنی مرحوم نجم آبادی} سفری به فلسطین و حیفا کرده و مدت پانزده دقیقه به محضر انور مولای عالمیان {یعنی حضرت ولی امرالله} مشرف شده و مورد عنایت قرار گرفته است...". جناب قوچانی پس از درج وقایع سفر مرحوم نجم آبادی به حیفا چنین نوشته اند که آن مرحوم پس از مراجعت به طهران به یاران بهائی که ملاقات نموده چنین گفته است: " خوشا به حال شما که چنین مولای علیم و بصیری دارید. من یقین دارم او از هر جهت عالم السر والخفیات است".

صالح مولوی نژاد

برخی فوائد تاریخی و ادبی کتاب فراند

مقدمه

دوره چهارم انجمن ادب و هنر - شعبه انگلستان - به یاد و بزرگداشت جناب ابوالفضائل گلپایگانی برگزار شد. در این دوره که جنبه های گونه گون شخصیت ابوالفضائل توسط سخنوران گرانقدر تشریح و تجلیل شد، بحث در مورد کتاب عظیم فراند نیز موضوعی مطلوب و ضرور بود. بررسی جامع این موضوع کاری است سترگ و نیاز به کار و تحقیقی گسترده دارد و مرد میدان می طلبد.

آنچه که در ذیل به عرض طالبان معارف می رسد، نتیجه کوششی است ابتدائی که می تواند آغاز گر کاری اساسی تر و پرفایده تر در شناساندن کتاب فراند و روشن ساختن ابعاد وسیع آگاهی مؤلف آن در معارف اسلامی، تاریخی، ادبی، فلسفی و کلامی باشد.

کتاب فراند در سال ۱۸۹۸ تألیف شد. مقدمات این تألیف شریف از این قرار است که شیخ الاسلام قفقاز، میرزا حسن طاهرزاده عبدالسلام، کتاب مستطاب ایقان (نزول ۱۸۶۲ م) را خوانده و یادداشت هائی در ایراد و اعتراض بر آن تهیه نمود. این یادداشت ها به یکی از اعضاء (آقارضای قناد) رسید و او در حدّ توان و اطلاعات خود در رساله ای به ایرادها و اعتراض های شیخ الاسلام جواب نوشت. این رساله جوابیه به شیخ رسید و او را برانگیخت و رساله ای در جواب نوشته آقارضا و اعتراض های خود بر ایقان شریف نگاشت و در آن لحنی موهن به کار گرفت و آن را با یادداشت های قبلی خود توأمآ در سال ۱۳۱۴ ه. ق. (۱۸۹۴ م) در رشت انتشار داد. این رساله به ارض اقدس رسید و حضرت عبدالبهاء به جناب ابوالفضائل که مقیم مصر بودند دستور فرمودند که جواب رساله را بنویسند. به این ترتیب کتاب فراند در ظرف شش ماه تألیف یافت. (۱) قبل از تألیف فراند، جناب گلپایگانی رسائل و کتب دیگری نوشته بودند که از آنچه که مربوط به مسائل امری و استدلالی است باید اولاً از رساله شرح آیات مورّخه (نگارش ۱۸۸۷ م)، شامل بشارات کتب تورات و انجیل و قرآن مجید، رساله ایوبیه و رساله اسکندریه یاد نمود و ثانیاً کتاب فصل الخطاب را متذکر شد. این کتاب (تألیف ۱۸۹۴ م) هم از نظر موضوع و محتوی، و هم از نظر فصل بندی و سازمان، پایه کتاب فراند محسوب است. (۲)

در سرتاسر کتاب فراند، پرتو درخشان کتاب ایقان شریف مشاهده می شود. از نظر مطالب، بخش عظیمی از کتاب فراند همان مطالبی است که در کتاب ایقان به اختصار طرح و بحث شده است، اما در فراند با تفصیل بیشتر و شواهد فراوانتر از آیات کتب آسمانی و احادیث اسلامی آمده است. از نظر سبک نگارش، گاه فراند چنان به لحن کتاب ایقان نزدیک می شود که گویی سیاق این کتاب شریف در آینه ذهن مؤلف فراند به تمامه منعکس بوده و به عبارات فراند روشنی بخشیده است (تأثیر سبک نگارش رساله سیاسیة حضرت عبدالبهاء نیز در فراند محسوس است).

اگر به زمان تألیف کتاب ایقان برگردیم (بیش از صد سال پیش) و سبک نگارش فارسی را در آن زمان ملاحظه کنیم، ملاحظه خواهیم کرد که با وجود تحولی که در سبک نویسندگی از اواسط دوره قاجار آغاز شده بود، اما هنوز تصنع و خشونت از عرصه سبک فارسی نویسی رخت بر نبسته بود و تألیفات آن زمان - مخصوصاً تألیفات دینی - مشحون از عبارات های ثقیل عربی و حتی ترکی بود. این آثار در این زمان نه تنها فاقد لطافت و زیبایی است که درک آن ها نیز برای خواننده آسان نیست. اما کتاب فراند که روانی و زیبایی سبک آن سرچشمه در ایقان مبارک دارد، در بین آثار و تألیفات یک قرن پیش چون ستاره ای می درخشد. در فراند، سلاست و زیبایی کلام، با روانی و سهولت درک مطالب همراه است. قبل از هر آیه ای از کتب مقدسه یا نقل حدیثی، توضیحی در مورد آن داده شده تا "شان نزول" آن روشن شود و خواننده را به درک معنای آن مدد کند. بعد از نقل هر آیه و حدیث، ترجمه آن به فارسی روشن و روان آمده است که این روش دلپسند و دلنشین مستقیماً از ایقان شریف اقتباس شده است و در کتب دینی آن عصر و اعصار قبل بی نظیر یا کم نظیر است. و بعد از ترجمه به توضیح و تفسیر معانی آیات و احادیث پرداخته است، توضیح و تفسیری که عطش درک خواننده را فرو می نشاند و قلب او را به اطمینان و ایقان واصل می کند، توضیح و تفسیری که حاکی از دانش گسترده دامن ابوالفضائل از معارف دینی و اسلامی است و مؤید به تأیید شارح مقدس امر بهائی. "حضرت عبدالبهاء نیز در لوح میس گودال، از احبای آمریکاء، او {ابوالفضائل} را از جمله "الراسخون فی العلم" که طبق آیه ای در سوره عمران فقط آنها قادر به درک تأویل قرآن بوده و طبق حدیث انمه اطهار حائز این مقام بوده اند، شمرده اند." (۳)

کتاب فراند

"فراند" چگونه کتابی است؟ کتابی است عظیم که مانند آن را در معارف بهائی به زبان فارسی سراغ نداریم. (۴) کتابهای این چنین، در رشته های علم و ادب فارسی فراوان نیست. در عرفان، کتاب مثنوی مولانا جلال الدین، و در شعر و ادب فارسی شاهنامه فردوسی از این قبیل اند. این کتاب ها مثل اقیانوس یا کوه بلند، چنان پر شکوه و پر عظمت اند که در وهله اول انسان از نزدیک شدن به آنها در خود احساس ترس می

کند. آیا از فارسی زبانان کتابخوان چند در صد شاهنامه فردوسی را حتی یک بار از اول تا به آخر خوانده اند؟ همین سوال در مورد مثنوی مولوی نیز صادق است. و بر این قیاس، مایلم از احبای عزیز نیز همین پرسش را تکرار کنم که آیا چند در صد کتاب عظیم فراند را از ابتدا تا انتها خوانده اند؟ گمان ندارم که جواب این پرسش چندان شوق انگیز باشد. حیف!

کتاب فراند در چاپ اول که در مصر انجام شد (۱۳۱۵ ه. ق مطابق ۱۸۹۷ م.) شامل بیش از هفتصد صفحه است و در چاپ جدید در آلمان (۲۰۰۱ م.) اندکی کمتر از پانصد صفحه شده است که چهل و چهار صفحه آن فهرست اعلام و موضوع های کتاب است و این فهرست، مطالعه و تحقیق کتاب فراند را آسان تر می کند و کاری است مفید و امید است تهیه چنین فهرست هانی برای همه کتب مهم امری معمول شود. (۵)

کتاب فراند شامل مقدمه مؤلف، دو مقاله و خاتمه است. مقاله اول در چهار فصل (۵۸ صفحه) اساس معتقدات بهائی و روش استدلال به احادیث و کیفیت آن، و اهم احادیث مبشر به ظهور قائم موعود را شامل است.

مقاله دوم به فصل ها تقسیم نشده، بلکه ایرادها و اعتراض های شیخ الاسلام تغلیس یک به یک تشریح شده و به آنها جواب داده شده - به استناد آیات کتب مقدسه و احادیث معتبر. این مقاله حجم و بدنه اصلی کتاب فراند را تشکیل می دهد و شامل ۳۰۴ صفحه است. در خاتمه کتاب - ۳۴ صفحه - به برخی ایرادهای منفرقه شیخ، به اختصار پاسخ داده شده است.

در نظر اول، کتاب فراند کتابی استدلالی است، و این درست است، اما مطالعه کتاب جنبه های دیگر آن را جلوه گر می سازد و آن را مأخذ و منبع عظیمی از مطالب تاریخی، جغرافیایی، علوم فصاحت و بلاغت ادبی، مباحث فقهی و کلامی، روش های استدلال منطقی و فلسفی نشان می دهد.

از این جنبه های مهم و غنی این کتاب، به دو جنبه آن - مباحث تاریخی و ادبی آن می پردازیم، نه چنان که حق مطلب است بلکه در حدّ وسیع خود و فرصت و حوصله دوستان.

جنبه های تاریخی کتاب فراند

بحث های تاریخی در سرتاسر کتاب فراند، به مناسبت های گونه گون مطرح می شود. جناب ابوالفضائل در نوشتن فراند تنها به پاسخگویی اعتراضات شیخ الاسلام ناظر نبوده اند، بلکه قصد داشته اند که برای هر کس که کتاب را مطالعه می کند به حقایق مندرج در آن به کمال آگاه شود، از همین رو هر جا موضوعی به توضیح بیشتر و سوابق تاریخی آن موضوع نیاز بوده، به بیان آن پرداخته اند. مطالب تاریخی کتاب فراند، نقل

قول از کتب دیگران نیست، گرچه گاه مأخذ قول خود را به دست می دهند، اما غالباً این مطالب خلاصه و لبّ مطالبی است که مورخین صاحب نام در آن اتفاق نظر داشته اند. گاه ملاحظه می شود که فصل یا فصولی از کتاب تاریخی را که آگاهی بر آن مراجعه به کتب مفصل را می طلبد، با تسلط و مهارتی حیرت انگیز خلاصه کرده، اصل مطلب را عریان و پاک در اختیار خواننده قرار می دهند. مسائل تاریخی کتاب فرآند متعدد است، و همه مهم اند. اما در این بحث، به اقتضای فرصت، فقط به چند موضوع می پردازیم.

۱ - تشکیل جلسه علماء در کاظمین

از جمله مطالب تاریخ کتاب فرآند که اهمیتی مخصوص دارد، شرح جلسه ای است که علماء کاظمین تشکیل دادند.

شیخ عبدالحسین طهرانی، مشهور به شیخ العراقین (فوت - ۱۳۴۰ ه.ق) که از جانب ناصر الدین شاه مقیم عتبات و مأموریت تعمیر اماکن مقدسه شیعه را داشت، متوجه شده بود که امر بهانی (بابی در آن زمان) در عراق توسعه و رونقی یافته بود. مرکز امر، البته حضرت بهاء الله بودند که در آن موقع در بغداد اقامت داشتند. شیخ العراقین برای این که سدی در سر راه پیشرفت و توسعه امر ایجاد کند، علماء مقیم آن سامان را برای مشورت دعوت کرد - در کاظمین. شرحی که جناب ابوالفضائل از این مجمع مشورتی نوشته اند، گرچه در تواریخ امر نیز مندرج است، اما بیان ابوالفضائل از این واقعه کامل تر است.

مناسبت شرح این واقعه در فرآند، بحث " کیفیت استدلال به معجزات " است (فصل چهارم از مقاله اول). در این فصل، جناب ابوالفضائل به استناد آیات قرآن کریم ثابت می کنند که در همه آیات قرآن، حضرت رسول اکرم معجزه یا معجزات خود را "وحی الهی" و نزول قرآن کریم بیان می دارند. در عین حال در این ظهور اعظم، طلب معجزه به کرات پیش آمده و همیشه مورد قبول واقع شده است. یکی از این موارد، انجمن علماء در کاظمین است که شرح آن به اختصار از این قرار است:

شیخ عبدالحسین مجتهد طهرانی، علماء و بزرگان کربلا و نجف و کاظمین را برای جلسه ای در کاظمین دعوت نمود. قبلاً مسئولان و حاکمان را نیز با نیت خود همراه کرده بود. به این جلسه، شیخ مرتضای انصاری را نیز که مهمترین شخصیت و مقام دینی عتبات عالیات بود، دعوت نمود اما هدف از جلسه را از او پنهان داشت و شیخ را به عنوان ضیافت دعوت کرد. وقتی مجلس برپا گشت، شیخ العراقین منظور خود را - که مشورت برای جلوگیری از توسعه امر جدید بود - برملا کرد. به محض اطلاع از هدف جلسه، شیخ مرتضی انصاری جلسه را ترک نموده، به نجف برگشت. با این که جلسه

اندکی پریشان شد، اما شیخ العرقین به کار خود ادامه داد و بعد از مشورت مقرر شد که نماینده ای معتمد به بغداد، برای ملاقات حضرت بهاء‌الله گسیل دارند.

این مأمور شیخ حسن عمو بود که عالمی سخنور بود. او در بغداد توسط زین العابدین فخرالدوله به حضور مبارک رسید، بیانات جمال قدم را در اثبات امر حضرت اعلیٰ استماع نمود و خود را که "فاضلی نحری و متکلمی بی نظیر گمان می نمود" از جواب گفتن عاجز مشاهده کرد، لهذا اظهار داشت که علماء به شنیدن استدلال بر اساس آیات قرآن قانع نخواهند شد و معجزه ای می طلبند. جمال قدم فرمودند: "حضرات مجتبعین یک آیتی از آیات (ایه بر این جا به معنی معجزه است) ، آنچه بخواهند، اختیار کنند و بر آن متفق گردند تا حق جلّ جلاله ظاهر فرماید..." شیخ حسن عمو به کاظمین مراجعت کرده شرح ملاقات خود را با حضرت بهاء‌الله و موضوع طلب معجزه را به علماء گزارش داد و اظهار داشت که امر جدید برتر از آن چیزی است که علماء گمان برده اند و پیشنهاد کرد که "این مسأله بر وفق محبت و نصفت اختتام یابد و ابواب لجاج ... مسدود گردد". اما شیخ عبدالحسین از لجاج و مخالفت بر امر مبارک دست برنداشت. (۷)

عناد شیخ عبدالحسین به امر جدید چنان بود که جمال قدم در لوحی در حق او فرموده اند: " **نزل لشیخ عبدالحسین، ان یا حسین ترور الحسین و تقتل الحسین یا ایها الغافل المُرتاب**". (۸)

جناب ابوالفضائل بعد از شرح واقعه تاریخی جلسه کاظمین، مطلب تاریخی دیگری نیز در موضوع طلب معجزه بیان می دارند. این واقعه در سال ۱۳۰۰ ه. ق (۱۸۸۲ م.) در مجلسی که با حضور کامران میرزا، فرزند ناصرالدین شاه - حاکم نظامی طهران - تشکیل شد روی داد. در آن سال جمعی از ابا زلدانی کامران میرزا بودند و او دستور داده بود روزها در حضور او مجلس مذاکره در باره امر جدید تشکیل شود. به قول جناب ابوالفضائل " از این محبوسین چهار نفر اهل علم و فضل بودند و مابقی از کسبه و تجار، و از این چهار نفر یکی جناب میرزا محمد رضای محمد آبادی یزدی (شهادت ۱۸۹۲ م) بود که به کبر سن و مزید استقامت امتیازی ظاهر داشت". نفر دیگری از این چهار نفر خود جناب ابوالفضائل بود. در این جلسات تعدادی از علماء اسلام و نیز گاهی شاهزادگان قاجار حاضر می شدند.

در یکی از این جلسات، بحث معجزه به میان آمد و معترضین به امر اظهار داشتند که از صاحب این امر معجزه ای ظاهر نشده است. جناب محمد رضای محمد آبادی به کامران میرزا و علماء حاضر پیشنهاد کرد که معجزه ای تعیین شود و از حضور حضرت بهاء‌الله ظهور آن را بخواهند. کامران میرزا در این باره نظر جناب ابوالفضائل را پرسید، ایشان اظهار داشتند که شما همه دلایل حقانیت امر را بر اساس قرآن و حدیث شنیده اید، و اگر مسأله معجزه باقی است چرا تردید دارید و اقدام نمی کنید؟

الیه این جلسات و بحث های انجام شده در آن که سه چهار هفته دوام یافت، به نتیجه ای نرسید. (۹)

۲ - ادیان قبل

در بحث از "دلیل تقریر" در اثبات مظاهر الهی، جناب ابوالفضائل تاریخ ادیان ملل مختلف را تا ظهور حضرت اعلی، به اختصار توضیح می دهند (فصل سوم از مقاله اول). این بحث را با عباراتی زیبا و زبانی پر استعاره آغاز می کنند که برای نشان دادن نثر زیبایی ایشان و اشاره ای مقدماتی به جنبه ادبی کتاب فرزند، چند سطر از آن ذیلا نقل می شود:

" بر دانشمندان فن تاریخ و علمای ملل و نحل واضح است که اصول ادیان و شرایی که قبل از قیام و ظهور باب اعظم شایع بوده و هست، منحصر است در هفت دین بزرگ که اهل عالم در ظل این اطباق سبعه خداوند را عبادت می نمایند و در طریق تقم و فلاح در شعب این طرائق سبع مشی می کنند و مذاهب مختلفه، سبک (با کسر س) و فتح کاف اول یعنی راهها خرنگ لغات منتخبه تألیف دکتر ریاض قدیمی- مفرد: سگه) و شوارعی است که از این طرائق سبع انشعاب یافته و خلیج هانی است که از این بحار سبعه منشعب گشته." (۱۰)

بعد از این مقدمه مختصر و زیبا، جناب ابوالفضائل هفت دین شایع را اختصاراً معرفی کرده، از اصول عقیده آنان یاد نموده، تعداد پیروان هر یک را بر می شمارند (چون ارقام مربوط به تعداد پیروان ادیان به کلی تغییر نموده، از نقل آنها صرف نظر می کنم - طالبان به صفحه ۷۲ تا ۷۴ فرزند مراجعه فرمایند). دیانت بودا، از لحاظ تعداد پیروان " اعظم ادیان موجوده است ... و بودیه معتقدند که اول انسانی که در ارض موجود شد بوداست و او سبب عمار عالم و انتشار نسل گشت. و نزد ایشان زکری از آدم و حوا و طوفان نوح و امثالها نیست. و این ملت صور و تمثیل اکابر دین خود را در معابد می گذارند و محترم می دارند."

" ثانی، دیانت برهمیه است ... این طایفه معتقدند که اول انسانی که در ارض ظاهر شد برهما بود و او عقل آسمانی بود که به صورت بشر متجسد شد و سبب انتشار نسل و عمار عالم گشت... و اهالی این دین نیز زکری از آدم و حوا و نوح نزد ایشان نیست. و این طایفه نیز صور و تمثیل اکابر خود را در معابد می گذارند و عبادت میکنند."

ثالث، دیانت اهالی آفریقا است که اساس آن بر ستایش ارواح و تمثیل است.

ادیان سه گانه فوق را، گرچه مورخین، امم بت پرست می دانند اما در حقیقت همه بر اساس یکتا پرستی قرار داشته بود اما به مرور ایام، با غفلت از مبداء اصلی، صور و تمثیل مختلف در معابد خود نهاده آنها را تکریم و تعظیم کردند اما همیشه این صور و تمثیل را وسائط ارتباطی بین خود و خدا می دانستند. (۱۱) قرآن کریم نیز به این

موضوع صراحت دارد. آیه ۱۸ از سوره یونس می فرماید: " و یعبدون من دون الله ما لا یضرهم و لا ینفعهم و یقولون هؤلاء شفعاؤنا عند الله " (مفهوم به اختصار این که : چیزهایی را عبادت می کنند که نه به ایشان زیان می رسانند و نه سود، و می گویند که اینها واسطه و شفیع ما نزد خداوندند).

بعد از این سه دیانت که به بت پرستی شهره اند، جناب ابوالفضائل به ادیان موحّد می پردازند: "رابع دیانت زردشتیه است و آن دین قدیم ایرانیان است و شارع این دین ابراهیم زردشت (بعضی از قدمای مورخین نوشته اند که زردشت نام حضرت ابراهیم است به زبان پهلوی یا سریانی. جناب ابوالفضائل اصطلاح قدیمی را به کار گرفته اند، نه به معنی حضرت ابراهیم خلیل.) بوده و کتاب آسمانی این قوم عبارت است از بیست و یک صحیفه که آن را اوستا و زند می نامند و این طایفه صور و تمائیل در معبد خود نمی گذارند و عبادت اوئان را جائز نمی دانند و در کتب این طایفه ذکری از آدم و حوّا و طوفان نوح نیست ..."

"خامس دیانت یهود است و شارع این دین حضرت موسی علیه السلام است و این طایفه پس از غلبه طیطوس قیصر رومانی و خرابی قدس شریف در جمیع ممالک متفرق شدند و وضع تمائیل را در معابد جائز نمی دانند..."

"سادس دیانت نصرانیه است و شارع این دین حضرت عیسی علیه السلام است ... و جمیع نصرانیه، سوای طائفه پروتستانی، وضع صور و تمائیل حضرت عیسی علیه السلام و مریم و رُسل و قدّیسین را در معابد و کنائس جائز می دانند..."

"سابع دیانت اسلامیه است و شارع این شریعت غرّا و ملت بیضا حضرت خاتم الانبیاء علیه و آله آلاف التحية والثناء است و جمیع فرق اسلامیه بلا اختلاف وضع صور و تمائیل را در مساجد و معابد جائز نمی دانند..."

بحث دیگری که جناب ابوالفضائل مطرح کرده اند، مربوط است به چگونگی انشعاب ادیان به مذهب های متعدد. این بحث گرچه در جای دیگری از کتاب فرآند آمده است اما مناسب است که در این جا - در پی اشاره به هفت دین مهم جهان - به آن بپردازیم. طرح این موضوع در کتاب فرآند، در جواب یکی از اعتراض های شیخ الاسلام لازم آمده که شیخ مدعی شده که "بقای ادیان" دلیل حقانیت آنها نمی تواند باشد. جناب ابوالفضائل اول به تعریف دین و مذهب پرداخته اند و سپس چگونگی انشعاب سه دین موحّد - یهودی، مسیحی و اسلام - را به مذاهب مختلف بیان داشته اند. در این بحث، ضمن مطالب تاریخی، بحث لغوی نیز به میان آمده، لهذا موضوع، هم از نظر تاریخی مهم است و هم از لحاظ ادبی، یعنی علم اللغة، و بنده این دو را در این جا تفکیک نکرده ام.

تعریف دین و مذهب

وقتی به کتب لغت و یا به کتب دینی و سرگذشت ملل و نحل مراجعه می کنیم، کمتر به تعریفی جامع و مانع از "دین" دست می یابیم. این تعریف ها غالباً نظری و ذهنی است و تعبیر و تفسیر می طلبد. لغت نامه دهخدا که از مأخذ موجود تا زمان تألیف، تعاریف را جمع آوری کرده است، در بین چندین معنی برای دین، جامع ترین آن چنین است: "مجموعه عقاید موروثی مقبول در باب روابط انسان با مبدأ وجود وی و التزام بر سلوک و رفتار بر مقتضای آن عقاید"

این تعریف را نقل کردم تا با تعریفی که جناب ابوالفضائل از دین کرده اند، مقایسه شود و روشنی و جامع و مانع بودن و انطباق آن با واقعیت و عمل بهتر درک شود. تعریف جناب ابوالفضائل از دین چنین است: " دین عبارت است از شرایع و قوانینی که به وضع الهی و وحی سماوی بر یکی از افراد بشر نازل گردد و موجب انتظام امور روحانیه و ملکیه ملتی شود."

این تعریف هم منشاء دین را مشخص می کند، هم شارع دین را، و هم هدف آن را. (۱۲)

تعریفی که جناب ابوالفضائل از دین به دست داده اند، تعبیری است از تعریف حضرت عبدالبهاء از دین. در حقیقت جناب ابوالفضائل، تعریف حضرت عبدالبهاء را باز کرده، عوامل سازنده آن را به سطح فهم عموم نزدیک ساخته اند. حضرت عبدالبهاء دین را چنین تعریف کرده اند " شریعت روابط ضروریه است که منبعث از حقائق کائنات است." (۱۳) "مذهب" نیز در کتاب فراند، تعریفی دقیق دارد. مذهب امروزه، مخصوصاً از دو دهه آخر قرن بیستم تا کنون، در فرهنگ غرب مفهومی پیدا کرده است که بسیار مغشوش است. کلمه سیکت (SECT - E) راهم به معنی شعبه ای جدا شده از شریعت به کار می برند و هم به مفهوم مکتب و مرام فلسفی و یا سیاسی (فرهنگ اکسفورد) با توجه به این که در دوران اخیر گروه های متعددی - گاه آشکار و گاه پنهان - پیدا شده اند که حتی موجب قتل و غارت اموال تابعان خود شده اند، در گزارش ها و مطبوعات، تنها به همین گروه ها "سکت" اطلاق می کنند و مذاهب رسمی ادیان، مثل پروتستان و کاتولیک را دین معرفی می کنند و می گویند و می نویسند: دین کاتولیک، دین پروتستان. تعریف دقیق "مذهب" را جناب ابوالفضائل چنین نوشته اند:

" و مذاهب عبارت است از طرق و شوارعی که به سبب اغراض سیاسیّه و یا اختلافات علمیّه از ادیان منشعب شود و معتمد علیّه و مبنای مؤسس آن مسائل علمیّه و آراء اجتهادیّه باشد نه ادعای نزول وحی سماوی و آیات الهیّه مثل مذهب کاتولیک و ارتودکس و پروتستان و غیرها در دیانت نصرانیّه و مثل قرآنین و ربّانین در دیانت موسویّه و مثل امامیّه و اسماعیلیّه و زیدیه و اهل تسنن و غیرها در دیانت اسلامیّه." (۱۴)

بعد از این که جناب ابوالفضائل تعریف دین و مذهب را به دست می دهند که این در حوزه علم اللغة و بحث لغوی است - به بیان تاریخچه ادیان یهودی - مسیحی و اسلام و چگونگی تقسیم هر یک به مذاهب گونه گونه می پردازند.

نقل همه این مباحث از دامنه این مقال بیرون است، لهذا روس مطالب به اجمال نقل می شود و مطالعه شرح مفصل آن به حاضران و خوانندگان علاقه مند مؤکدا توصیه می شود. (۱۵) این تأکید از این جهت است که اطلاع بر تاریخ ادیان و مذاهب مهم آن برای علاقه مندان به معارف دینی ضرور است و آنچه که در فراند آمده است خلاصه و لب مطالب مفصلی است که در کتب معتبر تاریخ ادیان ثبت شده و دستیابی به این کتب، از قبیل "الملل و النحل" شهرستانی (فوت ۵۴۸ ه.ق) و یا "الفرق بین الفرق" ابونصور بغدادی (فوت ۴۲۸ ه.ق) یا تالیفات جدید تر، نه آسان است و نه در حوصله اکثر دوستان.

ظهور و تفرق دینان یهود

"اجمال آن این است که چون بنی اسرائیل به سبب ظهور حضرت موسی و نزول تورات از عبودیت فراعنه مصر نجات یافتند و در اراضی مقتسه به عزت مقیم و ساکن شدند تقریباً مدت چهار صد و پنجاه سال امور ایشان به توسط رؤسای انتخابیه که به اسم قضاة مذکورند منظم بود تا آنکه به توسط صموئیل نبی شانول از سبط بنیامین که در قرآن مجید از او به طالوت تعبیر رفته است به سلطنت جالس شد و مسند قضاوت و انتخاب به تخت ملکیت وارث مبدل گشت. و پس از کشته شدن شانول به شرحی که در کتب عهد عتیق مذکور است به حکم خداوند تبارک و تعالی حضرت داود از سبط یهودا پادشاه بنی اسرائیل شد و بعد از آن حضرت سلطنت به فرزند رشیدش سلیمان انتقال یافت.

و در این مدت مذکوره امور بنی اسرائیل در غایت انتظام و دین الهی در نهایت قوت و ایادی در نصرت یکدیگر متفق و کلمه ملت متحد و مهابت قوم در قلوب ملوک همجوار مانند موآب و ادوم و ارم و مصر متمکن و راسخ بود. پس چون حضرت سلیمان وفات فرمود امت مختلف شدند و ده سبط از اسباط بنی اسرائیل یاربعام بن نباط را که از نسل حضرت یوسف بود بر خود پادشاه نمودند و دو سبط که عبارت از سبط یهودا و سبط بنیامین بود رحبعام پسر حضرت سلیمان را به سلطنت منسوب داشتند.

"و این هنگام آغاز اختلاف بنی اسرائیل بود و دینان موسوی به دو مذهب بزرگ انشعاب یافت و آتش حرب و قتال مابین فریقین اشتعال پذیرفت و قوت به ضعف و سطوت به انحلال و توحید به شرک مبدل شد. زیرا که یاربعام مذکور از خوف این که چون بنی اسرائیل هر ساله برای حج و قربان به قدس شریف که پایتخت ملوک آل داود بود می رفتند مبادا انک اندک قلوبشان به سلطنت رحبعام فرزند سلیمان مایل شود و موجب زوال سلطنت آل افرانیم گردد لهذا در مدینه سامره که به عبری به شومرون معبر است مذبحی بنا نهاد و دو گوساله زرین بر آن مذبح منصوب داشت و قوم را از حج

به قدس شریف و ذبح در مذبح سلیمان منع کرد و بنی اسرائیل را به تقدیس آن دو عجل زرین و احترام تمائیل متعود و مبتلا نمود.

و اندک اندک دواعی منافرت و نزاعات مخاصمت فیما بین ملوک افرانیم و ملوک یهودا متمکن و راسخ گشت تا روابط مخالفت و وسائل مؤالفت بین طرفین مقطوع شد و حروب اهلیه و قتال مذهبیّه چنانکه کتب مقدسه عهد عتیق بدان ناطق است بین الفریقین قیام نمود..."

"تا آنکه نخست قهر الهی ملوک اشور را بر افرانیم و شومرون غالب نمود و سلطنت این سلسله از بنی اسرائیل انقراض یافت و اکنون قلیلی از سامریّه در بلاد نابلس شام ساکنند و معبدی در کوه جزریم برای عبادت دارند. و سامریّه به اسفار خمس تورات معتقدند و به سائر کتب انبیای بنی اسرائیل معتقد نیستند. و پس از انقراض بنی افرانیم سلطنت ضعیفی در خاندان یهودا باقی ماند تا آنکه بعد از چندی آنان نیز به غلبه ملوک بابل منقرض گشتند و از عزت و شوکت به اسر و ذلت مبتلا شدند و بعد از هفتاد سال اسر و ذلت ثانیاً به رافت و مرحمت ملوک ایران از ذلت و اسیری در بابل نجات یافتند و بار دیگر در قدس شریف ایمن و متمکن گشتند." و در این کره به سبب اختلاط با اهل بابل و اهل مصر که در آن اوقات به تمدن و وسعت معارف نامور بودند به شیع و مذاهب فرعیّه دیگر انقسام یافتند از قبیل فریسیون و صدوقیون و آسیونیون و ثیرابوتیون که در انجیل مقدس به بعضی ایشان اشارت شده است و در تاریخ یوسیفوس عبری و فیلو مشروحاً ثبت گشته. و این شیع و فرق و مذاهب هر یک خود را حافظ حقیقی شریعت تورات می پنداشتند و دیگری را باطل و مبتدع می انگاشتند.

"و در این اثنا حضرت عیسی علیه الاف التحیه و الثناء ظهور فرمود و قوم یهود را به شریعت جدیده و سنن بدیعه دعوت نمود و لکن یهود به ضروریات دینیّه متمسک گشتند و به اینکه مسیح باید با سلطنت ظاهره ظاهر شود و وارث قوت و شوکت و تاج و تخت داود شود فریفته گشتند و حضرتش را تکذیب نمودند و از غایت جهل و ضلالت آن وجود اقدس را ضال و مفتری شمردند تا کلمه عذاب بر ایشان نازل شد و پس از آنکه چهارصد و سی سال در قدس شریف ساکن بودند به غلبه طیطوس قیصر رومانی ثانیاً بر آورنده و متفرق گشتند و این تفرقه و پریشانی ایشان در ظهور اسلام از دیداد گرفت."

ظهور دیانت مسیحی و تفرق آن

"اجمال آن این است که چون حضرت عیسی علیه اطمیب التحیه و البهاء از ظلم یهود به افق اعلی صعود فرمود در آن وقت تقریباً یک صد و بیست نفر از قفرای ارض و امینین (امینین : مردم امّی، بی سواد) به آن حضرت مؤمن بودند و یهود که در آن ایام در تحت حکومت رومانیان و ولایت پپلاطس محکوم بودند در غایت شدت و عناد به معارضه اصحاب حضرت عیسی و اذیت و آزار ایشان قیام نمودند تا آنکه به حکم علما و

رؤسا استفانوس و یعقوب ابن زیدی و دیگر یعقوب یار نیکوکار را به اشدّ عقوبت و آزار به شهادت رسانیدند و اخیراً اصحاب آن حضرت از خوف یهود به اطراف و اکناف پراکنده و متفرّق گشتند."

"و علمای یهود از اورشلیم یعنی قدس شریف به توسط مراسلات، یهود سائر بلاد و ممالک را بر ضد مسیحیان اغوا و اغرا نمودند و آن مظلومان را که جز خیر یهود و سایر خلق را نمی خواستند نزد ولات بلاد و امرای رومانی به فساد عقیده و طلب سلطنت متهم می داشتند تا آنکه غضب الهی بر یهود نازل شد و قریب هفتاد سال پس از تاریخ میلاد طیطوس قیصر رومانی بر اراضی مقدّسه تاخت و بعد از محاربات کثیره و قتل زیاده از یک میلیون از یهود، قدس شریف را خراب و یهود را ذلیل و متفرّق و پراکنده ساخت."

"و این حادثه نیز بر پراکندگی مسیحیان افزود و اتباع حضرت عیسی که در غایت قلت و ذلت بودند در جمیع بلاد و ممالک مجاوره و بعیده متفرّق گشتند و در غایت گرمی و حرارت به تبلیغ امر حضرت عیسی و دعوت خلق مشغول شدند. و چون امر مبارک نصرانیّت در میان امت و وثنیّه رومانیّه آغاز نفوذ نهاد علمای آن ملت نیز با یهود در معاندت نصاری متفق گشتند و آن مظلومان را نزد قیصره و امرای قوم به انواع فتنه و فساد متهم داشتند چنانکه چون نیروی قیصر ظالم مشهور در غلبه سکر به احراق عاصمه کبیره اروپا مدینه رومیّه الکبری امر نمود و شهری بدان عظمت و وسعت را در جنون سکر محترق ساخت، بامداد تهمت این حادثه شنیده را بر آن معدود قلیل نصاری نهاد و آن فتنه بی کس را به انواع عقوبت و اذیت مبتلا کرد. و از مسلمیات نصاری که رسولین عظیمین پطرس و بولس به امر این ظالم غشوم در عاصمه روم رتبه شهادت یافتند و به حکم صلیب و ذبح به مقرّ اقدس اعلی شتافتند. و عاقبت ظلم و وثنیّه بر امت نصرانیّه بدان درجه بالغ شد که در ممالک فسیحه عریضه قیصره مقرّ امنی نیافتند و کثیری از ایشان در پناه رهبانیت گریختند و در شعاب جبال و قرای بعیده از عواصم ماوی گرفتند و به عبادت پروردگار پرداختند. هم از مسلمیات نصاری است که در مدت سیصد سال که تقریباً نصاری به ظلم و وثنیّه مبتلا بودند ده قتل عام مهیب به حکم قیصره بر آن مظلومان اجرا یافت و انهار دماء از آن بیچارگان جریان گرفت. و لکن با اینهمه ظلم یوما فیوم کلمه الهیه غالب بود و روز به روز بر عدد این امت می افزود. تا آنکه تقریباً در اواخر قرن ثالث قسطنطین کبیر به هدایت مهندی شد و به اعتناق دیانت نصرانیّه اقتدار یافت و در اوائل قرن رابع به حریت نصاری اعلان فرمود و غایت همت را در اعلاء کلمه نصرانیّه و انهدام دیانت و وثنیّه اجرا نمود."

"و از آغاز انتشار دیانت مسیحیه در اروپا و آسیا و افریقا رئیس جمیع اساقفه حبر اعظم رومانی بود که به لقب پاپا مشرف گشت و ادعای وراثت رتبه خلافت از پطرس رسول می نمود. و چون قسطنطین کبیر از مدینه رومیّه الکبری به مدینه

بیزنطیوم که اکنون به اسلامبول مشهور است انتقال نمود و این شهر بزرگ را پایتخت مقرر داشت اسقف اسلامبول را به مزید حرمت و اعتبار و عزت و اختیار ممنوح (ممنوح داشت: عطا کرد) داشت و او را به مزید عنایت و توجه معتبر و مقنن فرمود چندانکه اسقف قسطنطینی خود را مجبور بر اطاعت حیر اعظم رومانی نمی دانست بل جمیع اساقفه اورشلیم و اسکندریه و انطاکیه و بیزنطیه و رومیه را در اعتبار حکم مساوی و برابر می انگاشت. و این فقره اخیراً سبب انشقاق کنیسه شرقیه از کنیسه غربیه گشت و موجب انقسام دیانت مسیحیه به دو مذهب بزرگ کاتولیک و ارتودوکس شد...

چنان که ملاحظه می شود، ایجاد دو مذهب کاتولیک و ارتودوکس در دیانت مسیح، بر اثر عوامل سیاسی بوده که نتیجه رقابت دو امپراطوری رُم غربی و رُم شرقی (بیزانس) بود.

از اوائل قرن چهارم میلادی بحث های کلامی در بین ارباب کلیسا پدید آمد، مسأله "اقانیم ثلاثه" - آب، این، روح القدس - محور و مایه این بحث ها بود. تا این زمان، کمتر به این مسأله پرداخته میشد که آیا رابطه این سه اقنوم یا سه اصل با یکدیگر چگونه است. به طور کلی مورد قبول بود که این سه جواهر، حقیقت واحد است و کلیسای رُم بر این عقیده استوار بود.

کشیشی، اریوس نام، اهل اسکندریه، به تفکیک و استقلال این سه اقنوم از یکدیگر قائل و این عقیده را ترویج نمود و اظهار داشت که "اقنوم ابن من حیث الجوهر بالکلیه مفارق است با اقنوم آب و جوهر ابن نیست مگر اول صادر از آب".

ترویج عقیده اریوس منجر به تشکیل اولین مجمع جهانی کلیسا در سال ۳۲۵ م شد که در آن اریوس مرتد اعلام شد. اما این اختلافات پایان نگرقت و چون باب اجتهاد باز و فراخ بود، در طی سال های ۳۲۵ تا ۶۰۹ پنج مجمع عمومی دیگر انعقاد یافت و در هر یک، بر بعضی معتقدات تأکید شد و برخی تکذیب. از قرن هشتم که تبلیغ دیانت مسیحی بین اقوام اروپائی رواج یافت، ملل تازه وارد به شریعت مسیحی صور و تمائیل عقاید و رسوم قبلی خود را وارد کلیسا کردند و به آنها رنگ و مفهوم مسیحی دادند.

تا قرن شانزدهم شمار جلسات جهانی مسیحی به ۱۹ رسید. و هر مجمعی که تشکیل می شد بعضی عقاید مطرود اعلام می شد و برخی معتقدات جدید بر شریعت پاک و ساده حضرت مسیح اضافه می شد. این ها همه، نتیجه نداشتن مرجع واحد و منصوص در دیانت مسیحی بود.

در قرن شانزدهم "لوتر" ظهور کرد که با قدرت مطلقه پاپ اعظم و بدعت های کلیسا در افتاد و اساس مذهب پروتستان را بنا نهاد.

پدید آمدن مذاهب در دین اسلام

در موضوع تاریخ دین اسلام و شارع مقدس آن، حضرت رسول اکرم، کتب بسیار نوشته اند. تشکیل مذهب های بی شمار در ظل دیانت اسلام نیز موضوع تألیف کتاب های بسیار بوده است. تهیه خلاصه ای از تاریخ همه این مذاهب کاری است سترگ و شاید ناممکن. از همین روی، گاه مؤلفین برای تاریخ مذاهب اسلام به تهیه و تنظیم دایرة المعارف و فرهنگ های مفصل پرداخته اند. (۱۶)

خلاصه ای که جناب ابوالفضائل از پیدایش مذاهب عمده اسلامی در کتاب فراند به دست داده اند، نشان تسلط حیرت انگیز ایشان بر کتب تاریخی اسلامی است. در آغاز، مختصری از تاریخ دیانت اسلام و حیات حضرت رسول را بیان داشته اند و شرح توسعه اسلام را تا رحلت آن حضرت به ملکوت اعلی، در نهایت اختصار ذکر کرده، سپس به مسأله جانشینی و وصایت شارع مقدس و تفرقی که از آن زمان به بعد متوالیاً در دیانت اسلام روی داد و مشکلات عظیمی که روی نمود پرداخته اند. اساس تفرق در دیانت اسلام به هنگام تعیین جانشین حضرت رسول نهاده شد. "و اجمال آن بر این گونه است که چون آن حضرت به افق اعلی صعود فرمود، خلافت اسلام که اعظم قوام امت و تربیت ابنای ملت است به تنصیب حضرت رسول و یا به مشورت و رضای عموم تأسیس نیافت...". انتخاب ابوبکر به خلافت بر اساس رقابت های قومی و برتری طلبی بعضی از صحابه پیامبر انجام گرفت و "این فقره بالطبع موجب شکایت و عدم رضایت بعض اکابر اصحاب از این گونه انتخاب گشت. خاصه امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام که به سبب قرابت و سبقت اسلام و خدمت و وفور علم و کرامت خود را به مقام خلافت نبویّه و مستحق امارت امت اسلامیّه می دانست."

در همان ایام، به علت برگشتن قبائل متعدد از دین اسلام، حضرت علی علیه السلام و جمعی دیگر از مهاجران و انصار، برای حفظ اسلام، نارضائی خود را اظهار نداشتند. ابوبکر دو سال و سه ماه خلافت کرد و در دوره خلافت او دامنه فتوحات به بعضی بلاد سوریه رسید.

عمر خلیفه دوم شد و ده سال خلافت کرد و حیظه اسلام تمام بلاد سوریه و ممالک مصر و ایران را در بر گرفت و "چون خلیفه ثانی در حین صلوات صبح به دست فیروز دیلمی در مسجد رسول مجروح شد و امر خلافت را به شوری فیمابین شش نفر از اکابر اصحاب مقرر داشت، در اجرای این شوری نیز بر منافست قدیمه بر افزود و منافرت قلبیه فیمابین رؤساء افزون تر گشت و به هر حال امر خلافت به اسم خلیفه ثالث ذی النورین (عثمان) استقرار یافت و وی اکابر اصحاب را از امارت بلاد معزول داشت و امارت عساکر و حکومت ممالک را غالباً در عهده اکابر بنی امیه که از اقارب او بودند موکول فرمود". فتوحات اسلام در زمان او تا اواسط آفریقا و تمام فارس گسترده شد. اما ظلم حاکمان بنی امیه مردم را ناراضی و به شورش واداشت، نصایح اصحاب بر او بی

اثر ماند. حتی روزی حضرت علی بن ابیطالب به نمایندگی مردم نزد او رفت و به شهادت اهل سنت و شیعه بر او خطبه ای خواند که در نهج البلاغه و کتب معتبر اهل سنت مندرج است. در این خطبه حضرت علی ضمن بر شمردن مسائل و مشکلات مردم، به عثمان فرمود (ترجمه جناب ابوالفضائل): "...قسم به خدا که من نمی دانم به تو چه بگویم، نمی دانم چیزی را که تو بدان جاهل باشی ...

هر آینه تو می دانی آنچه را که ما می دانیم... با رسول خدا مصاحبت نمودی، هم چنانکه ما مصاحبت کردیم. نه پسر ابی قحافه {ابوبکر} و نه پسر خطاب {عمر} از تو سزاوارتر بودند به عمل حق زیرا که قرابت تو به رسول الله من حیث الرحم نزدیک تر است از ایشان و تو، به رتبه دامادی آن حضرت مشرف شدی و آنها بدین رتبه نائل نشدند. پس الله خود را پاس دار و حفظ فرما... بدترین ناس نزد خداوند امامی است جور کننده که گمراه شود و بدو گمراه گردند... و من شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و اله که می فرمود: آورده می شود امام ظالم روز قیامت در حالی که او را یآوری و عذر خواهی نیست و افکنده می شود در نار جهنم و در آن مانند آسیا سرگردان می گردد و اخیراً در قعر جهنم مرتبط و بسته ماند. و من ترا به خدا قسم می دهم که نباشی تو آن امامی که بایست در این امت مقتول گردد زیرا که گفته شده است (یعنی رسول الله فرموده است) هر آینه کشته خواهد شد در این امت امامی که به سبب آن باب مقاتلت و محاربت میان امت مفتوح گردد و تا یوم قیامت (توجه فرمائید به معنی "قیامت" = ظهور امر جدید) این مقاتله و محاربه قطع نشود..."

با این حال عثمان نصایح را نپذیرفت - یا نتوانست اجرا کند - و حاکمان ظالم و قاضیان ناعادل را معزول نساخت لهذا مردمی که از "بصره و کوفه و مصر" به شکایت به مدینه آمده بودند، عثمان را به قتل رساندند. مدت خلافتش نوازده سال بود.

خلافت به حضرت علی بن ابیطالب رسید (به مدت چهار سال و اندی) و آن حضرت از همان آغاز خلافت با دو مشکل اساسی رو به روشد: اول این که حاکمان بلاد اسلامی که منسوب عثمان بودند حاضر به کناره گیری نشدند و نوم این که "اکابر اصحاب نیز هر یک خود را ذی حق در خلافت و شایسته وصول به رتبه امارت می دانستند، بخصوص امرای بنی امیه که با بنی هاشم، با وجود قرابت قریبه، عداوت دیرینه داشتند... بالاخص معاویه که زعیم قوم و امیر قبیله بود و به مراتب تدبیر و کیاست و علم به نقایق ملک و سیاست امتیاز داشت و مدت مدیده بالاستقلال والی ممالک سوریه و شام بود... و به سبب فتوحات بدر و اُحد و احزاب که اکابر اقرارش به شمشیر امیر کبیر {حضرت علی} قتل و صریع (صریح: به خون غلطیده) گشته بودند، عداوت آن حضرت در قلبش راسخ و بغض آن جناب در طوئیت اش متمکن بود و لهذا ممکن نبود که با وجود استعداد، بدین خلافت سر فرود آرد و تا جان در بدن داشت اظهار اطاعت و انقیاد نماید." با این سابقه، معاویه قتل عثمان را به حضرت علی بن ابیطالب نسبت داده آماده

جنگ شد. حضرت امیر خو را به مقابله با او مجبور دید و جنگی آغاز شد که آغاز جنگ های بی شمار داخلی بین مسلمین محسوب است. (جنگ جمل که به شکست سپاه معاویه تمام شد). جنگ دوم بزرگتر بود. از هر طرف قریب نود هزار سپاهی گرد آمده بود به بیان جناب ابوالفضائل " و این دویدر زخار در حدود صقین که موضعی است بین الشام و العراق مناطق و متصادم شد". به مدت پنج ماه این دو سپاه در مقابل یکدیگر قرار داشتند و مخابره و مذاکره برای صلح در جریان بود که به نتیجه ای نرسید. در این پنج ماه تنی چند از طرفین در نبرد انفرادی به قتل رسیدند، از جمله عمار بن یاسر.

بالآخره جنگ عمومی اجتناب ناپذیر شد. شب آغاز این نبرد را لیلۃ الہریر (هریر: زوزه سگ) گفته اند. سی و هفت هزار نفر کشته شدند که بسیاری از مسلمین حاضر در سپاه حضرت علی را نگران کرد و با وجود برتری، حاضر به ادامه جنگ نشدند. و مسأله اختلاف فیمابین علی بن ابیطالب و معاویه به خلافت واگذار و صلحی موقتی به مدت چهار ماه برقرار شد. حکمیت با حیلہ ای که به کار رفت، به معاویه تفویض شد اما اختلاف باقی ماند و جنگی دیگر درنہروان روی داد و بالآخره در سال چهل (۴۰ ه.ق) حضرت علی به شہادت رسید. (۱۸)

در این موقع که فقط چهار دهه از ہجرت حضرت رسول گنشته بود، امت اسلام به سه گروه تقسیم شدہ بود: شیعیان کہ خلافت مستدام مسلمین را حق حضرت علی بن ابیطالب و فرزندان او می دانستند، سنیان کہ خلافت را امری مشورتی و انتخابی می دانستند و گروه سوم بہ ہیچ یک از این دو گروه نپیوستند و بہ خوارج مشہور شدند. بعد از این کہ خلافت معاویہ ظاہراً محکم شد، او کہ مردی با سیاست بود می دانست کہ پایہ خلافتش متزلزل است، لذا تا توانست دست دوستداران خاندان نبوت را از کارها کوتاہ کرد، دشمنان ایشان را مناصب مہم داد و در ضمن با دادن رشوہ بہ عدہ ای آنها را مأمور نمود تا احادیثی جعل کنند و رواج دهند کہ در آنها بہ خاندان حضرت رسول نسبت های ناروا داده شدہ بود و بہ مخالفان اہل بیت فضائل و کرامات. از این جا باب علم حدیث گشودہ شد.

در سال ۶۰ ه.ق. معاویہ در گذشت و خلافت بہ یزید محول شد. در زمان او واقعہ کربلا و شہادت حضرت سیدالشہداء روی داد و " این واقعہ عظیمہ بر تنافر قلوب و انشقاق امت برافزود زیرا کہ این حادثہ شنیعہ از ہیچ یک از ملل و امم سابقہ ظہور نیافتہ بود، خاصہ کہ بنی امیہ یوم ورود اہل بیت طہارت را بہ شام چون عیدی محسوب داشتند و دمشق را زینت کردند و یکدیگر را تہنیت گفتند و رؤس شہدا را در مدت خلافت یزید در بلاد سوریہ شہر بہ شہر گردانیدند و از دفن ممانعت کردند."

بعد از یزید، مسأله خلافت مجدداً موجب جنگ و قتال شد. معاویہ دوم پسر یزید از اعمال خاندان خود اظہار انزجار کرد و از خلافت کنارہ گرفت. عبد اللہ بن زبیر را مردم مکہ و مدینہ بہ خلافت برداشتند و او عراق را نیز بہ جنگ تصرف کرد.

در همین زمان مختار ثقفی از مکه به عراق حرکت کرد و مردم را به بیعت با محمد بن علی، معروف به ابن الحنفیه دعوت کرد. مدعی مختار خونخواهی سید الشهداء و اصحاب او بود و "تقریباً هشتاد و سه هزار کس از قتل سید الشهداء و دوستان بنی امیه را به وادی عدم فرستاد و پس از شش سال امارت، شعله حیاتش در محاربه مصعب بن زبیر فرونشست."

مردم شام با مروان بن حکم بیعت کردند، پس از او عبدالملک مروان خلیفه شد که مقتدرترین خلیفه بنی امیه بود. حدود اسلام در زمان او تا اسپانیا و فرغانه (شمال افغانستان) رسید.

خاندان حضرت رسول متحد باقی نماندند. بعد از شهادت حضرت امام حسین عده ای امامت را حق علی بن الحسین (۱۹) دانستند و عده ای هاشم بن محمد بن حنفیه را امام دانستند.

ابو هاشم به هنگام مرگ علی بن عبدالله بن عباس، از اشراف بنی هاشم را ترغیب به مخالفت بنی امیه نمود. او به خراسان رفت و بالاخره با کمک ابومسلم بنی امیه را بر انداخت و خلافت عباسیان را بنیان نهاد. اما پیروان علی بن الحسین متحد باقی نماندند. جمعی زید بن علی را امام دانستند که مردی شجاع و عالم بود و اینان مذهب زیدیه را تأسیس کردند. چند تن دیگر از فرزندان زید در زمان خلافت منصور عباسی قیام کردند و به شهادت رسیدند.

اختلاف بین عباسیان و شیعیان علوی ادامه یافت تا بالاخره "خلافت علویّه در مقابل خلافت عباسیه برپا" شد.

باید توجه کرد که لا اقل تا پایان قرن اول، با وجودی که تفرق و تشّت در بین مسلمانان متداول و متوارد بود، اما هنوز اسامی خاصی برای مذاهب متداول نبود. تا اوائل قرن دوم، به مسلمانانی که خلافت را حق حضرت علی و خاندان او می دانستند "محبین اهل البیت" و به کسانی که خلافت را به شور و بیعت خلق می دانستند، محبّین شیخین {ابوبکر و عمر} و به کسانی که این هر دو را قبول نداشتند، خوارج می گفتند. از اوائل قرن دوم تألیف کتب در اسلام رائج شد و رؤسای هر گروه در تألیف آثار خود سعی کردند به اثبات عقاید خود پردازند و به این ترتیب اصطلاحات "اهل سنت و جماعت" و "شیعه اهل البیت" متداول گشت. اصطلاح رافضی، رافضی (جمع: روافض) نیز در همین زمان متداول شد. مؤلفین اهل سنت و جماعت به همه کسانی که خلفا را قبول نداشتند، "روافض" به معنی کسانی که از پیشوایان دینی خود روی گردانده اند، می گفتند.

باید توجه داشت که گاه بعضی از مذاهب، چه در شیعه و چه در سنتی، ایجاد می شد که نوام نمی یافت و به نحوی از بین می رفت. چنانکه پیروان محمد بن حنفیه - که بعد از شهادت حضرت سید الشهداء پیدا شدند - در زمان خلافت منصور عباسی به اهل سنت جذب شدند. پیروان علی بن الحسین (امام سجّاد) نیز بعد از وفات آن حضرت دو

دسته شدند، عده ای زیدبن علی را امام دانستند به "زیدیه شهرت یافتند. جمعی دیگر امام محمد باقر را امام دانستند و بعد از او تابع امام جعفر صادق شدند. اما هم اینان، بعد از وفات امام صادق، بعضی اسمعیل - فرزند ارشد او را که در زمان پدر وصی او بود اما قبل از پدر در گذشت - را امام دانستند و "شیعه اسمعیلیه" را ساختند و به امارت و حکومت رسیدند و در مصر خلافت ایجاد نمودند و در قرن پنجم به دو شاخه در مصر و ایران تقسیم شدند. عده دیگر که بعد از امام صادق به حضرت موسی بن جعفر گرویدند شیعه دوازده امامی را تشکیل دادند که آخرین امام، امام غایب است.

اهل سنت و جماعت، از نظر مباحث "کلامی" به اشاعره، کرامیه و معتزله تقسیم شدند و از نظر فقهی به مذاهب چهارگانه مالکی، حنبلی، شافعی و حنفی. در قرن دوازدهم محمد بن عبدالوهاب در عربستان سعودی که تا آن زمان به مذهب حنبلی بود، مذهب "وهابی" را بنیان نهاد. تعداد شعب و مذاهب اسلام به آنچه که گفته آمد، محدود نیست. اما نکته ای که در پایان این بحث، جناب ابوالفضائل، به آن اشاره کرده اند، بسیار مهم است. این نکته این است که علت اصلی تفرقه و تشتت دین اسلام این بوده است که همه مؤسسين مذاهب، احکام و قوانین دینی را از سرچشمه و مبدأ اصلی که قرآن کریم است نگرفته اند بلکه مبنای کار را بر "استنباط ارباب اجتهاد" قرار دادند و "جزء اعظم احکام از احادیثی که در قرن سیم و چهارم تنوین یافت مأخوذ" شده است.

بعد از بحث در تاریخ پیدایش مذاهب اسلام، جناب ابوالفضائل به نحو اختصار به توسعه علوم در دوره خلافت عباسی در بغداد، شعبه ای از خلفای اموی در اندلس، و خلفای فاطمی در مصر پرداخته اند و نوشته اند "بازار فنون رواجی جزیل گرفت و کتب فلاسفه یونان و رومان و مصر و کلدان به لسان عربی ترجمه شد و ملوک و امرا مدارس عالیه بنا نهادند ... اکابر مصنفین در علوم متنوعه فلسفه و طب و فلکیات و ریاضیات و جغرافی و هم در علوم ادب و غیرها کتب نفیسه تصنیف نمودند و جمیع ممالک و بلاد اسلامیة را من المشرق الی مغرب به انوار علوم زاهر و منور داشتند. ولکن یاللاسف که هنوز اشجار باسقه جدیدة الغرس معارف به ثمر نرسیده بود که خار نژد در بوستان ملت بیضا بروئید و مرض تصوف که به منزله فلج وشلل (شلل: مرض فلج) عارض اعضای سلیمه هر ملت شد، به کلی نشاط و تقدم و غلبه و نفوذ را از آن زائل می نماید، عارض ملت اسلام گشت..."

جناب ابوالفضائل معتقدند که "بعضی از کبار رجال از این فرقه (تصوف) ظهور یافت و به سبب زهد حقیقی مرایای قلوب جمعی به انوار حقیقت متجلی گشت ... اما اکثر متصوفه را جوپای نام و مقام می دانند و پیدایش و توسعه تصوف را به توسعه علوم زیان بخش می دانسته، آن را وسیله ای تازه برای تفرقه مسلمین می دانند. در میان اهل سنت سلسله های شاذلیه، نقشبندیه و قادریه پیدا شد و در میان شیعیان سلسله های نعمت الهی، جلالی، و اویسی.

"و هریک از این فریق شیخ خود را غوث (غوث: قطب، پیشوا) اعظم و مظهر اتم و مرکز دایره وجود و حقیقت ظاهره معبود دانستند و به مهدویت نوعیه ایشان قائل شدند."

در پایان بحث تاریخ مربوط به تفرقه و تمذهب در دین اسلام، جناب ابوالفضائل علت اصلی این تفرقه را چنین دانسته اند: "ظهور اختلافات و حدوث مذاهب، نظر به اختلاف مقاصد سیاسیه بود و یا به اختلاف افهام در مسائل علمیّه." (۲۰)

نتایج غم انگیز تشکیل مذاهب

بعد از این که مذاهب متعدد موجب اختلاف های عقیدتی و بحث های فقهی و کلامی شد، نوبت به تکفیر و قتل و غارت رسید. پیدایش صفویه و قدرت گرفتن آن آتش اختلاف را دامن زد و شعله ور ساخت.

بعد از این که صفویه بر آذربایجان و مرکز ایران استیلا یافت، عازم خراسان (خراسان بزرگ) شد که در آن زمان در دست محمد خان ازبک بود. با فتح خراسان توسط صفویه، "بازار سبّ و رقص رواج یافت". شمس الدین محمد قهستانی از علمای مشهور ساکن هرات بود و تاب شنیدن سبّ و لعن خلفای راشدین را نداشت و لهذا در جانی پنهان شد. بعد از مراجعت سلطان صفویه از خراسان، عبيدالله ازبک مجدداً خراسان را فتح کرد، شمس الدین محمد قهستانی از گوشه انزوا بیرون آمد و "به صراحت شیعه اثنی عشریه را تکفیر نمود و محاربه ایشان را از اهم فرائض دینیّه شمرد."

حمله مجدد شاه اسمعیل به خراسان، همه ماوراءالنهر را مسخر او ساخت و عبيدالله ازبک به بخارا عقب نشست و به همراه او شمس الدین محمد نیز به آن شهر رفته، بساط تعلیم و تدریس گشود و در تألیفات خود "کفر ایرانیان را به اشنع عبارت ثبت نمود" و جنگ با ایرانیان را "افضل اقسام جهاد شمرد و بلاد ایران را دار الحرب خواند." "علمای شیعه نیز از علمای سنی کم نیامدند و اهل سنت و جماعت را به گمراهی و ضلالت منسوب داشتند، بل قدم فراتر نهادند و به تکفیر اکابر مهاجرین و ردّ سابقین اولین و وجوب لعن و تیرای از خلفای راشدین فتوی نوشتند تا این که نار حرب و ضرب بین الامتین افروخته شد... چنان که اسرای ایران را در اسواق بخارا و سمرقند مانند اغنام در معرض بیع و شری فروختند و اسرای ترک و تاتار را در بلاد ایران مانند اسیران دار الحرب تقسیم نمودند."

این اوضاع سبب شد که نواحی شرقی ایران که مرکز علم و تجارت بود ویران گشت و نزاع بین امرای خراسان و فرمانروایان خوارزم مداوم بود. کم کم قبائل ترکمن از کار اصلی خود که دامداری و زراعت بود باز ماندند و برای ادامه حیات به راهزنی و غارت پرداختند و گاه اسیر امرای خراسان می شدند و این امر اسیران خود را به شقاوت تمام مجازات می کردند.

" برخی را زنده شقه می کردند و بعضی را در حال حیات پوست می کردند و گروهی را دست و پا می بریدند." کم کم قبائل ترکمن به سرزمین های سنی نشین نیز حمله می کردند و اسیران را به نام شیعه و ارمنی می فروختند. مورخی نوشته است که در مدت سه سال پنجاه هزار اسیر از اهالی بخارا - مرد و زن و کودک - فروخته شد.

جنبه های ادبی کتاب فراند

سخن گفتن و نوشتن در موضوع ارزش ادبی کتاب فراند، آن چنان که حق آن است، تنها از ادیبی برآمدنی است که در مقام ادبی برتر و بالاتر از نویسنده فراند قرار داشته باشد. زیرا که به اصطلاح اهل منطق، در معرفی کسی یا اثری، همیشه مقام معرف باید برتر از مقام معرف باشد. با این توضیح، شنونده و خواننده این بحث نباید انتظار و توقع "معرفی" کتاب فراند را از لحاظ ادبی از این بنده داشته باشند. اما، اگر بحر را نمی شود برکشید، به اندازه رفع عطش می توان چشید (مضمون از جلال الدین مولوی است). لہذا آنچه که در ذیل به نظر می رسد، جلوه هایی است از زیبایی کلام جناب ابوالفضائل که در طی مطالعه فراند به نظر این بنده رسیده است و اطمینان دارد که هر کس با دل سپردگی به مطالعه این کتاب بپردازد، خود به این جلوه های زیبا و بیشتر از آن دست خواهد یافت.

در سرتاسر کتاب فراند، روانی عبارات، تداخل و تسلسل آیات و احادیث و عبارات عربی چنان با مهارت و سلاست در متن عبارات های فارسی جای گرفته که گاه خواننده متوجه نمی شود که عبارتی فارسی بوده یا عربی. روش ترجمه دقیق و سلیس آیات قرآن کریم و احادیث اسلامی، بعد از نقل اصل آیات و احادیث، روشی است که از کتاب ایقان استفاده شده است و در تألیفات اسلامی نظیر و سابقه ندارد و یا نادر است.

در مقاله اول کتاب فراند که جناب ابوالفضائل از "مقصود و مدعای اهل بهاء" سخن می گویند، ایجاز و فصاحت کلام، زیبایی و آراستگی آن، تلمیحات به جا که از آیات قرآن کریم در بافت سخن تنیده، بیان مطلب را چنان جلوه ای داده که نثر را به شعر نزدیک کرده است. تشبیهات زیبا و استعارات به جا و رسا، فخامت و سلاست کلام را به ایقان شریف که شاهکار فصاحت در نثر فارسی است نزدیک کرده است. ایجاز، حقیقتاً به حد اعجاز می رسد. ملاحظه فرمایید که تسلسل ادیان و بشارات کتب مقدسه به دو ظهور متوالی در آخر الزمان و نیز ظهور پیامبران الهی - از حضرت موسی تا جمال ابهی - و تعالیم اساسی امرالله، با چه شیوایی، سادگی و زیبایی که تنها با صفت "سهل ممتنع" توصیف پذیر است، بیان شده است (قسمتی از این مطلب ذیلا نقل می شود):

"... بر حسب کتب موجوده نخست کس که صفحات الواح را به این بشارات مزین فرمود و ورود یوم الله را مؤکد نمود سید عظیم حضرت کلیم بود و پس از وی هر یک از انبیای بنی اسرائیل در مدت یک هزار و پانصد سال قوم را قرناً بعد قرن به بشارات مذکوره مستبشر می داشتند و به محتوم بودن زوال ظلمت از عالم، قوی دل و مستظهر می فرمودند. تا آنکه بارقه روح القدس از اراضی مقدسه بدرخشید و شمس جمال عیسوی از افق بیت المقدس طالع گردید و ندای عالم آرای "توبوا فقد اقترب ملکوت الله" ارتفاع یافت و قلوب موحدین بر قرب انقضای این ليله لیلی و طلوع شمس هدی امیدوار گشت و ارض معارف بر این محور ششصد و بیست و دو سال همی گردید تا آنکه روشنی فلق از جانب یثرب بدمید و نخست اشراط یوم جزا خاتم انبیاء و سید اصفیا علیه و آله افضل التحیه و الثناء قیام فرمود و ندای جهانگیر "اتی امرالله فلا تستعجلوه..." (۲۱) آفاق را احاطه نمود و صیحه "اقترب للناس حسابهم و هم فی غفلة معرضون..." (۲۲) جهان را فرو گرفت و حدیث شریف "انا علی نسم الساعة" قلوب طلاب هدایت را به قرب ورود ساعت و انقضای دور ارباب ظلم و شرارت مطمئن و مستبشر ساخت و کتب و الواح از بشارات و علامات یوم الله مملو و مدون گشت و دلها بر این امید هزارودویست و شصت سال همی آرمید تا آنکه آن نجم درّی الهی از افق فارس بتابید و شعله نورانیه نار حقیقیه از شیراز برافروخت و علامت صبح صادق آشکارا گشت و صیحه ظهور قائم موعود از جمیع بلاد ارتفاع یافت و ندای جانفزای "بئسری بئسری صبح الهدی تنفس" آفاق را احاطه نمود و بر وفق اصح و اکثر احادیث در مدت هفت سال که زمان دعوت آن حضرت بود با ابتلای به نفی و حبس و مصادمت احوال شنیده و احاطه مصائب کثیره به نشر الواح مقدسه عالمیان را به ورود یوم الله و قرب ظهور موعود باسم من یظهره الله مستحضر و مستبشر داشت و خصوصاً در باب ۳ از واحد ۶ کتاب مستطاب بیان بر یک واحد یعنی نوزده سال تنصیص و تصریح فرمود و پس از انقضای هفت سال ایام قیام، بر وفق حدیث مشهور "لا بُدَّ لنا من أذربایجان"، در مدینه تبریز رتبه شهادت یافت و به رفیق اعلی صعود فرمود.

و بالجمله پس از شهادت آن حضرت ورود میعاد منصوص یوم الله و یوم الملکوت فرا رسید و آفتاب حقیقت طالع شد و نیر عظمت مشرق گشت و جمال اقدس ابهی جل اسمه الاعزّ الاعلی بر امر الله قیام فرمود و وعود جمیع انبیاء و مرسلین و بشارات اولیا و مقربین به قیام مقدس تحقق پذیرفت و پس از ورود مصائب کثیره و حدوث حوادث خطیره که شرح و تفصیل آن موکول به کتب تاریخیه است نه رسائل استدلالیه، انجام منفای آن وجود اقدس به حکم اولیای دولتین علیتین عثمانی و ایران، مدینه منوره عکا شد و به این حکم بشارات های انبیاء و ائمه علیهم السلام به اراضی مقدسه تکمیل یافت و نبوت ها تمام آمد و اخبار کاملاً متحقق گشت..." (۲۳)

تشبیه و استعاره در کتاب فراند

از مشخصات دیگر ادبی کتاب فراند، کثرت استعاره های زیبایی است که به کار گرفته شده و در زیبایی کلام جناب ابوالفضائل سخت مؤثر آمده است. این استعارات، و هم چنین تشبیهات زیبا در سراسر کتاب ملاحظه می شود.

قبل از این که نمونه هائی از عبارات های تشبیه و استعاری کتاب فراند نقل شود، تعریفی اجمالی از این دو صنعت ادبی را با کلام خود جناب ابوالفضائل، به نظر دوستان می رساند. در مقدمه یاد آوری می کنم که شیخ الاسلام از جمله ایرادهائی که به کتاب ایقان شریف کرده، یکی این است که نوشته است "...کدام لغت و کدام استعمال عرب و کدام تفسیر و موارد استعمال شهادت می دهد به این که "سما" به معنی دین و "انفطار" به معنی نسخ و ابطال، به طریق حقیقت و یا مجاز استعمال شده است؟" (۲۴)

جناب ابوالفضائل برای افشای بی اطلاعی شیخ الاسلام از علوم ادبی و بی خبری او از قرآن کریم، ابتدا به تعریفی از تشبیه و استعاره پرداخته و سپس شواهد بسیاری از قرآن مجید نقل کرده اند. در تعریف تشبیه و استعاره جناب ابوالفضائل نوشته اند: "اگر کاتب و یا خطیب شینی را با شیئی دیگر ممائل و مشابه داشت، به سبب مناسبتی، با اظهار انوات تشبیه از قبیل لفظ مثل و کاف تشبیه در عربی و چون و مانند آن در فارسی، آن را تشبیه خوانند..." و اگر کاتب و خطیب لفظی را بر معنای اطلاق نماید به سبب مناسبتی بدون ادات تشبیه، آن را استعاره گویند... و اگر کاتب و یا خطیب قرینه تشبیه را در کلام مذکور دارد آن را استعاره تصریحیه گویند... و اگر قرینه را در کلام ذکر نکند آن را استعاره بالکنایه گویند." (۲۵)

مثال هائی که جناب ابوالفضائل آورده اند به عربی است. فارسی آنها چنین است:

- ۱ - زید مثل شیر است، تشبیه زید به شیر (ادات تشبیه "مثل") به لحاظ شجاعت
- ۲ - شیری دیدم، استعاره (تشبیه مردی شجاع به شیر بدون ادات تشبیه)
- ۳ - شیری دیدم که تیر می زند، استعاره تصریحیه، در این جا تیر زدن که کار انسان است نشان می دهد که منظور از شیر، مردی شجاع است.
- ۴ - استعاره بالکنایه، مثال شماره ۲. (۲۶)

برای نمونه های استعاره در قرآن مجید و همچنین در انجیل مقدس، جناب ابوالفضائل بحثی نسبتاً مفصل دارند که می توان به صفحات ۲۶۹ تا ۲۷۴ فراند مراجعه نمود. چند نمونه از تشبیهات و استعارات قرآن کریم ذیلاً نقل می شود:

- ۱ - "الله نور السموات و الارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة کتبا کوکب درئی یوقد من شجرة مبارکة زینونة لاشرقیه و لاغربیه..." (۲۷) در این آیه مبارکه نور الهی را به مشکوة (مشکلت) تشبیه فرمود با اظهار ادات تشبیه (ک) و لفظ شجره مبارکه را از برای مظاهر امر الله که مشارق این نور باهرند استعاره آورده." (۲۸)

در این آیه که خداوند به نور تعبیر شده، جناب ابوالفضائل می نویسد: "ملاحظه نما که پس از آنکه در کتاب مجید از خداوند تبارک و تعالی به نور تعبیر نموده و در کمال صراحت فرموده است که خداوند نور آسمانها و زمین است چه جای شبهه باقی می ماند که مشارق این نور ظاهر باهر انبیاء و مرسلین و مظاهر امر رب العالمین اند، مگر آنکه جاهل مکابری انکار نماید..." (۲۹)

۲ - "آیا در آیه مبارکه والشمس وضُحیها و القمر اذا تلیها (سوره شمس آیه ۱ و ۲) اگر لفظ شمس و قمر به روح الله النازل من السماء و فرعه المنشعب من الدوحة العلیاء تفسیر شود به فصاحت قرآن انسیب باشد یا بر این شمس و قمر ظاهری که در امور دینیّه منکور نبوده و نیستند؟" (۳۰) (در این آیه مبارکه، از حضرت رسول اکرم به شمس تعبیر شده و از حضرت علی بن ابیطالب که مرکز ولایت است به قمر). البته تشبیه و استعاره در قرآن کریم بسیار است و آیات مبارکه ای که در آنها تشبیه و استعاره وارد آمده، بخش مهم و پر گفت و گونی را تشکیل می دهد که مفسرین قرآن در معنی آنها اتفاق نظر و رأی ندارند و همین قسمت از قرآن است که "متشابهات" نام گرفته است.

گرچه سرتاسر کتاب فراند مشحون از تشبیهات و استعاره های زیباست، و چنان که قبلاً مذکور آمد این سبک که به وفور صنایع فصاحت و بلاغت آراسته است، ملهم از سبک والای کتاب مستطاب ایقان است. همچنین جناب ابوالفضائل قطعاً از سبک آثار و الواح حضرت عبدالهء، مخصوصاً رساله مدنیه بهره بسیار گرفته اند. در ذیل، چند نمونه کوتاه از فراند که در آن قدرت ذهن و قلم جناب ابوالفضائل را در به کار بردن تشبیه و استعاره نشان میدهد، نقل می شود:

۱ - در مبحثی که بشارات شیخ احمد احسانی و سید کاظم رشتی به دو ظهور پی در پی مورد بحث قرار گرفته، جناب ابوالفضائل به شیخ الاسلام خطاب کرده نوشته اند: " ... غافل که اگر تصدیق انبیاء و اولیاء به قول فقها و آخوند ها منوط و موکول بودی، هرگز نبوت هیچ نبی و جلالت قدر هیچ ولی در عالم ثابت نگشتی، چه هرگز نبی در وسط السماء نبوت و رسالت مشرق نشد که نخست غمام کثیف معارضه فقها حائل انوار او نگردد و هیچ بدری از افق منیر عهد و ولایت طالع نگشت که اول، دخان حسد و عناد اهل لجاج حاجب ضیاء او نشود..." (۳۱)

۲ - در بحث از این که در هر ظهور جنید، اعتراض های پیروان دیانت قبل همیشه یکسان است و تکرار می شود، در فراند آمده است: " خار اعتراضات بر مظاهر امرالله پیوسته از اراضی جزیره قلوب میته بر یک شکل روید و تعیب استهزاء بر کلمات انبیاء همواره بر یک نهج مسموع گردد." (۳۲)

تجنیس در کتاب فراند

در بحث از جنبه ادبی کتاب فراند، به جاست که به هنر تجنیس که از زمره صنایع بدیعی است، اشاره ای بشود، به وجه اختصار.

تجنیس، همگون بودن کلمات است در گفتن و نوشتن. تقسیمات تجنیس مفصل است و به کار اهل فن می آید. فقط به دو نوع آن که در نظم و نثر بسیار دیده می شود و تشخیص آنها آسان است، اشاره می شود:

- تجنیس تام، یعنی بین دو لفظ از همه جهت - از جهت حرکات (اعراب) و حروف - همگونی و هم جنسی برقرار باشد، مثل:

ای شیخ، چه دل نهی به دستار؟

گر مرد دلی، دلی به دست آر

- تجنیس ناقص، یعنی دو کلمه همگون باشند اما در حرکت حرفی متفاوت باشند

(جناس ناقص را جناس محرف هم گفته اند) مثل:

"الجاهل اما مفرط او مفرط"

و یا: "من قتل قتل، و من رحم رحم"

و یا:

"صبحدم ناله قمری شنو از طرف چمن

تا فراموش کنی محنت دور قمری" (۳۳)

بعد از این آشنائی مختصر با تجنیس یا جناس - که به لفظی و خطی هم تقسیم می شود - نمونه هائی از کتاب فرزند نقل می شود:

۱ - جناب ابوالفضائل در دوره اقامت در سمرقند با یکی از مدرسین مدرسه الغ بیک مذاکره می کنند و لوحی از الواح جمال قدم را به او نشان می دهند. مدرس مزبور در صدر لوح عبارت "سبحان الذی نزل الآیات لقوم یفقهون" را می بیند و اعتراض می کند که کلمه "سبحان" در جای خود به کار نرفته، زیرا این کلمه را به اعتقاد او "وقتی باید به کار برد" که امر عجیبی مشاهده نمایند و یا حادثه غریبی مسموع دارند" و در ادای مطلب خود آب و تاب بسیار می دهد. جناب ابوالفضائل می نویسند: "و این عبد در جواب او سکوت نمود و واگذاشتن او را در عالمی که داشت اولی و انطباق دانست، چه بر اهل دانش مخفی نیست که اصعب اشیاء تفهیم اصحاب جهل مرکب است و اتعب امور معارضه متخلفان به اخلاق کودکان مکتب". (۳۴)

۲ - شیخ الاسلام در رساله خود سخن از ادیبانی به میان آورده که به بت پرستی شهره اند و چنین پنداشته است که بقای دین الزاماً دلیل بر حق بودن آن دین نیست. و نمونه ای ذکر کرده است که "در ملک ختا روزی است که بت بزرگ را از معبدی به معبدی دیگر با طنزنه و اجلال نقل می دهند و چند نفر خود را در زیر چرخهای آن فدا می کنند."

جناب ابوالفضائل اول توضیح داده اند که ادیبانی که اکنون به بت پرستی شناخته می شوند، در آغاز تأسیس، موحد بودند، مثل ادیبان برهمنی و بودائی. (۳۶) و سپس جریان حرکت دادن نخل میدان امیرچخماق را در روز عاشورا، در یزد، تعریف می کنند و آن را بدعتی شبیه عمل مردمی که شیخ الاسلام نقل کرده است می دانند و سپس می

نویسند: "و خلاصه القول اگر جناب شیخ این حوادث { حرکت دادن نخل } را به چشم خود می دیدند ابتدا از افعال اهالی ختا تعجب نمی کردند و خطای اهل ختا را در ثواب اهل صواب مشاهده می نمودند ... و این حکایت هم که نسبت آن را جناب شیخ به اهل ختا داده اند، خطانی دیگر است، چو این حادثه از حوادث هند است نه ختا..." (۳۷)

علم اللغة در فراند

جناب ابوالفضائل در کتاب فراند تنها به جواب دادن ایرادها و اعتراض های شیخ الاسلام ناظر نبوده اند و اکتفا نکرده اند، بل به فایده عام کتاب برای خوانندگان توجه داشته اند. به همین جهت، هر جا لازم دیده اند، هم برای فهماندن به مخاطب خاص کتاب، هم برای عموم خوانندگان، تعریف و معنی بعضی اصطلاحات و کلماتی را که در الهیات و مباحث دینی مطرح می شود به دست داده اند، تعریف هائی روشن و در فهم همه کس. این گونه تعریف ها موضوع مبحثی است که به آن "علم اللغة" (PHILOLOGY) (فرانسوی PHILOLOGIE) گویند و نیز مطالعه و تحقیق در اسناد و مدارک قدیمه نیز در حیثه همین رشته از دانش است.

افاضات جناب ابوالفضائل در کتاب فراند در زمینه لغت شناسی و بیان معانی دقیق کلمات، مخصوصاً لغت ها و کلماتی که در قرآن کریم و احادیث آمده، بسیار است. چند مورد که نسبتاً ساده و مورد استفاده همگان است ذیلاً به نظر می رسد:

۱ - حق: شیخ الاسلام در رساله خود، جانی که بر فصاحت و بلاغت کتاب ایقان ایراد کرده، به کاربری کلمه "حق" را برای مظهر ظهور بی جا و غلو دانسته است. جناب ابوالفضائل در جواب می نویسند: "اینکه جناب شیخ به سبب اطلاق لفظ "حق" و یا کلمه "حق منیع" بر مظهر امرالله، جناب مناظر خود {آقا رضای قناد} را به غلو نسبت داده ... اعظم دلیلی است بر جهل ایشان به آیات قرآن و علم لغت... اما جهل شیخ به لغت زیرا که جناب شیخ گمان کرده اند که لفظ "حق" هر جا استعمال شده است، مقصود حق مقابل خلق است که اسمی از اسماء الله باشد و از این جهت اطلاق آن بر بشر، اگر چه آن بشر از مظاهر امرالله باشد غلو است و این غلط صرف است، زیرا لفظ "حق" بر معانی عبیده استعمال شده، چنانچه کثیراً بر معنای مقابل باطل اطلاق نموده اند." (۳۸)

بعد از این توضیح، جناب ابوالفضائل با استناد به دو مأخذ معتبر، معانی متعدد "حق" را نوشته اند: اسم یا صفت خداوند - ضد باطل - عدل - قول صدق - موت - حزم. (۳۹)

۲ - وحی: لفظ وحی از لغت های کثیر المعنی است. به هر مأخذی مراجعه کنیم چند و چندین معنی برای آن می یابیم: لغت نامه دهخدا، چنان که روش آن است، از کتب متعدد، معنی وحی را نقل کرده است - بیش از بیست معنی. و نیز دکتر محمود رامیار در "تاریخ قرآن" شانزده معنی برای "وحی" به دست داده است. (۴۰) در این مأخذ، در همه

تعریف هائی که برای وحی شده است، جامعیت و مانعیت تعریف جناب ابوالفضائل را نمی یابیم. ملاحظه فرمایید:

"و آن (وحی) عبارت از معانی و حقایق است که به توسط روح الامین بر قلب مقدس کلمه الهیه (= مظهر ظهور الهی) نازل شود و بر هیأت کلمات تجلی کند و در قالب الفاظ بر لسان مبارکش ظاهر گردد و از ظهور و صدور و نزول و انتشار آن، عالم پیر جوانی یابد و ربیع روحانی فرارسد." (۴۱)

۳ - دین: جناب ابوالفضائل می نویسند که "دیانت و مدنیت حقیقت واحده است که به اختلاف اسم مختلف نگرردد"، سپس در تعریف دین چنین می نویسند: "دین عبارت از قانونی است کافل حفظ و ترقی جامعه انسانی، و خلافت و سلطنت قوه منفذ این قانون است در میان امت، و حفظ و رعایت این دو رتبه کافل حصول حضرات ممدوحه است و وصول به مدنیت محموده." (۴۲)

تعریفی که جناب ابوالفضائل از "دین" کرده اند، خلاصه ای از بیانات جمال اقدس ابهی و حضرت عبدالبهاء است. (۴۳)

۴ - ایقان: تعریف دقیق کلمه ایقان، چنانکه جناب ابوالفضائل به دست داده اند، بسیار بدیع و ظریف است. شیخ الاسلام در خرده گیری های خود از کتاب ایقان نوشته است که مؤلف ایقان "از نام کتاب غیر که "ارشاد العوام" (تألیف شیخ کریم خان کرمانی) است، استشمام رانحه کبرو غرور می فرمایند... اما از نام کتاب خود که "ایقان" است، و گویا مطالب آن تمام عالم را از عالم ظنّ به عالم یقین سوق خواهد کرد، هیچ رانحه غرور و نخوت به مشام شریف نمی رسد..." (۴۴)

جناب ابوالفضائل با استناد به دو قاموس مشهور لغت عرب، که قبلاً ذکر شد، توضیح می دهند که "لفظ ایقان به معنی مفید یقین هرگز وارد نشده و چنان که شیخ گمان کرده است در معنایی که سانق خلق از عالم ظنّ به عالم یقین باشد استعمال نیافته... غایت مافی الباب این است که لفظ "ایقان" دالّ است بر این که مندرجات آن از عالم یقین نازل شده، نه از عوالم ظنّ و شک و تخمین." (۴۵)

۵ - امام: شیخ الاسلام در رساله دوم خود، تعریفی از "امام" کرده و نوشته است که مقام "نبوت" فوق مقام "امامت" است و سپس پرسیده است: "بنا بر این با کمال توقیر سنوال می رود که کدامین این مقامها را به مؤسس اول (سید باب) و کدامین مقام به مکمل و یا مؤسس ثانی (جناب بهاء) مختص است؟" جناب ابوالفضائل اشتباه شیخ را در فهم معنی "امام" که به مفهوم این کلمه در نزد عامّه شیعیان شباهت دارد و دقیق و علمی نیست، ابتدا به استناد آیات قرآن کریم، و در پی آن، به شهادت لغت شناسان مشهور، پاسخ می دهند (برای احبا نیز دانستن معنی امام محتملاً جالب است.)

به استناد آیات قرآن، لافل سه معنی از معانی امام را توضیح می دهند:

- در سوره بقره ، آیه ۱۱۸ ، حق تعالی حضرت ابراهیم را امام خلق می نامد: "..قال {الله} انی جاعلک للناس اماما..."
 - در سوره احقاف، آیه ۱۱، از کتاب آسمانی موسی به امام تعبیر شده است: " ومن قبله کتاب موسی اماماً و رحمة "
 - در سوره قصص، آیه ۴۱، از گمراه کنندگان خلق با لفظ "امام" یاد شده است: "وجعلناهم ائمةً يدعون الی النار". به استناد کتب لغت، معانی متعدد "امام" چنین آمده است:
 - کسی که به او اقتدا شود، خواه مرد باشد یا زن
 - خلیفه رسول در اقامه دین
 - قرآنی که صحابه به امر عثمان تدوین و تنظیم کردند
 - ریسمانی که بنایان بر بنا کشند و بدان بنا نمایند
 - طریق و قیم و مصلح امر را نیز گویند(۴۶)
 - قرآن مجید، پیغمبر و سردار لشکر
- ۶ - کاهن: شیخ الاسلام نوشته است که "کاهن" به کسی گفته می شود که خبر از غیب می دهد و اخبار او بر اساس حدس و گمان است.
- جناب ابوالفضائل می نویسند که "... جناب شیخ، نظر به تعریفات بعض لغویین و مورخین که دایره معارفشان اضیق از قلوبشان بوده است، گمان کرده اند که کاهن یعنی شخصی که از غیب خبر دهد و ... حال آنکه این نیز ناشی از بی علمی جناب شیخ و امثال ایشان است به مأخذ و معنای حقیقی کاهن. زیرا که کاهن که معرب کوهن عبری است مساوق (= مترادف) است با لفظ امام در عربی و منصب کهنوت، منصب ریاست دینیّه است که حضرت موسی علیه السلام به حکم خداوند تبارک و تعالی به حضرت هارون و اولاد آن حضرت عنایت فرمود، چنانکه حضرت رسول علیه السلام منصب امامت و وصایت را به حضرت امیر و اولاد آن حضرت راجع داشت." (۴۷)
- به استناد کتاب محیط المحيط اضافه کرده اند که "مسیح" نیز لقب پروردگار، عیسی علیه السلام است و مسیح را به عبرانی مشیح و به سریانی مشیحا و به یونانی کریستوس (CHRISTOS) گویند و معنای جمیع مسح کرده شده است و آن حضرت به این لقب نامیده شد به جهت اینکه از جانب خداوند به کهنانت و نبوت و سلطنت ممسوح گشت." (۴۸)
- ۷ - یکی از بحث های جالب لغت شناسی در کتاب فراند مربوط است به چگونگی پیدایش کلمه آخوند (لقب شیخ الاسلام تفلیس آخوند زاده بوده است).
- کلمه آخوند از ترکیب دو کلمه "آغای" ترکی و "خداوند" فارسی که در طی شش قرن متحول گشته پدید آمده است. تا قرن ۶ و ۷ هجری در منشآت فارسی کلمه خداوند را برای ادای احترام به بزرگان می نوشتند. در طی قرن ۸ و ۹ کلمه خداوند تبدیل به خواند

شد و سپس به خوند تخفیف یافت. بعد از حمله مغول و ورود کلمه آغا در زبان فارسی، فارسی نویسان آغا را با ق نوشتند و آن را برای بزرگان به کار بردند و آغا را برای خواجه سرایان. سپس، آقا و خوند با هم ترکیب شد و کلمه آخوند پدید آمد. (۴۹)

تعریض و تنبیه در فراند

در بحث از جنبه های ادبی و فصاحت کتاب فراند و قدرت قلم و کلام ابوالفضائل سخن بسیار توان گفت و نوشت. این کار، آن چنان که شایسته است، کار فارسان میدان ادبیات و متبحران رشته زیبایی شناسی کلام مکتوب است. آنچه که در این مقال گفته آمد، گشودن روزنه ای بود به باغ پر صفای زیبایی و فصاحت کتاب فراند. در پایان باید به جنبه دیگری از کلام جناب ابوالفضائل نیز اشاره شود. این جنبه مربوط می شود به قدرت بیان ایشان در تأدیب شیخ الاسلام از طریق به کار گیری تعریض های زیبا، رسا و سخت عالمانه و زیرکانه. "تعریض" در سخن، گفتن و نوشتن کلام یا عبارتی است که مفهوم و معنای حقیقی آن بر خلاف ظاهر آن چیزی است که گفته یا نوشته شده است. تعریض را بنده در مقابل اصطلاح رایج در غرب که به آن

ANTIPHRASE (در انگلیسی ANTIPHRAISIS) می گویند، قرار داده ام. در ابتدا باید یاد آوری کنم که در کتاب فراند، به سه سند مکتوب که موجبات نگارش آن را فراهم ساخته، مکرراً اشاره شده است:

۱ - رساله مختصر اول شیخ الاسلام، ۲ - جوابی که جناب آقا رضای قناد به آن رساله نوشته، ۳ - رساله دوم شیخ که مفصل تر و گستاخانه تر از رساله اول بوده است. با روشی که جناب ابوالفضائل در کتاب فراند در طرح مطالب، پیش گرفته اند، یعنی در ابتدای هر یک از این مطالب، نوشته شیخ و گاه نوشته آقا رضای قناد را نقل کرده اند، از محتوی و لحن این سه مدرک آگاه می شویم. رساله دوم شیخ، به خلاف رساله اول، لحنی جسارت آمیز، و گاه توهین آمیز دارد. به علاوه پر است از اشتباهات فاحش، نه تنها در قواعد ابتدائی نگارش، که در استعمال اصطلاحات دینی از قبیل دین، مذهب، امام، نبی و امثال این ها. علت تجری و گستاخی شیخ الاسلام در نگارش رساله دوم خود، به قول جناب ابوالفضائل، این بوده است که وقتی نوشته آقا رضای قناد در جواب رساله اول خود را دریافت می دارد می پندارد که: "معارف عباد این ظهور اعظم بر محتویات رساله آن مؤمن محترم مقصور است... غافل که در کنانه فارسان این میدان سهام ثاقبه و نصال نافذه است که به قوت اسم اعظم حجبات غلیظه اوهام ملل را دریده اند و خط نسخ بر شبهات مظلمه جمیع امم کشیده اند و به قوت بنان و بیان تشکیک مشککین را زائل نموده اند و به قدرت قلم و لسان اوهام منتحلین (= مدعیان) را باطل فرموده اند." (۵۰)

جناب ابوالفضائل مردی وسیع النظر بودند، با علم و حلمی گسترده دامن، و تا زمان تألیف کتاب فراند، اثری تألیف کرده بودند، به پهنه وسیعی از جهان سفر نموده،

در طی این سفرها با علماء و دانشمندان همه ادیان از مسلمان و یهودی و مسیحی مذاکرات دامنه دار و پر ثمرتر داشته بودند. با همه این احوال، ایشان انسان بودند، و انسان به عواطف و علائق و معتقدات خود دلبنده است و اگر اینها مورد تحقیر قرار گیرند می رنجد و درصدد دفاع، دفاع جانانه بر می آید.

جناب ابوالفضائل، به گمان من، با خواندن رساله دوم شیخ الاسلام، از طرفی از بی مایگی او در مباحث دینی و قرآن و احادیث حیرت می کنند و از سوی دیگر از کلمات خشن و گاه توهین آمیز او غیض می گیرند، اما به اصطلاح کظم غیض می کنند. در عین حال مصمم می شوند که ضمن پاسخ دادن به ایرادها و اعتراض های او، او را با تازیانه کلام ادب کنند و از پرخاشگری به امر بهائی و هیاهوی تعصب آمیزبازش دارند. این کار را جناب ابوالفضائل با کنایه ها و تعریض های متین و لطیف انجام داده اند - با مهارتی حیرت انگیز. کنایات و تعریضات کتاب فراند، یک باره از ابتدای کتاب آغاز نمی شود، و الا سبب رمیدن شیخ می شد. لهذا در ابتدا - تقریباً تا میانه کتاب - جناب ابوالفضائل هر جا شیخ الاسلام را مخاطب قرار می دهند، با توقیر و احترام بسیار همراه است، به تدریج لحن خطاب تغییر می کند و او را بی خبر از حقایق علمی و معارف اسلامی می نامند. هرچه به اواخر کتاب نزدیک می شوند، بر شدت تعریض ها و کنایه ها می افزایند و او را چنانکه حق اوست، می مالند و به فریاد وا می دارند.

روش جناب ابوالفضائل در این کار، خطابه مشهور مارک آنتونی سردار سپاه رم را به خاطر می آورد، خطابه ای که در مراسم خاک سپاری جولیس سزار که توسط عده ای از سناتورهای رم به قتل رسید، ایراد کرد و یکی از چند خطابه مشهور عهد قدیم را به ثبت رسانید. (۵۱)

حال نمونه هایی از تعریض های جناب ابوالفضائل نقل می شود. ملاحظه فرمایید که چگونه در اوائل کتاب فراند، شیخ الاسلام را با عناوین احترام آمیز مخاطب قرار داده اند و به تدریج با مهارتی اعجاب انگیز، لحن خود را تغییر داده و او را چنان که حق او بود، خطاب کرده، جانش را از شدت ملامت و برملا ساختن بی مایگی اش در علم و معارف، به لب آورده اند.

- "اعلم ایها الشهم الفاضل ایدکم و ایانا باتباع الحق و مجانبه الباطل" ص ۴۴ (شهم = هوشمند)
- "اعلم ایها الحبر النبیل و السید الکبیر و ققک الله..." ص ۵۰ (حبر = دانشمند)
- "اعلم ایها السید المجید ایدک الله..." ص ۶۶
- "یا حضرة الشیخ وقفنا الله و ایاکم علی ما یحب و یرضی" ص ۷۶

این نوع خطاب ها را در ربع اول کتاب مکرراً به کار می برند، سپس لحن کلام را اندکی شدید می کنند و مطالبی از این قبیل می نویسند، اما غیر مستقیم و بدون مخاطب قرار دادن شیخ الاسلام - :

۱ - "... و اعجب از کل این است که جناب شیخ مدعی ورود اخبار کثیره متواتره شده اند و این عبد متحیر است که در این مقام چه گوید و چه نویسد که مبین حقیقت حال گردد و سبب رنجش ایشان نشود. چه اگر گوید که جناب شیخ معنی حدیث متواتر را نفهمیده اند که چنین ادعای بی اصلی نموده اند، البته موجب رنجش خاطر ایشان خواهد شد. و اگر بگوید معنی حدیث متواتر را فهمیده اند و معذک چنین ادعائی کرده اند، باید نسبت مغالطه و کذب به ایشان دهد، و این نیز، مخالف شأن کتابت است و آداب صحافت، لهذا چاره نیست جز اینکه در این مقام معنی حدیث متواتر را واضح داریم و حکم جناب شیخ را به ارباب علم و انصاف واگذاریم."

۲ - در جانی از رساله خود، شیخ الاسلام نوشته است که بقای دین دلیل حقانیت آن نیست و مذهب یزیدی را مثال آورده است. جناب ابوالفضائل می نویسند که شیخ قیاس مع الفارق کرده و مذاهب متفرقه را با دین یکی دانسته. سپس نوشته اند " در این مقام ثانیاً فرق ما بین داعی حق و داعی باطل را به حول الله و قوته مکشوف می داریم و بطلان قیاسات شیخ را که همواره دست آویز مکذبین بوده است واضح نماییم و بعد از اتمام حجت سبب طول کلام ایشان را که مانند لیالی شتا مظلم و بارد و طویل الذیل است مذکور داریم " (۵۳) (به تشبیه زیبا هم در عبارت توجه فرمایید).

۳ - {جناب شیخ} " در رساله ثانیه، قریب چهار پنج ورق کتاب خود را از کلمات خشنه و اهانات خارجه عن آداب الانسانیه که این عبد قلم خود را به نقل آن ملوٓت نخواهد نمود مملو و مشغول داشته ... " (۵۴)

۴ - به تدریج که در پاسخ دادن به ایرادهای بی اساس شیخ الاسلام جلو تر می روند، و او را در رشته های مختلف معارف دینی بی خبر می یابند، از این که این موضوع را به قلم جاری کنند پروا ندارند: " و اعجب از کل شیئی که دلیلی واضح است بر بی اطلاعی و قلت علم جناب شیخ به ادیان و مذاهب، بل به احادیث و اخبار، بل به قرآن و تفسیر، این است که جناب ایشان شهادت نقطه اولی و تفرق اصحاب ایشان را دلیل بطلان شمرده و امر ظهور کلی جدید را به مذاهب متفرقه قیاس نموده اند و شهادت و قتل و اسر و حرق و صبر در بلایا را که از ادله حقیقت است، ایشان برهان بطلان گرفته اند. " (۵۵)

۵ - و نیز در جانی که شیخ الاسلام نوشته است که تفسیر و تعبیر کلمات الهی، چنانکه در کتاب ایقان آمده است در کتاب های تفسیر گذشته دیده نشده و از این حقیقت غفلت کرده که تعبیر بعضی از متشابهات هر کتاب مقدس تنها در ظهور بعد آشکار می شود، جناب ابوالفضائل نوشته اند: " در این مقام از علمای اعلام و افاضل اسلام خواهش می کنم و در غایت احترام رجا می نمایم که قدری در این عبارت شیخ الاسلام تأمل فرمایند و ببینند که آیا هیچ خصمی توانسته است این گونه رکن اعظم دین اسلام را منهدم نماید و تکذیب آیات قرآنیه را به گمان مخاصمت با طایفه بابیه بر معاندین دیانت اسلامیة سهل و آسان کند؟ (۵۶) (زیرا با این بیان شیخ، تفسیر بشارات قبل به ظهور اسلام ناممکن می شود).

۶ - شیخ الاسلام در رساله خود بر فصاحت کتاب ایقان ایراد گرفته، جناب ابوالفضائل، در جواب او چنین نوشته اند: "اولاً تکلم و مناقشه جناب شیخ در مسأله فصاحت و بلاغت کتاب مستطاب ایقان، با این که حال ایشان در این هنر معلوم است و اقوالشان در رساله مطبوعه واضح و مشهود، جای هزار گونه استغراب است و مقام نوحه و ندبه بر فقدان علم و آداب ... این عبد نمی گوید که جناب شیخ از این معارف حظی و بهره {ای} ندارند، بل رانحه {ای} از بلاغت بیان و فصاحت کلام فارسی و عربی را استشمام ننموده اند..." (۵۷)

۷ - به اواخر کتاب فراند که می رسیم، ملاحظه می کنیم که کنایات و تعریضات جناب ابوالفضائل نسبت به شیخ الاسلام به اوج خود می رسد و بی پرده می شود و قدر و جایگاه او را در معارف و علوم بلاغی و دین، بر خود او و بر همگان معلوم می دارند. بعد از بحثی در قواعد فصاحت، و بر شمردن غلط های فاحش - فارسی و عربی - دو رساله شیخ می نویسند: "اگر عباراتی را که {شیخ الاسلام} از ایقان شریف اقتباس نموده است از رسالتین ایشان برداری، جز عبارات رکبیکه چیزی باقی نمی ماند و غیر از جمل فاسده (به معنی جمله های ناقص و بی معنی) مطلبی به نظر نمی رسد." (۵۸)

۸ - در یکی از تعریض هائی که در آخر کتاب فراند آمده است، جناب ابوالفضائل زیرکی و فراست را در بلاغت کلام به اوج می رسانند و سبب اعجاب هر خواننده منصف می شوند، چرا که در بیان اوصاف و صفات شیخ، کلام را در دهان مناظر او - آقا رضا قناد - می گذارند و از قول او می نویسند: "ایا جناب شیخ به این شدت بی شعور است که این مطالب را نمی فهمد و به این درجه قلیل الادراک که این مسائل را نمی داند..." (۵۹)

جناب ابوالفضائل در اواخر کتاب فراند، خلاصه ای از همه اعتراض های شیخ الاسلام را نقل کرده اند (ص ص ۸۴ - ۳۸۳) که به همه آنها در طی کتاب، با استناد به آیات قرآن، احادیث معتبر اسلامی و حقایق تاریخی پاسخ گفته اند. این پاسخگونی نه فقط برای توجه و انتباه شیخ الاسلام بوده، بلکه مجاب کننده هر معترضی به حقیقت دیانت حضرت باب و امر جمال اقدس ایهی - در گذشته، حال و استقبال - می باشد.

مخالفت با هر ظهور جدید و قتل و غارت پیروان آن در تاریخ ادیان همیشه تکرار شده و این مخالفت ها محرکی و علتی به غیر از حفظ جاه و مقام توسط بسیاری از زمامداران دینی نداشته است، زمامدارانی که به "ظاهر آراسته و بیاطن کاسته" بوده اند.

جناب ابوالفضائل اوج اعلاى دانش و بينش خود را در پايان كتاب نشان داده اند و پرده از وجه عامه جاهل و متعصب در پيروي از رهبران دينى خود برداشته اند و نشان داده اند چگونه مى توان تصور كرد كه مؤلفى جوهر كتابى به عظمت فراند را بهتر از اين به جلوه آورد؟

" محمد تقى نامى از تجار اصفهان حكايه نمود كه چون در سنه ۱۲۹۶ هجرى هـ حادثه شهادت نورين نيرين الحسن و الحسين قدس الله تربتهما وقوع يافت بعد از ظهر يوم ۲۳ شهر ربيع الاول كه يوم شهادت بود براى شغلى از اشغال تجارت به قريه جلفا كه مسكن نصارى است رفته و عموم اهالى را از اين حادثه كبرى غمگين و محزون يافتم در اين اثنا فتاى از اجانب از من پرسيد كه سبب قتل اين دو سيد جليل چه بود. گفتم به سبب اينكه از طايفه بابيه بودند. گفت دانه بابي بودند فائده قتل ايشان چه بود؟ نه از ذريه پيغمبر شما بودند و به مكارم اخلاق و محاسن اطوار اشتهار داشتند؟ گفتم قتل ايشان را علمای ما موجب حصول ثواب مى دانند و مايه تقرب حضرت رب الارباب مى شمارند. چون اين عبارت را مسموع داشت متعجبانه در من نظري نمود و گفت ويل لكم ايها الامه العجيبه (واى بر شما اى امت عجيب) اگر قتل ذريه نبويه از حسنات شما است پس سينات شما چه باشد. اين يگفت و روى بر تافت و در غايت سرعت به جانب منزل خود شتافت." (۶۰)

مآخذ و توضیحات

- (۱) مهرابخانی، روح الله: "زندگانی میرزا ابوالفضل گلپایگانی" آلمان ۱۹۸۸
- (۲) مآخذ بالا، کتاب "فصل الخطاب" با مقدمه عالمانه جناب روح الله مهرابخانی در سال ۱۹۹۵ توسط مؤسسه معارف امری کانادا انتشار یافته است.
- (۳) مهرابخانی، روح الله - مقدمه "فصل الخطاب" صفحه واو
- (۴) جناب دکتر حشمت مؤید- کتاب "MAKING THE CROOKED STRAIGHT" تألیف جناب اودوشفر، خاتم نیکلا توفیق، و جناب اورلیش گلمررا "تالی فراند" معرفی کرده اند (پیام بهائی - شماره ۲۲۹ - نسامیر ۱۹۹۸)
- (۵) فهرست موضوعی کتاب فراند، چاپ آلمان، شامل متن اصلی کتاب است و اعلام و مطالب نییابچه مهمی که جناب روح الله مهرابخانی بر این کتاب نوشته اند و نیز اعلام و مطالب مقاله لجنة ملی مطالعات و انتشارات ایران را که در پایان کتاب فراند درج شده است شامل نمی شود.
- (۶) برای مطالعه شرح کامل، ر.ک. فراند (هر جا به کتاب فراند ارجاع داده شده، منظور کتاب فراند طبع آلمان است.) ص ص ۹۱ - ۹۳.
- (۷) شرح این واقعه را حضرت عبدالبهاء بیان فرموده اند، ر.ک. مفاوضات ص ۲۲
- (۸) اسرار الآثار - حرف ش - ص ۳۱۳ (مؤسسه ملی مطبوعات ایران).
- (۹) برای شرح مفصل ر.ک. مآخذ (۱) ص ص ۹ - ۹۵
- (۱۰) فراند ص ۷۱
- (۱۱) این موضوع در کتاب مفاوضات ص ۱۲۴ تأکید و تصریح شده است.
- (۱۲) فراند ص ۱۲۳.
- (۱۳) مفاوضات ص ۱۱۹
- (۱۴) فراند ص ۱۲۳
- (۱۵) فراند ص ص ۱۲۳ - ۱۵۵
- (۱۶) از جمله می توان به "فرهنگ فرق اسلامی" تألیف دکتر محمد جواد مشکور - نشر بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی مشهد ۱۳۶۸ مراجعه نمود.
- (۱۷) شب سوم جنگ قانسیه را نیز لیلۃ الیهیریر نوشته اند (لغت نامه دهخدا)
- (۱۸) بعد از جنگ جمل و جنگ صفین و نهروان، جمعی از مسلمین به این عقیده رسیدند که سه نفر موجب اختلاف و تفرقه مسلمین شده اند: حضرت

علی، معاویه و عمرو عاص. لهذا تصمیم گرفتند این سه تن را در یک شب - ۱۹ رمضان - به قتل رسانند. عمرو عاص در آن شب بیمار شد - یا تمارض نمود - و به مسجد رفت و کسی را به جای خود به امامت نماز گزاران فرستاد که او کشته شد. معاویه صتمه مختصری یافت، اما آن کس که به قتل حضرت امیر مأمور بود در کار خود موفق شد. حضرت علی بر اثر ضربه شمشیری که بر سر او وارد آمده بود، دو روز بعد - ۲۱ رمضان - به شهادت رسید (بالیوزی " محمد و سیر اسلام" - انگلیسی).

(۱۹) ملقب به زین العابدین و سید سجاد. حضرت سیدالشهدا سه فرزند به نام علی داشتند. علی اصغر در واقعه کربلا طفلی شیر خوار بود و شهید شد. علی اکبر نیز در کربلا شهید شد. علی اوسط - زین العابدین - چون بیمار بود در جنگ روز عاشورا شرکت نکرد و با خاندان حضرت امام حسین اسیر شد و در مجلس یزید حاضر بود. صحیفه سجّادیه، از کتب معتبر ادعیه شیعه منسوب به اوست. نامش در لوح سلطان ایران نکر شده است.

(۲۰) جناب ابوالفضائل در کتاب فراند، تفاوت عقاید مذاهب چهارگانه سنی و مذاهب متعدد شیعه را توضیح نداده اند زیرا به بحث ایشان مربوط نبوده است. برای اطلاع از این عقاید ر.ک. مشکور، دکتر محمد جواد: فرهنگ فرق اسلامی - آستان قدس رضوی - ۱۳۶۸

۲۱ سوره نحل آیه ۱

(۲۲) سوره انبیاء آیه ۱

(۲۳) فراند ص ص ۴۲ - ۴۰

(۲۴) " ص ۲۶۸

(۲۵) " ص ۲۶۹

(۲۶) تشبیه و استعاره و بسیاری دیگر از صنایع لفظی از قبیل کنایه - مجاز -

مبالغه و... از جمله هنرهای لطیف شعر و نثر است و بحث در آن،

موضوع کتب " معانی و بیان " است. علاقه مندان از جمله می توانند به

کتاب " صور خیال " از دکتر محمد رضا شفیعی کلکنی - انتشارات آگاه -

۱۳۷۲ (چاپ پنجم) مراجعه فرمایند.

(۲۷) سوره نور آیه ۳۵

(۲۸) فراند ص ۲۶۹

(۲۹) " " ۲۷۲

(۳۰) " " ۲۷۳

(۳۱) " " ۳۵۲

(۳۲) " " ۳۳۰

(۳۳) مثال های تجنیس از " فرهنگ علوم " تألیف سید جعفر سجادی - انتشارات

علمی چاپ ۱۳۴۴ گرفته شده.

- (۳۴) فراند ص ص ۳۱۲ - ۳۱۱
- (۳۵) " ص ۱۵۸
- (۳۶) تصریح و تأیید این مطلب از حضرت عبدالبهاء در مفاوضات ملاحظه شود
- ص ۱۲۴
- (۳۷) فراند صفحه ۱۵۸ تا ۱۶۰
- (۳۸) " ص ۲۹۷
- (۳۹) القاموس (قاموس المحيط و القابوس الوسيط) تألیف مجدالدین فیروز آبادی و محیط المحيط تألیف بستانی معلم بطرس (۱۸۸۷ - ۱۸۱۹) (با استفاده از فرهنگ معین)
- (۴۰) تاریخ قرآن ص ص ۲۷ - ۲۴ - شرکت سهامی نشر اندیشه ۱۳۴۶ ه.ش.
- (۴۱) فراند ص ۴۴
- (۴۲) " " ۳۸۰
- (۴۳) یکی از تعریف هائی که حضرت عبدالبهاء از دین فرموده اند چنین است: " در عالم وجود، ظاهرا و باطنا، اعظم اساس متین رضین و اکبر بنیان قویم رزین که محیط بر آفرینش و کافل کمالات معنویه و صوریه و ضابط سعادت و مدنیت هیات عمومیه بشریه است ، دیانت است." رساله مدنیه، طبع مصر ص ۸۴
- (۴۴) فراند ص ۳۵۳
- (۴۵) " " ۳۵۶
- (۴۶) " ص ص ۱۰۰ - ۹۶
- (۴۷) " ص ۳۲۲
- (۴۸) توضیحات مفصل تر در این مورد را و نیز تحول معنوی کلمه امام را در دیانت اسلام که در آغاز به معنی پیامبر، خلیفه اسلام و ائمه اطهار اطلاق می شد، سپس به سر آمدان علمی و دانش گفته می شد تا اینکه در زمان حاضر به هریچشمز مسجدی دردهات نیز گفته می شود، در صفحات ۳۴۳ تا ۳۴۵ فراند ملاحظه فرمایید.
- (۴۹) فراند ص ص ۳۱۰ - ۳۰۹ (خلاصه شده)
- (۵۰) " ص ۳۷
- (۵۱) مارک آنتونی (Marcus Antonius) بعد از قتل سزار از محل مأموریت خود به رم وارد شد و شورش را که ممکن بود بلا فاصله بعد از کشته شدن سزار پدید آید آرام نمود. سنای رم، برای قتلین سزار عفو عمومی اعلام کرد و به آنتونی اجازه داد مراسم تدفین سزار را انجام دهد. او در نطقی که ایراد کرد، در آغاز از قتلین سزار که در رأس آنها سناتور خوشنام روم - بروتوس - قرار داشت، به احترام یاد کرد، اما در ضمن خطابه فصیح خود به تدریج لحن خود را نسبت به قتلین شدید نمود و سجایا و خصمات سزار را بر شمرد و کم سخن را به ملامت قتلان سوق داد،

سزار را مظلوم و مخالفانش را ظالم و خائن نامید و بالأخره مردم را چنان بر انگیخت که به شورش انجامید و از همان محل مراسم تنفین که مقابل سنای رم بود به سوی خانه های قاتلین هجوم بردند و جنگی داخلی آغاز شد که نهایتاً به شکست و خونکشی سران قاتلان سزار - بروتوس و کاسیوس - منجر شد. متن خطابه آنتونی به ما نرسیده اما شکسپیر مضمون آن را در درام جولوس سزار آورده است. نطق آنتونی را از لحاظ تأثیری که در مردم نمود در ردیف نطق سقراط در دانشگاه محاکمه خود و نطق حضرت زینب در مجلس یزید، از خطابه های مشهور بر شمرده اند. (با استفاده از دایرة المعارف بریتانیکا و نمایشنامه شکسپیر)

فراند ص ص ۱۱۶ - ۱۱۵	(۵۲)
" ص ۱۲۲	(۵۳)
" " ۱۱۹	(۵۴)
" " ۱۶۷	(۵۵)
" " ۲۵۰	(۵۶)
" " ۲۷۸	(۵۷)
" " ۳۲۴	(۵۸)
" " ۳۸۴	(۵۹)
" " ۴۳۲	(۶۰)

لندن نسامبر ۲۰۰۱

ابوالفضائل و زبان فارسی

اعتذار

راقم این سطور از دوستداران و دانش‌آموزان زبان و ادبیات و شعر فارسی است. مطالبی که در این مقاله عرضه شده، بر پایه خواننده‌ها و آموخته‌ها و اندوخته‌ها و برگرفته‌ها و دانسته‌های اوست. به بیان دیگر، آنچه در این مختصر درباره فارسی آثار جناب ابوالفضائل نگارش یافته، تنها از دید نگارنده و برآمده از برداشت‌های اوست. اعتبار این مطالب نیز در حد همان برداشت‌های شخصی است؛ بدین معنی که صحت این مطالب تنها برای نویسنده آن اعتبار دارد.

معهد اعلی فرموده‌اند که بهائیان مجازند از آیات الهی، هر گونه که در حد توانایشان باشد، برداشت کنند، و آن برداشت نیز، در حد خود افراد، اعتبار خواهد داشت.^۱ اگر درباره آثار مبارکه، حق برداشت شخصی به افراد تفویض شده باشد، دیگر درباره آثار حضرت ابوالفضائل، بهرغم بلندی مقام علمی و ایمانی ایشان، به طریق اولی این حق اعطاء شده است، منتهی با همان شرط، بدین معنی که اعتبار آنچه نگارش می‌یابد، در حد خود نگارنده باقی بماند. ممکن است نظر برخی از خوانندگان با مطالبی که در این مقاله نوشته شده است، تفاوت داشته و یا حتی مخالف آن باشد. به اعتقاد نگارنده، اختلاف نظر، به خودی خود، زیانی ندارد. زیانمندی آنگاه رخ می‌نماید که اختلاف نظر، مَخلّ اتحاد گردد و در بنیاد مهر و محبت خللی ایجاد کند. حضرت عبدالبهاء بهائیان را آموخته‌اند که "حقیقت" را "شعاع ساطع از تصادم افکار"

بدانند.^۲ اگر همه یکسان و همگون ببندیشند، دیگر تصادمی در افکار نخواهد بود تا بارقه‌ای بجهد و آذرخش راستی و درستی بدرخشد.

دستورالعمل معهد اعلی که در بالا بدان اشاره شد، مشاجرات و اختلافات زیانمندی را که بسیاری از پیشینیان ما با آن دست به گریبان بوده‌اند، مانع می‌شود؛ زیرا، از یک سو، تفاوت و تنوع آراء افراد را می‌پذیرد، و از سوی دیگر، اعتباری نسبی برای برداشت و نظر همه آنها قائل می‌شود، هر چند قول به اعتبار تام و مطلق را برای رأی و نظر هیچ‌یک از افراد مقبول نمی‌داند. بدین ترتیب، راه مشاجرات، و به دنبال آن، مخاصمات بسته می‌ماند و اختلافات تفرقه‌افکن^۳ مجال خودنمایی نمی‌یابد.

چون سخن از ابوالفضائل است، هم از او نقل می‌کنیم تا حکمتی که در گفتارش، راجع به مشاجرات اهل دین، نهفته است، راهنمای ما در این مقال باشد:^{*}

علت اولی و باعث اقوی در حدوث این انشقاقات کبری و مصائب عظمی این بود که چون در مسأله‌ای از مسائل، فیما بین دو عالم از علمای دین، اختلافی در رأی ظاهر می‌شد، و به بحث و مناظرته می‌انجامید، هر یک، یا به سبب اطمینان به رأی خود، و یا به جهت غلبه بر خصم، در اثبات صحت رأی خود قدم می‌فشرد، و عاقبت به درستی و خشونت می‌انجامید، و خشونت و درستی، به ذکر کنایات بارده [= بی‌مزه و بی‌لطف] و عبارات رکیکه انتقال می‌یافت، و اندک اندک، تعریض [= گوشه زدن] و توهین، موجب سب [= دشنام دادن] و شتم [= بد گفتن]، و سب و شتم، موجب نزاع و جدال، و نزاع و جدال، موقد [= افروزنده] نار حرب و قتال می‌گشت. دیگر نتایج ناگوار این محاربات دینی و سوء تأثیر آن بر هیئت جامعه انسانی به ذکر و تفصیل نیست.^۲

^۲ منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ص ۸۴
^{*} اعراب کلمات و نقطه گذاری و رسم الخط فقرات و عباراتی که نقل شده، برای سهولت در خواندن مقاله و از راقم این سطور است.

^۲ برهان لامع، ص. ۲۴-۲۵

نخستین نکته‌ای که در بحث از "فارسی جناب ابوالفضائل" باید بدان پرداخت، مفهوم کلمه "فارسی" است؛ نکته بعدی، بررسی چگونگی "کاربرد" فارسی در آثار جناب ابوالفضائل است. در وهله اول، واژه "فارسی" آشنا و دور از پیچیدگی و ابهام می‌نماید، اما، همانند بسیاری از مفاهیم. به ظاهر ساده، آنگاه که درباره آن به تأمل بپردازیم، درمی‌یابیم که در آنچه اول آسان می‌نمود، مشکل‌ها افتاده است. هنگامی که می‌گوییم: "فلان کس فارسی می‌داند"، یا "بهمان دارد فارسی یاد می‌گیرد"، مفهومی مشترک به ذهن فارسی‌زبانان متبادر می‌شود. اما با نظری عمیق‌تر، این نکته آشکار می‌گردد که آنچه فارسی - یا هر زبان زنده دیگری - می‌نامیم، مجموعه واحدی است که وجه‌های گوناگون دارد؛ طبقه طبقه یا لایه لایه است.

به‌عنوان مثال، آنچه در قدیمی‌ترین آثار مکتوب فارسی هست - مقدمه شاهنامه ابومنصوری (نوشته سال ۳۴۶ قمری) را در نظر بگیریم - یا آنچه سعدی در گلستانش (تألیف ۶۵۶ قمری) گفته، یا حدود پانصد و پنجاه سال بعد، قائم مقام در منشآتش آورده، یا حدود صد سال پس از آن، صادق هدایت در بوف کور نوشته است و یا امروز در فلان روزنامه در ایران می‌نویسند، فرقه‌هایی فارق با هم دارد که در عین حال مانع از آن نمی‌شود که همه آنها را فارسی بدانیم و فارسی بنامیم.

برای توضیح بیشتر، از "زبان مشترک" یا "زبان معیار" مثالی می‌زنیم. مفهوم "مردن" در زبان معیار برای سوم شخص ماضی، با کلمه "مرد" بیان می‌شود. کسی که با زبان فارسی آشنا باشد، معنی کلمه "مرد" را می‌فهمد. اما این مفهوم در زبان فارسی تنها با این کلمه ادا نمی‌شود. شاید خالی از فایده نباشد که به کلمه‌ها و عبارتهای زیر، که همه همان مفهوم مردن را افاده می‌کند، توجه کنیم:

مُرد؛ فوت کرد؛ درگذشت؛ رحلت کرد؛ چشم از جهان فرو بست؛ به ملکوت ابهی صعود کرد؛ در دل خاک جای گرفت؛ جهان فانی را وداع گفت؛ جان به جان‌آفرین تسلیم کرد؛ عمرش را به [کسی] داد؛ غزل خداحافظی را خواند؛ جان داد؛ زرتش قمسور شد؛ ریق رحمت را سر کشید؛ به ترک واصل شد؛ سقط شد؛ ورپرید؛ مرده شورش بردند و غیره. البته این عبارات، فهرست

۱ "زبان معیار" ترجمه - به نظر بنده - تارسا اما معمول standard language است.

کاملی از مترادفات کلمه "مرد" نیست، بلکه مجموعه‌ای است که سردستی فراهم شده است؛ بی‌شک مثال‌های دیگری بر این فهرست می‌توان افزود. به نظر نگارنده، گمان نمی‌رود فارسی‌زبانی باشد که این مترادفات را از نظر بگذراند و - مثلاً - فرق بین "چشم از جهان فرو بستن" و "به ترک واصل شدن" را نداند و تشخیص ندهد کدام را کجا می‌شود به کار برد و کدام را نمی‌شود و نباید استفاده کرد. اما کلمه‌ها و عبارتهای مترادفی که ذکرشان گذشت در سطح واحدی تمکن نمی‌یابد، بلکه در لایه‌های مختلفی از زبان قرار دارد که بد نیست نظری به آن بیندازیم.

لایه‌های زبان

پیش از هر چیز باید "زبان مشترک" یا "زبان معیار" را در نظر داشت. زبان مشترک، زبانی است که به صورت رایج‌ترین وسیله فهمیدن و فهماندن در میان گروهی از مردم، یا به اصطلاح زبانشناختی، "جامعه افراد هم‌زبان" (linguistic community) از آن استفاده می‌شود. در بخش عمده - ای از محاوره‌های روزمره، در کلاس‌های درس و رسانه‌های همگانی، زبان معیار را به کار می‌برند. از زبان معیار، هم در محاوره یا گفتار استفاده می‌شود و هم در کتابت یا نوشتار. البته در زبان فارسی، به علت برخی از ویژگی‌هایی که پرداختن به آن خارج از بحث ماست، تفاوت‌هایی در زبان نوشتار و زبان گفتار وجود دارد. به‌عنوان مثال، "می‌خواهم کمی آب بخورم"، صورت نوشتاری برای جمله محاوره‌ای "می‌خوام کمی آب بخورم" است. چنان که توجه می‌شود، در زبان گفتار غیرمصوت "ه" در "می‌خواهم" حذف و تلفظ رسمی و نوشتاری "بخورم" از bokhoram به bekhoram تبدیل می‌شود. (در زبان گفتار، تلفظ طهرانی ملاک مقایسه قرار گرفته است.)

زبان مکتوب یا نوشتار نیز لایه‌های گوناگونی دارد. یکی از این لایه‌ها "زبان رسمی" است که خود دارای لایه‌هایی از قبیل زبان اداری، زبان قضائی، زبان تجاری، زبان تخصصی، زبان حرفه‌ای و زبان علمی و جز آن است. لایه دیگری از زبان، شامل "زبان ادبی" است که می‌توان در آن لایه‌هایی چون زبان ادبی متداول و زبان شاعرانه و زبان مصنوع و زبان ادبی - مهجور را تشخیص داد. زبان محاوره یا گفتار نیز لایه‌هایی دارد، از جمله زبان روزمره یا متداول، و زبان عامیانه یا کوچه، و زبان جاهلی.

لایه‌هایی که بدان اشاره شد، فهرست بسته‌ای نیست و لایه‌های دیگری نیز می‌توان در زبان تشخیص داد. در ضمن، هر کلمه، عبارت فعلی و اصطلاحی، برابر یا مابازانی در همه لایه‌های زبان ندارد. در مورد کلمه مورد مثال ما،

"مُرد" و "فوت کرد" در مرحله‌ی زبان معیار قرار دارد. در زبان رسمی از "وفات یافت" یا "درگذشت" استفاده می‌شود و در زبان ادبی از عباراتی چون "چشم از جهان فرو بست" و "با جهان وداع کرد." در لایه‌ی دینی "ندای حق را لَبّیک گفت" به کار می‌رود. اهل بهاء که خود در بسیاری از موارد لایه‌ی "امری" زبان را به کار می‌برند، به جای "مُرد" می‌گویند "[به ملکوت ابهی] صعود کرد." در زبان مهجور "بمُرد" به کار می‌رفت یا می‌رود. در زبان روزمره همان کلمه "مُرد" به کار می‌رود. در دیگر لایه‌های زبان گفتار، می‌توان از "جان داد" یا "عمرش را به [شما] داد" در زبان عامیانه، و "غزل خداحافظی را خواند" و "ریق رحمت را سر کشید" یا "زرتش قمسور شد" در لایه‌ی جاهلی یاد کرد.

تشخیص لایه‌های زبان، به‌ویژه، در ترجمه اهمیت دارد. مترجم موفق، در ترجمه متون، نه تنها مفهوم متن را منتقل می‌کند، بلکه از لایه‌ای مشابه با متن اصلی استفاده می‌کند؛ بدین معنی که اگر متن اصلی در لایه‌ی زبان محاوره باشد، همان لایه را در ترجمه به کار می‌گیرد. در غیر این صورت، اگر متن اصلی، مثلاً، در لایه‌ی زبان متداول باشد و مترجم آن را در لایه‌ی زبان ادبی مهجور ترجمه کند، بی‌شک، در کار خود توفیق نیافته است. به‌عنوان مثال، ترجمه این جمله "I want to have some water." می‌شود: "می‌خواهم کمی آب بخورم." چنان‌که ملاحظه می‌شود، این دو جمله در لایه‌ی یکسانی از زبان انگلیسی و فارسی قرار دارد. اما اگر مترجمی در ترجمه جمله انگلیسی مذکور بنویسد "اراده این بنده شرمنده بر آن تعلق گرفته است که به قلیلی ماء مشروب گردم،" هر چند این جمله، مفهوم عبارت اصلی را می‌رساند، اما از لایه‌ی ادبی مهجور زبان برای ترجمه استفاده کرده که با لایه‌ی اصلی جمله انگلیسی، که لایه‌ی زبان روزمره است، همخوانی ندارد. نثری که مترجم یا نویسنده‌ای به کار می‌برد، بسته به موضوع نوشته، معمولاً در یک یا دو لایه از لایه‌های زبان تمکّن می‌یابد.

انواع نثر

از لحاظ ادبی، زبان مکتوب را نثر می‌خوانند. اهل ادب، نثر فارسی را در کلیات به دو نوع تقسیم کرده‌اند: نثر مُرسل و نثر فنی. "مُرسل" به معنی رها شده و آزاد، نثری است که بازتاب صریح اندیشه نویسنده است، بدون توجه به صنایع بدیعی، اعم از لفظی و معنوی. هدف نویسنده نثر مُرسل، ایجاد ارتباط صریح و مستقیم با خواننده است. نثر "فنی"، نثری است که در آن، علاوه بر افاده معنی، آرایش کلام و صنایع لفظی و معنوی نیز منظور

شده باشد. در صورتی که صنایع مذکور به وفور در نثر فنی به کار رود، آن را نثر "مصنوع" می‌گویند.

به نظر می‌رسد نقل نمونه‌هایی از هر یک از این انواع روشنگر موضوع باشد. نمونه نثر مُرسل را از کتاب *حدود العالم من المشرق الی المغرب* می‌آوریم. این کتاب در سال ۳۷۲ هجری قمری، درباره جغرافیای عمومی نوشته شده است. نویسنده آن معلوم نیست و نسخه منحصراً به فرد آن را نخستین بار جناب ابوالفضائل به دست آورد:

... آغاز کردیم این کتاب را اندر صفت زمین، در سال سیصد و هفتاد و دو از هجرت پیغمبر، صلوات الله علیه؛ و پیدا کردیم (= بیان کردیم) اندر وی صفت زمین و نهاد وی، و مقدار آبادانی و ویرانی وی؛ و پیدا کردیم همه ناحیت‌های زمین و پادشاهی‌های وی آنچ معروف است، با حال هر قومی کاندرا ناحیت‌های مختلف‌اند، و رسم‌های ملوک ایشان چونانک اندرین روزگار ما هست با هر چیزی کی (= که) از آن ناحیت خیزد. و پیدا کردیم همه شهرهای جهان که خبر او بیافتیم اندر کتابهای پیشینگان....^۶

نمونه نثر فنی را از اثری که می‌توان ادعا کرد معروفترین کتاب نثر فارسی است، گلستان سعدی می‌آوریم:

دو امیرزاده در مصر بودند: یکی علم آموخت و آن دگر مال اندوخت. عاقبة الامر این یکی علامه عصر گشت و آن دگر عزیز مصر شد. باری توانگر به چشم حقارت در درویش فقیه نظر کرد و گفت: «من به سلطنت رسیدم، و این همچنان در مسکنت بمانده است.» گفت: «ای برادر، شکر نعمت باری، عز اسمه، مرا بیش می‌باید کرد که میراث پیغمبران یافتم، یعنی علم؛ و تو میراث فرعون و هامان، یعنی ملک مصر.»

نمونه نثر مصنوع را از کتاب *تاریخ و صاف* می‌آوریم. ادیب شرف‌الدین عبدالله شیرازی (ولادت حدود ۶۶۳ هجری)، ملقب به *وصاف الحضرة*، خود اذعان کرده که هدفش از نگارش کتاب تنها بیان تاریخ نبوده است، بلکه

۶ حدود العالم، ص. ۷

۷ سعدی، گلستان، ص. ۱۰۹

معلوم رای بلاغت آرای ارباب حقایق باشد که مُحَرَّر (= نویسنده) و مُنْشَى را غرض از تسوید (سیاه کردن) این بیاض (= کتابچه) مُجَرَّد تَقْیید (= نگاه داشتن) اخبار و آثار و تنسیق (= ترتیب دادن و به هم پیوستن) روایات و حکایات نیست، و الا خلاصه آنچه این اوراق به ذکر آن استغراق یافت، در موجزترین (= کوتاهترین) عبارتی... و مختصرترین اشارتی، کسلسال الزلال (= مانند آب صاف گوارا) بی‌زوائد و شواهد و امثال مُحَرَّر (= نوشته) شدی؛ اما نظر بر آن است که این کتاب، مجموعه صنایع علوم، و فهرست بدایع فضائل، و دستور اسالیب (= سبک‌ها) فصاحت و قانون قوالیب [=قالب‌ها] بلاغت باشد، و اخبار و احوال، که موضوع علم تاریخ است، در مضامین آن، بالعرض، معلوم گردد.^۷

چنانکه ملاحظه می‌شود، نویسنده خود اعتراف می‌کند که موضوع کتاب که "علم تاریخ" است، "بالعرض" و نه بالاصاله در این کتاب بررسی شده است. ناگفته پیداست که تقسیم انواع نثر به مُرْسَل و فُتَى و مصنوع، بدین معنی نیست که آثار منثور گذشتگان ما هر یک نمونه کاملی از یکی از این سه نوع باشد. کم نیستند آثاری که هم از نثر مُرْسَل بهره گرفته و هم از نثر فُتَى تأثیر پذیرفته‌اند. برخی از آثار برجسته‌ای که در آن آمیخته‌ای از نثر مُرْسَل و فُتَى به کار رفته، عبارت است از: چهار مقاله نظامی عروضی و کشف الاسرار میبیدی و المعجم فی معاییر اشعار العجم نوشته شمس قیس رازی و جوامع الحکایات نوشته محمد عوفی. به‌عنوان نمونه این‌گونه نثر، فقره‌ای از کشف الاسرار میبیدی نقل می‌شود:

اصل همه غریبان آدم بود. پیشین همه غمخواران آدم، نخستین همه گریندگان آدم بود. بنیاد دوستی در عالم، آدم نهاد. آئین بیداری شب، آدم نهاد. نوحه کردن از درد هجران و زاریدن به نیم شبان، سنتی است که آدم نهاد. اندر آن شب، گه نوحه کردی به زاری؛ گه بنالیدی از خواری. گه فریاد کردی؛ گه به زاری دوست را یاد کردی.^۸

انحطاط نثر فارسی

بیشتر کسانی که درباره نثر فارسی پژوهش کرده‌اند، اتفاق نظر دارند که از قرن هفتم، هشتم به بعد، با وجود استثناهای کمی، نثر فارسی رو به انحطاط گذاشت. به گفته ملک الشعرا بهار

^۷ تاریخ و صفات، به نقل از سبک‌شناسی نثر، ص. ۷۶

^۸ گزیده، تفسیر کشف الاسرار و غده، الابرار، ص ۵۷

در اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم چند نویسنده و مورخ پاکیزه نویس... ظهور کردند... لیکن از همین تاریخ، ضعف ادبی و سستی و فتور و عدم توجه و اعتناء به اصلاح و علاج نثر پدیدار می‌گردد و مقدمات فساد نثر و عدم غور و تعمق در ادای لغت و عبارات و از یاد رفتن دستور صرف و نحو و رکاکت لفظ و معنی آشکار می‌شود.^۹

میرزا محمد خان قزوینی، که مراد و مرشد نگارنده، دکتر علی مراد داودی، او را "ادیب قزوینی" می‌خواند، در همین مورد می‌گوید:
غالب نویسندگان بعد از قرن هفتم... در مدت چهار، پنج قرن، زبان کتبی فارسی را به منتهی درجه انحطاطی که زبان یک ملتی ممکن است تنزل نماید، تنزل دادند، و یک زبان عربی با روابط فارسی، یعنی یک زبان مصنوعی خنثی از آن ساختند.^{۱۰}

دوره قاجار را، هم در نثر و هم در نظم، دوره "بازگشت" خوانده‌اند. بحث درباره نظم خارج از موضوع این نوشته است و بدان نخواهیم پرداخت. اما راجع به نثر فارسی باید گفت که بعضی از نویسندگان دوره قاجار که روشن‌بینی و وجدانی آگاه داشتند، متوجه شدند که دیر زمانی است که هدف نثر صرفاً لغت‌بازی و عبارت‌پردازی شده، و بدین ترتیب نثر فارسی فاسد و منحط گردیده است. پس در پی چاره برآمدند و بر آن شدند که نظر به گذشته بیندازند و سبک نگارش دوره پیش از انحطاط را پیشنهاد همت خود سازند. به نظر نگارنده، آسیب‌شناسی و تشخیص آن نویسندگان درست بود، اما درمانی که توصیه می‌کردند، نادرست. غافل از این نمی‌توان بود که ساختار فرهنگی و ذهنی جامعه ایران در اوائل سلطنت قوم قاجار، متحجر و غیرمتحرک است، به همین دلیل، هنگامی که نویسنده‌ای به اندیشه تغییر می‌افتد، به جای نظر به جلو و آینده، نگاهش را به عقب و گذشته می‌اندازد: گلستان سعدی قرن هفتم، الگوی نویسنده قرن سیزدهم می‌شود. به همین دلیل، این دوره را باید بهراستی دوره "بازگشت" نامید. می‌بایست چند دهه می‌گذشت تا بتوان دوره جدید را دوره "تجدد" نام نهاد.
شاید بتوان، با اندکی مسامحه، قائم مقام فراهانی (۱۲۵۱-۱۱۹۳ قمری) را بزرگترین نویسنده صاحب سبک دوره قاجار دانست. اهل بهاء به

۹ سبک‌شناسی، جلد ۴، ص ۱۷۹

۱۰ به نقل از داستان ادبیات و سرگذشت اجتماع نوشته شاهرخ مسکوب، ص ۲۰

عنایتی که حضرت بهاء‌الله نسبت به او داشته‌اند، آگاهند. «سید مدینه تدبیر و انشاء»^{۱۱} وصفی است که جمال ابهی از او کرده‌اند. بحث درباره «تدبیر» او، با تاریخ‌دان و خارج از موضوع این جستار است، اما با بررسی نثر او می‌توان، تا حدی، معلوم داشت که ویژگی‌هایش چیست. بدین ترتیب، امکان آن فراهم می‌شود که —باز تا حدی— روشن شود چرا مظهر امر خدا، او را، جدا از قلمرو «تدبیر»، در مدینه «انشاء» نیز «سید» و آقا دانسته‌اند. ملک الشعراء بهار در کتاب سبک‌شناسی ویژگی‌های نثر قائم مقام را برمی‌شمارد که خلاصه آن بدین قرار است:

- کوتاهی جمله‌ها
- صراحت لهجه و حذف زواید القاب و لاطیلات و تعریف‌های خسته‌کننده
- طیبیت و ظرافت و لطیفه‌پردازی
- استفاده از زبان آهنگین و سجع و ترصیع و موازنه در حد متعادل
- به کار بردن آیات قرآنی و احادیث و اشعار و ضرب‌المثل‌های مناسب در حد اعتدال
- به کار بردن شواهدی از زبان محاوره و اصطلاحات تازه که استعمالش برای نویسندگان محافظه‌کار دشوار، بلکه محال می‌نمود.^{۱۲}

نامه زیر بسیاری از ویژگی‌های سبک قائم مقام را در بر دارد:

مخدوم بنده، مولای من، رقعۀ خط شریف را زیارت کردم. مرا به سیر و صفا و گلگشت باغ و صحرا دعوت فرموده بودید. جزای خیر باد! لطف فرمودی؛ کرم کردی. و لیکن، الفت پیران آشفته را با جوانان آشفته (= پریشان) بعینها صحبت سنگ و سبوست و حکایت بلبل و زاغ و دیوار باغ. بلی، سزاوار شما آن است که با جوانی چون خود، شوخ و شنگ و اجلاف و فشنگ، «به دیگران مگذارید باغ و صحرا را.» نه با پیری پوسیده و شیخی افسرده و شاخی پژمرده و دلی غمدیده و جانی محنت کشیده که صحبتش سوهان روح است و بدنش از عهد نوح! خوب، شما را چه افتاده که خزان به باغ برید و سموم (= باد داغ) به صحرا، با اینکه حالا نوبت فصل بهار است و موسم باد صبا.

در محفل خود راه مده همچو منی را افسرده‌دل، افسرده کند انجمنی را

۱۱ اشراقات، ص ۱۲۰

۱۲ سبک‌شناسی، جلد ۳، ص ۲۶۳-۲۶۹

چه لازم که شما بعد از چندی که به سیر و صفا و گشت گلزار تشریف می‌برید، زخم ناسور (= زخم علاج ناپذیر) و بوی کافور و مردهء گور با خود ببرید؟ همه جا با غم همدم، و با آه همراه باشید؟ الحمدلله شهر تبریز است و حسن جمال خیز. دست از سر من بیچاره بردارید و مرا به حال خود گذارید. شما را باغ باید، و مارا، چون لاله، داغ. یکی را لاله و ورد (= گل سرخ) سزاوار است و دیگری را ناله و درد:

ز دنیا بخش ما غم خوردن آمد نشاید خوردن الا رزق معلوم
 میهمانی و میزبانی و چلو مُسَمَن و غذای فسوجن و بشقاب کوکو و کاسهء
 گل در چمن شما را گوارا باد!^{۱۳}

ابوالفضائل و مسائل زبانشناسی

در اثر متینی که جناب روح‌الله مهرباخانی در شرح حال ابوالفضائل نگاشته‌اند، آمده است که [جناب ابوالفضائل] تحصیلات مقدماتی را در گلپایگان نموده و برای تکمیل فقه و اصول که از رشته‌های معمول برای رسیدن به مقام روحانیت و اجتهاد اسلامی بود و سایر علوم به اصفهان رفت... در اصفهان اوقات خود را چنان تقسیم نموده بود که زمانی را صرف تحصیل فقه و اصول و حکمت و کلام و طب قدیم و شعب زبان عربی و نجوم و فلسفه نمود... و زمان دیگر را صرف تحصیل فارسی سره، که آن زمان روشنفکران ایران بدان مبادرت می‌ورزیدند، می‌نمود.^{۱۴}

در نامه‌ای که ابوالفضائل به فارسی سره نگاشته، توجه خاص خود را به فراگرفتن زبان فارسی و عربی و تبحر یافتن در آن دو زبان را این‌چنین یاد کرده است:

هیچگاه از دانش آموختن... فرو نمانده‌ام و از هر گونه هنر بهرهء نیک برده‌ام، ویژه اندر دو دانش که فزون از توان همگان رنج برده و کوشش نموده‌ام: نخست، دانش برتر که به فارسی فرزبود و به تازی «الهیات» گویند، و دیگر، در آموختن زبان تازی و پارسی و شناخت پایهء سخن در بلندی و پستی، تا بدان مایه که دانشوران این شهر مرا در سخندانی و نامه نگاری نخستین کس شمارند....^{۱۵}

۱۳ منشآت قایم مقام، ص ۱۵۵

۱۴ زندگانی میرزا ابوالفضل گلپایگانی، ص ۳۲-۳۳

۱۵ همان، ص ۳۶-۳۵

بررسی آثار جناب ابوالفضائل نشان از این دارد که علاقه خاصی به زبان فارسی داشته، و این علاقه تفتنی و از سر اتفاق نبوده است. در گذشته، عنایت بیشتر علمای اسلام به مسأله زبان، تقریباً در همه موارد، متوجه زبان عربی بود. علت این توجه نیز روشن است: عربی، زبانی مقدس شمرده می‌شد، زیرا مرکب وحی الهی بود. فرا گرفتن و دانستن آن، کلید راهیابی به کلام و اراده خدا بود. پس، دانستن زبان عربی ابزاری برای دریافت احکام و اسرار الهی بود. به نظر می‌رسد که حضرت ابوالفضائل، جدا از این کاربرد ابزاری عربی، و نیز بنا به سرشت کنجکاو خود، به مسائل کلی زبان و زبانشناسی علاقه‌مند و حتی درباره آن صاحب نظر بوده است. در کتاب فصل الخطاب داستانی روایت می‌کند که حاکی از این نکته است:

وقتی در بلده مبارکه طهران، در اثبات امرالله، با یکی از علمای آن سامان مناظرتی می‌رفت، و او، بی آن که آیات بدیعه الهیه را دیده باشد، در قواعد لغویه مناقشتی می‌نمود. گفتم: «یا سیدی، ارباب فضل و دانش، به چند وجه (= دلیل) بدین خرافات از آیات اعتراض ننمایند... اول آن که، هیچ لغتی (= زبانی) از لغات در تحت قانونی هرگز باقی و منتظم نماند و پیوسته دست اقتدار خداوند مختار، به تغییر قرون و ادوار، لسان هر قومی را لباس جدید بدیع پوشاند؛ چنان که اگر هر طایفه‌ای از طوایف، لغت حالیه خود را با هزار سال پیش بسنجند، البته متغیر و متبدل بینند، و ابدأ محاورات این قرن را با سابق موافق نیابند؛ و این معلوم است که این تغییرات ابتداء بر خلاف قواعد قوم بوده است...»^{۱۱}

همچنین در کتاب الفرائد مطلب روشنگرانه‌ای راجع به زبان و دیگرگونی آن نگاشته که، جدا از صحت و سقم آن، از علاقه و توجه او به مسائل زبانشناسی حکایت دارد:

مثلاً، در همین لفظ "آخوندزاده" که لقب شرف جناب شیخ الاسلام است، ملاحظه فرما که کلمتین "آغا"ی ترکی و "خداوند" فارسی، در مدت شش قرن سه دور طی کرده است تا "آخوند" شده است. زیرا که کتاب و منشیان فارسی را تا قرن ششم و هفتم اسلامی، عادت چنین بود که اکابر را، تفضیماً، "خداوند" می‌نوشتند و خطاب می‌کردند؛ و این عادت الی یومنا هذا در میان مسلمین هند باقی و جاری است. و در قرن هشتم و نهم، ارباب قلم، لفظ "خداوند" را مخفف نمودند و به "خاوند" تبدیل کردند، و پس از چندی، "خاوند" را "خوند" گفتند، و بزرگان را کتباً و لفظاً به این لفظ خواندند. و

چون پس از استیلای اتراک (= ترکان) مغول بر ایران، لفظ "آغا" نیز در لغت فارسی داخل شده بود، "آغا"ی به "غین" را برای تمییز از خواجه سرایان به "قاف" تبدیل نمودند، و با لفظ "خوند" ترکیب کرده، در این قرون اخیر، محقق این دو لفظ را به عبارت "آخوند" بر علما و فقها اطلاق کردند.^{۱۷}

جناب ابوالفضائل تغییر در زبان را امری برخاسته از مقتضای زمان و قانون تغییر ناپذیر آن می‌داند:

ظاهر مقصودشان [مقصود شیخ عبدالسلام تفلیسی، مخاطب کتاب الفرائد] این است که قوانین مستعمله در السنهء موجوده در این زمان، هزاران سال قبل بوده است و جایز التغییر نیست. و این، و هم صرف و غلط محض است؛ زیرا که جمیع السنهء موجوده، قوانین و قواعد آن تغییر نموده است و خواهد نمود، چو اگر اهل هر لسانی از فارسی و ترکی و عربی و یونانی و غیرها، لسان این زمان خود را با لسان سه هزار و دو هزار سال قبل قیاس نمایند، هر آینه قواعد و قوانین و اساس و مبانی آن را متجدد و متغیر مشاهده کنند.^{۱۸}

ابوالفضائل و زبان فارسی

چنان که گذشت، جناب ابوالفضائل تعلق خاطری به زبان فارسی داشت. پیش از ایمان به امر بهائی، مانند برخی از روشنفکران پیشرو ایران در قرن سیزدهم، به نهضت سرنویدی پیوست. چندین نامه به فارسی سره از او در دست است که همه از تسلط او بر سرنویدی حکایت دارد. بعدها جناب ابوالفضائل این شیوه را ترک کرد، اما آزمونی که در این میدان داشته، گویای چند نکته است: نخست این که سعه صدرش بدان حد بوده که، به رغم بالیدن در محیطی متعصب، به فراگرفتن زبانی که بسیاری از عالمان و فقیهان به چشم حقارت در آن می‌نگریسته‌اند، پرداخته است. دیگر این که از تحولات پیشرفته زمان خود تأثیر گرفته و صرفاً از سنت پیشینیانش، مُقلدانه پیروی نکرده است. دیگر این که پس از گام نهادن در راه سرنویدی، به نقد و سنجش عقایدش درباره کارائی فارسی سره پرداخته و سپس بر آن شده است که راهی دیگر در پیش گیرد. همه این موارد حاکی از سرشت جستجوگر و ذهن پویا و دانش‌پژوه و دور از تعصب اوست.

حضرت ابوالفضائل در سال ۱۲۶۰ قمری، نه سال پس از قتل قائم مقام، زاده شد. به گمان نگارنده، تیز هوش کنجکاوی چون او، که به شهادت آثار و زندگانش، همه جا سر زده، و "با هر سری، همسری" کرده و از آخرین تحولات زمانش در زمینه‌های گوناگون علوم ادبی و انسانی، تا آنجا که در دسترسش بوده، آگاهی داشته است، بعید می‌نماید که از نهضتی که قائم مقام و همراهانش ایجاد کرده بودند، بی‌خبر بوده باشد. همچنین، بعید است، با مطالعات مداومی که در آثار مبارکه داشته است، از عنایتی که حضرت بهاءالله به "سید مدینه تدبیر و انشاء" فرموده‌اند، آگاه نبوده باشد.

معروف است، و در زندگی‌نامه‌اش نیز آمده، که پس از آگاهی از مفاد "لوح دخان" با آن که سیگار را به دست خود می‌پیچید و یکی را با دیگری روشن می‌کرد، "جعبه سیگار را از پنجره بیرون انداخت و فرمود: «قراق بینی و بینک ایها الذخان (= هان ای دود! میان من و تو جدائی افتاد!)»"^{۱۹} تعهد او به امر مبارک و اطاعتش از اراده حضرت عبدالبهاء تا حدی بود که با آن که بیش از پنجاه سال به سیگار اعتیاد داشت، به محض آگاهی از اراده مبارک، با خود به مبارزه برخاست و ترک اعتیاد کرد. پس نباید بعید به نظر برسد اگر گمان رود در سبک نگارش نیز، لطف حضرت بهاءالله را نسبت به قائم مقام در نظر داشته و، دست کم تا حدی، بر اثر اقدام او گام برداشته و برخی از ویژگی‌های شیوه نویسندگی "شهریار شهر نگارش" را برگزیده است.

ویژگی‌های نثر ابوالفضائل

جناب ابوالفضائل، به نظر نگارنده، ممتازترین و صاحب سبک‌ترین نویسنده قرن اول بهائی است. بی‌شک آثار زیادی از اهل قلم در میان اهل بهاء وجود دارد که این بنده افتخار خواندندشان را نداشته است. اما تا آنجا که نگارنده یافته و خوانده، به این نتیجه رسیده که حساب نویسندگی ابوالفضائل از دیگر نویسندگان بهائی، بهراستی، جداست. نظری به دیگر استدلالیه‌ها و کتاب‌های امری که به قلم مبلغان هم‌عصر و نامدار ابوالفضائل نگارش یافته است، روشن می‌سازد که تقریباً همه آن بزرگان، زبان فارسی را تنها همچون ابزاری به کار می‌بردند. برخی، شاید به سبب نداشتن ذوق و علاقه، برخی دیگر به سبب تن دادن به عادت و سنت، و گروهی نیز بدون توجهی ویژه به شگردهای زبان، نثری قالبی و تکراری و همانند با همگان می‌نوشتند.

۱۹ زندگانی میرزا ابوالفضل گلپایگانی، ص ۳۲۵

چنین می‌نماید که زبان فارسی در دست ابوالفضائل تنها ابزاری برای تبادل افکار نیست، بلکه خود مستقلاً اهمیت دارد. نظر ویژه او به زبان - و به زبان فارسی به‌ویژه - علاقه‌ای که به زبان و ادبیات فارسی داشته، و تیز ذوق و سلیقه و استعدادش همه دست به دست هم داده و از او نویسنده‌ای ساخته است با سبکی متفاوت با دیگران، و حتی ممتاز از همگان. خواننده‌ای که با ویژگی‌های سبک نگارش آشنا باشد، پس از خواندن دو، سه جمله از ابوالفضائل تشخیص خواهد داد که نویسنده، که بوده است.

بررسی آثار ابوالفضائل از لحاظ صنایع لفظی و معنوی روشن می‌دارد که او زیاده نمی‌گوید؛ به حاشیه، مگر آنگاه که موضوع ایجاب کند، نمی‌رود. در عین هنرمندی، هنر نمی‌فروشد و محتوی را فدای قالب نمی‌کند. از نظم فارسی، مگر به اقتضای کلام، و آن هم به ندرت، شاهد نمی‌آورد. مترادف‌ها را در حد اعتدال به کار می‌برد. قلم‌نویسی نمی‌کند، اما اگر لازم باشد، از به‌کار بردن کلمه‌های مهجوری که منظورش را برساند، نمی‌هراسد. در عین سادگی، از صنایع بدیعی غافل نمی‌ماند. سجع را نیز، در حد اعتدال، رعایت می‌کند. از آهنگ کلام غفلت نمی‌ورزد و رسائی و زیبایی جمله‌ها را موعی می‌دارد.

همچنین بررسی همان آثار از لحاظ لحن گفتار، خواننده را به این نتیجه می‌رساند که جناب ابوالفضائل مدافعی مؤمن است و در برابر مخالف، کوهوار، می‌ایستد و حتی گاه از وقاحت مخالفان خشمش می‌گیرد؛ با وجود این، آنگاه که جواب ردیه نویسی را می‌دهد، هر چند از طنز و سُخریه کاملاً نمی‌پرهیزد، عصیان قلم را نیز بر نمی‌تابد و بی‌ادبی روا نمی‌دارد. آنگاه که بی‌توجهی و نادانی - یاران و بی‌حکمتی - دوستان، زحمت به بار می‌آورد، تندی پیش نمی‌گیرد و با زبانی نرم و لحنی مهربان به نصیحت می‌پردازد. کوتاه سخن این که با این که لاف لمن الملکی نمی‌زند، اما در میدان نویسنده‌گی، در میان اهل بهاء، هم‌وردی نمی‌یابد.

حضرت عبدالبهاء درباره ابوالفضائل می‌فرماید:

انسان صمیمی بود؛ آنچه بود، صمیمی بود؛ ابداً هیچ زواندی نداشت؛ همه‌اش صمیمی بود.

این "صمیمیت" به‌ویژه در نامه‌های ابوالفضائل، از خلال کلمه‌ها و عبارات‌ها و جمله‌ها، صمیمانه، خودی می‌نماید. به‌عنوان نمونه، می‌توان این

صمیمیت را در نامه زیر به آسانی تشخیص داد، صمیمیتی که از بند بند نامه می‌تراود:

... رقیمه شریفه مبارکه را که به یادآوری این آرزومند ارسال فرموده بودید، زیارت نمودم. نوعی قلب را از جای رُبود و دل را متزلزل نمود که اگر قدرت بودی، به شطر آن ارض پرواز نمودمی و به شرف دیدار مشرف گشتمی... پیوسته به مخدوم معظم، جناب آقا محمد رضا، معروض می‌داشتم که مرا به تازگی با کسی آشنائی مده و به رشته و داد و دوستی ارباب سداد میند. می‌دانستم که از عهده لوازم محبت بر نتوانم آمد و هنگام مفارقت پای به دامن شکیبائی نتوانم کشید. خدایش خیر دهد که نشنید و بدین سلسله‌ام محکم فرو بست... من در هر جا باشم از یاد شما فارغ نیستم و دل از دوستی دوستان بر نتوانم داشت. گاهی اگر در عرض عرایض اهمالی رفته، از کثرت مشاغل است...^{۲۱}

نثر ابوالفضائل در متن اصلی کتاب‌هایی که تألیف کرده است، بیشتر آمیخته‌ای از نثر مرسل و فنی است و در لایه ادبی زبان قرار دارد. البته مثال‌هایی از نثر مرسل نیز در متن کتاب‌هایش می‌توان یافت. نثر مصنوع نمونه‌های زیادی در آثار ابوالفضائل ندارد و تنها نشانی که از آن، آن هم به ندرت، می‌توان یافت، در خطبه‌های آغازی کتاب‌های اوست. در بسیاری از نامه‌هایی که نگاشته است، نثر مرسل به کار می‌برد، و این نثر نیز در لایه ادبی زبان نوشتاری قرار دارد. اما جدا از این طبقه‌بندی کلی، نوشته‌های ابوالفضائل ویژگی‌هایی از نظر لفظی و معنوی دارد. برخی از این ویژگی‌ها را با آوردن شاهد بررسی می‌کنیم.

رسائی در نثر روانی

متنظور از "نثر روانی" نثری است که در آن داستان یا رویدادی روایت شود. جناب ابوالفضائل، به سابقه آشنائی عمیق با آثار ادبی فارسی، گاهی در روایت رویدادی که خود در آن شرکت داشته، یا در نقل داستانی که از کسی شنیده، چنان قلم می‌زند که گویی یکی از نویسندگان توانای قرن‌های ششم، هفتم و هشتم در دست گرفته است. به چگونگی روایت این داستان توجه بفرمائید:

بهمن یارِ پارسی زردستی که از خدام و شاگردان رئیس الحکماء، ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا البخاری بود، پیوسته شیخ را اشارت نمودی که

مدعی مقام رسالت گردد و شریعتی جدید تشریح نماید، و شیخ در پاسخ او سکوت فرمودی و از لا و نعم هیچ نگفتی. تا آنکه علاءالدوله کاکویه از مسعود غزنوی بشکست و از اصفهان به همدان فرار نمود. در این حال شیخ را قیام به اصلاح امور علاءالدوله مقتضی سفر شد و بهمن یار نیز در خدمت او بود. در اثنای مسافرت، شبی شیخ در بلدی فرود آمد، و آن هنگام، اواخر فصل خزان و اوان هُبوب (= وزش) بادهای خنک بود، و شیخ را از طول لیل، خواب نمی‌ربود و همچنان در بستر، خفته، با بهمن یار در مسائل علمیه صحبت می‌فرمود. در اثنای سخن شیخ را عطش فرو گرفت و از بهمن یار شربتی آب طلب نمود. وی را برودت هوا مانع از اجابت آمد، و مسألهء دیگر در میان آورد تا شیخ را تشنگی فراموش شود. و بدینگونه چند بار شیخ آب طلبید و او در هر بار سؤالی دیگر نمود و شیخ را به سخن مشغول داشت، تا آن که شب به پایان آمد و سپیدی صبح بدمید و صوت مؤذنان از هر طرف بلند شد. شیخ از بستر برخاست و بهمن یار را فرمود برخیز تا جواب چندین سالهء ترا بگویم که پیوسته مرا می‌گفتی ادعای رسالت کن و شریعتی تشریح نما. همانا از عصر صاحب شریعت اسلام زیاده از چهارصد سال گذشته و کسی از این مردم به شرف لقای او مشرف نگشته است، و هم آن حضرت باتگ نماز راز فروض دینیه مقرر نداشته؛ معذک، این خلق، در این شب سرد و صولت برد، خواب خویش را ترک کرده و قبل از وقت به گلدسته‌ها برآمده، به تلاوت آیات مشغولند که چون وقت فرا رسد، سنت اذان را بجا آرند. و من، با این که به سبب تعلیم و مخدومیت بر تو حق و جوب اطاعت دارم و در این شب چند بار بر سبیل حتم شربتی آب طلب نمودم، برودت هوا تو را مانع از اجابت شد و تحمل زحمتی اندک موجب عصیان و مخالفت آمد. چنین نیست که هر کس علمی تحصیل نمود و یا بر خلق، امارتی یافت، تواند به قوت علم و یا قدرت ریاست، مدعی مقام رسالت گردد و دینی و آئینی بدون اذن خداوند تشریح نماید.^{۲۲}

حکایت زیر نیز گویای توانائی او در نقل روایت است:

محمد تقی نامی، از ثَجَّار اصفهان، حکایت نمود که چون در سنهء ۱۲۹۶ هجریه، حادثهء شهادت نورین نیرین، الحسن و الحسین، قدس الله ثریتهما، وقوع یافت، بعد از ظهر یوم ۲۳ شهر ربیع الاول که یوم شهادت بود، برای

شغلی از اشغال تجارت، به قریه جلفا که مسکن نصاری است، رفتم و عموم اهالی را از این حادثه کبری غمگین و محزون یافتم. در این اثنا، فتاتی (= دختر جوانی) از اجانب از من پرسید که سبب قتل این دوسید جلیل چه بود. گفتم: «به سبب این که از طائفه بابیه بودند.» گفتم: «دائم بایی بودند؛ فائده قتل ایشان چه بود؟ نه از ذریه (= نسل، فرزندان) پیغمبر شما بودند و به مکارم اخلاق و محاسن اطوار اشتهار داشتند؟» گفتم: «قتل ایشان را علمای ما موجب حصول ثواب می دانند و مایه تقرّب حضرت ربّ الارباب می شمارند.» چون این عبارت را مسموع داشت، متعجّبانه در من نظری نمود و گفت: «ویل لکم یا ایّها الامة العجیبه! اگر قتل ذریه نبویه از حسنات شماست، پس سینات شما چه باشد؟» این بگفت و روی برتافت، و در غایت سرعت، به جانب منزل خود شتافت.^{۲۳}

داستان زیر، که طنزی نیز در آن نهفته است، جزئیات واقعه را چنان خوب ترسیم می کند که خواننده می تواند رویداد را با همه جزئیاتش به تصویر بیاورد و بر پرده ذهن خود ببیند:

در خاطر است که در مدینه سمرقند، یکی از مدرّسین مدرسه الغ بیگ گورگان، که وی نیز در منصب تدریس، نظیر قاضی القضاة تغلیس (مخاطب کتاب الفراند) است، وقتی این آیه مبارکه را که بر صدر یکی از الواح مقدّسه ملاحظه نمود، قوله تعالی: «سبحان الذی نزل الآیات لقوم یفقهون» پس از قرانت، در غایت مفاخرت اظهار داشت که «این آیه غلط است.» گفتم: «چرا؟» گفتم: «به جهت این که کلمه تسبیح را وقتی گویند که امر عجیبی مشاهده نمایند و یا حادثه غریبی مسموع دارند؛ و الا گفتن این کلمه، بلا سبب، جائز نباشد و ذکر آن، بی موقع، از قانون فصاحت خارج شود.» و در حین گفتن کلمه «سبحان الله» صوت خود را خشن و ضخیم می فرمود و دست های خود را تا محاذی (= برابر و مقابل) سمع شریف مرتفع می داشت تا طریق ادای لفظ تسبیح معلوم شود و بر فصاحت و بلاغت آن بیفزاید. و این عبد در جواب او سکوت نمود و واگذاشتن او را در عالمی که داشت، اولی و انطباق دانست؛ چه که بر اهل دانش مخفی نیست که اصعب (= دشوارترین) اشیاء، تفهیم اصحاب جهل مرکب است و اتعب (= سخت ترین) امور، معارضه متخلّقان به اخلاق کودکان مکتب.^{۲۴}

۲۳ کتاب الفراند، ص ۷۲۷-۷۲۶

۲۴ کتاب الفراند، ص ۵۱۰-۵۰۹

منظور از "باستانگرانی" کاربرد کلمه‌ها و عبارت‌ها، و گاهی، ساختارهای نحوی متروک است. هنگامی که باستانگرانی با دقت و سلیقه صورت بگیرد، بر تازگی نثر یا نظم می‌افزاید. یکی از نمونه‌های باستانگرانی در نوشته‌های حضرت ابوالفضائل، کاربرد پیشوند "همی" است. در گذشته، "همی" بر سر افعال ماضی و مضارع در می‌آمد و افاده استمرار می‌کرد. ابوالفضائل گاهی این پیشوند را به کار می‌برد:

"و حین وداع از غایت خداع (= فریبکاری) از من همی معذرت خواست...." (کتاب الفراند، ص ۶۰۶)

از نمونه‌های دیگر باستانگرانی، استفاده از حرف اضافه "به" قبل از اسم و "در" یا "اندر" بعد از آن است:

"نامه نگار را به خاطر اندر است که در سنه ۱۳۰۶ هجریه که از بلده کاشان اتفاق عبور افتاد." (فصل الخطاب، ص ۱۲۲)

نمونه دیگر باستانگرانی، کاربرد "ی" استمراری است که بر سر فعل در می‌آید. این "ی" در فارسی قدیم مرسوم بوده و در فارسی معاصر "می" جانشین آن شده است:

"در یوم ۲۸ شعبان سنه ۱۲۶۶ هجریه، آن وجود اقدس اعلی را در میدان تبریز آویختند و شعله نورانیه سراج احدیه را که از پرتوش جهانی منور شدی (= می‌شد)، اطفاء نمودند." (فصل الخطاب، ص ۲۹۵)

"... و سور (= دیوار گرداگرد شهر) و حصار این شهر [بابل] نوعی بوده که کسی آن را مصنوع ید انسانی نشمردی (= نمی‌شمرد) و فتح آن متصور احدی از ملوک نگشتی (= نمی‌گشت)." (شرح آیات مورّخه، ص ۳۱)

نمونه دیگر، استفاده از "ی" شرطی است که آن نیز در فارسی قدیم به کار می‌رفته است:

"و اگر مرا قوای طبیعی موافق بودی و وقت مساعدت نمودی، یک یک اغلاط آنان را در طبع این کتاب مکشوف می‌داشتم. (کشف الغطاء، ص ۱۱)

"اگر موهبت دیانت نبودی، هنوز ام قوقاس و سکن سواحل بحر اسود، به اکالهه القمامیل (= ملخ خوار) موسوم بودند؛ و اگر شرایع الهیه ظاهر نشدی، اهالی سوریه، احفاد متمدنین فینیقیه، اولاد خود را به آتش، در حال حیات، قربانی اوئان (= بُت‌ها) می‌نمودند. اگر موهبت ظهور رسل نبودی، هنوز مصریان عابد عجل (= گوسفند) اییس بودند و ساجد تمساح خسیس؛ و اگر

فروغ دیانت **تافتی**، الی یومنا هذا، امت عربیه بنات خود را زنده مدفون می‌ساختند... (الفراند، ۶۳۳-۶۳۲)

گاهی جناب ابوالفضائل از "ب" تأکید و زینت که بر سر فعل می‌آید، استفاده می‌کند:

"غصنی برومند از دوحه طیبه علویه بروید و روح علم و ربوبیت بر او بیارمید." (شرح آیات مورّخه، ص ۵۴)

"این **بگفت** و روی برتافت" (کتاب الفراند، ص ۷۲۷)

"و چون او بمرد، پسرش پادشاهی یافت." (شرح آیات مورّخه، ص ۳۲)

"اسکندر بابل را **بگرفت**." (شرح آیات مورّخه، ص ۳۲)

در مثال بعدی کاربرد فعل "بشکست" هم "ب" تأکید دارد و هم کلمهء "بشکست" به معنی "شکست خورد" نمونه گویائی از باستانگرایی در سبک نگارش اوست:

"تا آنکه علاءالدوله کاکویه از مسعود غزنوی **بشکست** و از اصفهان به همدان فرار نمود." (فصل الخطاب، ص ۸۸)

تقدیم صفت بر موصوف

از لحاظ دستور زبان، "صفت" کلمه یا عبارتی است که حالت یا چگونگی اسم یا عبارتی اسمی را - که موصوف نام دارد - بیان کند. در زبان فارسی، معمولاً، صفت بعد از موصوف قرار می‌گیرد و با اضافه همراه می‌شود. مثال: دوست گرامی. در این عبارت، "دوست" موصوف، و "گرامی" صفت است. گاهی نیز صفت بر موصوف مقدم می‌آید و اضافهء آن حذف یا به اصطلاح دستورنویسان "فک" می‌شود: گرامی دوست. جناب ابوالفضائل از این شگرد، به‌ویژه در نامه‌هایش، زیاد استفاده می‌کند.

به **رخشنده خورشید** ایزدی [بجای خورشید رخشنده ایزدی] سوگند و به **همایون نمودار یزدانی** [به‌جای نمودار همایون یزدانی] قسم..... (رقائم رسائل، ص ۲۴۵)

جهان خدای اعظم (فصل الخطاب، ص ۱۲۲)

روشن **کوکب شبابت** فروغبخش آفرینش باد (رقائم و رسائل، ص ۳۱۱)

پاک **پروردگارا، جهان خدیوا**.... (کشف الغطاء عن حیل الاعداء، ص)

خوش آهنگی کلمات و عبارات و جملات

همان گونه که گذشت، جناب ابوالفضائل، با این که اجازه نمی‌دهد صنایع لفظی و بدیعی، دست و پایش را بگیرد و او را در بیان مطلب به بیراهه بکشد،

اما هنگامی که بر زیبایی نوشته بیفزاید، آن را به کار می‌گیرد. آنچه در زیر می‌آید، تنها مشتئی از خروار است:

الف- سجع

"معرضین این ظهور اعظم را چاره‌ای نمانده است جز آن که یا قلم ظلم برگیرند و دفتر مفتریات سابقین را از سر گیرند... و یا به دامن سب و لعن آویزند و در پناه طعن و قدح (= عیب جوئی) گریزند". (کتاب الفراند، ص ۷۳۰)

"سیاه زنگی و سفید فرنگی راه یکرنگی گیرند." (رسائل و رقائم، ص ۳۱۹)
"فروغ دیانت از ظلمت کذب نژاید و نتیجه‌ء راست از قیاس کژ نیاید." (فصل الخطاب، ص ۹۰)

"طالب راحت را با طالب شهادت قرابتی نیست و اهل دنیا را با طالب هدی شباهتی نه... برهان اینان کلام خداست و برهان آنان سیوف اشقیاء. گلگونه رخسار اینان خون رنگین است و داغ جبین آنان ظلم مبین". (کتاب الفراند، ص ۱۳۷)

"ملاحظه فرما که کلمات امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب که یزدانی درود و آسمانی آباد، بر روان پاک مسعودش پاد". (فصل الخطاب، ۶۳)
"چون تاریکی بت پرستی ایران را از فروغ دانش بازداشت، و مردم این سامان خوی ددان و روش جانوران گرفتند، از بخشش یزدان مهربان، باران نیسان بر ایران مینونشان بیارید و چشمه مهر ایزدی از این کشور بزرگ بجوشید". (شرح آیات مورّخه، ص ۲-۳)
"غافل که آن جا دام آفت نهاده‌اند نه خوان ضیافت، و گلیم ذلت گسترده‌اند نه بساط کرامت." (کتاب الفراند، ص ۶۰۶)

ب- واج آرانی

"واج آرانی" که با واژه‌هائی چون "همحرفی" و "توزیع" نیز از آن یاد شده، نوعی هماهنگی صوتی است که در نثر و نظم و شعر از آن بهره می‌گیرند. در این مصرع معروف منوچهری "خیزید و خز آرید که هنگام خزان است" تکرار دو غیرمصوت "خ" و "ز" نمونه‌ای از واج آرانی است. به نظر می‌رسد که جناب ابوالفضائل به این صنعت نظر داشته و آگاهانه یا ناآگاهانه آن را در نوشته‌های خود به کار برده است:

"خرده بینان خردمند به فر قراست دریابند" (خطبه‌ء افتتاحیه‌ء تاریخ میرزا حسین همدانی)

"و اگر نفسی جز به شهادت او معرفهء الله طلبد، و یا در مقام اثبات ذات حضرت واجب برآید، در تیه (= بیابان) حیرت هانم گردد و در وحل (= گل شل) عجز فرو ماند." (فصل الخطاب، ص ۶۲)

"فروغ دیانت از ظلمت کذب نژاید و نتیجهء راست از قیاس کژ نیاید." (فصل الخطاب، ص ۹۰) در این مثال، جدا از تکرار غیرمصوت "ز" که در فارسی با "ذ" و "ظ" مخرج و تلفظی یکسان دارد، باید به کاربرد کلمهء "کژ" بجای "کج" توجه کرد. این دو واژه در واقع تلفظ دوگانهء يك کلمه است. اما به نظر نگارنده انتخاب "کژ" بجای "کج" به سبب احتراز از تنافر یا ناهماهنگی صوتی بوده است. توالی "کژ" و "نیاید" (کژ نیاید) خوش‌آهنگتر و تلفظ آن آسان‌تر و ملایم‌تر از توالی "کج" و "نیاید" (کج نیاید) است. البته نگارنده اذعان دارد، که ممکن است حضرت ابوالفضائل آگاهانه به این ریزه‌کاری‌ها توجه نداشته، اما پیگیری او در مطالعهء آثار ادبی نثر و نظم فارسی در ناخودآگاه او تأثیر گذاشته و سبب شده است که هماهنگی صوتی، ملکهء ذهنی او شود و در نگارش فارسی او به ظهور برسد.

پ- جناس

با اندکی مسامحه می‌توان گفت که "جناس" به کاربردن کلماتی است که از لحاظ تلفظ، آوا و حتی نگارش خطی، همجنس باشد و در معنی متفاوت. مثلاً اگر جناب شیخ این حوادث را به چشم خود می‌دیدند، ابدأً از افعال اهالی **خطا** تعجب نمی‌کردند و **خطای** اهل **ختا** را در **ثواب** اهل **صواب** مشاهده می‌نمودند. (کتاب الفراند، ص ۲۳۴)

جنت ابراهیم است که نار معاندت را بر اهل ایمان برَد [سرِد] و سلام نماید و عصای موسی است که حبال اوهام اهل ظلال را فرو برَد. (کتاب الفراند، ص ۶) در بذانت قول و خشونت کلام... الحق داد سخن را داده‌اند. (همان)

زبان مردم و روزمره

از پیش گفتیم که یکی از ویژگی‌های نثر قائم مقام فراهانی به گفتهء ملك الشعراى بهار " به کار بردن شواهدی از زبان محاوره و اصطلاحات تازه که استعمالش برای نویسندگان محافظه کار دشوار، بلکه مُحال می‌نمود" بود. جناب ابوالفضائل، هر چند، به شهادت آثارش، عامیانه نمی‌نویسد، هر از گاهی از لایهء زبان روزمره استفاده می‌کند و برخی از استعاره‌ها و عبارت‌های زبان محاوره را به کار می‌برد:

"چگونه از استماع این نویدهای غیرمستطاع (= دور از دسترس) که از اثر ورق الخیال (= بنگ) در مغزها ارتسام یافته بود، سیل لعاب از چاک دهان سلطان طماع جاری نشود و بند از کیسهء جود او گشوده نگردد؟" (کشف الغطاء، ص ۱۲۱)

"[جناب شیخ] گاهی لعن و طعن و تکفیر فرموده و گاهی شعر طاووس و شغال سروده‌اند." (الفراند، ص ۷۲۹)

"اکنون در غایت رفیق از این مبشر عزیز که برای ملکوت مسیح، من دون این که معنی آن را بفهمد، مرثیه می‌خواند، بایست پرسید که آیا این آثار باهره سبب قرب ملکوت مسیح است؟" (برهان لامع، ص ۲۶)

"از این متمذنین که شما در فضائل ایشان شاهنامه می‌خوانید، کاش همین یک هنر را می‌موختید که حریت عقاید را بر کل ملل بالمساوات ممنوح (= آزاد) می‌دارند." (الفراند، ص ۶۳۱)

"اگر چه... رجا نمودم که خدمت آن حضرت این شعر را بنویسند: «تو مادر مرده را شیون می‌آموز.» (رسائل و رقائم، ص ۳۲۹)

"ولکن افسوس که او (= خدا)... در این مواقع با ماها مشورت نمی‌فرماید." (الفراند، ص ۶۲۶)

و هر روزی نزد پروردگار هزار سال است از شمارهء شماها. (الفراند، ص ۳۶)
"هیچ یک از علماء و فحول رجال بر حقیقت ظهور محمد به این آیات استدلال ننموده بودند تا پروتستانیان جوابی برای آن برتراشند." (فصل الخطاب، ص ۱۲)
ترجمه

نگارنده نمی‌داند آیا جناب ابوالفضائل کتابی یا اثر کاملی به زبان فارسی ترجمه کرده است یا نه. در فهرستی که جناب مهرباخانی و جناب عزیزالله سلیمانی از آثار حضرتش فراهم آورده‌اند، ذکری از اثری که صرفاً ترجمهء اثری از زبان عربی باشد، به میان نیامده است. اما به نظر می‌رسد اگر جناب ابوالفضائل می‌خواست به‌عنوان مترجم، کتابی یا مقاله‌ای به زبان فارسی برگرداند، بی‌تردید، از عهدهء این کار به نحو احسن برمی‌آمد، زیرا در فقراتی که از قرآن و احادیث اسلامی و - گهگاه - مثال‌های عربی به فارسی ترجمه کرده است، نمونه‌های درخشانی هست که نشان می‌دهد که، در صورت لزوم، مترجمی زبردست بوده و در ترجمه، خصوصیات نحوی "زبان مقصد" را به خوبی رعایت می‌کرده است. به عنوان نمونه، به مثال‌های زیر توجه فرمائید:
"به این قوم بگو من نمی‌گویم خزانن خداوند نزد من است، و نمی‌گویم غیب می‌دانم، و نمی‌گویم ملک هستم. جز این نیست که آنچه را به من وحی شده است، متابعت می‌نمایم." (الفراند، ص ۸۳) در ترجمهء "قل لا اقول لكم عندی

خزائن الله و لا اعلم الغيب و لا اقول لكم انى ملك؛ ان اتبع الا ما يوحى الىّ"
(قرآن، سوره ق)

"کلمه طيبه مانند درخت خوبى است که اصل او در زمین ثابت و استوار باشد و شاخه آن به جانب آسمان سر کشد و در وقت خود بار آورد و در هر حين فواکه و اثمار بخشد." (الفراند، ص ۶۶) در ترجمه "کلمه طيبه کسجیره طيبه، اصلها ثابت و فرعها فى السماء تؤتى اکلها کل حين." (قرآن، سوره)
"هر که نامه پرداخت، خود را نشانه تیر خورده‌گیران ساخت" (رقانم، ص ۵۶) در ترجمه "من صنف، قد استهدف."

در مثال‌های بالا، اجزاء جمله‌ها در جای درست خود قرار گرفته است و چنانکه ملاحظه می‌شود، عبارات و جملات فارسی، رنگ و بوی جملات اصلی عربی را ندارد و اینها همه حاکی از درک صحیحی از مبانی فن ترجمه است.

سخن آخر

شواهدی که از آثار جناب ابوالفضائل نقل شد، حاوی ویژگی‌هایی است که در فارسی حضرتش می‌توان سراغ کرد. از بررسی آثار او می‌توان دریافت که تعلق ویژه‌ای به زبان فارسی داشته است. نویسنده‌ای صاحب سبک است، اما سبک را فدای محتوای کلام نمی‌کند. نثر روانی را به خوبی نویسندگان بزرگ فارسی می‌نویسد. از زبان آهنگین و سجع استفاده می‌کند. در نقل آیات و احادیث و اشعار و ضرب‌المثل‌های مناسب به افراط نمی‌گراید و در ترجمه آن به فارسی، روح آن زبان را در نظر دارد. در عین کاربرد زبان رسمی و منشیانه، هر از گاهی شواهدی از زبان روزمره و اصطلاحات تازه در آثارش به چشم می‌خورد. در آثار فارسی او نشانی از تفصیلات پراطنابی که اهل قلم قرن‌ها بدان خو گرفته بودند، دیده نمی‌شود. همچنین، نوشته‌هایش از طیبیت و ظرافت خالی نیست. برخی از ویژگی‌هایی که در آثار فارسی جناب ابوالفضائل می‌توان دید، به خصوصیت‌های زبان قائم مقام فراهانی شباهت دارد. به زعم نگارنده، این شباهت، تا حدی، ناشی از تأثیرپذیری سبک نگارش ابوالفضائل از شیوه قائم مقام است.

آنچه به اختصار نگارش یافت، چنانکه در مقدمه آمد، از نگرشی ویژه — و چه بسا کم‌مایه — به آثار جناب ابوالفضائل مایه گرفته است. نگارنده را تردیدی نیست که با بررسی بیشتر و از دیدی دیگر و با پژوهشی ژرف‌تر، خصوصیت‌های دیگری نیز می‌توان در آثارش تشخیص داد و گوشه‌های دیگری از این آثار پربها را می‌توان کشف کرد.

الف: آثار مبارکه

حضرت بهاء الله، مجموعه اشراقات و چند لوح دیگر، طهران؟ مؤسسه مطبوعات امری؟ بدون تاریخ،
حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء ایالات متحده، مؤسسه مطبوعات امری، ۱۹۷۹

Lights of Guidance, compiled by Helen Bassett Hornby, 4th edition, Baha'i Publishing Trust, India, 2001

ب: منابع دیگر

بهار، محمد تقی "ملک الشعراء"، سبک شناسی، ج ۲ و ۳، چاپ هشتم، انتشارات امیر کبیر، طهران، ۱۳۷۵
حدود العالم من المشرق الى المغرب، نویسنده ناشناس، به کوشش دکتر منوچهر ستوده، کتابخانه طهوری، ۱۹۸۳
راستگو، سید محمد، هنر سخن آرائی؛ فن بدیع، چاپ اول، انتشارات مرسل، طهران، ۱۳۷۶
سعدی، مصلح الدین، گلستان، تصحیح و توضیح دکتر غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۸
سلیمانی، عزیزالله، مصابیح هدایت، ج ۲، لجنه ملی نشر آثار امری، طهران، ۱۰۶ بدیع

شمیسا، دکتر سیروس، سبک شناسی نثر، چاپ دوم، نشر میترا، ۱۳۷۷
قائم مقام فراهانی، میرزا ابوالقاسم، منشآت قائم مقام فراهانی، گردآورنده: شاهزاده معتمدالدوله حاج فرهاد میرزا، طهران، انتشارات ارسطو، بی‌تاریخ
گلپایگانی (ابوالفضائل)، ابوالفضل محمد بن محمد رضا، برهان لامع، طهران، لجنه ملی نشر آثار امری، ۱۳۲۷ ش
گلپایگانی (ابوالفضائل)، ابوالفضل محمد بن محمد رضا، رسائل و رقايم، تدوین روح الله مهرباخانی، طهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۴ بدیع
گلپایگانی (ابوالفضائل)، ابوالفضل محمد بن محمد رضا، شرح آیات مورخه، هندوستان؟ مطبع عزیزی، ۱۹۲۵

- گلپایگانی (ابوالفضائل)، ابوالفضل محمد بن محمد رضا، فصل الخطاب، دانداس (کانادا)، مؤسسه معارف بهانی، ۱۹۹۵
- گلپایگانی (ابوالفضائل)، ابوالفضل محمد بن محمد رضا، کتاب الفراند، مطبعه هندیه بشارع المهدي بالازبکیه، ۱۳۱۵ قمری
- گلپایگانی (ابوالفضائل)، ابوالفضل محمد بن محمد رضا، كشف الغطاء عن حیل الاعداء، تاشکند، ۱۹۱۹؟
- مسکوب، شاهرخ، داستان ادبیات و سرگذشت اجتماع، چاپ دوم، نشر و پژوهش فرزانه، ۱۳۷۸
- مسکوب، شاهرخ، هویت ایرانی و زبان فارسی، ویراسته جدید، چاپ اول، طهران، نشر و پژوهش فرزانه، ۱۳۷۹
- معین، (دکتر) محمد، فرهنگ فارسی، چاپ دوم، طهران، امیرکبیر، ۱۳۵۳
- مهرابخانی، روح الله، زندگانی میرزا ابوالفضل گلپایگانی، نشر دوم، لانگن هاین، آلمان غربی، لجنه ملی نشر آثار امری به زبانهای فارسی و عربی، ۱۹۸۸
- میبدی، رشیدالدین ابوالفضل، كشف الاسرار و عُدّة الابرار، به کوشش دکتر رضا انزابی-نژاد، چاپ اول، انتشارات امیرکبیر، طهران، ۱۳۶۴
- نجفی، ابوالحسن، فرهنگ فارسی عامیانه، دو جلد، انتشارات نیلوفر، طهران، ۱۳۷۸
- همدانی، میرزا حسین، تاریخ جدید، نسخه خطی

ابوالفضائل و عهد الهی

فهم رابطه ابوالفضائل با عهد و میثاق ربّ العالمین منوط به درک صحیح از نفس عهد و میثاق الهی است. این مفهوم یکی از رایج ترین مصطلحات امر ابهی می باشد. و بر خلاف سایر ادیان الهی که به شکل مبهم تأسیس گشته، در این دور مبارک، بسیار صریح و بدون هیچ شکی در صحت آن، تدوین یافته است. برای عهد و میثاق مراتبی است که در سلسلهء عالم وجود طی مدارج نموده و در هر مرتبه معانی یا به عبارت دیگر، صورتی خاص به خود گرفته، و مرکز میثاق در هر یک از آن مراتب، هیکل و وجودی بدیع می یابد. با ذکر این مهم که این تنوع و تعدّد به لحاظی، کاملاً اعتباری است و جمیع این عهود و موثقیق، یک عهد و میثاق بیش نیست که آن میثاق غلیظ به حقیقت مشیت اولیه می باشد.

شاید بتوان یکی از علانم وحدت ادیان الهی را همین مسئله میثاق الهی شمرد و جای بسی تعجب است که در باره این بنیان اصلی دین الله، بی توجهی خاصّ نفوس مؤمنه، و عدم توفیق اکثر ایشان در درک این مسئله و نیز عدم وفایشان به آن، به شکلی تلخکامانه، اوراق دفتر ادیان را سیاه کرده است. ای کاش که امر به این سیاهی اعراض، منتهی می گشت، ولی افسوس و دریغ که کار به ستیز و جدال و آخر الامر به خون ریزی و قتال انجامید. احقاق حقّ مرکز عهد و میثاق، گویی که با خون اداء می گشت.

به اقتدار قلم اعلی، صراحت تعیین مراکز عهد و میثاق در این دور مبارک، منافذ و مداخل چنین فاجعه ای را مسدود نمود، ولی ابواب ضرورت امتحان و افتتان در آن را همچنان باز گذاشت. این امتحان، اکنون به صورت درک در عمق عهد و میثاق الهی، برقرار است و ای بسا که نفوس مهمه ای را به کام خود کشیده و در قعر حزن و اندوه خود بلعیده است. رهایی از امتحانات مربوط به عهد و میثاق، درگرو آن است که به نیکی آن را باید یافت و بر آن پای فشرد. جمال قدم، بنفسه المقدّس وفای به پیمان الهی را از جمله امور عظیمه یاد فرموده اند:

"وفای به عهد الهی امری عظیم است، طوبی لمن تمسک به و ویل للغافلین"

برای عهد و میثاق الهی می توان مراتب زیر را برشمرد، نظر ابو الفضائل، شهسوار میدان وفای به پیمان یزدانی، در باب هر یک از این موارد نیز بیان خواهد شد:

نخست: عهدی است که در عالم ذرّ عماء حضرت باری تعالی از ارواح نفوس انسانی اخذ نموده و بر طبق آیه کریمه الست بریکم (۲) همگی آنان اقرار به این میثاق وثیق را لیبیک گفتند. مفسران این آیه را دلیل فطرت شمرند و از فطرت به توحید او راه بردند و از توحید به محبت رسیدند. (۳) برخی نیز فروع توحید، از جمله، سماع را از آن استنتاج نمودند که صوفیه در این زمره اند. (۴) به هر تقدیر این عهد و میثاق حاکی از آن است که موجودی نیست که فطره از حق ممنوع و از توحید وی محروم گشته باشد، بر طبق این اعتقاد:

گر پیر مغان مرشد من شد چه تفاوت

در هیچ سری نیست که سرّی ز خدا نیست (۵)

لذا، در امر ابهی نیز به این آیه استشهد شده که فطرت نیک آدمی از روز ازل و عهد الست، به خداوندی حقّ معترف است ولی در طیّ حیات او در این جهان، برخی حجابات بر قلب او می نشیند و باعث محرومیت وی از حقّ و حقیقت می گردد. (۶) جمال ابهی فرمودند:

"ثم اعلم انک بهذه الكلمة تجیب ربیک حین الذی استوی علی العرش و نادى
الممکنات بقوله الست بریکم و ان هذه لسر هذا لو انتم فی اسرار ربکم
تتفکرون، بل لو تشهد بعین الفطرة لتشهد حینئذ یکون مستویا علی اعراض
الموجودات و ینادی بانی انالله لاله الا انالمهینم القیوم" (۷)

به این مضمون که با ایمان به جمال مبارک، همان روز الست، برای مؤمن تکرار می شود و این سرّعیان می گردد و اگر به فطرت سلیم به آن نگاه شود، در هر آنی این روز در هر فردی، بار دیگر رخ می دهد و خداوند در عرش جمیع موجودات الست می گوید و آنان به او پاسخ می دهند. نظر ابو الفضائل در باب این عهد، روشن است، او این آیه را در وصف مشیت اولیه می داند، و هر کس که به او مقرّ و معترف شد، به فطرت الهیه مفضور گشته است، در همان ابتدای فراند می نویسد: "فطرت سلیمه ای که اهل بهاء بدان مفضورند" (۸)

دوم: عهدی است که تمامی انبیاء و اولیاء از ظهور حضرت بهاء الله اخذ نموده و به قرب ظهورش در آخر الزمان گواهی داده اند. در این بخش ادله و مسانید عدیده ای در تمامی ادیان موجود است که بر طبق آن، همگی مظاهر مقدّسه، به نوعی بشارت به ظهور جمال ابهی داده اند. در آثار این دور، تأکید بر این لطیفه دقیقه بسیار هست، از جمله (۹)

"لانا خلقناک له و لذا اخذنا عنک العهد فی ذالالبقاء عند معشر المقربین" (۱۰)

"قل بشر كل نبي بهذا اليوم و نوح كل رسول حيا لهذا الظهور" (۱۱)
 "هذا هو الذي قد اخذ نقطة البيان عهده في ذر البيان و محمد رسول الله في
 ذر الفرقان و الروح في ذر الانجيل و الكلیم في ذر التوریه و الخلیل في ذر الامر ان
 انتم من العالمين". (۱۲)

ابوالفضائل در باب این عهد حرف برای گفتن بسیار دارد، شاید شاهکار
 ابوالفضائل در توضیح و تفسیر این عهد الهی می باشد، زیرا او بارها در آثار
 خود به این پیمان محکم افتخار کرده است: "یا سیدی الجلیل از این مقدمه توان
 دریافت که امری بدین عظمت که معنی نبوت اخبار از اوست و مقصود از
 شرانغ، تقریب خلق بدو، و جمیع انبیا و رسل، مبشر او، نقشه تشریح و انتشار
 و صدور و ظهور آثار او از لا فی علم الله مؤسس و مقدر بوده است و تخطی از
 دایره چنین امری در قوه اکابر نیست، تا چه رسد به اصاغر و البته مؤید است
 به وجودات راسخه و منصور است بقوت قویه و ابدا اهواء مضله، موجب و هن
 آن نتواند شد و اختلاف آراء سبب اختلال آن نتواند گشت." (۱۳)

ابوالفضائل بارها به این مطلب اشاره می کند که تمامی ادیان بشارت به ظهور
 حضرت بهاء الله و حضرت اعلی داده اند، و در تمامی کتب سماوی این وعده
 که یوم الله فرا خواهد رسید، مرقوم گشته است، و بر این مطلب، استادانه اقامه
 دلیل و برهان می کند و البته دلایل او در این باب، تنها ادله عقلی نیست بلکه
 مضاف بر آن براهین نقلی و شواهد نصی را نیز به گواهی می گیرد. در ابتدای
 فرآیند می نویسد:

"اهل بهاء را عقیدت این است که جمیع صحف الهیه و کتب سماویّه که در
 عالم موجود است بر این بشارت عظیمه ناطق و متفق است که در آخر الزمان
 به سبب طلوع دو نیر اعظم در سماء امرالله، عالم رتبه بلوغ یابد و دوره او هام
 و خرافات طی شود... در تورات مقدس از این یوم عظیم و قرن فخیم، به یوم
 الرب و یوم الله و از این دو ظهور کریم به نزول ایلای نبی یعنی الیاس و
 ظهور الله تعبیر یافته و در انجیل جلیل به یوم الرب و یوم الملکوت و از دو
 ظهور به رجعت و نزول ثانی حضرت روح الله از سماء، و در قرآن مجید یوم
 الله و یوم الجزاء و یوم الحسرة و یوم التلاق و قیامت و ساعت و امثالها، در
 احادیث نبویّه که مبین آیات قرآنیّه است از ظهور اول، ظهور قائم و از ظهور
 ثانی، ظهور حسینی معبر گشته و چنانچه مشروحا مبین و مبرهن خواهد گشت،
 مقصود از کل اخبار از ورود دو یوم عظیم است و دو ظهور کریم." (۱۴)

اگر گفته شود که چشمان ابوالفضائل در بوارق این عهد و میثاق الهی چنان
 خیره و حیره گشت که شاید هیچ حقیقتی را در امر ابهی قابل قیاس با آن نمی
 دانست، سخنی گزاف و یا اغراق نخواهد بود. او از اینکه این چنین ظهور

اعظمی ظاهر گشته، بسیار مشعوف بود و از این بابت بسی ممنون و شاکر حق بود که در این ظهور، در قید حیات است و به درک لحظه ای از لحظات آن نائل گشته است. او می دانست که اگر درست در کتب سماوی دقت شود می تواند دید که حتی از بدو خلقت به ظهور حضرت بهاءالله اشاره و کنایه هست، برای همین او به اخنوخ یا ایناک یا هرمس یا ادیس نبی، که هفتم نسل حضرت آدم است (۱۵)، اشاره می کند و بیان می دارد که او به ظهور ابهی بشارت داده است، در حُجج البهیة می نگارد:

"و اما البشارات فلم یبق کتاب من کتب الانبیاء الذین ظهوروا قبل موسی من قبیل ادیس و نوح و ابراهیم الخلیل علیهم السلام و لم یوجد ذکر له و اشاره الیه فی کتب شارعی سائر الادیان الموجودة من قبیل البوذیة و البرهمیة و الزردشیة و الصابئة فلیست ثمة بشارة یستدل بها علی حقیقة الدیانة الموسویة.

نعم، توجد عبارة واحدة فی اخنوخ السابع من ولد آدم و یظن بعض کبار المورخین انه هو المعبر عنه بادیس علیه السلام فی الکتب العربیة و بقیت تلك العبارة محفوظة فی رسالة یهوذا القدیس و هی تشير بل تصرح (۱۶) الی ظهور الله او ظهور الرب فی ربوات من النفوس القدسیة و لا رابطة بظهور موسی علیه السلام و لا بغيره من الظهورات النبویة" (۱۷) این کشف لطیف که حتی اخنوخ نیز به ظهور حضرت بهاءالله بشارت داده آن قدر او را مشعوف ساخت که باعث اهتمامات دیگر وی در امر تبلیغ نیز گشت. او دریافت که به این لحاظ امر اعظم را نمی توان به سایر ادیان مشابه کرد و قیاس دین بهائی با ادیان سائره نه شایسته بلکه وهن به امر ابهی می باشد. او به همین سبب از کردار بعضی از احباء، بسی رنج می برد که چه طور نمی توانند درک کنند که امری که به آن انتساب یافته اند، ظهور خداوند است نه یک شریعت:

"یا فخر الاخیار به جمال مختار قسم که هنوز اکثر دوستان از عظمت این ظهور اعظم، استحضار حاصل ننموده اند و فوائد این یوم عظیم را ندانسته اند، اخنوخ هفتم پشت آدم، اخبار از این ظهور اعظم به این عبارت محکم فرموده که می آید خداوند عظیم و ظهور می فرماید پروردگار بزرگ با هزاران هزار مقدس، تا بر همه حکم فرماید و بی دینان را بر همدستی الزام فرماید. امروز است که مصداق این وعده ظاهر شده و آفتاب الهی برای ابراز ما هوالمستور طالع گشته، اگر عنایت کبری نفسی را به خلعت تقدیس بیارید از اصحاب ظهور و وسایط ابلاغ فیض مکلم طور محسوب آید و اگر العیاذ بالله نفسی به اوراق اشجار منهیة دست برد و به محرّمات مرتکب گردد از پیشگاه اقدس ربّانی مردود شود و چنانچه در عبارت اخنوخ است به گناه خود الزام یابد." (۱۸)

ابوالفضائل که خود به این حقیقت دست یافته بود و قدر و منزلت آن را به نیکی می دانست، در نگارش استدلال نیز به جست و جوی آن بود تا در تمامی ادیان، این نشانه ها را بیابد. اهتمام غریب او در کتاب شرح آیات مورّخه، او را به اهداف خویش قریب ساخت:

"روشن است که از زمان گشتاسب که زردشت در عهد وی به رسالت مبعوث شد تا ظهور اعظم سه هزار سال گذشت، خلاصه مرام آنکه در تعیین وقت ظهور اکثر فارسیان حتی علمای ایشان مطلع و آگاهند این است که از این فته نیز جمعی به قبول امر اعظم مفتخر گشتند و به معرفت و هدایت مؤید شدند و لایبذکر الا اولوالالباب و فی آخر القول و ختم الکلام معروض می دارم که احصای بشارات انبیاء و مرسلین بر این ظهور اعظم و طلوع منبع فخمیم در این مختصر امکان پذیر نیست." (۱۹)

با این همه او در نامه های دیگر خود به احصای بخشی از آن پرداخت و در جواب میرزا ارسطو نامی، در مدت اقامت در کاشان به نگارش این شواهد مبادرت فرمود. (۲۰)

از اینجاست که می توان حدس زد که سائق او در یافتن شجره نامه مبارکه، همین مطلب بوده تا اثبات کند که منظور از تمامی بشارات موجود، اعم از کتب سماوی یا مکاشفات اهل خلوص و انقطاع، همان ظهور جمال ابهی است. او فهمید که حتی شلمغانی نیز به امر ابهی بشارت داده، زیرا ابیاتی از او را یافت که نشان از ظهور حق بود:

و جاحداً من بیت کسروی قد غاب فی نسبه اعجمی

فی الفارسی الحسب الرضی کما التوی فی العرب من لوی (۲۱)

برخی این ابیات را مربوط به حضرت اعلی و عدّه ای، چونان ابوالفضائل، ابیات مزبور را در وصف جمال ابهی می دانستند، و او حقیقت مطلب را از جمال جانان استفسار نمود و جمال ابهی، قضاوت وی را در تفسیر این ابیات ستودند و فرمودند:

"یا ابا الفضل قد نطقت بالحقّ و اظهرت ما کان مسطوراً فی کلماته" (۲۲) و

این امر سبب شد که او به جست و جوی شجره نامه مبارک همت گمارد و بالاخره بدان دست یافت و مدلل ساخت که نسب جمال ابهی به شاهنشاهان ایران باستانی می رسد.

او با اینکه تماماً مفتون جمال ابهی شده بود، با این همه هرگز به خود اجازه نداد که اجازه تشرّف خواهد زیرا می دانست که حضرت ابهی، عالم الغیب و الشهاده بوده و در محضر اقدسش باید صرف اطاعت بود. البته حتی این حقیقت

اعظم را نیز از متون کتب مقدسه کشف کرد، زیرا او خود می گوید حتی اجازه تشرّف به ساحت اقدس ابهی نیز خبری است که قبلاً انبیاء و اولیاء بدان بشارت داده اند، عمق ایمان ابوالفضائل در این جا آشکار می شود، و به این عهد به نحو مستوفی وفاء می نماید، او خود در تاریخ ۱۳۰۳ قمری می نویسد:

"یا حبیب قلبی، وقتی چند، دل آرزومند چندان شیفته لقای موجود بود که لحظه ای آسایش نداشت، و به هرکس برای تحصیل اذن متوسل می شد، تا آنکه روزی به تلاوت آیه کریمه فرقانیه مشرف شد که می فرماید فمن کان یرجو لقاء ربّه فلیعمل عملاً صالحاً و لایشرك بعبادة ربّه احدا دانستم که راه چیست و کار با کیست سپس به هیچکس متوسل نشدم و دربار حضرت پروردگار شفيعی نخواستم چه فزون از هزار سال پیش فرموده هر کس دیدار پاک پروردگار را خواهد باید نیک کردار شود کس را با خداوند شریک و انباز نگیرد نفرموده هر کس لقاء خدا خواهد به فلان آویزد یا آبرو نزد بهمان ریزد." (۲۳)

او چنان شیفته وفای به این عهد و پیمان بود که از کون و مکان گذشت و بعد از صعود تا قریب به سه سال از مجالست و مؤانست یار و اغیار برید.

سوم: عهدی است که هر مظهر ظهوری از مظهر ظهور بعد خود اخذ نماید. یعنی هر پیامبری به نبی بعد از خود بشارت می دهد و از مؤمنان خود بیعت پیمان می بندد که مبادا در ظهور بعد، ایمان نیاورند و از حقّ اعراض نمایند. حضرت کلیم، از حضرت روح، و ایشان از حضرت ختمی مرتبت، و حضرت رسول اکرم از حضرت باب و حضرت باب به وسیله نزول بیان و قیوم الاسماء اخذ عهد در باره جمال ابهی نمودند. (و البته جمال ابهی از حضرت الذی یظهر من بعدی برای اهل بهاء عهد وثیق گرفتند. (۲۲)) از جمله نصوص عدیده اشاره به این پیمان ربّانی مواردی است که حضرت باب اعظم فرموده اند، در بیان فارسی است:

"هیچ ظهوری نمی شود الا آنکه از مؤمنین به آن ظهور بعد عهد گرفته می شود اگر وفا کنند احدی در نار نمی ماند." (۲۵)

"و خداوند عالم هیچ نبی را مبعوث نفرموده و هیچ کتابی را نازل نفرموده مگر از کلّ اخذ عهد از ایمان به ظهور بعد و کتاب بعد گرفته زیرا که از برای فیض او تعطیل و حدی نبوده" (۲۶)

"زیرا که سنت کلّ رسل بوده و هیچ رسولی مبعوث نشده الا آنکه از امت خود عهد گرفت ایمان به رسول بعد را" (۲۷)

با این همه تأکید حضرت اعلیٰ به این عهد و میثاق شدید، آثار جمال ابهی به بی وفایی اهل بیان، گواهی بسیار موجود است. عمده ترین اثر همان کتاب بدیع

است و لوح جناب سراج، که حکایت را به نحو اتمّ اوفی بیان داشتند. در این باب فرمودند:

"حال چه می‌گویند در نقطه بیان روح ماسواه فداه، که ابدأ علامتی نکر نفرموده و منصوص فرموده اند که هر وقت ظاهر شود باید کلّ تصدیق نمایند و شکر الهی را بجا آورند و بظهور بنفسه ناظر شوند و بما یظهر من عنده و صریح می‌فرمایند او مختار است به هر نوع که اراده فرماید ظاهر شود، بر احدی نیست که به او احتجاج نماید و وصایای لا تحصی فرموده ملاء بیان را که مباد به بیان و مانزل فیه، بر نفس رحمن احتجاج نمایند." (۲۸)

این عهد را حضرت اعلیٰ به قوت و شدت بسیار از اهل بیان گرفتند که مفزّی از برای کسی باقی نماند. شاید هیچ پیامبری بدین صراحت و بداهت از نبی بعد از خود عهد و پیمان نگرفته که حضرت اعلیٰ در باره جمال ابهی از مؤمنان خود گرفتند، حضرت باب بنفسه المقدّس فرمودند:

"فلتراقبن یوم من یظهره الله فانی ما اغرست شجرة البیان الا لتعرفنی و اثنی انا اول ساجد له و مؤمن بنفسه فلا تضیع عرفانکم فان البیان مع علوه یؤمن بمن یظهره الله و انه لاحق بان یکوئن عرش الحقیقه مع انه هو آیای و اثنی انا آیاه ولكن لما رفعت شجرة البیان بمنتهی علوها فاذا انقطتها تسجد لله ربها فی هیکل من یظهره الله لعلمکم تعظمون الله علی ما تستحقّ به نفسه ... فان کلّ ما رفع البیان کخاتم فی یدی و اثنی انا خاتم فی یدی من یظهره الله" (۲۹)

ابوالفضائل به این عهد و پیمان نیز وقوف کامل داشت و برای همین در هر جا که موقع مناسب فرا می‌رسید به آن اشاره می‌نمود. او در مواضع عدیده، این میثاق غلیظ را تشریح می‌کند و برای معترضان بابی به اقامه حجج و براهین می‌پردازد. او در فصل الخطاب توضیح می‌دهد که این عهد حضرت باب از من یظهره الله تحت عهد و میثاق دوّم نهفته است، زیرا جمال ابهی صرفاً ادّعای من یظهره الهی فرمودند بلکه خویش را موعود جمیع ادیان دانستند. او در احتجاج بر شیخ احمد روحی و آقا خان کرمانی، نویسندگان کتاب هشت بهشت، در فصل الخطاب، پاسخی بس زیبا ارائه می‌دهد و می‌نویسد:

"معدّلك اكمالاً لما سبق، معروض می‌دارم که اولاً اینکه فرموده است من یظهره الله موعود دین بیان است در قیامت بعد، و رجعت آخری مانند ظهور قائم در دین اسلام، قیاسی است باطل و وهمی است کاذب، این ظهور اقدس ابهی موعود کلّ کتب سماویّه است و مذکور در جمیع صحف الهیه، و قیامت کبری که در جمیع کتب به ورود آن اعلام رفته یوم ظهور حسینی است و بعبارة آخری، نزول ثانوی عیسوی و چنانکه در اکثر الواح قدسیه به صراحت ادّعا فرموده است و به ندای جهانگیر بتمام امم ابلاغ داشته است کما قال جلّ

ذکره و عزّ بیانه یا ملاءالبیان اتقوا الرحمن هذا هو الذی ذکره محمد رسول الله و من قبله الکلیم" (۳۰)

ابوالفضائل سخت بر بیانی ها می تازد و بر آنها ابا رحم نمی کند زیرا همان قسم که مقام جمال ابهی را به موعود بودن جمیع ادیان، عظیم می بیند، به همان شدت نیز بر ناقضان عهد هیکل اظهارش، نکبت و سوء مال مشاهده می کند. او در بیان این دقیقه، مقام حضرت اعلی را در قیاس با مقام جمال قدم، مطابق با زبان خود بیانی ها، مانند مقام یحیی معمدانی در برابر ظهور حضرت مسیح اعلام می دارد (۳۱) و در این خصوص از کتاب بدیع جمال ابهی مستفیض گشته است. (۳۲)

او آخرین کتاب خود را در بیان همین عهد، مرقوم داشت، یعنی کتاب ناتمام کشف الغطاء عن حیل الاعداء را به این سبب نگاشت که ادوارد براون (۳۳)، تاریخ مجعول بیانی را به نام نقطه الکاف طبع نمود. براون در این تاریخ، نکات اصلی را مخدوش ساخت و به نوعی و البته به ناحق، جانب ازلی ها را گرفت. (۳۴) ابوالفضائل برای توثیق عهد حضرت باب در باره جمال ابهی، باید سه کار می کرد؛ اول نشان می داد که تاریخ مزبور غلط است، و اینکه سوء نیت براون در لابلای اوراق آن اظهار من الشمس می باشد، دوم مقام اصلی جمال قدم را آشکار می نمود، و بالاخره سوم، باید تاریخ صحیح منسوب به میرزا جانی را منتشر می ساخت و این آخری از جمله فرامین حضرت عبدالبهاء بود که تا کنون به عهده تأخیر افتاده است. البته همان ۱۳۲ صفحه ای که از وی باقی مانده، گواه است که وی طرح مزبور را دنبال می کرد، که متأسفانه عمرش کفایت بر تکمیل آن ننمود.

او حمله نخست خود را به مقام علمی براون معطوف داشت، و الحق و الانصاف در آن توفیق یافت. براون را در چاپ چهار مقاله نظامی عروسی، مفتضح داشت و بی سوادی مستشرقان را اعلام کرد. (۳۵) در اینجا این اعتراض از یک شخص فقط با سواد، وارد نگشته است بلکه برعکس از جانب ابوالفضائلی است که خود در کشف نسخ خطی، زبر دست و ماهر و البته دارای سابقه است. منظور کشف شجره نامه جمال ابهی نیست (که این خود گواهی دیگر بر همین مطلب است) بلکه مقصود، کشف نسخه منحصر به فرد کتاب حدودالعالم است که نخستین کتاب جغرافیای اسلامی است که به زبان فارسی مرقوم شده است. او به سال ۱۳۱۰ که در بخارا بود، به نسخه خطی ارزشمندی دست یافت که شامل چهار رساله می شد، و یکی از آنها همین حدودالعالم بود و دست بر قضاء وقتی در همان جا با مستشرق روسی تومانسکی (۳۶) ملاقات نمود، بر حسب سابقه دوستی که با وی داشت، بنا به

قول تومانسکی، کتاب را به او اهداء کرد (۳۷) به شرط آنکه به پاس مقام علم و دانش و حب ایران، آن را چاپ کند تا از میان نرود. (۳۸) این کتاب بعد ها در ایران به اهتمام دکتر منوچهر ستوده چاپ شد، و ایشان در مقدمه خود بر کتاب مزبور، مطالب فوق را اذعان کرده و به مقام شامخ ابوالفضائل چنین اشاره می کند:

"تومانسکی از مسافرت هایی که به بخارا کرده بود دست خالی برنگشته بود، زیرا در این شهر با میرزا ابوالفضل گلپایگانی که از بهائیان سمرقند بود آشنایی پیدا کرده بود." (۳۹)

پس ابوالفضائل در قضاوت خویش در مورد ادوارد براون بر حق بود و از این حیث، افراطی عمل نکرد. ولی حیف که عمر او کفاف نداد تا سایر اهداف خویش را به پایان برد. (۴۰)

به هر تقدیر، ابوالفضائل در مورد این عهد و میثاق به بیانی ها سخت التفات داشت و به مقام یحیی ازل نیک واقف بود. او حتی به نوع خط ازل آگاهی داشت و خوب می دانست که صورت هیاکلی که براون در نقطه الکاف درج کرده و به حضرت باب منتسب داشته، ابدأ از حضرت باب نیست بلکه خط ازل است. (۴۱) او بزرگ ترین احتجاج بیانی ها را در ذکر کلمه مستغاث می دید و در توضیح آن در فصل الخطاب بسیار حکیمانه و استادانه جواب مبذول داشت. (۴۲) بالاخره نظر او در باب تألیفات یحیی ازل در طی رقیمه ای از او ثبت شده:

"خدمت عموم اهل فضل معروض می دارم که در این ایام سعیده که ضوای اسکندریه بقدم مبارک حضرت مولی الوری ارواح العالمین له الفداء مشرف و منتزهات رمل به نزول اقدسش مزین و مطرز است یکی از اهل علم از ایرانیان که مقیم دار السلطنه لندن است در کتابخانه بزرگ آن پایتخت که به اسم بریتیش میوزیوم مسمی می باشد کتابی به دست آورده است از ملفقات میرزا یحیی معروف به ازل به خط خود و پسرش رضوان علی و اکثر محتویات آن کتاب عباراتی عربیه در غایت رکاکت و سخافت ملفق بر نهج آیات قرآن شریف و سور مصحف مجید ولکن خالی از معنی و غیر مرتبط به هم و تمام آن اغلاط لفظیه و معنویه و مخالف قواعد لغت عربیه به نحوی که ممکن نیست انسان مطلع از لغت عربیه از استماع آن مشمز نگردد و موجب اندهانش او نشود و عقیده این اقل عبای حضرت عبدالبهاء ارواح العالمین له الفداء ابوالفضل گلپایگانی این است که بیشتر سبب انتشار و شهرت این مسأله در میان اهل ایران که می گویند کلمات باب تماماً العیاذ بالله غلط و مخالف قواعد نحو و صرف و لغت است دو منشاء است اول کلمات سخیفه همین یحیی ازل بود که

بدون مبالغه عبارات عربیه بیان را با کلماتی از خودش مرکب می نمود و چون بالکلی از معرفت علوم ادبیه بی بهره بود همه غلط و رکیک می شد و آنها را به اسم اینکه کلمات رئیس بابیه است نشر می داد و خلق از لفظ بزرگ طائفه بابیه نقطه اولی عز اسمه الاعلی را گمان می نمودند این بود که شهرت یافت که عبارات باب همه العیاذ بالله غلط است و ثانی کلماتی بود که اعداء خود عمداً و رکیک می ساختند و باسم اینکه اینها کلمات باب است در میان خلق شهرت می دادند." (۴۳)

علاوه بر این او در مورد آثار حضرت باب نیز صاحب نظر بود ولی این را نه مستقیماً، بلکه از آن حیث که حضرت باب، بیشتر به ظهور طلعت ابهی بودند، دریافته بود. (۴۴)

چهارم: عهدی است که هر مظهر ظهوری از وصی و جانشین خود می گیرد تا پس از حضرتش به تبیین و تشریح آیات الله اهتمام نماید و به این سبب، مجتای وحی و الهام قرار دارد. عهد ولایت حضرت علی در دور محمد و پطرس در زمان حضرت مسیح، در همین مورد است. نصوص الهیه در این باب بسیار است از جمله حضرت اعلی در قیوم الاسماء فرمودند:

"الم یاخذالله و نبیه عنکم عهداً فی وصایه و لیه فی مواطن من الارض علی الحق بالحق کثیراً" (۴۵)

در شریعت ابهی به نصّ قاطع و به اثر قلم اعلی، در کتاب عهدی، مرکز این پیمان قدسی، همانا حضرت عبدالبهاء است. ابوالفضائل تا قبل از صعود جمال ابهی از این عهد بی خبر بود، علی رغم آنکه در کتب مقدسه ملهم به الهاماتی بود که نظیر نداشت. او که فصل الخطاب خود را به سال ۱۳۱۰ نوشت، در استنتاج خود در مورد مضامین مکاشفات یوحنا، مطالبی رقم زد که بعد ها حضرت عبدالبهاء در مذاکرات مرقوم داشتند. (۴۶) پس او به متون کتب مقدسه آشنا بود و در تاریخ ادیان نیز نظیر نداشت، با این همه چرا به حسب ظاهر، در ابتدای جلوس حضرت عبدالبهاء، به این عهد و میثاق اشاره نکرده و در کتب خود، حتی در فصل الخطاب که بعد از صعود حضرت بهاء الله مرقوم شده، به مسئله جانشینی جمال ابهی بالاخص تعیین کتاب عهدی، هیچ نکته ای بیان نداشته است؟

ذکر این مطلب در اینجا بسی ضروری است که ابوالفضائل در تاریخ ادیان بسیار استاد و در باب انشاق ادیان، تعمق کرده بود. او در همان ابتدای فرآیند می نگارد که سبب انشاق ادیان و مذاهب این است که ارباب ادیان به رأی و اجتهاد خود عمل می کردند و از وحی، آن چیزی را که خود می خواستند، تفسیر می نمودند، و برای بیان این نکته به ذکر موارد افتراق در

یهود و مسیحیت و اسلام می پردازد و امّات اختلاف را در مورد جانشینی مظهر ظهور معنا می کند (۴۷) و حقّ اشعاب در مسیحیت را در زمان لوتر، به نحو عالی بیان می دارد و همان مطالبی را مرقوم می دارد که برخی محققان اروپایی بعد از هفتاد سال از نگارش فرآید به آن اشارت کردند (۴۸). او از این مسئله بسیار واهمه داشت تا پس از صعود جمال ابهی، این انشاق در امر ابهی نیز رخ دهد و شاید علت عمده انزوای او در طیّ دوسه سال بعد از صعود جمال ابهی، همین بوده زیرا خود اشاره می کند:

"فدوی در آغاز ایام صعود که انگشت قدرت کتاب تکوین را ورق زد و لسان عظمت آیات فراق را بر ارباب میثاق تلاوت فرمود چون تفرّس اختلافی در اعضاء متحده امر نمود باب مراسلت بلکه مخالفت را به قدر مقدور با کلّ مسدود داشت و بذیل تفرّد و انقطاع متمسک شد که مبدا نظر به ضعف قوای بشریه خطائی صادر شود و موجب اختلاف کلمه احباب گردد، نتیجه اش در دفتر خلود مخلّد ماند" (۴۹)

ولی به راستی این کلمات چه معنایی داشت؟ مگر آیات کتاب عهد تلاوت نگشته بود؟ مگر ابوالفضائل از آن خبر نداشت؟ آیا ابوالفضائل خود را در میان احباب صاحب مرجعیتی می دانست که کلمه او می توانست سبب اختلاف شود؟ آیا او منتظر بود تا امر مرکز میثاق ثبوت و تحقق گیرد و بعد در جرگه اهل میثاق در آید؟ حقیقت آن است که در پاسخ به این مطلب باید قدری محتاط بود. آنچه معلوم است این است که او به اتحاد احباب پیش از هر چیز اهمّیت می داد و از اختلاف در دین ابهی بسیار می ترسید. (۵۰) او روح امر ابهی را به خوبی دانسته بود که حقیقت در این ظهور، فرع وحدت است، لذا او نمی خواست که شاهد اختلاف باشد، نه اینکه خود او می تواند سبب اختلاف گردد. از این بابت او محقّ و البته ملهم بود.

معلوم است که او به نصّ قاطع خود، بعد از صعود به انزوا مایل گشت، و معلوم است که تا سال ۱۳۱۲ قمری که به زیارت مرکز عهد و میثاق و آنهم به دعوت حضرت عبدالبهاء نایل گشت، حدود چهار یا سه سال فاصله می باشد. او در این مدت چه می کرده؟ کیفیت فعالیت وی در این مدت کوتاه بسیار مبهم است. یقین است که او، بسان بسیاری از رجال اقدم عهد ابهی، سخت وابسته به عهد و میثاق دوّم بود و از ضربه ناگهانی صعود مبارک حیرت نمود، اگر چه بسیاری از غصّه فراق جان سپردند (نبیل اکبر) و برخی نیز به دست خویش خود را غرق ساختند (نبیل اعظم) ولی برخی نیز زاویه عزلت گزیدند مانند ابوالفضائل، و فقط معدودی ناچیز بودند که از حبل المتین این پیمان بریدند و به قعر نقض ابلیسی در افتادند (مانند جمال بروجردی).

ابوالفضائل نمونه بسیار حیرت انگیزی است در مقام مقایسه با شخص اخیر، یعنی جمال بروجردی، زیرا حضرت عبدالبهاء برای هر دو اینان، دو لوح، به نام های هزار بیتی ارسال داشتند (۵۱) که در ابوالفضائل ایمان و اطاعت آورد ولی در جمال بروجردی اعراض و سخافت ایجاد کرد. (۵۲) ابوالفضائل در سال ۱۳۱۲ ق به زیارت مرکز میثاق نائل گشت (۵۳) و بعد به دیار مصر رفت و در مصر به سال ۱۳۱۴ ق به دریافت لوح هزار بیتی مفتخر شد (۵۴). آیا این به این معنا است که مرکز میثاق مایل بودند تا ابوالفضائل خود به چشم خویش مرحله تکوین نقض را مشاهده کند؟ که البته شواهدی برای این وجود دارد (۵۵) و حتی گفته شده که ناقضین میثاق بسیار کوشیدند تا ایشان را به سوی خود بکشانند (۵۶) ولی باید در بحث تحقیقات بسیار دیگری انجام داد. آنچه یقین می نماید آن است که او پس از زیارت مرکز میثاق و نیز زیارت هزاربیتی، گویی ابوالفضائلی دیگر گشت و تمرکز و قوای خویش را به سوی تمکین از حضرت عبدالبهاء معطوف داشت. در آداب الزیاره حضرت عبدالبهاء محوبات شد، اگرچه قبلاً علم مرکز میثاق را امتحان کرده بود:

"روزی طرف صبح که با جمعی از احباب مشرف بود برخاست و تعظیم نموده و با حالت خشوع ایستاد. حضرت عبدالبهاء فرمودند جناب میرزا چه مطلبی است، عرض کرد قربان در یکی از دستخط های مبارک عبارتی راجع به یک واقعه تاریخ زیارت کردم که در هیچ تاریخی به نظر نرسیده است، حضرت عبدالبهاء فرمودند جناب میرزا اگر دیگران ندانند شما خوب اطلاع دارید که ما فرصت تحصیل نداشته ایم و هیچ درس نخوانده ایم در این صورت بعید نیست اشتباه کرده باشیم، بعد مکئی نموده فرمودند گویا تاریخ ابوالفداء از تواریخ معتبره باشد، چنین نیست، ابوالفضائل به علامت تصدیق سر فرود آورده تعظیم نمود بعد حضرت عبدالبهاء کلید گنج را طلبیده به او مرحمت کردند و فرمودند به آن کتاب مراجعه کنید ابوالفضائل وقتی که کتاب را برداشت و اوراقش را گشود در همان صفحه مطلب مورد تردید خود را یافت که منطبق با الواح مبارک بود. دفعه دیگر که شرف مثول یافت و به اذن مبارک جالس شد، بعد از چند دقیقه حضور حضرت عبدالبهاء ایستاد، حضرت عبدالبهاء فرمودند جناب میرزا دیگر چه مطلب است، عرض کرد قربان به کتاب مراجعه شد همان طوری است که از قلم مبارک صادر شده و فی الحین اشک از چشمش بر رخساره دوید و از وجناتش پیدا بود که این گریستن از ندامت است لکن حضرت عبدالبهاء او را تسلی دادند." (۵۷)

جمال ابهی، وقوعات الواح سلاطین را ملاک قرار داد، در این مرتبه باید شواهد و ادله مصونیت و مرجعیت حضرت عبدالبهاء را نیز با چشمان

خود ببیند و دقیقاً این بار گویی، دوباره به ایمان رسید ولی نه در عهد و میثاق جمال ابهی بلکه به میثاق حضرت عبدالبهاء دل بست.

ابوالفضائل از این پس، چنان فریفته مرکز میثاق شد که آثار خود را در باب مرکز میثاق نوشت. ابتدا رساله اثبات مرکز میثاق را نگاشت و بعد حسب الامر حضرت عبدالبهاء به نوشتن فراند پرداخت آن هم به سال ۱۳۱۵ (۵۸) فقط یک سال پس از دریافت لوح هزاربیتی.

در متن کتاب فراند، اگر چه که در مورد کتاب ایقان است، بحث از مرکز میثاق نیز می کند، و به نوعی نیز مقام حضرت عبدالبهاء را در ردیف شمس حقیقت می شمارد:

"از جمله در آیه ۲۶ این اصحاب (۳۰ از اشعیاء) می فرماید : و یکون نور القمر کنور الشمس و نور الشمس یکون سبعة اضعاف کنور سبعة ایام فی یوم یجبر الرب کسر شعبه ویشفی رضّ ضربه، یعنی روزی که خداوند شکستگی قوم خود را خواهد بست و جراحی ایشان را شفا عنایت خواهد فرمود نور ماه مثل نور آفتاب خواهد شد و نور آفتاب هفت باره مضاعف مانند نور هفت روز خواهد گشت. و این آیه مبشّر است بر اینکه در یوم ظهور انوار مشرقه از شمس حقیقت به هفت مرتبه از ظهور قبل افزونتر خواهد گشت، و اشعه ساطعه از قمر ولایت که فرع منشعب از اصل قدیم است مانند اشعه ساطعه از شمس حقیقت خواهد بود... در این مقام از احباءالله رجا می نمایم که در این نکته قدری تدقیق فرمایند و به نظر تحقیق بنگرند که نیر مشرق بازغ ساطع النوری را که خداوند تبارک و تعالی در کتاب اشعیاء زیاده از دوهزار و پانصد سال قبل به عبارت و یکون نور القمر کنور الشمس، وجود مبارکش را ستوده و در قرآن کریم و فرقان عظیم بقوله جلّ و علا، والشمس و ضحیها والقمر اذا تلیها به وجود مسعودش قسم یاد فرموده و عظمت مقام محمود و رفعت لواء معقودش را به این عبارت عظیمه رهیبه بیان نموده است ناقضین عهدالله و ناکثین میثاق الله به مساعی باطله و دسانس دنیّه خود می خواهند خلق را از توجه به وجه منیرش ممنوع دارند و عباد را تضلیل کنند، و مرکز میثاق را تحویل دهند و خود بر صفت طیور لیل در ظلمت طائر آیند تا هر یک در تفسیر کتاب مفسری مطاع الرأی گردند و در دین حضرت رب الارباب مجتهدی نافذالحکم شوند (زهی تصور باطل و زهی خیال محال)." (۵۹)

آری ابوالفضائل که حال به مقام مرکز میثاق الهی پی برده بود، چنان مجذوب طلعت میثاق شد که در سال ۱۹۱۱ که مرکز میثاق به اروپا تشریف بردند، کتیشی به حسادت زبان به طعن مرکز عهد و پیمان گشود، ابوالفضائل کتاب برهان لامع را در جواب نگاشتند (۶۰).

او حتی رساله مستقلی در باب اهمیت عهد و میثاق الهی نوشت که خوشبختانه در دست است (۴۱) و این به غیر از کتاب الابرار است که به همان مقصد نوشته ولی از آن خبری نیست. در این اثر معروف به جمع آوری کلیه اطلاعات در باب حضرت عبدالبهاء و مراحل نقض میثاق همت گماشت. نحوه دیگری که ابوالفضائل خود به خدمت میثاق پرداخت، اسفار عیدیه ای بود که وی به اروپا و آمریکا و آفریقا (مصر) و آسیا نمود. شرح این نحو خدمت وی خود حدیثی دیگر است.

رابطه ابوالفضائل نسبت به مرکز میثاق معطوف به اطاعت صرف بود و شاید تنها کسی از میان اهل بهاء به شمار می رفت که این چنین مورد الطاف حضرت عبدالبهاء واقع می شد. او را عبارت از نقس خود می خوانند، و خدمت او را به عموم اهل بهاء فرض و واجب نمودند و حتی توصیه فرمودند که احباب او را مثل اعلائی خویش قرار دهند.

پنجم: عهدی است که مظهر ظهور در باره شریعت خود از جمع مؤمنان خویش می گیرد که مبادا شریعت حق را متروک گزارند، دین الله را رها نمایند. در این خصوص از مرکز میثاق است:

"ای حزب الهی، به عون و عنایت جمال مبارک روحی لاجبانه الفداء باید روش و سلوکی نمایند که مانند آفتاب از سانر نفوس ممتاز شوید هر نفسی از شما در هر شهری که وارد گردد به خلق و خوی و صدق و وفا و محبت و امانت و دیانت و مهربانی به عموم عالم انسانی مشاراً بالبنان گردد و جمیع اهل شهر گویند که این شخص یقین است که بهائی است، زیرا اطوار و حرکات و روش و سلوک و خلق و خوی این شخص از خصائص بهانیان است تا به این مقام نیانید به عهد و پیمان الهی وفا نموده اید." (۴۲)

یا فرمودند: *"اگر عهد و پیمان جویند به وصایایش قیام کنید."* (۴۳)

بنا بر این ابوالفضائل در این عهد نیز هم به شارع و هم به مبین آیات الهی توجه خاصّ مبذول داشت. او سوای اینکه در این عهد و میثاق خود دقت موفور داشت بلکه تفسیر جدیدی در این مورد نیز ارائه داد. مداومت او در امریه لوح دخان بسیار معروف است و تأدب او به آداب شریعت، شهره آفاق می باشد. او شریعت را همان انهار اربعه بهشت می دانست که در قرآن ذکرش آمده است:

"مثل الجنة التي وعد المتقون فيها انهار من ماء غير آسن و انهار من لبن لم يتغير طعمه و انهار من خمر لذة للشاربين و انهار من عسل مصفى و لهم فيها من كل الثمرات." (۴۴)

اگرچه ابوالفضائل از تفسیر و تشریح حضرت باب در این خصوص به نیکی واقف بود که مطابق با آن، این انهار را به شئون آیات تعبیر می فرمودند ولی او به این تفسیر، مطلبی دیگر نیز اضافه نمود:

" و عموم رسائل و الواح او شامل چهار قسم از معارف است... (۶۵) بعض آن مشتمل است بر شرائع و احکامی که حافظ حقوق عموم ملل موجوده در ارض تواند شد و اختصاص به ملتی دون ملتی ندارد... و اشهر این قسم از الواح کتاب اقدس و ملحقات اوست... بعضی مشتمل بر حل معضلات کتب سماویه ملل عتیقه است که قبل از ظهور بهاءالله به ختم انبیاء مختوم بوده و حقّ جلّ جلاله فتح این ختوم و تفسیر آن را به یوم ظهور الربّ منوط فرموده و چون ملل سابق قبل از مجئ الوقت آن را تفسیر نمودند لذا در درک مقصود خطا کردند... و از این قبیل است کتاب ایقان شهیر و بحر جواهر الاسرار... و بعضی مشتمل بر صلوات و تسبیحاتی است که خلق را آداب عبودیت آموزد و دعوات و مناجاتی که رابطه فیما بین عبد و معبود گردد... و بعضی از آن مشتمل بر خطب و فواتحی است که معانی حقیقه وحدانیت و فردانیت ذات حقّ تعالی را در آن مبین داشته... تقریباً در مدتّ چهل سال که از زمان ورود بهاءالله در بغداد الی زمان صعود و غیبت حضرتش در عکاء امتداد یافت، چهار نهار از زلال معارف از قلم و لسانش جاری بود که بدون آن اشجار دیانت عامه نصرت نمی یافت و شجره اتحاد و اتفاق امم در فردوس اعظم غرس نمی شد و ابوالفضل را عقیدت این است که همین است مقصود از انهار اربعه که در کتب مقدسه عتیقه تعبیر یافته است که در جنت عدن از عرش الهی جاری است." (۶۶)

این عهد و میثاق را ابوالفضائل نهری از انهار اربعه می دانست، از این جهت اعتنای و فیر بدان داشت.

ششم: عهد و میثاقی است که از تلاوت آیات الهی به نحو خاصّ، جمال ابهی از اهل بهاء اخذ نمودند:

"اتلوا آیات الله فی کلّ صباح و مساء انّ الذی لم یتل لم یوف بعهدالله و میثاقه و الذی اعرض عنها الیوم انه ممن اعرض عن الله فی ازل الازال اتقن الله یا عبادى کلکم اجمعون" (۶۷)

این تلاوت ادعیه و مناجات را می توان در مورد ابوالفضائل به طوری مشاهده نمود که تمامی حیات او را فراگرفت. او در احیان دعا و مناجات به حالت اغماء می افتاد و از این بابت به کشف حقایق آیات نائل می گشت. او حتی در تلاوت ادعیه و مناجات به مقام روح مناجات رسید و خود دارای مناجات است. دو بخش از مناجات های وی در کتب او مرقوم شده است. (۶۸)

هفتم: عهد و میثاق مختصّ این ظهور است که جلوه در بیت العدل اعظم نموده است. در آثار ابوالفضائل در این مورد اشاره صریحی شاید نتوان یافت مگر همان اشاراتی که برای سال ۱۳۳۵ در دانیال نبیّ مذکور گشته است. با اینهمه یقین است او اگر زنده می ماند، در مورد این مؤسسه فخریه نبوّات کتب سماویه را می یافت و به همگان اظهار و مدلل می نمود، چنانکه از جناب ذکر الله خادم نقل است که حضرت ولی امرالله می فرمودند که اگر جناب ابوالفضائل زنده بود در باره وقایع قرن ظهور عظیم الهی از کتب مقدّسه مطالب زیادی استنباط می کرد. (۶۹)

در باب میثاق های هشتم و نهم که در باب عهد و پیمان مربوط به هر نفس در مورد خودش (= تسلیم روح به حق در حین موت)، و نیز عهد و میثاق هر نفس در مورد دیگری (= ازدواج)، می توان نظر ابوالفضائل را در آثار او یافت، ولی خارج از موضوع مقاله ما نحن فیه است.

به این ترتیب، ابوالفضائل در تمامی این عهد و میثاق های الهی دخیل بود و سعی بر آن داشت تا به همگی وفا کند و برآستی چنین کرد. او می دانست که ملکوت وفاء قبل از ملکوت اسماء است. (۷۰) و به همین سبب با وفای به عهد ربّالعالمین، به ملکوت اسماء مخلص گشت.

اگر بتوان عصاره زندگی او را وفای به عهد و میثاق مختصر نمود، البته کاری دور از ذهن نشده است زیرا او خود نوشت:

"یا حبیبی این عبد دوست نمی دارد قلمی بر صفحه گذارد الا در اثبات امرالله یا ردّ علی من ردّ علی الله یا دفع شبهت ناقضین عهدالله، ولی در این بحر متلاطم بلایا و احاطه دسائس فتنه ناقضه موجب حزن خاطر حضرت مولی الوری روح الوجود لفضله الفداء گردیده اند که قلم از رقم باز مانده. باری اگر بخواهم شرح این مطالب را بنویسم موجب تصدیع خاطر آن محبوب خواهد شد. مدتیست شروع نموده ام کتابی درلسان عربی در اثبات امرالله و بیان حوادث واقعه در غایت انطباق با کتب مقدّسه تصنیف نمایم ولی نمی گذارند تمام شود، امید است که حقّ جلّ جلاله خود توفیق عطا فرماید و انشاءالله تعالی جمیع دسائس این فتنه در کتابی به ابین عبارت و اتقن الثبوت تألیف یابد. (۷۱)

به شهادت مرکز میثاق، ابوالفضائل مصداق حقیقی این بیان از مطلع پیمان بود: " لعمرا لله انّ سکان ملکوت الوجود یصلون علی الذین ثبتوا علی العهد و استقاموا فی الميثاق، اولئک اولیاء الرحمن و اصفیاء الله و حفظة کتابه و بررة خلقه و سفرة زبره و اولئک هم المفلحون " (۷۲)

پی نوشت ها

- ۱- آیات بینات / ۲۵۴
- ۲- منظور آیه قرآن است که فرمود: "وإذا اخذ ربك من بنى آدم من ظهورهم ذريتهم وأشهدهم على أنفسهم ألست بربكم قالوا بلى، شهدنا ان تقولوا يوم القيمة انا كنا عن هذا غافلين(اعراف/۱۷۲)
- ۳- برای این معنی بنگرید به مواهب علیه (تفسیر حسینی) ۵۰۲/۱
- ۴- برای این لطیفه بنگرید به کتاب جنید بغدادی / ۲۲۱
- ۵- دیوان حافظ / ۴۹ در باب این بیت از غزل حافظ بحث بسیار است ولی نکته مهم آن است که هیچ خلقی نیست که از لطف حق محروم و از اقرار به توحید رب العالمین محروم باشد. (حافظ نامه ۱ / ۲۰۶)
- ۶- امر وخلق / ۲۱۰/۱
- ۷- آثار قلم اعلی ج ۴ / ۸۹
- ۸- فراند / ۵
- ۹- احصای تمامی شواهد و ادله مربوط به این قسمت خارج از حوصله مقاله می باشد.
- ۱۰- آثار قلم اعلی ج ۴ / ۱۱۱
- ۱۱- لوح قرن احبای شرق / ۱۴
- ۱۲- همان / ۱۴
- ۱۳- رسائل و رقايم / ۲۷
- کتاب الفراند / ۱۰
- ۱۵- برای درک شخصیت هرمس که در لوح حکمت و لوح بسیطة الحقیقه به او اشاره شده بنگرید به ارباب حکمت در لوح حکمت فصل ۱۰
- ۱۶- مراد او این آیات از کتاب عهد جدید است که در رساله یهودا نقل نموده است : " لکن خنوخ که هفتم از آدم بود در باره همین اشخاص خبر داده گفت : اینک خداوند با هزاران هزار از مقدسین خود آمد تا بر همه داوری نماید و جمیع بیدینان را ملزم سازد بر همه کارهای بیدینی که ایشان کردند" (رساله یهودا آیه ۱۴). جالب این است که در بخش رسائل انجیل و عهد عتیق که مورد قبول شورای واتیکان نبود یعنی آپوکریفا (Apocrypha) نیز می توان شواهدی بر این مطالب یافت.
- ۱۷- کتاب الحجج البهية / ۱۰۰
- ۱۸- رسائل و رقايم / ۲ - ۳۸۱
- ۱۹- شرح آیات مورخ / ۷
- ۲۰- همان / ۷ و نیز بنگرید به شرح احوال ابوالفضائل / ۳۲۲ (اسم کتاب جناب مهرابخانی، شرح احوال جناب میرزا ابوالفضائل گلپایگانی می باشد که از این پس به نام شرح احوال ابوالفضائل یا شرح حیات ابوالفضائل یاد خواهد شد. ناگفته نماند که

جناب میرزا حیدر علی نیز شرح احوال ابوالفضائل را به دستور مرکز میثاق مرقوم داشتند که موجود است ولی در این مقاله از آن مستقیماً یاد نشده است.)

۲۱ - مقام شعر در ادیان / ۵۱

۲۲ - همان / ۶۰

۲۴ - اشارات به ظهور بعد از جمال ابهی در متون و نصوص الواح الهیه موجود است که بحث آن در اینجا خارج از موضوع مقاله است.

۲۵ - بیان فارسی واحد ۳ باب ۱۵

۲۶ - بیان فارسی واحد ۶ باب ۱۶

۲۷ - دلایل السبعه / ۱۹

۲۸ - کتاب بدیع / ۱۸۹

۲۹ - منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی

۱۱۹ /

۳۰ - فصل الخطاب کبیر / ۳۱۸

۳۱ - فصل الخطاب / ۳۱۸

۳۲ - کتاب بدیع / ۱۱۲

۳۳ - منظور ادوارد گرانویل براون Edward Granville Browne است که در ۵

ژانویه سال ۱۹۲۶ میلادی به سن ۶۴ سال در گذشت. او از مشهورترین مستشرقان

ایرانی است و نزد ایرانیان از چهره بسیار ممتازی برخوردار است. او نخستین کسی

است که تاریخ ادبیات ایران را به زبان انگلیسی نگاشت و با وجوه معاریف ایرانی

زمان خود آشنا بود. تحت تاثیر ادیب علامه محمد قزوینی واقع گشت، و باعباس اقبال

و تقی زاده مرادوات داشت. آثار او به زبان فارسی نیز برگردانده شده است. او تنها

فرد تحصیلکرده غربی بود که به زیارت طلعت ابهی نایل گشت و در مقدمه کتاب

نقطه الکاف، شرح تشرّف خود را نگاشت. بارها به زیارت هیکل میثاق نیز نایل گشت

ولی از اینکه بتواند از امر ابهی بهره سیاسی ببرد، ناکام ماند.

۳۴ - اقداماتی برای جواب دادن به ادوارد براون به وسیله اهل بهاء صورت گرفت.

در ابتدا جناب حسن موقر بالیوزی جواب او را داد: H.M.Balyuzi: Browne &

Bahai Faith, George Ronald, London, 1970 و بعداً نیز به اهتمام دکتر

علی مراد داودی در جوابی که به علامه طباطبایی داد در خور بسی اعتناء می باشد.

بنگرید به: براون، تاریخ ادبیات ایران، ج ۴، ترجمه دکتر بهرام مقدادی، نشر

مروارید، سال ۱۳۶۹ش، ضمیمه، صفحات ۴۲۹ تا ۴۹۰.

۳۵ - بنگرید به کشف الغطاء / ۷ به بعد و نیز به شرح احوال ابوالفضائل / ۳۴۳ و نیز

در باب بی سوادی ادوارد براون بنگرید به کشف الغطاء / ۲۵ تا ۴۰

۳۶ - منظور مستشرق روسی A.G.Toumansky است که در ایران مشهور و توفیق

به چاپ کتب بسیاری نموده است. ابوالفضائل با این شخص در عشق آباد آشنا شد و

در بخارا تداوم دوستی یافت. او به امر بهائی نیز آشنا بود. ابوالفضائل در آثار خود به

این شخص اشاره کرده است.

۳۷ - ولی گویا ابوالفضائل مدّعی است که تومانسکی این کتاب را از وی دزدیده

است

۳۸ - حدودالعالم / مقدمه / ۵

۳۹ - حدودالعالم / مقدمه / ۵

۴۰- ابوالفضائل در مورد هدف دیگر خود که نشان دادن مجعولیت نقطه‌الکاف بود، مقدماتی در کشف الغطاء نشان داده ولی حیف که به انتهای نرسید. بنگرید به کشف الغطاء/ ۴۸ به بعد

۴۲- فصل الخطاب/ ۳۲۳

۴۱- کشف الغطاء/ ۱۲۰

۴۳- رسائل و رسائل/ ۲۸۷

۴۴- او در آثار خود نقل قول هایی از بیان(کشف الغطاء/ ۱۱۳۰) نموده و نیز اشاراتی به دلائل سبعة

۴۵(همان/ ۱۲۰) و نیز تفسیر سوره کوثر و سوره والعصر(رسائل و رسائل/ ۱۳۱) داشته است.

۴۶- قیوم الاسماء سورة المدينة / ۹

۴۷- فصل الخطاب / ۱۰ و نیز شرح آیات مورّخه / ۲۳

۴۸- فراند/ ۱۶۶ تا ۱۹۰

۴۸- بنگرید به کتاب ارزنده ابرمن به نام Luther که مشخصات آن در کتاب شناسی آمده است.

۵۰- شرح حیات ابوالفضائل/ ۲۲۲

۵۱- بنگرید به شرح حیات ابوالفضائل/ ۲۲۰ که خود وی نوشت: "امروز اضرّ اشیاء به امر الهی دو بلای مهلک است اختلاف و کسالت. فدوی که اندک استحضاری از حالات ملل ماضیه و امم سالفه دارد می داند که هیچ ملتی عزیز نشد الا به سبب اتحاد افراد آن ملت از قیام به امور مذکوره حقّ جلّ جلاله فرموده اند" گذشته آینه آینده است" اگر صاحب ادراکی یافت شود همین کلمه جامعه مبارکه کافیت در ادراک مال کار."

۵۲- شرح حیات حضرت عبدالبهاء / ۷۷ تا ۸۸

۵۳- خوشبختانه این دو لوح اخیراً چاپ شده است. بنگرید به منتخباتی از مکاتیب عبدالبهاء ج ۴/ ۲۳۲ به بعد

۵۵- حیات حضرت عبدالبهاء/ ۷۸

۵۴- شرح حیات ابوالفضائل/ ۲۳۸

۵۷- همان/ ۲۲۴

۵۶- شرح احوال ابوالفضائل / ۲۲۵ به بعد

۵۸- مصابیح هدایت ج ۱/ ۶۷

۵۹- شرح حیات ابوالفضائل / ۴۰۸

۶۰- فراند / ۳۸۲ - ۳۸۰ ابوالفضائل به این کشف خود بسیار افتخار می کرد زیرا در چند جای دیگر عین این مطالب را در باب تفسیر شمس و قمر و اینکه قمر مانند شمس خواهد بود و شمس به هفت مرتبه نورش افزون خواهد گشت، در سایر آثار خود نوشت. بنگرید به این نامه او در سال ۱۹۰۵م: " یعنی فرع کریم منشعب از اصل قدیم مانند انوار فانضه از نفس شمس حقیقت یعنی جمال قدم و اسم اعظم خواهد بود و انوار فانضه از جمال قدم به هفت مرتبه از ظهورات قبل اکثر و اعظم ظهور خواهد نمود فی الحقیقه اگر نفسی بدون غرض در مراتب علم و حلم و قدرت و قوت و سایر مناقب فانضه از وجود اقدس حضرت عبدالبهاء ارواح العالمین له الفداء نظر نماید

ظهور این مواهب سماویه را معادل انوار فائضه از جمال اقدس ابهی و شئونات
ظاهره از جمال انور نقطه اولی عزّ اسمهما الاعلی مشهود ببند" (رسائل و
رقائم/ ۳۲۵)

- ۶۱ - برهان لامع / ۲
۶۲ - رسائل و رقائم / ۹ به بعد)
۶۳ - این بیان از مرکز میثاق است ولی مندرج در توقیع ظهور عدل الهی / ۵۵ -
۴۵ می باشد.
۶۴ - مکاتیب ج ۱ / ۴۶۵
۶۵ - قرآن کریم / ۱۷/۴۷
۶۶ - رسائل و رقائم / ۱۳۴
۶۷ - رسائل و رقائم / ۱۳۴
۶۸ - کتاب اقدس / بند ۱۴۹/۱۴۱
۶۹ - برای یک نمونه بنگرید به کشف الغطاء / ۲ و نمونه دیگری از آن در رسائل و
رقائم / ۵۴۴
۷۰ - شرح حیات ابوالفضائل / ۲۲۶ حاشیه.
۷۱ - رساله نصوص الواح در باره فضائل اخلاق / ۲۳
۷۲ - شرح احوال ابوالفضائل / ۴۳۰

دکتر شاپور راسخ

در ورای همرنگی و جنگ میان فرهنگ ها

مقدمه

شاید شنوندگان ارجمند علاقه مند باشند که بدانند چرا ما به جای بحث از جلوه های گوناگون ادب و هنر می خواهیم در مورد فرهنگ یا تمدن گفتگو کنیم. عوامل مختلف این بنده را به انتخاب این موضوع بر انگیخت: اولاً شاید توجه فرموده اید که بعد از واقعه اسف آور ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ مهمترین موضوع بحث و تفکر در ممالک راقیه، دیگر مسأله همکاری یا رقابت اقتصادی نیست بلکه چگونگی بر خورد میان فرهنگ های مختلف و از جمله اسلام و غرب مشغله اصلی ذهن ها شده است. ثانیاً در بحث مبسوطی که یکی از جراید بین المللی یعنی روزنامه لوموند فرانسوی در تاریخ ۲۵/۱۱/۲۰۰۱ راجع به علل محسود یا مبعوض یا منفور شدن جامعه امریکا در نزد مردم سر زمین های دیگر به میان آورده علاوه بر تفوق اقتصادی و غلبه سیاسی و قدرت و سیطره نظامی، به عنصر فرهنگی اشاره کرده. یعنی ترس ملل جهان سوم از این که هویت ملی یا قومی خود را در برابر نفوذ روز افزون تمدن امریکا از دست بدهند.

سنوالی که ناچار مطرح می شود این است که آیا جامعه امریکا سرنوشت و پایان تکامل همه جامعه های دنیاست و گزیری از پذیرفتن شیوه زندگی و سازمان سیاسی و اقتصادی و اجتماعی امریکائیان نیست؟ ثانیاً در مقابل کسانی که مانند سامونل هانتینگتون جنگ میان فرهنگ ها (یا تمدن ها) را در قرن جدید اجتناب ناپذیر اعلام کرده اند یا کسانی که مانند فرانسیس فوکویاما نیل به دموکراسی سیاسی و لیبرالیسم اقتصادی امریکا را پایان تاریخ برای همه ملت ها دانسته اند، آیا موضع اهل بهاء چیست؟ آیا جامعه بهائی تمدن غرب را در بست می پذیرد و شرقی را به اخذ و اقتباس آن دعوت می کند؟ آیا این جامعه داد و ستد فرهنگی میان غرب و شرق و آمیزش و باروری متقابل آنها را ضروری می داند یا این که جویای تأسیس تمدنی جدید است و ورای فرهنگ شرق و غرب که در عین جستجوی وحدت، تنوع و کثرت بعضی جهات تمدن های ملل و اقوام جهان را حرمت می دارد؟

ادب و هنر هر ملتی بخشی از تجلیات فرهنگ آن ملت است و روح فرهنگ در همه مظاهر آن دمیده شده است همان طور که پیتریم سوروکین، جامعه شناس بنام می گفت (۱) وقتی فرهنگ جامعه هائی به سوی روحانیت یا بعکس به طرف مادیت گرایش دارد همه مظاهر آن فرهنگ از جمله شعر و موسیقی و انواع هنر این گرایش

را در خود متجلی می کند. از این رو بحث در مورد فرهنگ یا تمدن و آینده اش نمی تواند از حوزه علاقه مستمعان این مجمع محترم بیرون باشد. چون واقعه یازدهم سپتامبر امسال به عقیده جمعی نظریه برخورد و یا تنازع میان فرهنگ ها را به ثبوت رساند، بحث خود را از این مقوله آغاز می کنیم:

جنگ میان فرهنگ ها

ساموئل هانتینگتون (متولد ۱۹۲۷) استاد سابق دانشگاه های کلمبیا و هاروارد در سال ۱۹۹۳ مقاله ای در مجله امور خارجی Foreign Affairs زیر عنوان تصادم یا برخورد میان تمدن ها The Clash of Civilizations منتشر کرد که ناگهان مورد بحث پرشور همه محافل روشنفکری در غرب و شرق واقع شد و آراء موافق و مخالفی در مورد آن با حدت و شدت مطرح گردید. سه سال بعد، هانتینگتون این مقاله را مفصل تر کرد و به صورت کتابی زیر همان عنوان منتشر نمود. (۲) محصل کلام او این است که اگر در قرن نوزدهم مسأله اصلی بیداری حس ملیت و نزاع ملیت ها بود و اگر قرن بیستم را - لا اقل تا پایان جنگ سرد میان دو ابرقدرت، به عنوان دوره نزاع ایدئولوژی ها توصیف کنیم به قرائن بسیار باید تصدیق کرد که قرن بیست و یکم دوران برخورد یا تصادم میان تمدن ها خواهد بود. از دیدگاه مؤلف آن کتاب آنچه منبع اقوم و ملل را گرد یکدیگر جمع خواهد کرد چالش ها و سنخیت های فرهنگی خواهد بود و سرحدات سیاسی کمتر اهمیت خواهد داشت که مرزهای مذهبی، قومی و فکری. اکنون برخورد میان تمدن هاست که دارد جانشین نزاع میان بلوک های ایدئولوژیک سابق می گردد.

پرفسور هانتینگتون قائل به وجود هفت یا هشت تمدن اصلی در دنیای معاصر است؛ غربی، تمدن امریکای لاتین، افریقائی، اسلامی، چینی، هندی، بودائی، ژاپونی و بالاخره تمدن جوامع ارتدکس مذهب. او خطر برخورد میان تمدن اسلام و تمدن مسیحی غرب را بیش از خطر های دیگر پیش بینی می کند یک پیش بینی که ظاهراً وقایع یوگسلاوی و در حال حاضر جنگ میان حکومت طالبان افغانستان و ابر قدرت امریکا آن را تأیید می نمایند.

چنین به نظر می رسد که هانتینگتون فرهنگ و تمدن را غالباً به یک معنی به کار می برد و در باره آنها می گوید: فرهنگ و تمدن عبارتند از روش زیست بطور کلی که مجموعه ای از ارزش ها، مقررات، نهادها یا تأسیسات و صور تفکر و مانند آن را در بر می گیرد. وی هشت مشخصه را برای فرهنگ یا تمدن غرب قائل است:

- ۱ - برخورداری از میراث یونانی و رومی ۲ - پیروی از مسیحیت ۳ - کاربرد زبان های اروپائی ۴ - تفکیک میان دین و حکومت یعنی میان امور روحانی و امور عرفی و مدنی ۵ - حکومت قانون ۶ - تنوع و تکثر اجتماعی منجمله از نظر تشکل طبقاتی ۷ - وجود نهاد های دموکراتیک که رابط میان حکومت و مردم هستند (۳) و بالاخره فرد گرایی Individualism بر طبق آماری که کتاب هانتینگتون ارائه می

کند ۳۲/۳ درصد جمعیت جهان پیرو مسیحیت اعم از غربی و شرقی و ارتدکس است (۴) و بعد جامعه های مسلمان قرار می گیرند که ۱۹/۲ درصد جمعیت کره ارض را در بر می گیرند. جدول دیگر که مربوط به سال ۱۹۹۳ است و از وسعت مناطق جغرافیایی تحت نفوذ هر آئین حرف می زند حکایت از آن دارد که ۲۴/۲ درصد سرزمین های عالم زیر سلطه تمدن غرب است (فارغ از امریکای لاتین و جامعه های ارتدکس) در حالی که پوشش اسلام شامل ۲۱/۱ درصد سطح کره مسکون می شود. به عبارت دیگر فاصله میان غرب و اسلام چه از نظر جمعیت و چه از لحاظ وسعت سرزمین های تحت اشراف این دو قلیل است و به این ترتیب غرب هم‌اوردی نیرومند در مقابل خود به نام جهان اسلام داشته و دارد.

هانتینگتون ضمن بیان عوامل توانمندی و برتری غرب، نشانه ها و قرائن انحطاط این تمدن را هم ناگفته نمی گذارد و به هیچ وجه موافق با دعوی آن کسانی نیست که می گویند غرب عالی ترین صورت تمدنی را در اختیار خود دارد و باید آن را به سراسر جهان تعمیم دهد. به اعتقاد او چنین دعوی هم بنیادش برخطاست و هم خطرناک و به دور از اخلاق است که غرب بخواهد که اقوام دیگر اجباراً ارزش ها - نهادها و بالجمله فرهنگ غربی را عیناً بپذیرند و به کار آرند. عصر گسترش استعماری اروپا و غلبه مطلق تمدن او بسر آمده است و بعد از پایان خطر ناشی از اتحاد جماهیر شوروی منطبق ندارد که ممالک متحده امریکا بخواهد سیطره عمومی خود را در همه قاره ها بر کرسی نشاند. علاوه بر این اگر هم تمدن غرب به اوج ترقی خود رسیده باشد آن نیروی محرک اقتصادی یا جمعیتی را ندارد که بخواهد اراده خود را بر جامعه های دیگر تحمیل کند (۵) نفس ادعای فراگیری جهانی توسط نمایندگان تمدن غرب محرک جامعه های مسلمان آسیا یا آفریقا خواهد بود که آنها نیز دعوی تعمیم جهانی اسلام را دارند. در نتیجه راه را بر منازعه میان کشورهایی که پرچمدار تمدن غرب یا تمدن اسلام هستند باز خواهد کرد. (۶)

ارزش تمدن غرب در جهان شمولی Universalism و دنیا گیری آن نیست بلکه در خصوصیت منحصر به فرد آن است که اعتقاد به مسیحیت در عین اندیشه انسان باوری، احترام به قانون در عین آزادی فردی، دموکراسی سیاسی، قبول تعدد و تکثر افکار و روش ها، فرد گرانی و حرمت حقوق بشری است. وظیفه رهبران غرب این نیست که بخواهند دیگر تمدن ها را برطبق مدل غربی باز سازی کنند که مسلماً از عهده اش بر نخواهند آمد بلکه باید همان خصوصیات خوب تمدن غرب را (برای خود) حفظ و تقویت نمایند و البته مقتدرترین دولت ها که ممالک متحده امریکاست در این مورد وظیفه ای مضاعف خواهد داشت.

ساموئل هانتینگتون وظائف مشخصی را نیز علاوه بر آنچه رفت برای دول غربی خصوصاً امریکا قائل می شود از جمله ممانعت از افزایش قدرت نظامی کشورهای مسلمان و کشورهای متعلق به فرهنگ و تمدن چین و نیز نگاهداری برتری فنی و نظامی غرب بر دیگر جامعه ها و تمدن ها و نیز توصیه می کند که غرب از مداخله

در امور سایر تمدن‌ها پرهیز کند که خود این مداخله می‌تواند موجب بی‌ثباتی و نزاع عمومی در این جهان کثیرالتمدن گردد.

نویسنده نامبرده وقوع یک جنگ عمومی را که در آن کشورهای تمایزناپذیر تمدن‌ها درگیر شوند غیر محتمل می‌داند معذکامکان آن را به طور قطعی نفی نمی‌کند و این خطر را بیشتر در جهت شدت گرفتن اختلاف و نزاع میان ممالک مسلمان و غیر مسلمان می‌بیند. از مطالب خواندنی کتاب هانتینگتون موضوع تجدید حیات یا بازخیز اسلام است. به گفته او بیش از پیش جمع‌کنندگی از مردم مسلمان به سوی اسلام روی می‌آورند و در آن تکیه‌گاه هویت خود، جهت و هدف زندگی خود، عامل ثبات و توجیه موجودیت خود، وسیله رشد و نما و قوت خود و بالأخره سرچشمه امید و آرزوی خود را می‌جویند (ص ۱۱۷). این بازخیز یا تجدید حیات را با عمق و وسعتی که پیدا کرده می‌توان آخرین مرحله نحوه تطابق تمدن اسلامی در برابر غرب دانست. این بازخیز کوششی خواهد بود که راه حل مسائل در خود اسلام و نه در ایدئولوژی‌های غربی جستجو شود. شاید بتوان گفت که راه حل این خواهد بود که مسلمانان تجدید را بپذیرند در عین حال که فرهنگ غرب را رد و نفی می‌کنند و ضمناً بار دیگر به اسلام به عنوان رهبر و راهنما در دنیای مدرن روی آور شوند. به گمان مؤلف جلوه‌های سیاسی این تجدید حیات کمتر عمومیت یافته‌اند که جلوه‌های اجتماعی و فرهنگی آن.

هانتینگتون بازتاب شرقیان در برابر جریان تجدید و غربی شدن را از سه قسم دانسته؛ یکی طرد و رد هم تجدید و هم غربی شدن چنانکه نزد بنیادگران مذهبی دیده شده و می‌شود. گاه مسموع شده که این گروه حتی استفاده از تلویزیون، تماشای سینما - کاربرد ساعت دستی را تحریم کرده‌اند. دوم قبول کامل تجدید و سیر به سوی تمدن غرب که کمال اتاتورک در ترکیه نماینده‌گویای این گونه بازتاب بود و بالأخره سوم، قسمی که رواج آن بیشتر است. کوشش در ترکیب و تلفیق تجدید با ارزش‌ها و رفتارها و رسوم و نهاد‌های اساسی فرهنگ خودی است که از جمله پیش‌کسوتان آن سید جمال‌الدین افغانی و محمد عبده و دیگر اصلاح‌طلبان بودند که می‌خواستند اسلام را دوباره با نوگرانی و تجدید آشتی دهند.

انتقاد یا وجود ظاهر فریبنده نظریه تنازع میان فرهنگ‌ها و شواهدی که در حوادث زمان حاضر می‌توان برای آن جست‌نظریه مذکور مورد انتقاد شدید عده‌ای از محققان و متفکران قرار گرفته و حتی روسای دولت‌ها چون رئیس‌جمهور فرانسه و رئیس‌جمهور آمریکا لزوم قطعی برخورد میان تمدن اسلام و تمدن غرب را مردود شمرده‌اند.

یکی از انتقادات همان است که مردم‌شناسان فرهنگی مطرح کرده‌اند از جمله کانکلینی N.G. Conclini عضو دانشگاه مکزیک در کتاب "کلیدهای قرن بیستم" از انتشارات یونسکو (۷) که زیر عنوان "بسوی یک برخورد یا تصادم میان فرهنگ‌ها

یا به سوی اختلاط و امتزاج آنها" نوشته است که البته شواهدی بر تصادم فرهنگ‌ها به چشم می‌خورد چون برخورد فرهنگ اسلامی با فرهنگ مسیحی در یوگسلاوی سابق. اما نشانه‌های آمیختگی و امتزاج فرهنگ‌ها لااقل به همان اندازه نمودار است. میراث فرهنگی ملل هرگز یک مجموعه در بسته نبوده بلکه از طریق تبادل و داد و ستد با سایر فرهنگ‌ها ساخته شده و رشد و نما کرده و به مرحله کنونی رسیده است. دو فرهنگ می‌توانند در کنار هم قرار گیرند بدون آن که لزوماً باهم تصادم داشته باشند. وقتی ملاحظه می‌کنیم که مهاجران امریکای لاتین در لوس آنجلس یا میامی تا چه اندازه تأثیر نهاده‌اند دیگر نمی‌توانیم بگوئیم که نفوذ و اثر فقط از جانب فرهنگ غالب یعنی تمدن امریکا بوده است. مؤلف پس از برشماری عواملی که به اختلاط و امتزاج hybridation فرهنگی یاری می‌کنند به این نتیجه می‌رسد که مجاورت و سازگاری متقابل میان فرهنگ‌ها مهمتر از تصادم و معارضه آنها است.

در همین زمینه ادوارد سعید استاد ادبیات تطبیقی در دانشگاه کلمبیا بحثی دقیق‌تر دارد (۸) وی می‌گوید هم تمدن غرب بسیارچیزها از تمدن اسلام آموخته و هم تمدن اسلام در طول زمان در رابطه مبادله، مشارکت یا بهم آمیختگی با تمدن مغرب زمین سر کرده است. در عصر ما که روزگاریهم وابستگی و تأثیر و تأثر متقابل فرهنگ‌هاست به چه منطقی می‌توان رابطه میان تمدن‌ها یا فرهنگ‌ها را به تصادم و تعارض محدود کرد؟ چنین می‌نماید که هانتینگتون برای فرهنگ‌ها هویت هائی بکلی مستقل و مجزی از هم، بسته بر روی هم و برکنار از جریان‌ها و ضد جریان‌ها که در طول تاریخ درون هر یک از فرهنگ‌ها پیوسته روی داده و می‌دهد تصور کرده است، تصویری که پایه استواری در واقعیت ندارد. چطور می‌توان ثابت کرد که اسلام از مشارکت در جریان تجدد و تعلق به جهان متجدد بکلی عاجز و ناتوان است؟ پرفسور ادوارد سعید سخن استاد اقبال احمد متفکر بنام پاکستانی را که اندکی قبل از مرگش در مجله‌ای نوشته بود یادآور می‌شود که روا نیست اسلام را به یک نظام حقوقی و جزائی تنزل و تقلیل (۹) دهند و جنبه‌های روحانی و انسانی و علم الجمالی و نیز روشنگرانی اسلام را بکلی نادیده گیرند.

حاصل کلام ادوارد سعید این است که اگر هم در تاریخ گاه روابط جنگ و ستیز میان تمدن‌های دیده شده، چنان که در طی جنگ‌های صلیبی، اما در اکثر اوقات روابطی نزدیک تمدن‌های اسلام و غرب را به هم پیوند زده است. انتقاد دیگری که بر نظریه هانتینگتون می‌توان کرد ارتباط به معنی و مفهوم غرب پیدا می‌کند. غرب یک کلیت یک پارچه و یک دست نیست و چنان که ادگار مورن Morin در کتاب *Penser l'Europe* یعنی اندیشیدن در باره اروپا (۱۰) گفته است تمدن غرب حالت Polyculture یعنی فرهنگ در عین حال واحد و متکثر را دارد. از این رو بی‌جهت نیست که خود پرفسور هانتینگتون تمدن اسلاو Slave و ارتدکس را از تمدن غرب جدا کرده و امریکای لاتین را هم در طبقه‌ای مجزی ارائه نموده است. فرهنگ‌های گوناگونی که زیر لوای غرب می‌آیند هر کدام مشخصه‌های خاص خود را دارند و در درون آنچه تمدن غرب نامیده میشود جریان‌ات متضاد و متعارض بسیار

روی داده و می دهد چنان که در همان غرب انسان مدار (هومانیست) انسان در بعضی رژیم ها به مرتبه شیئی و ابزار تنزل کرده و فقط وسیله ای در دست مقاصد رهبران مقتدر شده است. (۱۱) و هم چنین عقل گرایی یا اسیونالیسم غربی مانع از آن نبوده که گرایش های شدید انفعالی و هیجانی در جهت مخالف خرد و نیز مکتب های فکری معتقد به ماوراء عقل در همان دیار به ظهور رسد.

در مورد اسلام هم جای بحث هست که مراد کدام اسلام است؟ اسلام وسیع النظر یا اسلام بنیاد گرایان که مدعی بازگشت به اصل و مبدء دیانت هستند و آیا امروز چیزی به نام تمدن اسلامی واقعبیت عینی دارد یا نه؟ در این جا مناسب است که سخن یک شاعر و نویسنده سوریه ای را نقل کنیم که در مقاله ای در روزنامه لوموند ۲۰۰۱/۱۱/۱ نوشت (۱۲) این دشمنی که غرب می خواهد برطبق نظریه برخورد تمدن ها با آن بجنگد یعنی تمدن عرب-مسلمان، کجاست؟ این تمدن دیگر وجود خارجی ندارد چه بر اساس همان علم و هنر و معماری و فلسفه و سایر مظاهر فرهنگ اسلامی بود که مغرب زمین تمدن خود را بنیاد نهاد. از این گذشته، مسلم است که نه در گذشته و نه در آینده همه مسلمانان زیر لوای واحد در نیامده اند و نخواهند آمد و بنا بر این دشمن واحد مشخصی به نام جهان اسلام که غرب بخواد با آن بجنگد وجود عینی ندارد. فرضیه برخورد میان تمدن ها یک اندیشه فلسفی نیست بلکه یک عقیده کاملاً سیاسی است، فکری است که به طور ضمنی و کنائی غلبه و سلطه تمدن غرب را بیان می کند و قائل به وابستگی و از خود بیگانهگی اصحاب تمدن های دیگر است.

بر آنچه رفت اضافه کنیم که مسلماً بنیاد گرایان وارث اخوان المسلمین و اصحاب جهاد و اعوان و انصارشان را نمی توان نماینده کل جامعه اسلامی انگاشت و همه مسلمانان را به نفرت از تمدن غرب متهم کرد. چه بسا متفکران که در جامعه های مسلمان منجمله ایران به جای غرب ستیزی بی فائده بر آن هستند که باید علم و فن غربی را تسخیر کرد و در عین حال معنویت فرهنگ بومی را نیز نگاه داشت. (۱۳)

سیر به سوی یکرنگی فرهنگی

درست در قطب مقابل نظریه تصادم میان فرهنگ ها باید از نظریه کسانی یاد کرد که تمدن غرب را سرنوشت محتوم همه جوامع می دانند. فرانسیس فوکویاما Fukuyama استاد اقتصاد سیاسی بین المللی در مدرسه عالی جان هاپکینز از این دسته است که کتابش زیر عنوان پایان تاریخ (نشر ۱۹۹۲ م) غوغائی به راه انداخت. فوکویاما بر آن است که جامعه امریکا با دموکراسی سیاسی و لیبرالیسم اقتصادی و چیرگی بازار آزادش نقطه نهائی سیر تکاملی جامعه انسانی است. منطق این گروه از متفکران را میکائیل هوارد M. Howard خوب خلاصه کرده است آن جا که می گوید:

مردم غرب در این اندیشه متفق الرأی هستند که تنوع و تکثر فرهنگی یک پدیده ناپایدار و از میان رفتنی است که دیر یا زود با توسعه و بسط یک فرهنگ جهان گرای مبتنی بر ارزش های اساسی فرهنگ غرب معدوم خواهد شد. جالب توجه این است که فوکویاما طی مقاله ای در روزنامه وال استریت ، اخیراً اظهار کرده (۱۴) که وقایع اخیر نیویورک و واشینگتن نظریه او را مطلقاً رد نکرده بلکه وی اطمینان دارد که سرانجام تجدد و غرب گرانی پیروز خواهد شد. به قول او " درست است که بعضی کشورهای عقب نگر مقاومت می کنند اما مشکل می توان شکل دیگری از تمدن (یعنی غیر از تمدن غربی امریکائی) پیدا کرد که آدمی شوق و ذوق زیستن در آن را داشته باشد فراموش نکنیم که هم سوسیالیسم، هم نظام سلطنتی، هم فاشیسم و هم دیگر صور حکومت های استبدادی همه از اعتبار افتاده اند و به عبارت دیگر از پذیرفتن دموکراسی غربی گزیری نیست. باز به گفته او " در وراء دموکراسی آزاد و بازار آزاد دیگر چه هدفی هست که بتوان امید نیل به آن را باز در دل پرورد؟ پس باید فکر پایان تاریخ را قبول کرد." فوکویاما استدلال می کند که وی درست در آستانه سقوط نظام کمونیسم در سال ۱۹۸۹ پیش بینی کرده بود که جریان تجدد و سیر به سوی دموکراسی لیبرال احتراز ناپذیر است و ناچار این نظام اخیر به دورترین و وسیع ترین مناطق جهان گسترش خواهد یافت همان طور که در اتحاد جماهیر شوروی اتفاق افتاد.

البته فوکویاما نظرش بر این نیست که هر چه در دموکراسی های استواری چون امریکا- فرانسه و سوئیس واقع می شود عاری از نقیصه و جلوه نمای کمال مطلوب است. به عقیده او نقصان در اصول اساسی دموکراسی یعنی آزادی و برابری نیست فقط در نحوه اجرای این اصول به هم پیوسته است. حتی فوکویاما منکر این نیست که ممکن است بعضی کشورها به صور ابتدائی تر حکومت و سازمان دهی چون تئوکراسی یا دیکتاتوری نظامی رجعت کنند یعنی سیر قهقرائی داشته باشند، اما به زعم او ایده آل دموکراسی لیبرال که نقطه اوج تحول جوامع است از آنچه به طور اصولی هست نمی تواند بهتر شود. مراد از پایان تاریخ پایان حوادث تاریخی نیست منظور نیل جامعه به عالی ترین شکل سازمان هانی است که از نظر هگل با استقرار دولت لیبرال تحقق می یافت و از دید مارکس با برقراری جامعه اشتراکی.

این نکته نیز درخور یاد آوری است که فوکویاما تبیین اقتصادی تاریخ را با تفسیر روانی و اخلاقی آن توأم می کند. هگل می گفت که با دو انقلاب اجتماعی امریکا و فرانسه که موجب شناسایی حقوق بشری شد تاریخ به پایان رسید زیرا اشتیاق آدمیان به آنکه پایگاه انسانی انسان شناخته و ارج گذاری شود، اشتیاقی که همواره محرک تاریخ بشری بوده (۱۵) به کامیابی رسیده است. فوکویاما هم می گوید با دموکراسی لیبرال بشر به آرزوی نهائی خود فائز شده است. از سوی دیگر هر گاه به تبیینات اقتصادی تاریخ نظر کنیم به این نتیجه می رسیم که تکامل وسائل تولید یعنی تکنولوژی، تراکم بی حد و حساب ثروت را ممکن کرده و این جریان هم به نوبه خود موجب همگونگی روز افزون جوامع بشری شده و فارغ از این که منشاء تاریخی یا

میراث فرهنگی جامعه‌ها چه بوده، توسعه و تجدد اقتصادی، آن جامعه‌ها را بیش از پیش همانند یکدیگر می‌کند و منطق اقتضا می‌کند که مسیر همه آنها به سوی کاپیتالیسم یا نظام سرمایه‌داری باشد و به این ترتیب دموکراسی لیبرال و لیبرالیسم اقتصادی منضم به نظام سرمایه‌داری نقطه‌های تکاملی اجتماعات انسانی خواهند بود.

باید متذکر شد که فوکویاما تنها کسی نیست که در مورد سیر جامعه‌ها در جهت الگو و مثال غربی سخن رانده است بسیاری از جامعه‌شناسان و مفسران یا فلاسفه تاریخ نیز تحول جامعه‌های غربی را الگویی برای سراسر جوامع عالم تصور کرده‌اند از جمله اولین کتبی که با روش‌های علمی یا شبه علمی به آینده پژوهی پرداخت اثر معروف هرمن کان Kahn و همکارش آنتونی و نیز Wiener بود، تحت عنوان سال ۲۰۰۰ (۱۶) و نیز از دیدگاه کان و همکارش تمدن غرب نمونه‌والای همه تمدن‌هاست و پیش‌بینی تحولات آینده جهان را بر اساس مشاهده‌گرایی هانی باید کرد که در مغرب زمین به چشم خورده و می‌خورد. از نظر نویسندگان نامبرده ۱۳ تحول عمده بازگویی دگرگونی‌های اساسی دراز مدت در همه جوامع خواهد بود چنان که در مغرب زمین به تجربه رسیده است؛

۱ - تمایل به فرهنگی حس‌گرایی یعنی معطوف به حس و تجربه، فرهنگی عرفی، انسان‌مدار، قائل به عمل، سودجوی، قراردادی ولذت‌طلب. ۲ - ایفای نقش نخبگان در جامعه‌های بورژوا توسط دیوانسالاران دموکراتیک یا ناسیونالیست ۳ - تراکم دانش‌ها و اطلاعات علمی و فنی ۴ - نهادی شدن تغییرات خصوصاً از راه تحقیق و توسعه، اختراع، نشر اختراع یعنی طراحی تغییرات به موجب اندیشه و اراده آدمیان ۵ - فراوانی و وقور روز افزون نعمت (مراد نعم مادی است) و سیر جامعه به سوی تمدن فراغت ۶ - وقوع صنعتی شدن و حصول تجدد در پهنه جهانی ۷ - رشد و کثرت یافتن جمعیت ۸ - رشد سریع جمعیت شهری و پدیدار شدن شهرهای غول‌پیکر ۹ - کاهش اهمیت مشاغل بخش اول اقتصاد یعنی زراعت و معدن کاری و در مراحل بعدی کاهش اهمیت بخش دوم یعنی صنعت به نفع مشاغل خدماتی ۱۰ - گسترش سواد و تعمیم تربیت و تعلیم ۱۱ - قدرت متزاید وسائل تخریب جمعی ۱۲ - سرعت گرفتن آهنگ تحول و تغییر و بالأخره ۱۳ - تمایل روز افزون به عمومیت یافتن و جهانی شدن تغییراتی که ذکرش رفت.

به این ترتیب ملاحظه می‌کنیم که این دو محقق و همکارانشان روندهایی را که در حال حاضر در جامعه‌های پیشرفته غرب دیده‌اند منجمله افزایش اوقات فراغت و وقور نعمت را به سراسر جهان تعمیم داده‌اند و حتی اظهار عقیده کرده‌اند که این تحولات تا آینده دور عیناً ادامه خواهد یافت.

انتقاد یکی از قوانین اصلی عالم حیات سیر به سوی پیچیدگی فزاینده است این پیچیدگی روز افزون نخست به صورت تکثر و تنوع differentiation ظاهر می‌شود چون سلول واحدی که در رحم مادر به وجود می‌آید و به مرور زمان اجزاء و

اعضای بدن از هم جدا و نمودار می شوند و این قانون حرکت به سوی تنوع و تکثر را اسپنسر بر عالم اجتماع هم تطبیق کرده و گفته است جامعه از کلان های ساده اولیه به سوی جوامع پیچیده امروزی با تقسیم کار روز افزون و تفاوت یافتن افکار و رفتارها سیر می کند در عین حال اجزاء و اعضای بدن زنده (ارگانیسم) در پیوند متقابل با یکدیگر تشکیل شخصیت واحدی را می دهند منتهی در این مرحله وحدت حالت پیچیده تری دارد و در سطح والاتری از آن سلول واحد اولیه قرار دارد. لهذا هر قدر جامعه ها نیز رشد و تکامل یابند تفاوت ها بیشتر می شود و یکسانی نخستین جای خود را به ناهمسانی روز افزون می دهد معذک امکان حصول اتحاد و وحدت در سطح بالاتری به وجود می آید. فرهنگ یا تمدن هم همین جریان تحول را دنبال می کند و با پیشرفت جامعه ها ضرورتاً ناهم رنگی بیشتری شود اما در عین حال امکان آن به وجود می آید که وحدت و یکپارچگی در سطح بالاتری ایجاد شود. امروزه در همه جای عالم نشانه های قوت گرفتن هویت قومی و ملی به چشم می خورد و در عین حال سیر به سوی جهانی شدن در زمینه امور اقتصادی - ارتباطی و حتی امور فرهنگی مطرح است و از این هم گزیر نیست. ساده تر این که سیر جوامع و فرهنگ ها نه منحصرأ به سوی کثرت است و نه لزوماً به سوی بهم پیوستگی و وحدت، بلکه به اقوی احتمال تحقق کثرت و تنوع غنی کننده در قالب وحدت پیوند دهنده خواهد بود چنان که به جای خود خواهیم آورد.

حاصل کلام این که نفس به چالش فرا خواندن غرب و سلطه سیاسی، اقتصادی، فنی و فرهنگی او و حتی دموکراسی و لیبرالیسم اقتصادی مغرب زمین از جانب گروه های فقیر و متعصب در اسلامیت و متعلق به یک سرزمین عقب مانده (افغانستان) که می خواهند به سنن اولیه عالم اسلام از جمله اعلام جهاد به هر که مسلمان نیست باز گردند، گواهی روشن بر این نکته است که امکان یکرنگی و یک گونگی فرهنگ ها لااقل در آینده نزدیک نخواهد بود. شدت احساسات ضد امریکائی که از سودان و مصر تا پاکستان و مالزی را در هفته های اخیر فراگرفته قبول اندیشه فوکویاما را دشوار می کند.

نکته دیگر این که فرض کنیم حتی تروریست های اسلامی چنان که رنه ژیرارد Girard مؤلف کتاب "خشونت و امر قدسی" (۱۹۷۲) انگاشته، پذیرفتار تکنولوژی غرب و نحوه سازمان دهی غرب بوده و با همان سلاح ها در روز ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به نیویورک و واشینگتن حمله کرده اند. (۱۷) اما در باره انبوه عظیم و وسیع مسلمانان که در خط تروریسم نبوده و نیستند ولی به اسلام شدیداً متمسک هستند چه باید گفت؟

ضمناً از کجا ثابت شده که اسلام با تجدد منافات کلی دارد و یا به ثبوت رسیده که چون غرب همراه با تجدد به شک آوری، عقل باوری، دین ستیزی، مادیت، عرف و قانون عرفی گرانیده است لزوماً هر جامعه دیگری هم در مسیر تجدد خود باید همین مدارج را طی کند؟ قبلاً گفته ایم و حال تکرار می کنیم که تعدد فرهنگ ها و داد وستد و تأثیر و تأثر میان آنها یک واقعیت تاریخی بوده و هست و فرهنگ امریکا و

فرهنگ اروپا که خود در برگیرنده فرهنگ های فرعی متعدد هستند (Polycultur) به هیچ روی فقط توسط نژاد سفید غربی به وجود نیامده و توسعه نیافته اند. در مقدمه ای که دو استاد دانشگاه هاروارد بر یک کتاب لغت به نام Global culture, a dictionary نوشته اند، تصدیق می کنند که فرهنگ اروپا و غرب به طور کلی مدیون بسیاری از فرهنگ های دیگر است از جمله فرهنگ اسلامی و تمدن عرب که دانش و فلسفه کلاسیک یونانی را به اروپائیان منتقل کرد و نیز فرهنگ افریقائی تباران ساکن امریکا که بر اثر تجربه دردناک دوره بردگی، اندیشه آزادی را در دموکراسی آن سرزمین رسوخ دادند. هرگاه فرهنگ را به دو جزء عالی و عادی تقسیم کنیم هم فرهنگ عالی امریکا یعنی ادبیات - موسیقی - رقص - نقاشی - پیکرتراشی - سینما و تلویزیون و هم فرهنگ عادی یعنی طبّاحی، بازی و ورزش و امثال آنها از انواع فرهنگ های دیگر چه اروپائی، چه آسیائی، چه افریقائی، چه حتی امریکائی لاتینی؛ بسیار عناصر را به عاریت گرفته اند پس " گمان نباید برد که موسیقی یا سینما یا برنامه های تلویزیون امریکا که در سراسر جهان عرضه می شود برای سرزمین های دیگر جنبه خارجی دارد و موجب فساد و تباهی فرهنگ بومی می شود همان طور که مثلاً موسیقی پل سیمون وقتی به افریقا می رود عنصر بیگانه نیست بلکه آشنائی است که به خانه خود باز می گردد."

نکته دیگر این که فوکویاما از نهاد های سیاسی - اقتصادی غرب ستایش می کند و آنها را نمودار فرجام تحول می شمرد. اما نباید فراموش کرد که تمدن غرب لااقل از آغاز قرن بیستم و در طول آن قرن مورد انتقاد بسیاری از متفکران غرب چون اسوالد اسپنگلر و پینیریم سوروکین قرار گرفت. سوروکین تمدن حسی و مادی را که غرب حامل و ناقل آن است مطلقاً نقطه غائی تکامل فرهنگ ها نمی داند و بر آن است که علائم انحطاط و زوال این تمدن در همه جا آشکار شده از رواج جنگ و خشونت گرفته تا حالت پیری و از دست دادن قدرت خلاقیت در بسیار زمینه ها و فزونی تناقض ها و تضادهای داخلی و ناتوانی در بهم آشتی دادن عناصر بیگانه. سوروکین بر این باور است که تمدن ناچار است بار دیگر به سوی ارزش های روحانی باز گردد و این بار تعادلی میان معنویت و عقل و حس که در گذشته هر یک منفرداً بنیاد اصلی دوره ای از تمدن در تحولات مستمرش بود، پدید آورد.

اسوالد اسپنگلر آلمانی (۱۸۸۰ - ۱۹۳۶) در کتاب " انحطاط غرب " تمدن ها را به ارگانیزم های زنده تشبیه می کند که هر کدام زمان تولد، کودکی، بلوغ، شباب یا شکفتگی و بالأخره مرحله سالخوردگی و زوال یا پُرمردگی را در پیش دارد و تمدن غرب هم از این حکم کلی نمی تواند مستثنی باشد. اسپنگلر قائل به وجود هشت فرهنگ مختلف است (تمدن های مصری - بابلی - هندی - چینی - مکزیکی - عرب - باستانی یعنی یونانی و رومی و بالأخره غربی) و می گوید هر فرهنگی روح مخصوص خود را دارد که وقتی همه استعدادات مکنون خود را به ظهور رساند و تحقق بخشید رو به خاموشی می رود. شکفت آن که اسپنگلر امکان بقای فرهنگ در شرف مرگ را از طریق پیوند با فرهنگ های دیگر نمی بیند و در نظر او فرهنگ ها

مثل غرفه های بسته بدون پنجره در مقابل میراث های فرهنگی دیگر هستند. البته هم بیولوژیسم نظریه اشپنگلر را می شود نقد و رد کرد و هم فکر بستگی و در خود رفتگی فرهنگ ها را اما نمی توان از اهمیت این نظر او غافل شد که وقتی فرهنگ از روح خود یعنی قدرت آفرینندگی نخستین خویش عاری شد به مرحله " تمدن " یعنی چیزی ساختگی تنزل می یابد که به جای جوش و شور خلاقیت، راحت طلبی مادی می آید و جای عاطفه و هیجان را عقلانیت خشک اشغال می کند.

ناگفته نماند که در جامعه های شرقی و غیر اروپائی هم بسیارند روشنفکرانی که در برابر تمدن غرب یا جلوه هایی از آن تمدن مانند آزادی افراطی و بی بند و باری اخلاقی مقاومت دارند و در جستجوی آن نوع تجدد هستند که به انکار حقائق روحانی یا سیر به سوی فردیت و خود کامگی و کام طلبی مفرط و در نتیجه تزلزل نهاد های دیرین چون خانواده نینجامد.

نظرگاه بهانی در باره تمدن غرب و رابطه میان تمدن ها

مجموع کلام در این مورد آن که ستایش بعضی از جهات تمدن غرب هم در آثار حضرت باب و هم در الواح حضرت بهاء الله دیده می شود معذک همین تمدن از جهات متعدد دیگر مورد انتقاد است. ضمناً دیانت بهانی جویای تأسیس تمدنی است لاشرفیه و لاغریبه که در عین تمایز از تمدن غرب و شرق مزایای هر دو را در بر دارد.

قرائن و امارات بسیار موجود است که حضرت باب با کسب علوم و صنایع از غرب کاملاً موافق بودند. در کتاب چهار شان در باب یازدهم از واحد دهم آمده است که اهل بیان باید در صنایع کوشش کنند و مانند اروپائیان مراحل ترقی را طی نمایند و از صنایع خود دیگران را نیز منتفع سازند. در همان کتاب در باب هفدهم از واحد دهم آمده (۱۸) که در این عالم باید هر چیزی به اسباب خودش ایجاد شود مانند این که اروپائیان با فراهم کردن وسائل و اسباب مظفر و غالب شدند اهل بیان نیز باید پیروی آنان را کنند و در امور خود به اسباب متوسل شوند و منتظر امور غیبیه موهومه نباشند. در موضع دیگر باز در چهار شان فرموده اند (باب هشتم از واحد نوزدهم) که آنچه صنایع از زیر دست اهل بیان خارج می شود باید به درجه کمال باشد.

تحسین تمدن غرب در آثار حضرت بهاء الله به این صورت مذکور است:

" امروز آفتاب صنعت از افق آسمان غرب نمودار و نهر هنر از بحر آن جهت جاری. باید بانصاف تکلم نمود و قدر نعمت را دانست. لعمر الله کلمه انصاف بمثابه آفتاب روشن و منیر است از حق می طلبیم کل را بانوارش منور فرماید "

(لوح طرازات)

در زمینه دموکراسی پارلمانی حضرت بهاءالله فرموده اند: **" حال آن چه در
لندره امت انگریز بان متمسک خوب بنظر می آید چه که بنور سلطنت
ومشورت امت هر دو مزین است"** (لوح دنیا)

و نیز قابل یاد آوری است که حضرت بهاءالله در خطاب به ملکه ویکتوریا اورا
به مناسبت الغاء نظام بردگی در کشورش تمجید فرموده اند. (۱۹)

هم جمال ابهی و هم حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله دو مبین معظم
کلمهالله، غرب و تمدن آن را از جهات متعدد مورد انتقاد قرار داده اند از جمله:
۱) از جهت گرایش مفرط به مادیت.

۲) از نظر میل بی اندازه به مصرف که امروزه اصطلاحاً Consumerism
خوانده می شود.

۳) از لحاظ میل غلبه و تسلط بر سراسر جهان.

۴) از نظر ساختن سلاح های جهنمی و سابقه تسلیحاتی.

۵) به مناسبت بی توجهی غربیان به دین.

۶) به ملاحظه سینات اخلاقی از قبیل خودکامگی ولذت طلبی و خروج از
جاده تقوی و عفاف و بالأخره.

۷) از جهت تعصبات مردم غرب خاصه تعصب ملی و تعصب نژادی.

نمونه ای از آثار مبارکه جمال اقدس ابهی را ذیلا نقل می کنیم:

**"براستی میگویم هر امری از امور اعتدالش محبوب چون تجاوز نماید
سبب ضرر گردد. در تمدن اهل غرب ملاحظه نمائید که سبب اضطراب و
وحشت اهل عالم شده. آلت جهنمیة بمیان آمده و در قتل و وجود بشقاوتی
ظاهر شده که شبه آن را چشم عالم و اذان امم ندیده و نشنیده. اصلاح
این مفاسد شقاویة قاهره ممکن نه مگر باتحاد احزاب عالم در امور و یا
در مذهبی از مذاهب. بشنوید ندای مظلوم را و بصلح اکبر تمسک نمائید."**
(از کلمات فردوسیة)

**" در جمیع امور باید رؤسا باعتدال ناظر باشند چه هر امری که
از اعتدال تجاوز نماید از طراز اثر محروم مشاهده شود. مثلاً حریت و
تمدن و امثال آن مع آن که بقبول اهل معرفت فانز است اگر از حد اعتدال
تجاوز نماید سبب و علت ضرر گردد"**
(از لوح مقصود)

**"الوان مختلفه دنیا اهل ملکوت اسماء را مشغول نموده مع آن
که هر ذی بصر و ذی سمعی شهادت بر فنای آن داده و میدهد. مشاهده
می شود اهل غرب باندنی شینی که فی الحقیقه ثمری از او حاصل نه
متمسک می شوند به شائی که الوف الوف در سبیل ظهور و ترقی آن
جان داده و می دهند"** (منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله - ص ۱۲۸)

حضرت بهاءالله در الواح خطاب به ملوک و رؤسای عالم ، جنگ و تسلیح و استعمار و استثمار ملل را صریحاً نهی فرموده اند. در خطابی به معشر ملوک می فرمایند:

"اِنَّاراکم فی کلّ سنة تزددون مصارفکم و تحملوها علی الرعیة ان هذا الا ظلم عظیم.

اثقوا زفرات المظلوم و عبراته و لاتحملوا علی الرعیة فوق طاقتهم و لاتخربوهم لتعمیر قصورکم... ان اصلحوا ذات بینکم اذا لا تحتاجون بکثرة العساکر و مهماتهم الا علی قدر تحفظون به ممالکم و بلدانکم... ان اتحدوا یا معشر الملوک، به تسکن اریاح الاختلاف بینکم و تستریح الرعیة و من حولکم ان انتم من العارفين...
در لوح خطاب به ویلهلم اول می فرمایند:

یا ملک تفکر فیہ و فی امثالک الذین سخرّوا البلاد و حکموا علی العباد. قد انزلهم الرحمن من القصور الی القبور اعتبر وکن من المتذکرین"

در آثار مبارکه حضرت عبدالبهاء و تبیینات حضرت ولی امرالله شرح سینات اهل غرب و معایب تمدن غرب به تفصیل آمده است از جمله در رساله مدنیّه و خطابات متعدد حضرت عبدالبهاء و در توقیع ظهور عدل الهی اثر حضرت ولی امرالله که به رعایت اختصار ناچار از نقل آنها چشم می پوشد و علاقه مندان را به آثار مذکور ارجاع می دهد.

نظر امر بهائی در مورد وحدت و کثرت فرهنگی

موضع امر حضرت بهاءالله در باره وحدت و کثرت فرهنگی را می توان چنین خلاصه کرد: آثار بهائی هر چند وحدت دین را توصیه کرده است یعنی مشارکت همه مردم جهان در اصول و ارزش های اساسی زندگی را خواستار شده ولی همواره تنوع فرهنگ ها را محترم شمرده و آن را عامل غنا و زیبایی عالم بشری محسوب دانسته. هر چند امر بهائی زبان واحد و خط واحد بین المللی را ضرور دانسته ولی حفظ زبان مادری را هم توصیه کرده است و حضرت بهاءالله در کتاب مستطاب اقدس علی رغم متعصبان زمان خود آموختن چند زبان را تجویز و سفارش کرده اند. با شناخت حق هر جامعه ای به بهره مندی از فرهنگ خاص خود در آثار بهائی، داد و ستد فرهنگی بین ملل تشویق شده و شرقیان را به آموختن علوم و فنون غربی و غربیان را به استفاضه از روحانیت شرقی دلالت نموده است. به فرموده حضرت عبدالبهاء (خطابات - ج ۲ - ص ۱۸) :

"از برای انسان دو بال لازم است یک بال قوه مادیه و مدنیت جسمانی، یک بال قوه روحانیه و مدنیت الهیه است بیک بال پرواز ممکن نیست دو بال لازم است"

و در اشاره به تمدن غرب فرموده اند (خطابات ج ۲ - ص ۲۵):

"جمع این خونریزی ها و آلات جنگ و حرب از نتایج مدنیت مادیه است هرگاه این مدنیت مادیه به مدنیت الهیه منضم شود آن وقت کامل گردد"

در مکتوب آن حضرت خطاب به مدیر مجله شرقی لندن آمده (خطابات - ج ۳ - ص ۷۰۶):

"در این سفر { امریکا و اروپا } هر چند واضح و مشهود گردید که عالم غرب در مدنیت مادیه ترقیات فوق العاده نموده ولی مدنیت الهیه نزدیک است که بکلی فراموش شود زیرا جمیع افکار در عالم طبیعت غرق گردیده... در عالم طبیعت قوه اعظم تنازع در بقاست و این منازعه در بقاء مبدء و منشاء جمیع مشکل ها و سبب جنگ و جدال و عداوت و بغضاء بین جمیع بشر است"

در کنگره ارتباط شرق و غرب در تالار کتابخانه ملی واشینگتن در ۲۰ اپریل ۱۹۱۲ فرمودند (خطابات ۲ - ۳۱) که ایران و امریکا باید به یکدیگر معاونت نمایند "تا آن که مدنیت مادیه امریکا در ایران و مدنیت روحانیه ایران در امریکا نهایت نفوذ و تأثیر نماید"

در رساله مدنیه که شاهکاری در زمینه مباحث تجدد - توسعه و ترقی است (تحریر در ۱۸۷۵) حضرت عبدالبهاء در عین حال که شرقیان (ایرانیان) را به اخذ و تسخیر علم و فن غربی که فی الحقیقه میراث کل بشریت است و به هیچ قوم انحصاراً تعلق ندارد تشویق می فرمایند غربیان را از انحطاط و فساد اخلاقی و انحراف از مبادی روحانی برحذر می دارند.

تمدنی جدید در ورای نظم کنونی عالم

در همه کتب مقدسه ذکری از استقرار ملکوت خدا بر کره ارض در پایان تاریخ هست هرچند که توصیف دقیقی از این مدینه فاضله در کتب مذکور نباید انتظار داشت اما اجمالاً گفته شده که در یوم موعود عدل و داد بر سراسر جهان حکم خواهد کرد، صلح و آرامش در همه جا مستقر خواهد شد، بیماری و درد و رنج و مرگ به پایان خواهد رسید و بشر به حیات ابدی دست خواهد یافت، معرفت همه گیتی را فرا خواهد گرفت و حقائق سر به مهر مکتوف خواهد شد، خیر بر شر و نور برظلمت غالب

خواهند شد و حکومت مقدسان تحقق خواهد یافت و مشخصاتی از این گونه که اهل بهاء با آن آشنائی دارند (۲۰).

آثار بهائی نظر به قرب تحقق این مدینه فاضله که ثمره همه تحولات جوامع در طی تاریخ خواهد بود، وصف مشروح تری از نظم و تمدنی که باید در ازمنه آینده در ظل امر بهائی تحقق عینی پذیرد ارائه کرده است. نظم و تمدنی متکی بر وحدت عالم انسانی، صلح ابدی، عدالت عمومی، الفت و محبت بین ابناء بشری، ترقیات عظیم علمی همراه با اعتلاء روحی و اخلاقی که جلوه ای از آن را در توقیع معروف حضرت ولی امرالله *The Unfoldment of World Civilization* (سال ۱۹۳۶) می توان باز یافت. تصویری که حضرت ولی امرالله ارائه فرموده اند کاملاً روشن می کند که امر بهائی به ورای هم رنگی فرهنگ ها یا ستیز و برخورد میان آنها نگاه می کند نه تمدن شرق را بکلی طرد می کند و نه تمدن غرب را عیناً می پذیرد بلکه تألیفی از بهترین دستاوردهای آنها را در قالب جدیدی و در سطح والاتری عرضه می کند.

قابل توجه است که اسوالد اشپنگلر در تحلیل روح تمدن یونان و روم باستان و روح تمدن کنونی مغرب زمین می گوید که تمدن باستان روح آپولونی داشت که به هر چه بی حد و مرز بود نفرت می ورزید و به عکس علاقه مند به هر چیزی بود که حدود و ثغورش دقیقاً مشخص باشد یعنی طالب اعتدال بود. روح آپولونی در هندسه اقلیدس، در تراژدی های قدیم و در دولت شهری تجلی می کرد و در قطب مقابل روح فاستی قرار داشت که همان روح تمدن غرب باشد که در فضاهاى لاینتاهى جلوه گر می شود و در مقاصد بیکرانی که هرگز به نهایت آن ها نمی توان رسید. آن روح در موسیقی فوگ یعنی ترکیب چندین صدا، در کانتال های سر به آسمان برافراشته، در تجلی مناظر و مریا در نقاشی، در درام شکسپیری، در حساب بی نهایت، در اکتشافات بزرگ جغرافیائی، در تلگراف و تلفن و بالأخره در امپریالیسم سیاسی و اقتصادی غرب منعکس است. به گفته اشپنگلر انسان غربی پیوسته دچار اضطراب و نا آرامی است و شوق وصول به بی نهایت او را به سوی آنچه در دسترس او نیست گرایش می دهد.

نقل قول از اشپنگلر بدین منظور نبود که بخواهیم وجود روحی را برای هر فرهنگ یا تمدنی تصدیق کنیم اما اگر خواستن آن چه ورای حدود است، شاخص طرز تفکر غربی است که البته شواهد و قراین بر آن منجمله در عرصه اکتشافات فضائی و جستجو در ژرفای جهان ژنتیک فراوان است باید قبول کنیم که این جستجوی آن چه ورای محدودیت هاست همیشه با مقیاس اخلاق موافق نیست. مثال بارز آن در بیوتکنولوژی از جمله قضیه *Clonage* و ساختن جفت کامل فرد انسان است و بسیار دستکاری ها در سرمایه ژنتیک آدمی که معلوم نیست تاچه حد با قواعد اخلاقی و احترام به حیات منطبق است. این جاست که مسلماً ضرورت همکاری علم و دین که یکی از تعالیم اساسی حضرت بهاءالله است مطرح می شود.

ضمناً آیا در تلاش برای رسیدن به ورای محدودیت ها می توان فرهنگ اقلیت ها، زبان های بومی، آداب و رسوم قومی را به بهانه تجدیدی جهان نورد محکوم به خاموشی و فراموشی کرد. پس باید آپولون را با فاست آشتی داد و در عین حال در ورای هر دو به دنبال انسانی بود که نیروی فکر و بازوی خود را در خدمت خلق بکار می برد و در هر شرائطی روح خود را به ابلیس نمی فروشد یعنی اصول اخلاقی را در بالای وسوسه قدرت طلبی قرار می دهد.

دیانت بهائی بطور کلی با دموکراسی موافق است اما نه آن دموکراسی که با دما گوژی (عوام فریبی) و فسادهای انتخاباتی و خرید و فروش رأی و وعده های کاذب کاندیداها و نظائر آن توأم باشد.

مدرنیته در دیدگاه امر بهائی با غربی شدن مشتبه نمی شود. عقلی اندیشیدن و رهایی از خرافات و موهومات و بهره گرفتن از علم را تحسین می کند اما فرد گرانی و رد هرچه عقل محدود بشری نپذیرد از جمله خدا و دین و روی آوردن به تمتعات حسی و سود جوئی و لا ا بالیگری اخلاقی مورد تأییدش نیست.

توسعه اقتصادی را مطلوب می داند اما به شرط آن که جنبه های اجتماعی، انسانی، اکولوژیکی و بالآخره معنوی نیز مورد نظر باشد و توسعه به افزایش کمیّات مادی محدود نشود.

امر بهائی علم را به عنوان اعظم منقبت عالم انسانی می ستاید اما طرفدار علمی است که مفید به بشریت است و به تحقق هدف های والای انسانی چون صلح - وحدت - عدالت - تأمین سلامت جسمی و ارتقاء فکری یاری می کند.

دیانت بهائی مخالف سرمایه و سرمایه داری نیست اما اولاً در تعدیل معیشت عمومی می کوشد و ثانیاً ثروتمندی جمع را بر توانگری فردی تقدم می دهد و ثالثاً ثروت و سرمایه را در خدمت جامعه و اهداف عالی آن قرار می دهد.

امر بهائی نه موافق تسلط حکومتی یا فرهنگی بر همه حکومت ها و فرهنگ هاست و نه طرفدار نظریه تعادل و توازن قدرت ها و برخورد و تصادم فرهنگ ها بلکه با پیش بینی یک نظام فدرالی جهانی که نقطه مقابل امپریالیسم سیاسی - فرهنگی است فرآورده هر یک از اعضای ترکیب کننده جامعه مؤتلفه بشری را ارج و قدر می نهد.

پایان

۳- چون احزاب - سندیکاها - انجمن ها و جمعیت ها، سازمان های غیر دولتی ... نمایندگان دیگر جامعه مدنی ۴ - ۲۹/۹ درصد از آن میان به مسیحیت غربی تعلق دارد و بقیه به آئین ارتدکس که در روسیه و کشور های مجاور رایج است. ۵ - اشاره به علائم انحطاط غرب چون رشد خفیف اقتصادی و رواج بیکاری و مواجهه دائم با کسر بودجه دولتی و قلت پس انداز مردم و فساد در دستگاه های اداری و تجاری و بالاخره وقفه در افزایش جمعیت. ۶ - رک. مقاله جدید هانتینگتون در لوموند ۲۱-۲۲ اکتبر ۲۰۰۱

les clefs du xx^e siecle, seuil, 2000, fr. 191 - ۷

۸ - در روزنامه لوموند فرانسوی ۲۷ اکتبر ۲۰۰۱ تحت عنوان برخورد جهان
۹ - اشاره به فقه و احکامی چون مجازات سارق و زانی و زانیه و نظائر آن
۱۰ - نشر سال ۱۹۷۸. ادگار مورن جامعه شناس بزرگ معاصر فرانسه است
۱۱ - نمونه این رژیم های نازیسم در آلمان، فاشیسم در ایتالیا و کمونیست شوروی در عصر استالین بوده اند

۱۲ - این شخص Adonic امضا کرده که معلوم نیست نام حقیقی یا مستعار است؟
۱۳ - در مورد طرفداران این نظریه معتدل در ایران رجوع شود به کتاب سودمند دکتر جمشید بهنام: ایرانیان و اندیشه تجدید (چاپ طهران ۱۳۷۵) و نیز اثر دکتر مهرزاد بروجردی: روشنفکران ایرانی و غرب (طهران ۱۳۷۷)

۱۴ - ترجمه آن در روزنامه فرانسوی لوموند ۱۸ اکتبر ۲۰۰۱ آمده است
۱۵ - تلاش و مبارزه افراد بشر برای احراز حقوق از جمله آزادی خود و شناسائی و ارج گذاری پایگاه خود، نظریه "انگیزه ها" را نزد آبرام ماسلو Maslow به خاطر می آورد
۱۶ - کتاب مورد بحث در سال ۱۹۶۷ توسط انستیتیوی هاولسون نشر شده. ترجمه فرانسوی آن در ۱۹۶۸ انتشار یافته است.

۱۷ - به عبارت دیگر ادای غرب را در آورده و باطنا به سیادت و موفقیت تمدن غرب حسد برده و می برند.

۱۸ - نقل از کتاب آئین باب. از: ع. ف (فره وشی؟) - تاریخ و محل چاپ نامشخص
۱۹ - " قد بلغنا انک منعت بیع الغلمان و الاماء هذا حکم به الله فی هذا الظهور البدیع قد کتب الله لک جزاء ذلک انه موکفی اجور المحسنین."

۲۰ - رک: از جمله در کتاب اشعیاء و مکاشفات یوحنا. قرآن کریم هم از آیات مربوط به یوم آخر لبریز است.

ابوالفضائل و جرج تانسند

(George Townshend)

خوب است سخن را با این سنوال آغاز کنیم که بین جرج تانسند و میرزا ابوالفضل گلپایگانی چه ارتباطی موجود است که در این دوره انجمن ادب و هنر که به نام و یاد ابوالفضائل بر گزار می شود، از تانسند نیز صحبتی در میان است. جواب این سنوال را باید در بیان حضرت شوقی ربانی یافت که جرج تانسند را ابوالفضائل غرب توصیف فرموده اند.

دست کم دو وجه تشبیه قابل ملاحظه بین این دو شخصیت عالم بهانی به آسانی قابل تشخیص است :

اول آنکه میرزا ابوالفضائل محقق و عالمی صاحب نام و نویسنده ای زبردست بود. اطلاعات اسلامی او و احاطه اش به زبان های فارسی و عربی اگر بی نظیر نبوده باشد، کم نظیر بوده است. حضرت عبدالبهاء به او و کارهای او اطمینان داشتند و در زمینه تألیف، به خصوص تألیفات استدلالی و تبلیغی، وظایف مهمی به وی ارجاع فرمودند. او این وظایف را به نحوی شایسته انجام داد و رضایت خاطر مبارک را جلب کرد. حضرت ولی امرالله او را بزرگترین نویسنده قرن اول بهانی در شرق دانسته اند.

جرج تانسند نیز دانشمندی بود عالی قدر و در اطلاعات انجیلی و در زبان انگلیسی، به ویژه وجه مذهبی آن، متبحر و کم نظیر. حضرت شوقی ربانی به او و کار او اطمینان داشتند و مأموریت های متعددی در زمینه تألیفات استدلالی و تاریخی به وی ارجاع فرمودند که هر بار خوب از عهده بر آمد و جالب رضای مبارک شد. حضرت ولی امرالله او را بهترین نویسنده بهانی در غرب- دست کم تا سال ۱۹۵۷- و همتای غربی ابوالفضائل توصیف فرموده اند.

دوم آنکه این هر دو شخصیت در تتبعات عمومی ادبی و تاریخی در محافل جهانی نیز از شهرت و معروفیت برخوردار بودند. از جمله کتاب "نبوغ ایرلند" نوشته تانزند مورد قبول و تحسین شخصیتی چون برنارد شا قرار گرفت و مکرر تجدید چاپ شد. ابوالفضائل نیز از جمله با کشف نسخه منحصر به فرد کتاب قدیمی و خطی "حدود العالم" عمق معلومات تاریخی خود را

روشن ساخت، و در ارتباط با شناسایی این کتاب، نام او در مجامع علمی مربوطه شناخته شد.*

اما زندگی نامه جرج تانسنده به اختصار در این مقاله مذکور می شود. (برای شرح تفصیلی می توان به جزوه نگارنده که تحت عنوان " زندگی نامه و آثار ایادی امرالله جرج تانسنده" از طرف مجله عنذلیب در سال ۱۹۹۶ نشر شده است** مراجعه کرد).

از تولد تا مسافرت به امریکا (۱۸۷۶ تا ۱۹۰۳)

جرج تانسنده از نوادگان ریچارد تانسنده از نجبای انگلیس است. ریچارد در قرن هفدهم به شهرستان گرک در ایرلند مهاجرت کرد و جزو ملاکین بزرگ آن منطقه شد. این دسته مهاجرین را اصطلاحاً "ایرلندی انگلیسی" می نامند. در نظام ارباب رعیتی که تا اوایل قرن بیستم بر ایرلند حکم فرما بود، این دسته، زمین داران بزرگ و اربابان بودند و مردم بومی رعایا را تشکیل می دادند. این نفوس که تا استقلال ایرلند (۱۹۲۱) به علت نسب انگلیسی خود از مزایای بسیاری سود می بردند، بدون صرف وقت و کار زیاد از محل درآمد املاک خویش با رفاه کامل زندگی می کردند و چون نگران زندگی روزمره نبودند و از این جهت خاطری آسوده داشتند، توانستند هوش و استعداد و کوشش خود را در رشته های مختلف علمی و ادبی و هنری صرف کنند و در سراسر امپراطوری پهنای انگلستان که در اوج خود ربع مسکون را در بر می گرفت، به مقامات عالی رسند و در نسل های متوالی به موفقیت های چشمگیری نائل آیند. در یک جمله "ایرلندی انگلیسی" معرف نفوسی مرقه و موفق و مؤثر در همه جوانب زندگی در امپراطوری انگلستان بود.

در اواخر قرن نوزدهم روح آزادی خواهی و بیداری وجدان، چه در ایرلند و چه در خود انگلیس، وضع اجتماعی ایرلند را دگرگون ساخت و در این دوران تحول بود که جرج در یک خانواده مرفه "ایرلندی انگلیسی" متولد شد. پدر وی چارلز یونی ایک تانسنده، در شهر دابلین شخصیت مهم و موفقی محسوب می شد و از نیکوکاران به شمار می آمد.

* - برای شرح کامل به آخر مقاله مراجعه فرمایید.

** - زندگی نامه و آثار ایادی امرالله جرج تانسنده، نوشته سیروس علانی، ناشر لجنه ملی عنذلیب، چاپ لندن ۱۹۹۶ - شرح حال جرج تانسنده که در این مقاله آمده است، خلاصه ای از مندرجات این جزوه است. برای مراجع به جزوه مذکور مراجعه شود.

چارلز بر حسب اتفاق، جوان با استعدادی را در تشکیلات خود استخدام نمود و به عنوان اولین کارفرمای این جوان، جایی برای خود در تاریخ باز کرد. جوان مزبور "برنارد شا" بود که بعداً نویسنده شهیری شد. او بعد از وفات همسر اول خود با آناماریا، دختر ساموئل روبرتس ازدواج کرد. جرج اولین فرزند دومین ازدواج اوست.

جرج در ۱۴ جون ۱۸۷۶ در خانه بزرگ این خانواده مرفه در دابلین به دنیا آمد. این منزل بعداً فروخته شد و به خانه سالمندان تبدیل گردید. آنچه جالب و شاید غریب است این است که وقتی جرج سالمند و ناتوان شد، برای مواظبت از جمله به همین خانه منتقل گردید.

جرج طبق معمول زمان، مدرسه ابتدائی را طی کرد و توانست بورس تحصیلی مدرسه معروف و خصوصی اپینگهام را به دست آورد و تحصیلات متوسطه را طی سال های ۱۸۹۰ تا ۱۸۹۵ در این مدرسه ممتاز به انجام رساند. در عید پاک ۱۸۹۲ مراسم مذهبی تأیید، در کلیسای انگلیکن به عمل آمد.

او بعد از خاتمه دوره متوسطه در سال ۱۸۹۵ برای تحصیلات عالی به وارد دانشگاه اکسفورد شد و چهارسال در رشته ادبیات زبان انگلیسی به تحصیل پرداخت.

در بیست و سه سالگی با دریافت درجه علمی بی - ای ، از اکسفورد به دابلین باز گشت. در آن هنگام خواهران و برادران تحصیل کرده و با استعداد وی، منزل بزرگشان را به مرکز بحث های اجتماعی و ادبی و سیاسی و هنری تبدیل کرده بودند و جملگی از روشنفکران به شمار می آمدند و با نظام وقت ایرلند مخالف بودند و از مبارزه و انقلاب دم می زدند. روابط بین افراد متعدد خانواده گهگاه حسنه نبود. صفت بارز جرج از همان اول این بود که با طبع ملایم خود، در این گونه مواقع واسطه آشتی و صلح و صفا باشد. او به خواهش مادرش که تعلق خاصی به وی داشت، چهار سال در دابلین اقامت کرد و در یکی از مؤسسات حقوقی به کارآموزی و تحصیل پرداخت. در خاتمه این مدت در علم حقوق صاحب درجه رسمی شد و در سال ۱۹۰۳ وکیل رسمی دعاوی گردید و در حقوق مدنی و بین المللی و بعضی رشته های حقوقی دیگر تخصصی یافت، ولی علاقه ای به ادامه کارهای حقوقی نشان نداد.

پدر وی که مردی آزاده بود، بعد از آن که ملاحظه کرد فرزندش علاقه ای به شغل وکالت نشان نمی دهد، تروشروئی نکرد، بلکه به وی پیشنهاد نمود که به هر نقطه دنیا که مایل باشد سفر کند و دوسال هزینه سفر را مهمان پدر باشد. او که از وضع اجتماعی ایرلند و از محیط کوچک دابلین دللتگ بود، این

پیشنهاد را با مسرت پذیرفت و فوراً عازم امریکا شد و به "سالت لیک سیتی" در ایالت "یوتا" رفت.

دوران امریکا (۱۹۰۳ تا ۱۹۱۶)

جرج تانسن طی دو سال اول اقامتش در امریکا با علاقه ای که به طبیعت داشت، در منطقه بکر و زیبایی یوتا به گردش و سیاحت پرداخت تا روزی که "سرود الهی" از کتاب های مقدس هندو به دستش رسید. این کتاب چنان در وی اثر کرد که تصمیم گرفت باقی عمر خود را صرف الهیات کند و به کشف اسرار روحانی پردازد. این واقعه را باید بعد از غسل تعمید، دومین تولد روحانی او دانست. بدین ترتیب او هدف معینی در زندگی به دست آورد. نوری از خداوند به او تابیده بود، و او می خواست تمام قلب و مغز خود را صرف جستجوی منبع این نور کند. چه راهی را باید انتخاب کند؟ او که تا آن زمان به مذهب علاقه زیادی نشان نمی داد، یکباره تصمیم گرفت که به خدمت کلیسا درآید.

این جا لازم است چند کلمه ای در مورد کلیسای انگلیکن بیان شود تا ارتباط جرج با این کلیسا در امریکا روشن باشد. کلیسای انگلیکن تحت نظر هانری هشتم، پادشاه انگلستان با انشعاب از مذهب کاتولیک رُم در سال ۱۵۳۴ به وجود آمد و مذهب رسمی انگلیس شد، و این عنوان را تا زمان حاضر حفظ کرده است. کلیسای ایرلند همتای کلیسای انگلیس در جزیره ایرلند است که تا سال ۱۸۷۱ مذهب رسمی بود. وقتی گلاستون، نخست وزیر نامی انگلستان، مذهب و سیاست را در ایرلند از هم جدا ساخت و عنوان مذهب رسمی را برچید، با مخالفت شدید اکثر "ایرلندی - انگلیسی" ها که از طریق مذهب در سیاست اعمال نفوذ می کردند، مواجه شد. بر اثر همین ضدیت ها، اثر سیاسی کلیسای ایرلند در جامعه "ایرلندی - انگلیسی" ادامه یافت. همتای امریکائی کلیسای انگلیس "کلیسای اسقفی" نامیده شد که هرگز عنوان مذهب رسمی نیافت، چه در امریکا مذهب و سیاست طبق قانون اساسی از هم جداست. این سه کلیسا از نظر حقوقی و تشکیلاتی مستقل از یکدیگرند ولی هر سه یک نوع کلیسای پروتستان به شمار می روند و تشکیلات مشابهی دارند.

جرج تانسن که عضو کلیسای ایرلند بود، در سال ۱۹۰۵ در کلیسای اسقفی امریکا وارد خدمات مذهبی شد و ابتدا به عنوان شماس مشغول کار گردید. در سال ۱۹۰۶ اسقف اسپالدینگ او را به سمت کشیشی در کلیسای بزرگ سن مارک در "سالت لیک سیتی" به خدمت گمارد. بنا بر این جرج در کلیسای ایرلند غسل تعمید شد و در کلیسای انگلیس مراسم مذهبی تأیید او

برگزار گردید و در کلیسای اسقفی امریکا با سمت کشیشی به کار پرداخت و لقب عالیجناب گرفت. دوران خدمت او در این کلیسا چهار سال به طول انجامید (۱۹۰۵ تا ۱۹۰۹) و در این مدت علاوه بر انجام کارهای گوناگون اداری، مأموریت یافت که به تبلیغ مورمون ها و سرخپوستان در کنار دریاچه یوتا پردازد. او تمام خدمات مرجوعه را با صداقت کامل و کوشش بسیار انجام داد و وقتی در سال ۱۹۰۹ از خدمت کناره گرفت، اسقف اسپالدینگ او را برای خدماتش و نیز برای آثار قلمی اش (نشریات کلیسایی) مورد تقدیر و تمجید قرار داد. قدرت وی در نویسندگی در این دوره ظاهر شد و تحصیلات اکسفورد به تدریج به ثمر نشست. اولین اثر قلمی مهم او در سال ۱۹۱۱ در امریکا تحت عنوان "تبلیغ مورمون ها" منتشر شد. این اثر پخته و روان، تسلط کامل نویسنده را به ادبیات انگلیسی می رساند و گویای دوصفت بارز اوست: اول علاقه وی به عدالت اجتماعی و حقوق بشر که یاد آور صفات پدری است و ثانی آشتی طلبی و صلح جوئی که در منزل پدری نیز صفت وی بود. این دو خصلت در زندگی بعدی او نیز بارها ظاهر شده است. او کلیسا را به گفته دخترش یونا به این علت ترک کرد که در نظرش ادامه خدمت به معنای یافتن حقیقت و عدم نیاز به جستجوی بیشتری بود، در حالی که او هنوز تمام حقیقت را نیافته بود و شعلهء تحری حقیقت در درونش زبانه می کشید.

او در عریضه ای که در سال ۱۹۱۹ حضور حضرت عبدالبهاء فرستاد، نوشت که من از خدمت کلیسا کناره گرفتم و به مکتبی اخلاقی به نام "خدمت بزرگ" روی آوردم، زیرا علاقه و ایمان بیشتری به این مکتب در خود احساس می کردم و بعداً هرگز از تصمیم خود پشیمان نشدم.

طی سالیان اقامت امریکا، او گاهی نیز با ناکامی و مشکلات روبرو می شد ولی هرگز احساس شکست نمی کرد و شوق تحری حقیقت را از دست نمی داد و همین حالت شوق و امید و پشتکار ستایش آمیزش بود که بالاخره او را به هدف رهنمون شد.

"خدمت بزرگ" مکتبی بود که در سال ۱۸۸۳ به وسیله جان ریچاردسون که در کالیفرنیا به وکالت می پرداخت، بر اساس تعلیمات "مکتب استادان" که مرکزش در هند قرار داشت، تأسیس شده بود. اساس این مکتب بر تعلیمات زیر استوار بود:

"عقل کلی به وسیله قوانین غیر قابل تغییر طبیعت ظاهر می شود. طبیعت در تکامل عقل هر فرد انسانی دخالت دارد و او را به طرف درجات بالاتر هوشیاری سوق می دهد. روح ابدی است و از بدن مادی و بدن روحانی به نوبت می گذرد. اراده انسان در چهار چوب قانون "پاداش" عمل می کند.

تطبیق داوطلبانه با قوانین طبیعت انسان را به درجه تسلط بر خود و تعادل و سعادت می‌رساند. وقتی مردم زندگی خود را با قوانین طبیعت تطبیق دهند، از روی فطرت در خواهند یافت که حقیقت روحانی وجود دارد و زندگی پس از مرگ ادامه می‌یابد."

جرج تانسن بعد از معافیت از خدمات کلیسایی حدود یک سال (۱۹۰۹ تا ۱۹۱۰) به تدریس در مدرسه عالی سالت لیک پرداخت و در همان اوان با عالیجناب نورمن گائری، آشنا شد. گائری رئیس بخش "برنامه های فوق العاده" دانشگاه جنوب، واقع در سیوانی، از شهر های ایالت تنسی و شخصی مبتکر و جویای استعدادهای استثنائی بود. شاید به همین ملاحظه بود که از جورج دعوت کرد به تنسی برود و به عنوان معاون وی در دانشگاه به کار پردازد. او این پیشنهاد را پذیرفت و مدت شش سال (۱۹۱۰ تا ۱۹۱۶) با عنوان "معاون دانشکده" خدمت کرد و در توسعه بخش مذکور نقشی اساسی ایفا نمود. گائری در سال ۱۹۱۱ با حفظ مقام برای انجام امور مهمتری به نیویورک منتقل شد و انجام کلیه امور دانشکده را به معاون خود سپرد. جرج ضمن اداره امور دانشکده برای ادامه جستجو و تحقیقات اساسی خود لازم دید که به عنوان دانشجو در همان دانشکده به تحصیل علوم دینی پردازد و به این ترتیب مدت سه سال (۱۹۱۰ تا ۱۹۱۳) در تمام فعالیت های دانشکده به عنوان یک دانشجوی ساده نیز شرکت کند. تبحر وی در ادبیات انگلیسی و به خصوص وجه ایرلندی آن سبب شد که از همان ابتدای ورود به دانشگاه به تدریس ادبیات انگلیسی پردازد و با حفظ سمت معاونت، عنوان رسمی استادیار و دانشیار را در ادبیات این زبان کسب کند و به نام "پروفسور جرج تان سنند" مشهور شود. دانشکده برنامه های فوق العاده، با کمک و استادی او توانست دوره های خاصی برای تعلیم ادبیات در شهرهای مختلف جنوبی امریکا با موفقیت تمام برگزار کند. این دوران را باید سال های موفقیت و شادی جرج دانست. او امریکا را دوست می داشت و اخلاقتش با آنچه امریکای آن زمان را مشخص می نمود، مانند خوشبینی و بی تکلفی، سازگار بود. به همین علت ضمن آنکه تبعه انگلستان بود، تبعیت دولت امریکا را نیز پذیرفت. (باید دانست که داشتن دو تبعیت از نظر قوانین دو کشور مذکور مانعی ندارد). بعداً که ایرلند از انگلستان جدا شد (۱۹۲۲) و تبدیل به جمهوری مستقلی گردید، (۱۹۴۹) تبعیت دولت ایرلند نیز خود به خود به وی تعلق گرفت و ارتباط نزدیک او با هر سه کشور مزبور تا آخر عمر ادامه یافت.

البته این دوران نیز خالی از فراز و نشیب نبود. او از انتقادات تند محیط دانشگاهی در امان نمی ماند. مسئله تبعیض نژادی، مخصوصاً در ایالات جنوبی امریکا، روحش را آزار می داد.

فشار کار زیاد بالاخره روی اعصابش اثر گذارد و سبب ضعف چشم و آرنج او شد و مدتی او را از خواندن و نوشتن باز داشت.

در شهر ناشویل واقع در ایالت تنسی، خانمی زندگی می کرد به نام نلی روش که از نوادگان ژنرال روبرتسون، پایه گذار آن شهر بود. جرج با نلی آشنا شد و بعد از سه سال این آشنایی به نامزدی انجامید. او در سال ۱۹۱۳ به ایرلند باز گشت تا وسائل ازدواج را فراهم کند ولی در غیابش نلی به خاطر رسیدگی به مشکلات بعضی از افراد فامیل خود، نامزدی را برهم زد. شاید هم معتقد بود که می بایست جرج را برای ترقیات روحانی آینده آزاد گذارد. او بعد از آن که از ایرلند به امریکا مراجعت کرد با این که از این واقعه ملول و دلتنگ بود، روابط احترام آمیز و دوستانه خود را با نلی حفظ کرد، تا آن که در سال ۱۹۱۶ راهی ایرلند گشت و این ارتباط قطع شد. از آنجا که روزگار گاهی وقایع نادری در کمون و اسرار ناشناخته ای در درون دارد، بعد از گذشت بیست و یکسال در سنه ۱۹۳۷، وقتی محفل ملی امریکا جلسه خود را در شهر ناشویل تشکیل داده بود، یکی از دوستان بهائی نلی او را با خانم دوروتی بیکر و آقای هوراس هولی، دو تن از اعضای وقت محفل، آشنا نمود. در اثر این ملاقات و مذاکره با آن دو روح مجسم که بعداً هر دو به سمت ایادی امرالله تسمیه شدند، نلی ایمان آورد و جزو افراد فعال جامعه بهائی شد و در جنوب امریکا قیام به خدمت کرد. در این هنگام به یکی از مقالات جرج تانسند در مورد امر بهائی برخورد و متوجه شد که نامزد سابقش نیز که اکنون در ایرلند کشیش معروفی شده است، در راه امر الهی گام می زند. باب مکاتبه را با جرج باز کرد و این دو بعد از بیست و یک سال دوباره از هم خبر گرفتند و دوستی روحانی خود را تجدید کردند. نلی کسی است که بعداً به کمک مالی جرج شتافت و سبب شد که او بتواند قطع مزایای مالی و حقوق باز نشستگی را تحمل کند و از کلیسای ایرلند استعفا دهد. نلی روش که تا آخر عمر جزو افراد فعال جامعه بهائی امریکا بود، در سال ۱۹۵۸ حدود یک سال بعد از صعود جرج در گذشت.

مراجعت به ایرلند و آشنایی با امر بهائی

جرج وقتی در سال ۱۹۱۶ به ایرلند بازگشت با مشکلات متعددی مواجه بود. از نظر بدنی رنجور و نحیف بود. ناراحتی اعصاب عود کرد و او را برای

مدتی تقریباً ناپینا ساخت. خوشبختانه معالجات مؤثر واقع شد، و او پس از چندی بینائی خود را باز یافت، ولی به همین علت ناچار شد از شغل خود در دانشگاه رسماً استعفا دهد و از مراجعت به امریکا به کلی منصرف شود. از طرف دیگر در تشکیلات مرکز نهضت "خدمت بزرگ" در شیکاگو سوء استفاده های کلان مالی بر ملا شده بود، و آبروی برای این نهضت باقی نمانده بود. جرج در عریضه خود به حضرت عبدالبهاء (۱۹۱۹) نوشت: "در ماه جون ۱۹۱۶ اطلاع یافتم که نهضتی که من صمیمانه به آن خدمت کرده بودم، بر اساس تزویر قرار داشته است". مریضی و ناپینائی، از دست دادن کار دانشگاهی، یأس از نهضت "خدمت بزرگ" و بالاخره بر هم خوردن نامزدی دست به دست هم داده و جرج را در چهل سالگی با بحرانی ترین ایام عمرش روبرو ساخته بود. در این بحران تنها مادر مهربانش بود که وی را تسلی می داد و تشویق می کرد که بعد از بهبودی، با توجه به سوابق کار خود به خدمت کلیسای ایرلند در آید. این منطقی ترین و عملی ترین شغلی بود که او می توانست انتخاب کند. در سال ۱۹۱۶ وارد خدمت کلیسای ایرلند شد و تا ۱۹۱۹ به عنوان "معاون کشیش بخش یا کشیش یار" به خدمت پرداخت.

در همان سال اول مراجعت (۱۹۱۶) خانم لونیز فیلی که از کارمندان کتابخانه دانشگاه جنوب تنسی بود، به چند جزوه امری برخورد که مراجع بهائی برای کتابخانه فرستاده بودند. او چون از علاقه پروفیسور سابق دانشگاه، جرج تانسند، به امور دینی آگاه بود این جزوه ها را به آدرس ایشان در ایرلند پست کرد. این محموله در بحبوحه جنگ بین الملل اول، مقارن زمستان ۱۹۱۶، به دست جرج رسید. جرج طبق اظهار خود با دریافت جزوه های مذکور، برای اولین بار از امر بهائی خبر گرفت و با اصول آن آشنا شد. فوراً با آدرسی که در جزوه ها داده شده بود مکاتبه کرد و تقاضای اطلاعات بیشتری نمود. جواب او، به علت مشکلات ناشی از جنگ و کندی پست بین المللی با تأخیر زیاد در ماه جولای ۱۹۱۷ با چند کتاب امری، از جمله منتخباتی از خطابات حضرت عبدالبهاء به نام "اعلام صلح جهانی" به دستش رسید.

در ماه مارچ ۱۹۱۹ از طرف کلیسا مأمور آهاسکرا در شهرستان گالوی ایرلند شد و در خانه بزرگ و مجهزی که برای اقامت کشیش منطقه اختصاص داشت، ساکن گردید. سکونت او در این منزل بیست و هشت سال (تا ۱۹۴۷) یعنی تا سنه استعفایش از کلیسا ادامه یافت.

مکاتبه با حضرت عبدالبهاء

حدود دو سال و نیم بعد از دریافت اولین جزوه های امری در دهم جون ۱۹۱۹ عریضه ای به حضور حضرت عبدالبهاء فرستاد و ضمن تأیید اثر عظیم بیانات و تعالیم مبارک در ارتقاء روحانی. خود، عطش شدید خویش را برای کشف حقیقت آشکار ساخت و اظهار نمود که مدت هاست در وادی طلب قدم زده و راه به جانی نبرده است و اینک با خواندن مناجات های بهانی و کتاب انجیل و نوشته های تاگور، به سفر خود در این وادی ادامه می دهد و طالب تأیید و هدایت مبارک است.

حضرت عبدالبهاء در جواب این عریضه در ۲۴ جولای ۱۹۱۹ لوحی عنایت فرمودند که با ترجمه حضرت شوقی ربّانی برای جرج تان سند ارسال شد.

هو الله

ای تشنه چشمه حقیقت، نامه ات رسید و ترجمه حیات معلوم گردید. الحمدلله همیشه مانند بلبل، جویای گلستان الهی بودی و مانند سبزه چمن طالب رشحات ابر هدایت بودی. اینست که انتقال به حالات مختلفه نمودی و عاقبت به سرچشمه حقیقت رسیدی. دیده روشن نمودی و دل را گلزار و گلشن کردی. ترتیل آیات هدی نمودی و توجه به نار موقده در طور سینا کردی. حال در حق تو دعا نمایم تا نار عشق در قلبت برافروزد و اهتزازات شوقیه در وجودت پیدا گردد تا به حرکت آبی و پرواز کنی و به معشوق حقیقی برسی. جان فدای دلبر آفاق کنی و حیات خویش را وقف نشر نفحات الله نمایی. اگر به چنین موهبتی برسی آیت هدی گردی و شمعی روشن در انجمن انسانی شوی و تعمید به روح حیات و نار محبت الله یابی و از عالم طبیعت تولد ثانی جویی و حیات ابدیه یابی و علیک البهاء الابهی.

۲۴ تموز ۱۹۱۹ عبدالبهاء عباس

ایرلاند، جناب جورج تاون سند علیه التحیه والثناء

لوح مختصر ولی پر مطلب طلعت میثاق تأثیر شگرفی در روح آن تشنه چشمه حقیقت کرد و سبب اقبال او به امر مبارک شد. او چند ماه بعد از زیارت این لوح احساسات روحانی خود را که صریحاً ناشی از تصدیق او بود ضمن قطعه شعر شیوانی به حضور مبارک ارسال داشت.

در جواب، دسامبر ۱۹۲۰ به دریافت لوح دوم، این بار با ترجمه لطف
الله خان حکیم مفتخر گردید.

هو الله

ای شخص منور لاهوتی و ذات محترم ملکوتی، نامه شما رسید،
جمع کلمات دلالت بر ترقی روحانی و انبعاثات وجدانی بود. این
احساسات ملکوتی شما قوه جاذبه ایست که جاذب تأییدات ملکوت الله
است و ابواب حقائق و معانی بر شما باز خواهد نمود و به تأییدات
ملکوت الله خواهید رسید. قلب انسان مانند آشیانه است و تعالیم حضرت
بهاء الله مانند مرغ خوش الحان. البته از این لانه آهنگ ملکوت به گوش
ها می رسد و نفوس را احساسات ملکوتی می بخشد و ارواح را زنده
می کند. امیدوارم که کلیسای شما در ظل اورشلیم آسمانی در آید. سستی
اعضاء جسمانی ضرری ندارد. الحمدالله روح پر قوت است. چنانچه
حضرت مسیح می فرماید که تن ناتوان و محزون و لکن روح در بشارت
کبری است. پس بدان به همین روح، جسم نیز قوت گیرد. مطمئن باش
که در ظل الطاف حضرت بهاءاللهی. به دختر عزیز، حرم محترمه ات و
سایر خاندان از قبل من تحیت و احترام برسانید و علیک البهاء الابهی

دسامبر ۱۹۲۰

عبدالبهاء عباس

حضرت قسیس جورج تونزاند قسیس کلیسای ایرلند علیه

بهاءالابهی

این دو لوح مبارک با آن که مختصر است حاوی مطالب بسیاری، از جمله
چند نکته زیر است:

۱ - بیان حال آن "تشنه چشمه حقیقت" که چون "...جویا بودی... انتقال
به حالات مختلفه نمودی و عاقبت به سرچشمه حقیقت رسیدی"

۲ - "... در حق تو دعا نمایم تا نار عشق در قلبت برافروزد...": این دعا
زود به ثمر رسید و به فاصله چند ماه نار عشق در قلب آن تشنه چشمه
حقیقت برافروخت.

۳ - "ترقی روحانی ... و انبعاثات وجدانی... جاذب تأیید ملکوت الله است
... و ابواب حقایق و معانی بر شما باز خواهد نمود.": این ترقی روحانی تا
آخر عمر ادامه داشت و آثار قلمی او چنانکه خواهد آمد، نشان می دهد که

چگونه درب‌ها به روی او باز شد، و او توانست وارد گلزارهای حقایق و معانی شود.

۴ - "امیدوارم کلیسای شما در ظل اورشلیم آسمانی در آید": جرج تانسند برای رسیدن به این هدف تا آخر عمر کوشید و تصور او این بود که وظیفه خود را در این مورد به درستی انجام نداده است و نتوانسته است کلیسای ایرلند و یا به طور کلی کلیسای انگلیکن را به زیر سایه اورشلیم آسمانی هدایت کند، و اگر آرزوی سلامتی و طول عمر داشت به این خاطر بود که باری را که حضرت عبدالبهاء بر دوش وی نهاده بودند به منزل برساند.

۵ - "حیات خویش را وقف نشر نفعات الله نمائی": که دستور العمل زندگی او شد، و عمر خود را با هدایت حضرت ولی امرالله، از طریق نگارش صرف تبلیغ کرد.

۶ - "سستی اعضای جسمانی ضرری ندارد الحمدالله روح پر قوت است... به همین روح، جسم نیز قوت گیرد": نفسی که در چهل سالگی علیل و ضعیف شده و از خواندن و نوشتن باز مانده بود، به قوت روح توانست چهل سال دیگر در میدان "نگارش" جولان دهد و گوی زند.

۷ - "اگر به چنین موهبتی بررسی آیت هدی گردی و شمعی روشن در انجمن انسان شوی...": ایادی امرالله شد و یکی از سه شخصیت تابان بریتانیا و ایرلند.

این معجزه قلم حضرت عبدالبهاء بود که در دو لوح مختصر این همه مطلب را بیان و مخاطب لوح را خلق جدید فرمود. جرج تانسند بعد از زیارت لوح دوم هدف و برنامه زندگی خود را یافته بود. او عریضه ای در ۱۶ نوامبر ۱۹۲۱ در مراتب عبودیت و تسلیم و رضا حضور مولای خود، حضرت عبدالبهاء تقدیم داشت که متأسفانه ده روز بعد از صعود مبارک به ارض اقدس رسید.

ارتباط با حضرت ولی امرالله

حضرت شوقی ربّانی در سال ۱۹۱۹ خود مترجم اولین لوح حضرت عبدالبهاء خطاب به جرج تانسند بودند. ارتباط روحانی و مطبوعاتی جرج تانسند با حضرتش از همین زمان آغاز می شود در دوران ولایت یکصد و چهل و هفت توقیع به افتخار ایشان و چهار توقیع به افتخار عائله تانسند جدا از تلگراف های متعدده از طرف حضرت ولی امر و منشیان مبارک صادر شد و جرج تانسند متجاوز از دویست عریضه کتبی و تلگرافی به حضورشان تقدیم داشت. برای درک رابطه ایشان با حضرت ولی امرالله باید حقا به تمام این

مکاتبات و تلگرافات مراجعه شود که از حوصله این مقاله خارج است و چاره ای جز این نیست که چند نکته اصلی انتخاب و به صورتی فشرده بیان گردد.

نخست چگونگی این رابطه است که در چند اصل زیر خلاصه می شود:

۱ - جرج تانسن با توجه به تحصیلات عالی خود در ادبیات انگلیسی در دانشگاه نامی اکسفورد و سابقه مقاله نویسی در روزنامه معتبر تایمز ایرلند و تحریر جزوات و نشریات متعدد کلیسایی، نویسنده ای توانا در زبان انگلیسی و متخصصی کم نظیر در ادبیات دینی بود. تحصیلات رسمی او در علم حقوق و معارف الهی و تجربه های دوران اقامت امریکا توانائی و تخصص مذکور را قوی تر می کرد. شاید نشو و نماى او در یک خانواده ایرلندی - انگلیسی که همه اهل فضل و دانش بودند نیز در شکوفائی استعداد و ذوق ذاتی اش بی تأثیر نبوده است.

۲ - چنین فرد استثنائی، مقارن خاتمه عصر رسولى و آغاز عصر تکوین، مقنون و مجذوب امر بهانی شد، و در دورانی که حضرت شوقی ربّانی امر الهی را چه از طریق ترجمه آثار مهم اصلی و چه از راه تألیفات جدید خود به نحوی مؤثر به عالم غرب ابلاغ و معرفی فرمودند، او دانش و تخصص خود را توأم با ایمان و فداکاری، در اختیار حضرتش گذارد. گویی حضرت عبدالبهاء او را خلق جدید فرموده بودند تا در این دوران حساس در خدمت ولیّ امرش باشد.

۳ - حضرت ولیّ امرالله که خود شاهد صدور دو لوح حضرت عبدالبهاء به افتخار جرج تانسن بودند، به خلوص و استعداد او اعتماد داشتند و عملاً وظایف یک مشاور متخصص و عالی رتبه مطبوعاتی را در قسمت انتشارات امری به زبان انگلیسی به وی ارجاع فرمودند.

۴ - این رابطه روز به روز توسعه یافت و محکم تر شد. روش حضرت ولیّ امر چنین بود که وقتی به خلوص و ایمان فردی از یک طرف و قابلیت و توانائی او در انجام خدمتی خاص از طرف دیگر اعتماد می فرمودند و آن وظیفه مخصوص را به وی ارجاع می نمودند، آنگاه او را نه فقط مورد عنایت و تشویق مداوم خود قرار می دادند، بلکه تمام وسائل و کمک های لازمه را تا سرحد امکان در اختیارش می گذاردند تا در انجام وظیفه مرجوعه موفق باشد. رابطه حضرت ولیّ امرالله با جرج تاون سند نمونه کامل روش بالا است.

۵ - بر اثر این روش مبارک، استعداد جرج تانسن به صورت روز افزونی شکوفا گردید و موجب چنان خدماتی شد که در زمینه انتشارات امری به زبان انگلیسی باید بی نظیر تلقی شود.

جرج تانسن در فوریه ۱۹۲۶ اولین عریضه خود را حضور مبارک فرستاد و تقاضا نمود در زمینه انتشارات انگلیسی امری، خدمتی به وی ارجاع شود. حضرت ولی امر از این پیشنهاد استقبال فرمودند و اولین قسمت "کلمات مکنونه" را که ترجمه شده بود، برای اظهار نظر وی در ارتباط با ادبیات دینی ارسال داشتند. حضرت شوقی ربّانی ایشان را "همکار عزیز و گرامی" خطاب کردند و از او خواستند که در اظهار نظر و ارسال پیشنهادات اصلاحی خود احساس آزادی کامل کند و در انتقادات سازنده خویش هیچ گونه ملاحظه ای نداشته باشد. جمله هائی از قبیل: "... من از پیشنهادات پرارزش شما خیلی ممنونم..." و "...قضاوت عالی و توانائی ادبی و علاقه و دقت شما سبب تشکر صمیمانه (من) است..." و "...من از این پیشنهادات در تجدید طبع این ترجمه ها استفاده خواهم کرد..." در توفیقات مبارک مکررا دیده می شود.

هیكل مبارک از جرج تانسن خواستند که نام های مناسبی برای دو کتاب "تاریخ نبیل" و "قرن بدیع" پیشنهاد کند. دو نام مهیم و مؤثر (Dawn Breakers) و (God Passes By) که امروزه از مشهورترین اصطلاحات امری به زبان انگلیسی است و همتای فارسی ندارد، یادآور ذوق و احاطه ادبی جرج تانسن است. این هر دو نام به پیشنهاد او و تصویب هیكل مبارک انتخاب شده است.

وقتی نوبت انتشار کتاب تاریخ نبیل رسید، حضرت ولی امر الله نظر تانسن را در مورد اثر تبلیغی. کتاب مزبور در مردم مسیحی مغرب زمین جویا شدند. او با کمال صراحت و صداقت به مولای خود معروض داشت که برای غربیان، ارتباط دادن حوادث قلعه شیخ طبرسی و نی ریز و زنجان که توأم با خشونت و شبیه به جهاد اسلامی به نظر می رسد، با مظلومیت طلعات قدسی این امر و صلح طلبی جامعه بهائی، مشکل خواهد بود و پیشنهاد کرد که ضمن مقدمه ای جامع، وضع ایران در آن عصر روشن و حرکات دفاعی بابیان توجیه گردد. منشی مبارک در چهارم نوامبر ۱۹۳۰ به ایشان نوشت: "...حضرت ولی امر الله معتقدند که چون شما، هم از طرز تفکر غربی و هم از مطالب این کتاب به خوبی آگاهید... برای نوشتن چنین مقدمه ای مناسب تریید..." و به این ترتیب هیكل مبارک نوشتن مقدمه را به عهده وی گذاردند و هر اطلاعاتی که لازم بود در اختیارش قرار دادند. تانسن در این مقدمه اشاره به مطالبی می کند که دکتر گرمیک در مورد هیكل عنصری حضرت باب بیان کرده است. چه غربیان گفتار یک نفر دکنتر مسیحی غربی را آسان تر می پذیرند. دکتر گرمیک که شاید تنها فرد غربی باشد که با حضرت باب ملاقات کرده است، ایشان را بدین ترتیب توصیف می نماید: "... مردی ملایم و ظریف

با چثه ای نسبتاً کوچک ولی متناسب، با صدانی نرم و خوش آهنگ...". این جمله ها تصویر یک پیامبر صلح و محبت را در ذهن غربیان مسیحی زنده می کند. مگر نه این است که حضرت مسیح را به همین صورت نقاشی می کنند. بنا بر این از همان اول شباهتی بین حضرت باب و حضرت مسیح در ذهن خواننده غربی پدید می آید. او سپس در این مقدمه وجوه تشابه دو ظهور حضرت باب و حضرت مسیح را بر می شمارد و سعی می کند که ذهن خواننده را برای فهم صحیح وقایع دوران اولیه امر در ایران آماده سازد، و بدین ترتیب شاهکاری می آفریند که فقط با مطالعه دقیق متن کامل مقدمه مذکور قابل درک است. تصویب حضرت ولی امر خود دلیل بر این است که جرج در انجام مأموریت خویش موفق و مؤید بوده است. او که در آن هنگام کشیش کلیسا بود، تقاضا کرد که نامش در کتاب ذکر نشود و به این ملاحظه حضرت ولی امرالله در متن کتاب از ایشان، به نام "یک نفر نویسنده انگلیسی" برای همکاری جهت تهیه مقدمه کتاب، قدردانی فرمودند.

دوازده سال بعد، نوشتن مقدمه لازم برای اثر گرانقدر حضرت ولی امرالله "قرن بدیع" به تان سند واگذار شد و او با تجربه ای که داشت به خوبی از عهده بر آمد، و این بار نامش نیز در ذیل مقدمه ذکر شد.

در ترجمه کتاب ایقان، آنجا که آیاتی از کتاب مقدس (تورات و انجیل) مذکور بود، حضرت ولی امر از وی خواستند که متون عبری و یونانی این آیات را مطالعه کند، تا اگر ترجمه های رسمی عربی نارسا باشد، ترجمه انگلیسی کتاب ایقان با توجه و بر پایه متون اصلی کتاب مقدس انجام شود.

در سال ۱۹۲۴، هوراس هولی، منشی وقت محفل ملی امریکا، پیشنهاد کرد که انجمنی از نویسندگان بهانی تأسیس شود و این انجمن مسئول تهیه کتاب سال بهانی {سالنامه بهانی} باشد.

این پیشنهاد مورد تصویب مبارک واقع شد و اجرای آن را محفل ملی امریکا بر عهده گرفت. جلد اول این کتاب در سال ۱۹۲۶ منتشر شد و مربوط به وقایع یک سال دنیای بهانی از رضوان ۱۹۲۵ تا رضوان ۱۹۲۶ بود. از جلد دوم، نام کتاب به "عالم بهانی" تغییر کرد و انتشار آن زیر نظر مرکز جهانی امر قرار گرفت. جرج تانسن در مجلدات سوم تا سیزدهم این مجموعه جمعاً هفده مقاله مهم منتشر ساخت و در انتخاب اشعار مناسب برای درج در این مجلدات نیز همکاری کرد.

مقاله او در باره "کلمات مکنونه" چنان مورد عنایت مبارک واقع شد که مقرر فرمودند جداگانه چاپ و بامتن کلمات مکنونه به صورت زیبایی جلد شود و برای بعضی از نفوس مهمه ارسال گردد.

جرج تانسند معتقد بود که آثار حضرت بهاء‌الله دارای "آهنگی" است "بدیع" که در غرب بی سابقه است، و قدرت این آهنگ در ضمن تلاوت آیات، به مثابه طوفان و یا چون موج خروشان احساس می شود، ولی برای درک آن آمادگی قبلی لازم است.

ایشان خدمات خود را در زمینه انتشارات بهانی با فروتنی و از خود گذشتگی تا سال ۱۹۴۵ ادامه داد. در این هنگام ناراحتی اعصاب وی که سابقه قبلی داشت، عود کرد و او را مدتی از نوشتن باز داشت. از آن تاریخ حضرت ولی امرالله ایشان را از خدمات سابق معاف فرمودند و تشویق نمودند که به تألیف کتاب هانی که در نظر داشت، پردازد. حضرت شوقی ربانی ایشان را پنج بار، به عنوان مهمان خود برای زیارت عتاب مقدسه، به حیفا دعوت فرمودند، ولی او هر بار به علتی نتوانست دعوت حضرتشان را اجابت کند، و تا آخر عمر ولی امر محبوب خود را ملاقات نکرد و به زیارت ارض اقدس توفیق نیافت. در ماه می ۱۹۴۱ حضرت ولی امرالله ضمن دعوت مجدد ایشان به ارض اقدس مرقوم داشتند: "... سابقه خدمات فراوان و فراموش نشدنی شما، درخشان و از بسیاری جهات بی نظیر و نمونه است... ". او آخرین عریضه خود را هشت ماه قبل از مرگ، در ۲۴ جولای ۱۹۵۶ به حضور مبارک فرستاد و بشارت داد که کتاب "مسیح و بهاء‌الله" را بعد از نه سال زحمت و کار تمام کرده است و طالب دعای هیکل مبارک شد که زنده بماند و سلامت خود را باز یابد، نه برای آن که صرفاً به زندگی ادامه دهد، بلکه برای آن که خدمات خود را به امر الهی تکمیل کند و آمال حضرت عبدالبهاء را که فرمودند "امیدوارم که کلیسای شما در ظل اورشلیم آسمانی در آید" محقق سازد. او چهار روز قبل از صعودش موفق به دریافت آخرین تلگراف عنایت آمیز مبارک شد که برای او دعا فرموده بودند، و به این ترتیب رشته ارتباط او با ولی امر محبوبش تا آخرین روزهای حیات ادامه یافت و در حالی که از عنایات و ادعیه مبارک غرق شغف و امتنان بود به عالم باقی شتافت.

جرج تانسند و کلیسا

در عصر رسولی و اوایل دوران ولایت که نظم اداری مراحل ابتدائی خود را طی می کرد، بعضی از احبای غرب تصور می کردند که با اقرار به حقانیت دیانت بهانی و قبول و تبلیغ اصول این امر وظایف روحانی خود را انجام داده اند و دیگر نیازی به ترک ارتباطات سابق دینی خود ندارند. جرج تانسند با این طرز تفکر و برای آن که بتواند با استفاده از موقعیت خود در کلیسا بهتر به ابلاغ امر حضرت بهاء‌الله پردازد، ارتباط کلیسایی خود را بیست

و هشت سال حفظ کرد. بیان حضرت عبدالبهاء که به او مرقوم فرموده بودند: "امیدوارم کلیسای شما در ظل اورشلیم آسمانی در آید"، همواره مد نظر و هدف اصلی او بود. ایشان بر اساس بیان دیگر حضرت عبدالبهاء که می فرمایند: "وقتی مردم مسیحی واقعی بشوند، متوجه می گردند که بهائی هستند" تصمیم گرفت تبلیغ را با نام مسیح شروع کند، چه ، وقتی مردم مسیح را به درستی بشناسند، رجعت او را نیز خواهند پذیرفت. به همین منظور در سال ۱۹۲۷ کتاب دعائی که بعضی از مناجات های بهائی را نیز حاوی بود، تحت عنوان "کلیسا در خانه" منتشر کرد تا نفوسی که نمی توانند شخصا در کلیسا حاضر شوند، در منزل به تلاوت آن پردازند و کسب روحانیت نمایند. باید در نظر داشت که مسیحیان معمولاً برای انجام مراسم مذهبی و دعا و مناجات به کلیسا می روند و در منزل کمتر به عبادت می پردازند. بنا بر این اقدام او گسترش کلیسا به منزل محسوب می شد، و در جامعه مسیحی ابتکاری بدیع بود. این کتاب دعا با مقدمه اسقف منطقه مقبولیت عمومی یافت و اسقف اعظم کلیسای دابلین مؤلف را کتبا تشویق و تقدیر کرد. دنباله این ابتکار، او کتاب دیگری در سال ۱۹۳۰ به نام "نیوگ ایرلند" منتشر ساخت که مخصوصاً سبک ادبی نگارش آن مورد توجه همگان قرار گرفت. در این کتاب او بشارت داد که سپیده صبح یوم الله سر زده است، و سهم کشور ایرلند را در وصول به مدنیت الهی مورد بحث قرار داد. در این انتشارات اشاره مستقیمی به امر مبارک نبود، ولی مسیحیان را برای قبول امر جدید که همان رجعت مسیح باشد، آماده می کرد. تانسن تا سال ۱۹۴۷ در همان شغل کلیسایی خود در ایرلند باقی ماند. منشی مبارک در پنجم اکتبر ۱۹۴۶ حدود یک سال قبل از استعفای او از کلیسا، به محفل روحانی ملی امریکا و کانادا نوشت که: "ایشان (حضرت شوقی) عقیده دارند که برادر عزیز بهائی ما "جرج تانسن" در حال حاضر در همان موقعیتی که قرار دارد بهتر می تواند به امر خدمت کند. او با بسیاری از بزرگان کلیسا در تماس است و کتاب جدیدی در دست تألیف دارد. شاید در آینده راهی برای او باز شود که بتواند به مسافرت و تبلیغ پردازد. ولی در حال حاضر آثار قلمی اوست که بی نظیر و حائز اهمیت فراوان است". این توفیق شاید جواب سئوالات بعضی نفوس در مورد علت باقی ماندن تان سن در کلیسا بوده باشد. مقاله او تحت عنوان "عبدالبهاء، مطالعه شخصیتی شبیه مسیح" که در مجله رسمی کلیسای ایرلند در سال ۱۹۳۵ منتشر شد، مورد توجه فوق العاده خوانندگان قرار گرفت و سبب سرور حضرت ولی امرالله شد، به طوریکه از او خواستند فوراً نسخه ای برای هوراس هولی، سردبیر مجله "نظم

جهانی" بفرستد. مقاله مذکور در شماره اکتبر ۱۹۳۶ مجله نامبرده به چاپ رسید.

تانسند در این سالیان موفق شد با اسقف خود و نیز با اسقف اعظم دابلین در مورد امر بهائی صحبت کند و در سی ام جون ۱۹۴۰ از منبر کلیسای بزرگ سن پاتریک دابلین، مقر اسقف اعظم ایرلند، امر الهی را رسماً با ذکر نام حضرت بهاءالله اعلام نماید و در شورای اسقفی ایرلند در همین مورد سخنرانی کند. آنچه از مطالعه شرح حال تفصیلی جرج تان سند بر می آید، این است که او هفت وادی معرفت را به نوبت پیموده و هر چه معرفتش عمیق تر شده است ضرورت ترک کلیسا را بیشتر احساس کرده و به تدریج معتقد شده است که بالأخره باید به این ارتباط خاتمه دهد و طبق فرموده حضرت عبدالهه "حیات خویش را وقف نشر نفخات الله" نماید.

تانسند قبل از آن که کلیسا را ترک کند، می بایست مشکلات شخصی خود را حل می کرد. از جمله با توجه به این که با قطع رابطه کلیسایی، تمام حقوق و مزایای جاری و تقاعدش نیز بریده می شد، می بایست حد اقل هزینه زندگی را از محل دیگری تأمین نماید. شاید درک اهمیت این مسئله برای بعضی از شرفیان درویش مسلک که خود با هیچ می سازند و زن و فرزند را به امان خدا می سپارند، مشکل دیگری باشد. ولی مردم مغرب زمین به طور کلی معتقدند که زندگی آنان، ولو در حد قناعت و صرفه جوئی، باید آبرومندانه باشد. تأمین هزینه تعلیم و تربیت اطفال را جزو وظایف مهم می شمارند، و خود را نسبت به همسر خویش متعهد می دانند. به این منظور جرج تان سند در سال ۱۹۳۶ با هدایت حضرت ولی امرالله به محفل ملی انگلستان اطلاع داد که چون چند کتاب امری در دست نگارش دارد اگر یکی از احباء نشر این کتب را به عهده بگیرد، حق التألیف حاصله برای امرار معاش وی کفاف خواهد داد و احتمالاً خواهد توانست کلیسا را ترک کند. در آن زمان عدد احبا در تمام انگلستان ایرلند از یکصد نفر تجاوز نمی کرد، و بیش از دو یا سه محفل روحانی محلی موجود نبود. کتب و جزوات بهائی بیشتر از امریکا می رسید و در خود انگلستان برای نشر آثار امری فعالیت چشمگیری وجود نداشت. محفل ملی در آخرین روزهای سال ۱۹۳۶ در مورد پیشنهاد جرج تانسند، با الهام از هدایت مبارک، به مشورت پرداخت و موفق به اخذ تصمیمی بزرگ شد که در تاریخ جامعه بهائی انگلستان برای همیشه ثبت است. آن تصمیم تشکیل "مؤسسه نشر آثار امری" بود که هم مشکل جرج تان سند را حل می کرد و هم جوابگوی نیازهای روز افزون جامعه از نظر تزئین معلومات امری احبا و تبلیغ و گسترش امر بهائی بود. برای جامعه کوچک یک صد نفری انگلستان با امکانات مالی محدود،

چنین تصمیمی را باید شهادت انگیز خواند. حضرت ولی امرالله این تصمیم تاریخی را با مسرت تصویب فرمودند و طی توقیع پنجم مارچ ۱۹۳۷ مبلغ پنجاه لیره انگلیسی برای کمک به تأسیس این مؤسسه عنایت نمودند. به این ترتیب مشکل جرج تانسنند که ظاهراً می بایست سبب نگرانی باشد، خود علت توسعه و تحکیم تشکیلات امری انگلستان شد، و این نمونه ای است از تأیید الهی که طبق بیان صریح حضرت عبدالبهاء شامل حال محافل روحانی است.

مشکل دیگری که باید به آن اشاره شود این است که قرینهء جرج تان سنند "نانسی" با این که به قرین خود علاقمند و مایل به همکاری با او بود، هرگز متوجه درجه اهمیت و عظمت امر الهی نشد و شوق و شوری به کارهای امری نشان نداد. به همین ملاحظه بود که جرج تانسنند می بایست قبلاً وضع مالی خود را روشن کند و به ناچار ترک کلیسا را به تأخیر اندازد تا اطمینان و رضایت همسرش را به دست آورد و زندگی خانوادگی اش از هم نیاشد. او بالأخره با صبر و حوصله و تحملی بی نظیر بر این مشکل فائق شد و همکاری قرینهء خود را تا حدودی جلب کرد.

ترک کلیسا و طرح تان سنند

جرج تان سنند در سال ۱۹۳۶ تصمیم گرفته بود کلیسا را ترک کند و تصور می کرد که نوشته جات او با مخالفت شدید کلیسا روبرو خواهد شد و فرصت مناسبی برای استعفاء و ابلاغ امر مبارک به دست خواهد داد. این تصور جامه عمل نپوشید. مگر در سال ۱۹۴۷ که کتاب "موعود کل اعصار" با مخالفت بعضی از مقامات کلیسایی روبرو شد و تصمیم او را به ترک کلیسا قطعی کرد.

حضرت ولی امرالله هرگز دستوری برای ترک کلیسا به او ندادند. ماندن در کلیسا را نیز توصیه نفرمودند. ولی وقتی او به هیکل مبارک اطلاع داد که تصمیم گرفته است از کلیسا استعفاء دهد و تمام وقت خود را صرف خدمات امری نماید، هیکل مبارک مشعوف شدند و آن را "تصمیمی فراموش نشدنی" خواندند.

تان سنند در ماه جون ۱۹۴۷ در سن هفتاد از کلیه سمت های کلیسایی خویش رسماً استعفا داد و عناوین مذهبی خود را از قبیل "سرشماس (کشیش ارشد) کلان فورت و "کشیش بخش آهاسکرا" و "کشیش ویژه کلیسای سن پاتریک" مسترد داشت.

روش مسالمت آمیز و آشتی جویانه ایشان نوعی بود که مخالفت و معاندتی را در کلیسا ایجاد نکرد. کلیسا استعفای ایشان را با ابراز تأسف پذیرفت، و روابط حسنه با همکاران سابق حفظ شد و کتاب "موعود کل اعصار" در کتابخانه کلیسای دابلین جای گرفت. بعد از درگذشت او، کلیسا جلسه یادبودی در آهاسکرا منعقد و از خدمات ایشان تقدیر کرد. جرج تانسن اولین کشیش عالم مقام مسیحی است که تمام عناوین خود را کنار گذارد و رسماً به جامعه بهائی پیوست. هر چند نام ایشان ظاهراً در تاریخ ۳۱ می ۱۹۴۷ در دفتر سجلات امری ثبت شد، ولی او بعد از دریافت دومین لوح حضرت عبدالبهاء (۱۹۲۱) به امر مبارک مؤمن شده بود. تسجیل رسمی نظر به مصالح و موانعی خاص با اطلاع هیکل مبارک، چنانکه قبلاً اشاره شد با حدود بیست و هفت سال تأخیر صورت گرفت. در طی این فاصله او تبرعات خود را به نام جامعه بهائی ایرلند که تا سال ۱۹۴۱ محدود به شخص ایشان بود، مستقیماً به ارض اقدس تقدیم می داشت. این تبرعات همواره به طراز قبول حضرت ولی امرالله مزین بود.

بعد از استعفاء، محفل ملی امریکا از ایشان دعوت کرد که با عنوان معلم و مبلغ و به هزینه آن محفل مقیم امریکا شود. ولی نظر هیکل مبارک این بود که ایشان، اولین مؤمن ایرلند، بهتر است به دابلین مهاجرت کند و اساس تشکیلات بهائی را در آن جزیره پی ریزی نماید و ضمناً به تحریر کتب خویش مشغول شود. از جمله در توقیعی فرمودند: "... خدمات آقای تان سنند به امر از طریق نوشته جات ایشان بهتر انجام می شود. زیرا دارای استعداد فوق العاده ای در این جهت (نگارش) می باشند که با علاقه و اطلاع توأم است و می توانند از این راه خدمات بسیار ارزشمندی انجام دهند...".

جرج تانسن آرزو داشت همزمان با ترک کلیسا بیانیه ای در معرفی امر مبارک و علت استعفای خود منتشر کند و برای سران کلیسا ارسال دارد. اما وقت زیادی که برای ترک کلیسا و انتقال به دابلین صرف شد سبب تأخیر انتشار این بیانیه گردید. او می خواست بیانیه قاطع و روشن باشد، شاهکاری باشد که تأثیر تبلیغی عمیقی در جامعه مذهبی به جا گذارد و گفته حضرت عبدالبهاء را که فرموده بودند: "امیدوارم کلیسای شما در ظل اورشلیم آسمانی در آید" به مرحله عمل نزدیک تر سازد. بالأخره این بیانیه در سال ۱۹۴۸ به صورت نامه سرگشاده ای آماده شد و در آخرین سال نقشه شش ساله انگلستان (۱۹۴۹) طبق برنامه دقیقی تحت عنوان "طرح تان سنند" منتشر و توزیع گردید. این نامه از شاهکارهای تانسن است که به صورت جزوه ای بیست

صفحه ای برای اکثر روحانیون کلیسا و حدود ده هزار نفر از نفوس مهمه در جزایر بریتانیا و ایرلند ارسال گردید.

متأسفانه عکس العمل آن نفوس مهمه مخصوصاً در انگلستان، غیرقابل ملاحظه بود و با انتظارات جرج تانسند و جامعهء بهائی تطبیق نمی کرد. منشی حضرت ولی امرالله در توفیق هشتم اگوست ۱۹۴۹ از طرف ایشان به جرج تانسند نوشت: "...نامه انذار کننده شما به جامعهء مسیحی که به آن خوبی تهیه شده بود، واضحاً نشان داد که خواب غافلین در این ایام چقدر سنگین است. مانند آن است که به قبری دق الباب کنیم. از مرده جوابی بر نمی خیزد..."

دوران دابلین، انتصاب به مقام ایادی امرالله، کنفرانس استکهلم

اولین محفل روحانی ایرلند در رضوان ۱۹۴۸ در دابلین تشکیل گردید و جرج به سمت رئیس و خانم "اورزلا نیومن" که بعداً با دکتر مهدی سمندری ازدواج کرد به سمت منشی انتخاب شدند. اکثر اعضای محفل و جامعهء نوپای بهائی ایرلند نفوسی بودند که هنوز اطلاع کافی از امر نداشتند، و جرج تانسند با رأفت و محبت مخصوصی جلسات محفل را اداره و وحدت جامعه را حفظ می کرد. او با آن که مایل بود طبق توصیه مبارک به نگارش مشغول باشد، معتقد شد که اشتغال به تبلیغ و تماس با مردم خود محرک نگارش است، و لذا داوطلبانه به چند مسافرت تبلیغی و تشویقی، از جمله به شهر های بلفاست و ادنبورگ و لیور پول و بیرمنگام پرداخت. در رضوان سال ۱۹۵۱ به عنوان نماینده ایرلند در انجمن شور روحانی انگلستان که در لندن تشکیل شده بود، شرکت کرد ولی با این همه از خدمات خود راضی نبود، و از این که به زعم خویش در تبلیغ و نگارش توفیق لازم را به دست نیاورده است، ملول و افسرده بود. (عریضه پنجم نوامبر ۱۹۵۱ وی به ارض اقدس شاهد این حالت است.)

در این موقع حساس زندگی او بود که جزو گروه دوازده نفری از طرف هیکل مبارک به سمت ایادی امرالله تسمیه گردید (۲۴ دسامبر ۱۹۵۱) و میدان جدید و وسیعی برای خدمت به رویش باز شد.

حضرت ولی امرالله در سال ۱۹۵۳، مقارن یکصدمین سالگرد اظهار امر خفی جمال مبارک در سیاه چال طهران، اولین نقشهء بین المللی بهائی را ابلاغ {نقشه ده ساله} و انعقاد چهار کنفرانس بین القاره ای را مقرر فرمودند و به جرج تان سند مرقوم داشتند:

"...خداوند شما را در خدمات عالیّه خود تأیید کند و قادر سازد که در چهار کنفرانس بین القارات شرکت کنید، چه مطمئنم که حضور و همکاری شما مورد قدردانی و سپاسگزاری واقع خواهد شد و به صورت قاطعی به موفقیت های این کنفرانس ها کمک خواهد کرد..."

او با وجود ضعف مزاج توانست در کنفرانس استکهلم در تابستان ۱۹۵۳ شرکت کند. نگارنده که در آن ایام محصل جوانی در آلمان بودم، در این کنفرانس حاضر و موفق به زیارت چهارده نفر از حضرات ایادی امرالله شدم. جرج ثان سند را به صورت مردی بلند قد و باریک اندام و بسیار موقر و کم حرف به خاطر دارم که از احترام فوق العاده ای برخوردار بود. همه راجع به کشیش عالی مقام سابق و نویسنده بلند پایه بهائی که با حضور خود سبب رونق کنفرانس شده بود صحبت می کردند. حضور او در آن انجمن به خوبی احساس می شد، ولی قدر و منزلتش برای بسیاری از شرکت کنندگان به درستی روشن نبود. او نطقی غرّا در مورد "مصائب حضرت بهاءالله و اهمیت آن" در این کنفرانس ایراد کرد که خود شاهکاری محسوب است. حضرت ولی امر این نطق را در جلد دوازدهم عالم بهائی منتشر فرمودند، و بیست و دو سال بعد همان خطابه در جلد شانزدهم عالم بهائی تجدید چاپ شد. برای نمونه به چند جمله از این نطق توجه کنیم:

"... مظلومی که به پیامبران الهی وارد می شود دارای دو اثر غیر قابل اجتناب است. اول مجازاتی است که شامل حال ظالمین است... دیگر مکافات و پاداشی است که نصیب پیامبر است، چه ظالمین باعث می شوند که از {مظلومیت} پیامبر نیروی حیاتی تازه ای در عالم ظاهر و منتشر شود که در غیر این صورت مکتوم است، و چنان قوای بی حد و حصر روحانی بروز کند که بالأخره بر شرارت ها و زشتی ها فائق آید و {پیامبر} را قادر به این ادعای بشارت آمیز سازد که "حق عالم را فرا گرفته است". مصائب حضرت بهاءالله به ما توانائی می دهد که تا درجه ای میزان محبت بی اندازه اش را به نوع بشر درک کنیم و فداکاری او را که به خاطر ما صورت گرفته است، ارج نهیم. داستان این مصائب ما را قادر می کند که تباهی و بیدادگری عالم بشری را، عالمی که او ما را از آن نجات داده است، به خاطر سپاریم و به لزوم و معنی نجات روحانی پی ببریم. به ما ثابت می کند که خداوند شکست ناپذیر است و شکوه و جلال او بر پلیدی ها غلبه دارد..."

بعد از کنفرانس استکهلم، ضعف قوای بدنی جرج تانسند مانع آن شد که بتواند از منزل خویش در دابلین خارج شود، و لذا در منزل به انجام وظائف محوله و تکمیل کتاب هائی پرداخت که در دست نگارش داشت.

سال های آخر زندگی (۱۹۵۳ تا ۱۹۵۷)

جرج تان سند در سال ۱۹۵۴ خانم دوروتی فرابی و ماریون هوفمن را به عنوان معاونین خود انتخاب کرد. مؤسسات امری از ایشان در سمت ایادی امرالله طبعاً و مرتباً خواهش می کردند که در انجمن ها و کنفرانس های متعدد بهائی حضور یابد و ایراد خطابه کند. او خطابه هایی شامل بسیاری از حقایق روحانی با قلمی توانا، آسان و روان می نوشت و مطالب را عمیق و دقیق موشکافی می کرد و آنگاه از معاونین خویش می خواست که به نیابت او در جلسات حاضر

شوند و خطابه های او را قرانت کنند. بهائیان انگلیسی زبان از دانش او بهره می بردند. سنوالات خود را برای او می فرستادند و موفق به دریافت جواب می شدند. خطابه ها و نامه های او بسیار است و جا دارد جدا از کتاب های او منتشر و مطالعه شود.

جرج تان سند روز بیست و پنجم مارچ ۱۹۵۷ در سن هشتاد و یک، چشم از عالم پر بست. او کار خود را تمام کرده بود. کتاب مسیح و بهاءالله منتشر شده بود. علاوه بر جلسات تذکر بهائی، کلیسا در آهاسکرا برای او جلسه یادبودی ترتیب داد. عموم مردم آن محل که سال ها از محبت و دانش و راهنمایی هایش بهره مند شده بودند او را صمیمانه دوست می داشتند و از قدسین می شمردند. مراسم خاکسپاری طبق آداب بهائی در کلیسای محل انجام شد. تلگراف زیر مسک الختام حیات او گردید:

" از صعود جرج تان سند ایادی محبوب و مورد تحسین و پرنبوغ و ممتاز امرالله عمیقاً سوگوارم. درگذشت او در فردای انتشار تاج توفیقانش پیروان حضرت بهاءالله را در بریتانیا از برجسته ترین همکار خود، و امر الهی را از یکی از قوی ترین مدافعان خویش محروم می سازد. صفات عالی، مراتب علمی و منشآت بحث انگیز و مقام بلندش در کلیسای مسیحی که در میان احبای غرب نظیر نداشت، او را سزاوار مرتبه ای معادل توماس برک ول و دکتر اسلمنت می نماید و یکی از سه شخصیت تابناکی می سازد که در تاریخ جامعه های بهائی ایرلند و انگلیس و اسکاتلند پرتوفشانی می کنند. مبارزات دلیرانه اش در راه امری که به آن صمیمانه عشق ورزید و شجاعانه خدمت کرد، در تاریخ امر بهائی در بریتانیا واقعه مهمی را تشکیل می دهد. لازمه این چنین مرتبه غبطه انگیزی آن است که نمایندگان و میهمانان

مجتمع در انجمن شور روحانی آئی بریتانیا خاطره اش را در سطح ملی گرامی دارند. تسلیت محبت آمیز و عمیق مرا در این فقدان دردناک به منسوبین اطمینان دهید. مطمئنم که پاداشش در ملکوت ابهی تخمین ناپذیر است.
شوقی - ۲۷ مارچ ۱۹۵۷"

آثار قلمی جرج تان سند

به گفته دیوید هوفمن، دنیای امروز چون از ارزش های روحانی غافل است، علاقه ای به آثار جرج تان سند نشان نداده و حتی مقام ادبی او را کشف نکرده است. جامعه بهائی نیز که او را به علت فداکاری ها و خدمات روحانی اش دوست می دارد و گرامی می شمارد، عظمت پایهء نویسندگی این استاد زبان را به درستی در نیافته است. استعداد طبیعی و تعلق به زبان انگلیسی، توأم با تحصیلات عالی ادبی و حقوقی و دینی و آشنائی کامل با شاهکارهای کلاسیک اروپائی و سال ها تمرین و تجربه، سبک ادبی خاصی را به وجود آورده که معرف شخصیت کم نظیر جرج تان سند است. نوشته های او منظم، قانع کننده، مربوط، روان و گیراست مشکل ترین مطلب زیر قلمش نرم می شود و آسان می نماید. کلام او طبیعی، مؤدب، صریح، خالی از حشو و زوائد و توأم با شور و شوق و دور از افراط و تفریط است. دو صفت اصلی او که انصاف و اعتدال باشد در آثارش به بهترین وجهی نمایان است. نوشته های او کمتر به فارسی برگردان شده است. شاید به این علت که آثارش بیشتر مربوط به مسائل عالم مسیحیت است. بعدها به احتمال قوی قسمتی از این آثار ترجمه خواهد شد، و آن گاه با آنکه زیبایی کلام و استحکام و روانی بیانش دست خواهد خورد، سایر امتیازات سبک وی محفوظ مانده، معرف منزلت عالی اش در نویسندگی خواهد بود. سبک نگارش جرج تان سند مورد قبول و پسند حضرت شوقی ربانی بود، تا آنجا که وقتی حضرتش کتاب "نبوغ ایرلند" را مطالعه فرمودند، طی مکتوبی در اواخر ژانویه ۱۹۳۱ به او مرقوم داشتند: "کاش سبک نگارش تاریخ نیبل و به خصوص ترجمهء من از این کتاب به اندازه نیمی از آن کتاب (کتاب نبوغ ایرلند) زنده و دلپذیر بود...".

این تعریف مبارک که خود در زبان انگلیسی نویسنده ای بس توانا بودند، برای بیان عظمت مقام ادبی تان سند کفایت می کند. جان فرابی، ایادی فقید امرالله در یادداشت های خود که در ایام تشریف به اعتاب مقدسه (ژانویه ۱۹۵۵) تهیه کرده، از قول حضرت ولی امرالله می نویسد: "... جرج تان سند بهترین نویسنده ای است که ما داریم. باید از او مواظبت کرد. او بهترین

نویسنده زنده بهانی است. این خود مژده ای است که او با وجود کهولت، هنوز قادر به نویسندگی است. او نویسنده طراز اول بهانی است...
تان سند در عین حال شاعری بود شوریده. شعر "حضرت بهاءالله، محبوب یکتا" به تنهایی کافی است که او را شاعری توانا بدانیم. و مقاله "نبوغ ایرلند" جدا از سایر منشآتش به ما اجازه می دهد که او را نویسنده ای عالی قدر بشناسیم.

او مقاله "نبوغ ایرلند" را برای ملاحظه و نقد "جرج برنارد شا" نویسنده نامی ایرلندی فرستاد. مفسر ادبی روزنامه "تایمز ایرلند" ضمن چاپ مقاله مزبور نوشت: "جرات لازم است که نویسنده ای اثر خود را تسلیم نبوغ بی امان برنارد شا کند، ولی "شا" مزایای این نوشته را تأکید کرده و عقیده دارد که مقاله او در سبک ایرلندی، بسیار خوب تهیه شده است..."

آثار ادبی تانسنند با تاریخ و فرهنگ ایرلند آمیخته است، و بحث آن خارج از حوصله فارسی زبانان است. نفوسی که به زبان انگلیسی آشنائی کامل دارند می توانند به اصل کتب و مقالات او از قبیل "نبوغ ایرلند" و "اساطیر ایرلندی" و "گرامتی که انگلستان برای مظالم سابق خود می پردازد" مراجعه کنند.

جرج تان سند دارای حالات عرفانی بود. به "کلمات مکنونه" و "هفت وادی" عشق می ورزید. اشعار عارفانه می سرود و در راه وصول به معرفت از رنج و درد هرآسی به خود راه نمی داد. او در مناجاتی که در کتاب "کلیسا در منزل" در سال ۱۹۲۷ به رشته تحریر کشیده می نویسد: "خدایا! من در سیر به سوی تو از درد و رنج پروا ندارم. به هر قیمتی برای من تمام شود مگذار که در این حرکت دچار درنگ شوم و یا از راه تو منحرف گردم. هر بلا و محنتی برای صیقل روح از دروغ و تباهی لازم است بر من نازل کن. مرا یاری فرما تا معرفت و عظم فزونی یابد و به آنچه می آموزم عامل باشم. تا هرضعفی به قدرت بدل گردد و از ابواب توفیق به قلمرو قدرت تو راه یابم."

او حتی دو سال قبل از صعودش (۱۹۵۵) هم چنان معتقد بود که با تمام کوششی که کرده، به اصطلاح عارفانه، در سیر هفت شهر معرفت هنوز اندر خم یک کوچه است. عریضه ای به حضور مبارک نوشت که نگران آن است که هرگز به "وادی معرفت" نرسد، و هدایت و حمایت حضرتش را جویا شد. در جواب به دریافت این توفیق مبارک (سوم مارچ ۱۹۵۵) مفتخر گردید:

"از آنجا که ما تقریباً هرگز به هدفی روحانی نمی رسیم، مگر آن که هدف بعدی را که به آن نیز باید نائل شویم، خارج از دسترس خویش می بینیم، ایشان (حضرت شوقی ربانی) توصیه می فرمایند که شما که در طریق

روحانیت مسافتی طولانی پیموده اید، نگران فاصله ای که هنوز باید طی کنید نباشید. این سفری است بی پایان، و شکی نیست که روح در عالم بعد نسبت به عالم جسمانی دارای این امتیاز است که می تواند به خداوند نزدیکتر شود. (و به خط مبارک): امیدوارم خداوندی که شما در اعتلای امرش با چنان عشق و شوق و تمایزی کوشا بوده اید، زحمات تاریخی شما را هزار چندان، پاداش دهد و تمام آرزوهای شما را برآورده سازد و به شما کمک کند که دفتر خدمات فراموش نشدنی خود را متداوماً غنی تر سازید".

جرج تان سند طی نیم قرن تعداد زیادی نامه و مقاله و رساله و کتاب از خود به جای گذارده است که حتی احصای آنها کار آسانی نیست. در این مقاله به بعضی از این آثار مانند "تبلیغ مورمون ها - ۱۹۱۱" و "اساطیر ایرلندی ۱۹۱۵" که قبل از آشنائی او با امر بهائی انشاء شده و بعضی دیگر مانند "کلیسا در خانه ۱۹۲۶" و "نبوغ ایرلند ۱۹۳۰" و "عبدالبهاء، مطالعه شخصیتی شبیه مسیح ۱۹۳۵" و "۱۷ مقاله در مجلدات سوم تا سیزدهم عالم بهائی ۱۹۲۸ تا ۱۹۵۴" و "بشارات حضرت بهاءالله ۱۹۴۹" و "ادیان قدیمی و امر جدید جهانی ۱۹۴۸" که بعد از تصدیق او انتشار یافته، قبلاً اشاره شد. مؤسسه مطبوعاتی جرج رونالد قسمتی از مقالات و اشعار و آثار متفرق جرج تان سند را در دو کتاب "رسالت حضرت بهاءالله ۱۹۵۲" و سرکار آقا، حضرت عبدالبهاء ۱۹۸۷" جمع آوری و منتشر ساخته است.

جدا از آثار بالا و آنچه جرج تان سند در چهارچوب معاونت با حضرت ولی امرالله مرقوم داشته، سه کتاب مهم دیگر از وی به یادگار مانده است که می توان آنها را سه بخش پیاپی یک کتاب اصلی به شمار آورد. این سه کتاب عبارتند از: "موعود کل اعصار" و "قلب انجیل" و "مسیح و بهاءالله" که آخرین اثر جرج تان سند است. جا دارد که علاقمندان به اصل این سه کتاب مراجعه کنند و از چشمه دانش مؤلف عالی قدر جرعه ای بنوشند. خلاصه ای از این سه اثر در جزوه نگارنده که قبلاً به آن اشاره شد، آمده است.

* - شاید مناسب و حتی لازم باشد که در مورد کشف این کتاب حدود العالم توضیح مختصری داده شود. ولادیمیر مینورسکی (Vladimir Minorsky) شرق شناس روسی که کتاب مزبور را از فارسی به انگلیسی ترجمه کرده است (۱) در مقدمه کتاب می نویسد که: "کتاب جغرافیائی حدودالعالم که نویسنده آن گمنام است، در سال ۳۷۲ ه. ق. - ۹۸۲ م. - یعنی حدود هزار و بیست سال قبل تألیف شده و به امیر عبدالحارث محمدبن احمد از سلسله فریغونیان که در منطقه گوزگانان - شمال افغانستان - حکمرانی داشتند، اهداء گردیده است. تنها نسخه خطی که از این کتاب باقی مانده، نسخه ای است که در سال ۶۵۶ ه. ق. - ۱۲۵۸ م. - به وسیله ابوالمؤید عبدالقیوم فارسی استتساخ شده است... کشف و نشر این کتاب تاریخچه ای افسانه گونه دارد. شرق شناس روسی، سروان الکساندر تومانسکی که بعداً به درجه سرلشکری رسید، اول بار در سال ۱۳۰۸ ه. ق. - ۱۸۹۰ م. در عشق آباد با بهائیان آشنا شد و دوستاندار آنان گردید. او با علاقه کامل آثار دینی ایشان را مطالعه کرد و خدمات قابل ملاحظه ای به جامعه مترقی و موفق بهائی در منطقه ماوراء دریای خزر انجام داد. از جمله وقتی آنان مشغول ساختن اولین مشرق الاذکار بهائی در عشق آباد بودند به آنان مساعدت نمود... او کتاب

اقدس را به روسی ترجمه و در سال ۱۸۹۹ منتشر ساخت... تومانسکی در بخارا با میرزا ابوالفضل گلپایگانی که از بهائیان فاضل سمرقند بود، آشنا شد و مساعدت او را برای یافتن کتاب خطی "الوس اربعه الغ بیک"

طالب گردید. ابوالفضائل در دوم ربیع الثانی ۱۳۱۰ ه. ق. = ۲۵ اکتبر ۱۸۹۲ - در نامه ای به زبان فارسی به تومانسکی نوشت: "... در طی توقف من در بخارا تمام کوششی که برای یافتن کتاب الوس اربعه به عمل آمد بی نتیجه ماند، ولی من کتاب قدیمی دیگری یافته ام که بسیار خوب و شامل چهار رساله است... وقتی تومانسکی در ۱۸۹۳ در بخارا میرزا ابوالفضل را ملاقات کرد، دوست ایرانی او مجموعه مزبور را به وی هدیه نمود، مشروط بر آنکه آن را چاپ کند و به خاطر علم و دانش نگذارد که از بین برود..."

شرحی که جناب روح الله مهرابخانی در کتاب "زندگانی میرزا ابوالفضل گلپایگانی" (۲) در این مورد آورده اند، حاوی بعضی اطلاعات اضافی است. از جمله در نامه ای که از میرزا ابوالفضل به صورت مسوده و ناتمام در دست است و تاریخ ندارد، آمده است که "...ملا عبدالواحد نام از طلاب بخارا که به بیع کتب اشتغال می کرد با فانی سمت معرفت داشت. روزی به او گفتم اگر کتاب خطی بیابی مرا خبر ده... پس از چند روز یومی در اثنای طریق در حین مرور مصادف شد. گفت دیروز

آدم و سه کتاب که یافته بودم آوردم ... چون در آنها (در آن کتاب ها) تدقیق کردم ... سیم (کتاب سوم) مجموعه ای بود مرکب از چهار رساله یعنی دو کتاب و دو مقاله ... (کتاب) دوم کتابی بود به اسم حدود العالم در فن جغرافیا که به لسان فارسی رائق قلیل الزوائد در اوایل قرن چهارم هجری تألیف یافته ... بهترین کتابی است که از علمای اسلام در فن رسم الارض و تقویم البلدان باقی مانده و قلم هنرمندان شرق به یادگار باقی گذاشته است... و کتاب آن در قرن هفتم یا هشتم آن را به خطی روشن در کاغذی متقن استنساخ نموده بود... این است که فانی گمان نمی نمود که این کتاب بختتۀ بدون سابقه از دست فانی بیرون رود و مشعبد چرخ به قول شعرا این ذرّ گرانمایه را به بازی در حین غفلت سرقت نماید... اما نسخه ... (این کتاب) ملاحظه شد که نسخه قلیل الوجود بل عذیم المثل است. در نزد خود اندیشه کرد که اگر مالک آن صد تنگه (پول معمولاً سکه طلا بود که "طلا" نامیده می شد، و هر طلا شامل بیست و یک تنگه می شد و هر سکه طلا برابر چهار روبل روسی بود) گوید، فانی در غایت سرعت قبول کند. باز در نظر آمد که شاید به این مقدار راضی نشد. باز باخود گفتم اگر هزار تنگه گوید خریدار خواهم شد، اگر چه ادای هزار تنگه آن وقت برای من به غایت صعوبت داشت. هر تنگه معادل یک قران پول نقره ایران ... و هر ده قران یک تومان و هر یک تومان معادل یک دلار امریکائی است. بالجمله چون ملا عبدالواحد کتابفروش ملاقات شد، و فانی در غایت خوف از ثمن جویا شد، گفت دوازده تنگه. فانی فوراً دوازده تنگه از جیب بیرون آورد و نزد بائع نهاد. باز اگر چه سرور سر تایای فانی را فرو گرفت، دیدم ضمیر راضی نمی شود که او را از حقیقت ارزش کتاب مستحضر ننمایم و از عزت آن آگاه نکم. گفتم جناب ملا عبدالواحد کتاب تو کتابی است عزیزالوجود و گرانمایه. اگر نفسی آن را به بلاد خارجه از قبیل استانبول و یا مصر و اروپا و امریکا ببرد، شاید به نرخی گران فروشد و مشتری فراوان یابد. گفت دانم ولی امروز کسی نیست که آنرا به آن بلاد ببرد. در بخارا نفسی او را زیاده از دو تنگه خریداری ننماید... یا ابوالفضل حاللت باد که به غایت خوب خریدی و مارا ممنون و شاکر ساختی ... خلاصه پس از اشتها این کتاب صیتش از بخارا به عشق آباد رسید و مسموع سمع جناب الکساندر تومانسکی شد، و خبر آن را یکی به فانی ابلاغ نمود، ولذا فانی در طی مکتوبی که به ایشان نوشت، مرقوم داشت. آن ایام مشارالیه در عشق آباد اقامت می نمود و برای اکتشاف و تعلیم دیانت بهانیه با دوستان به غایت همراهی و بقدر مقدور از ایشان مساعدت می فرمود. در آن ایام فانی از سمرقند عزیمت عشق آباد و ملاقات دوستان حضرت ربّ العباد نمود. با جناب تومانسکی ملاقات وقوع یافت ولی ذکری از کتاب نفرمود، ولکن اظهار داشت که قصد نموده ام که به اتفاق تو به بخارا و سمرقند سفری نمایم...".

مفاد این مسوده بدون تاریخ که میرزا هرگز آن را تمام نکرده و برای کسی نفرستاده است، با مطالبی که در مقدمه مینورسکی آمده است مغایرتی ندارد، جز آنکه به نظر می رسد که ابوالفضائل از تسلیم کتاب به تومانسکی باطناً راضی نبوده است. شاید تومانسکی که افسری روسی و صاحب نفوذ بوده و در عشق آباد رابطه

خوبی با جامعه بهائی داشته، در ملاقات بخارا مُصراً خواستار کتاب شده و میرزا را در محذور قرار داده است، و ابوالفضائل به ملاحظات و دلایل معلوم ناچار شده است کتاب را به تومانسکی بدهد و شرط کند که باید آن را به چاپ برساند. عدم رضایت میرزا از این معامله به سبکی ادیبانه در نامه نیمه تمام وی منعکس شده است. باید قبول کرد که تومانسکی از این بخشش کریمانه سوء استفاده نکرده و در صدد چاپ کتاب بوده، ولی اجل به او مهلت نداده است. مینورسکی می نویسد که "وقتی من در ۱۳ دسامبر ۱۹۲۱ در مجله ای روسی که در پاریس منتشر می شد، شرحی در رثای حضرت عبدالیهاء، پیشوای جامعه بهائی که در ۲۸ نوامبر همان سال در حیفا در گذشته بود، نوشتم و نامی نیز از تومانسکی و براون بردم، بر حسب تصادف خانم تومانسکی که بعد از وفات همسرش ساکن استانبول شده بود، مجله را خوانده بود. این خانم با من تماس گرفت و در باره کتاب های خطی همسر فقیدش صلاح اندیشی کرد. به فاصله کوتاهی این اثر ارزشمند و چند کتاب دیگر در پاریس به دست من رسید." داستان ترجمه و انتشار این کتاب در سن پترزبورگ روسیه و لندن و طهران مفصل و خارج از موضوع و حوصله این مقاله است. نکته قابل ملاحظه این است که در تمام این نشرها - لابد به اقرار و گزارش تومانسکی - از میرزا ابوالفضل گلپایگانی به عنوان دانشمند عالیقدر بهائی و کاشف این کتاب تجلیل شده، و نام وی با ذکر ارتباطش با امر بهائی در دوائر شرق شناسی و جغرافیائی جهان محفوظ و جاوید است. مینورسکی ترجمه انگلیسی کتاب را با ترجمه مقدمه بارتولد روسی و توضیحات مفصل خود در سال ۱۹۳۷ در لندن منتشر کرد و آن را به پاس همکاری به علامه محمد قزوینی تقدیم نمود. علامه قزوینی در مجله یادگار سال سوم شماره سوم می نویسد: "میرزا ابوالفضل در فنون ادب و عربیت بسیار فاضل و مطلع بود و نسخه منحصر به فرد کتاب حدود العالم را در جغرافیا در ۱۳۱۰ قمری در بخارا او به دست آورد."

Hudud al -Alam, The Regions of the world, A persian - ۱
Geography, 372 AH, 982AD, translated and explained by
V.Minorsky, second edition, edited by C.E.Bosworth, printed
by Luzac & company, London 1970

۲ - زندگانی میرزا ابوالفضل گلپایگانی، تألیف روح الله مهرباخانی، نشر دوم؛
تجدید نظر و اضافات مؤلف، لجنه ملی نشر آثار امری به زبان های فارسی و عربی،
آلمان ۱۹۸۸ م - فصل بخارا.

شکيبائی و مدارا

مبختی از اخلاق بهائی

مقدمه

پراکنده شدن احبای ایرانی در سراسر جهان سبب شده است که با برخوردارها و آراء و راه و روش های نا آشنائی مواجه شوند. به عبارت دیگر، از وضع شناخته شده ای که در ایران بدان خو گرفته بودند و مورد قبول و توافق عمومی در بین اعضاء جامعه بهائی بود خارج شوند و در جامعه هائی وارد شوند که از بسیاری جهات برایشان نا مأنوس و ناپذیرفتنی است. بهائیان ایران چون از ابتدای امر مورد حمله و هجوم و قتل و غارت و تضییقات گوناگون بوده اند، طی نسل های متوالی به تدریج به صورت جامعه ای محدود و جدا از دیگران در آمده اند که بیشتر در بین خود زندگی می کنند و در نتیجه دارای فرهنگ اخلاقی و امری مشترکی شده اند. اما در خارج از ایران، در بسیاری از جوامع با بهائیان مواجه می شوند که خود به امر مبارک اقبال کرده اند و هنوز در بسیاری از موارد دارای فرهنگ و آداب و رفتاری هستند که از قبل بدان خو گرفته اند و تعالیم و مبادی امر بهائی را بر اساس عقاید و آداب گذشته خود تعبیر و تفسیر می کنند و رفتاری گاه مغایر با روش و رفتار مرسوم در جامعه بهائی ایران دارند.

این برخورد بین دو وضع یا دو فرهنگ متفاوت سبب می شود که بازتاب یا عکس العمل احبای ایرانی در بعضی از موارد آن چنان که در تعالیم بهائی توصیه شده است نباشد. یعنی به طور خلاصه از حالت رفق و مدارا خارج شود و به صورت اعتراض و مخالفت و اندرزگونی جلوه کند و یا بالعکس سبب کناره جویی و دور افتادگی از فعالیت های جامعه بهائی شود.

گذشته از این، در داخل جامعه نیز افرادی که در اثر تحصیلات دانشگاهی یا مطالعات شخصی برداشت های غیر معمولی از کلمات الهی و از تعالیم بهائی دارند گاه به گاه مورد اعتراض یا رفتار سرد و ناموافق سایرین قرار می گیرند، یعنی همان حالت ناشکيبائی و ناسازگاری به نحو و از طریق دیگری نمودار می

گردد و از وحدت و محبت و یگانگی واقعی که باید در جامعه بهائی حاکم و نمایان باشد کاسته می شود.

از جمله مواردی که این شتاب در قضاوت و این برخوردهای غیر مطلوب روی می دهد، مواجه شدن با طرز فهم و نحوه تعبیر و تفسیر نصوص یا سایر مطالب امری است. در اثر سالیان دراز شرکت احبای ایرانی در کلاس های درس اخلاق و تزیید معلومات امری در بین بهائیان ایران نحوه تفکر و فهمی مشترک و عمومی نسبت به مسائل امری به وجود آمده است و کمابیش قبول عام یافته و عادتاً پذیرفته شده است. در حالی که در سایر کشورها، به ویژه بین افراد احباء از طبقات تحصیل کرده و اهل مطالعه چنین تفاهم مشترک عمومی وجود ندارد، بلکه هر کس به سهم خود و به نوبه خود در پی درک و فهم نصوص و مطالب امری است. ناچار، نحوه رفتار و عقاید و افکار امری افرادی از این گروه با آنچه مفهوم و مقبول احبای ایران است تفاوت پیدا می کند و برخورد بین این دو طرز فکر موجب بروز برخی ناملایمات و مشکلات می گردد.

همچنین طرز برخورد ما با افراد غیربهائی، چه ایرانی و چه غیر ایرانی، نیز بنا بر علی که ذکر شد، گاه به گاه دچار همین نقطه ضعف یا انحراف از نحوه مطلوب و توصیه شده در امر بهائی می گردد. این است که شاید به یاد آوردن آنچه در امر بهائی در زمینه رعایت اصل مدارا و شکیبایی تأکید و توصیه و تعلیم داده شده اهمیت و ضرورت داشته باشد. بنا بر این، آنچه در این فرصت کوتاه بدان خواهیم پرداخت عبارت خواهد بود از سخنی کوتاه در باره مفهوم "اخلاق مرضیه" یا "اخلاق و رفتار پسندیده" و شرائط عمومی تعالیم اخلاقی در امر بهائی و نظری به نصوص مبارکه در باره شکیبایی و مدارا و جلب توجه به تأثیر و نتیجه ای که از مراعات تساهل و اغماض و چشم پوشی حاصل می گردد.

اخلاق پسندیده

از دیدگاه انبن بهائی "تهذیب اخلاق" از اهداف و مقاصد شرایع و ظهور مظاهر الهی است که سبب رهانی انسان از "عالم ظلمانی حیوانی" می شود. حضرت عبدالبهاء اخلاق و تربیت روحانی را از فیوضات الهیه محسوب می دارند و می فرمایند: "اگر این فیوضات الهیه در حقایق انسانی جلوه ننماید، فیض ظهور بی ثمر ماند و جلوه شمس حقیقت بی اثر گردد." (منتخبات مکاتیب، ج ۱، ص ۱۰)

در تعالیم حضرت بهاءالله تربیت روحانی و تهذیب اخلاق انسانی مرکزیت و نقش خاص و بی نظیری دارد، که هنوز آن طور که لازم است مورد مطالعه و تحقیق قرار نگرفته و نکات و حقایقی که در این جنبه از تعالیم بهائی نهفته است مکشوف و ارائه نشده.

در آثار قلم اعلی برای بیان اهمیت و توصیف مقام و تأثیر اعمال پسندیده و اخلاق مرضیه تشبیهات و مثال های جالب توجه و گویانی ذکر شده. از جمله، این گونه رفتار را "جندالله" یعنی سپاه الهی، نامیده اند که "ناصر و معین امرند" و سبب نصرت و پیشرفت آئین بهائی می گردند و می فرمایند: "این جنود اقدر و اشجع از جنود عالم مشاهده می گردد." (آیات الهی جلد ۲، ص ۶۰) و انسان به درختی تشبیه شده که اخلاق و رفتار پسندیده "ثمره سدره" یعنی میوه های آن درخت محسوب می شوند. و یا امر الهی به آسمانی تشبیه شده که "شمس و قمر او" اعمال طیبه طاهره و انجم او اخلاق روحانیه است. معلوم است که آسمانی که از وجود خورشید و ماه و ستارگان بی نصیب باشد تاریک و ظلمانی است و درخت بی ثمر هم بنا به فرموده حضرت بهاءالله "لایق نار" است. (آیات، ج ۱، ص ۲۳)

حضرت بهاءالله همچنین امر الهی را به "بحر اعظم"، دریای بزرگی، مشابه دانسته اند که "اعمال طیبه و اخلاق مرضیه" پیوسته به صورت رودخانه ای از آن دریای بزرگ جاری و ساری است. علاوه بر این در آثار مبارکه قلم اعلی اخلاق و اعمال پسندیده را "فیض اکبر" و "بزرگترین احسان الهی" و "طراز امنع اقدس" یعنی عالی ترین زینت و زیور انسان نامیده اند و آن را شرط انسانیت انسان دانسته اند و می فرمایند: "شخص انسان باید به اخلاق روحانیه و اعمال طیبه طاهره مزین باشد هر نفسی به این مقام فائز نشود، او از انسان محسوب نه." (آیات، ج ۲، ص ۱۹۴). این تشبیهات و توصیفات مقام و اهمیت تخلق به اخلاق پسندیده را در تعالیم حضرت بهاءالله مجسم می نماید.

شرائط و خصوصیات

در آثار قلم اعلی شراط و خصوصیات اخلاق و رفتاری که مورد رضای الهی است نیز تصریح شده است. از جمله این که باید جذاب قلوب باشد، سبب هدایت نفوس شود، و بوی خوش عشق و محبت الهی از آن به مشام رسد. "هر یک از شما باید به شائی ظاهر شود که ناس از او عرف محبت رحمن را استشمام نمایند و اخلاق حق را بیابند." (آیات، ج ۲، ص ۲۵۶) و یا می

فرمایند: "هر نفسی البوم به اعمال طیبه و اخلاق مرضیه مزین باشد، از او متصوع می شود آنچه که جان را تقویت می نماید." (آیات، ج ۲، ص ۲۳۰)

حضرت بهاء الله توصیه اکید فرموده اند که باید بکوشیم تا حلاوت و شیرینی اخلاق بهانی را دریابیم و درک کنیم (مجموعه آلمان ۱۰۷) و به دیگران بچشانیم و کل را کرارا وصیت فرموده اند به تخلق به اخلاق و رفتار پاک و پسندیده.

نکته جالب توجه این است که تخلق به اخلاق بهانی از جمله مواردی است که توصیه فرموده اند احتیاء بر یکدیگر سبقت گیرند و برتری جویند. با توجه به بیان مبارک در کلمات مکتونه که می فرمایند شخص بهانی نباید "در هیچ امری خود را مقدم بشمارد" و "بربرادر خود تفوق جوید" در مورد اخلاق روحانی و اعمال پسندیده می فرمایند: "بگو ای دوستان الهی و ای شاریان رحیق معانی، ناصر، جنود ظاهره نبوده و نیست. اسلحه موجوده نبوده و نخواهد بود، بلکه کلمه طیبه و اعمال حسنه و اخلاق روحانیه بوده. ای اهل بهاء، به جنود اعمال و اخلاق مظلوم را نصرت نمایند..." (آیات ج ۲، ص ۲۵).

۱ - روابط متقابل تعالیم اخلاقی در امر بهانی

تعالیم اخلاقی امر بهانی مجموعه ای را تشکیل می دهد که همه اعضاء و اجزاء آن مانند هیکل یک موجود زنده با یکدیگر در ارتباط متقابل هستند، یعنی با یکدیگر رابطه حیاتی و ارگانیک دارند. و اجرای هر یک از اوامر و نصایح اخلاقی سبب تقویت و تسهیل اجرای سایر موازین و تعالیم بهانی می شود. به عبارت دیگر هر یک از این موازین و تعالیم در حقیقت یک روی از گوی واحدی را تشکیل می دهد که اخلاق و رفتار بهانی نامیده می شود. حضرت ولی امر الله می فرمایند: "چه بسا از لسان اطهر میثاق شنیده شد که اگر فردی از افراد احتیاء به اجرای یک تعلیم از تعالیم الهیه در نهایت توجه و تجرد و همت و استقامت قیام نماید و در تمام شئون حیات خویش این یک تعلیم را منظور نظر داشته باشد و به تمامها اجراء نماید، عالم عالمی دیگر شود و ساحت غیرا جنت ابهی گردد. ملاحظه نمایند که اگر احتیای الهی کلاً فردا به اجرای وصایا و نصایح قلم اعلی قیام نمایند چه خواهد شد." (توقیعات ۲۶ - ۱۹۲۲ ص ۵۴).

۲ - نیازمندی به پرورش اخلاقی

متابعت از تعالیم اخلاقی اگر در جریان رشد و بلوغ از عادات و معتقدات انسان شود و حالت رفتار طبیعی و ذاتی انسان را داشته باشد امری آسان و مداوم خواهد بود. اما تغییر و تبدیل رفتار آدمی در بزرگسالی بسیار مشکل و

گاه به طور کامل غیر ممکن می‌گردد. این است که در امر بهانی تربیت اخلاقی و روحانی کودکان از اصول و واجبات آموزش و پرورش است. حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: "باید از **بیدایت اطفال** را به **تربیت الهی پرورش داد** و همواره به **نکر حق متذکر نمود تا محبت الله در طینت آنان ثبوت و قرار یابد و با شیر امتزاج یابد.**" (تربیت بهانی، ص ۹۲)

۳ - مسئولیت فردی

در امر بهانی هر فرد مسئول اعمال و رفتار خویش است و نباید از دیگران تقلید نماید و متابعت کند. به عبارت دیگر "مرجع تقلید" وجود ندارد که به افراد ارائه طریق نماید و مسئولیت روحانی و اخلاقی آنان را برعهده گیرد. بنا بر این کسب اطلاع بر اصول و رفتار بهانی و توانایی قبول مسئولیت فردی در اعمال و رفتار از وظائف و فرائض هر یک از افراد احباء است.

مراعات اصول و موازین اخلاقی اموری است وجدانی و شخصی که هر فرد برحسب میزان اطلاع و ایمان و عقیده خود آنها را رعایت می‌نماید. روشن بینی و وسعت نظر و قضاوت صحیح در تصمیماتی که منجر به طرز رفتار ما می‌گردد محصول تربیت روحانی ماست، نه تحصیلات مدرسه‌ای و معلومات ظاهری. این نوع تصمیم‌گیری‌ها سبب رشد تدریجی جنبه روحانی افراد می‌گردد و مراعات اصول اخلاقی به میل طبیعی انجام می‌گیرد و نه در اثر جبر و فشار خارجی.

از ثمرات و فواید دیگر این رویه جلوگیری از تکثیر و ازدیاد مقررات و قوانین اخلاقی است که خود مانع اجرای واقعی اصول می‌گردد و از طرفی دیگر آزادی فردی را بیش از حد لازم محدود نمی‌سازد و همچنین افراد را از نظر حقوق و امتیازات اجتماعی در سطح واحد قرار می‌دهد.

شکیبانی و مدارا

در زبان فارسی کلمات و اصطلاحات مختلفی وجود دارد که هر یک به نحوی با مفهومی که معمولاً سعه صدر یا تساهل نامیده می‌شود و در انگلیسی **Tolerance** گفته می‌شود ارتباط دارد. از جمله می‌توان اصطلاحات ذیل را نام برد:

مدارا، شکیبانی، اغماض، تحمل و صبر، رفق، گذشت کردن، عیب پوشی، مسامحه یا تسامح، عدم تعصب، قشری نبودن، کظم غیض (فرونشاندن خشم)،

چشم پوشی، اصرار نورزیدن در رأی، مماشات، خود داری، بردباری، و امثال این ها.

در این بحث، این مفهوم تحت عنوان "شکیبائی و مدارا" آمده است. رفق و مدارا مفهومی است وسیع و دارای جنبه ها و ابعاد گوناگونی که در رشته های مختلف علوم از قبیل روانشناسی، جامعه شناسی، حقوق، فلسفه، و تعلیم و تربیت، و نیز در رشته مطالعات مربوط به ادیان مورد توجه و تحقیق و بحث قرار گرفته و در حال حاضر به سبب اوضاع و احوال کنونی بیش از پیش مورد توجه خاص دانش پژوهان است. در این بحث، این موضوع از نقطه نظر تعلیم بهائی در باره روابط بین افراد و بین افراد و تشکیلات اداری امر بهائی مطرح می گردد و در این فرصت کوتاه از ذکر آنچه در کتب و نشریات علوم مختلف منتشر شده صرف نظر می شود.

مسئله در این است که اگر چه به طور کلی همگی به لزوم مراعات شکیبائی و مدارا و خودداری آگاه هستیم، اما شاید تحت تأثیر عوامل مختلف محیطی در به کار بستن آن در بسیاری از موارد موفقیت لازم را به دست نمی آوریم. یعنی وقتی ملاحظه می کنیم که شخصی یا از روی بی اطلاعی و یا غرض ورزی مطالبی بر خلاف آنچه به نظر ما منطبق با حقیقت و عدالت است اظهار می دارد، یا رفتارش با آنچه به نظر ما شایسته و پسندیده است تطبیق نمی کند و در رفتار و یا گفتاری که به عقیده و به نظر ما مخالف با اصول و تعلیم معتقدات بهائی است اصرار می ورزد، حالت اعتراض و خشم و مقابله و مجادله و اصرار در اثبات عقیده و نظرمان به ما دست می دهد و اگر طرف مقابل در رأی و نظر و یا رفتار خود پافشاری کند حالت نامساعدی که در ما به وجود آمده شدت می یابد و گاه به مجادله و معارضه و مقابله به مثل منجر می گردد. این طرز برخورد با گفتار و رفتار ناموافق دیگران کاملاً بر خلاف تعلیم و نصایح و وصایائی است که در آثار قلم اعلی توصیه و تأکید شده است. بنا بر این شاید مفید باشد که نظری اجمالی بر آنچه در آثار مبارکه راهنمایی و توصیه شده معطوف سازیم و با به خاطر آوردن نکاتی که توصیه شده است بین رفتاری که معمولاً از ما سر می زند و آنچه مورد نظر و رضای حق است نزد خود مقایسه ای انجام دهیم. این نوع تذکر و توجه به ما کمک می کند که گاه به گاه خود را از قید و فشار آنچه محیط ما به ما تحمیل می کند و برخلاف تعلیم الهی است رها سازیم و به آنچه مورد رضای حق است متوجه شویم.

نظری بر نصوص مبارکه

نصوص مبارکه مربوط به موضوع رفق و مدارا و سعه صد و تساهل بسیار متعدّد و وسیع است و اگر فقط آنچه در این باره در آثار مبارکه که تا به حال طبع و نشر شده جمع آوری شود کتابی بطور خواهد شد و نقل تمامی آن نصوص در این مختصر میسر نیست. در اینجا برای فتح باب فقط چند نمونه کوتاه از این قبیل نصوص که غالباً با آنها از قبل آشنا هستیم ذکر می شود:

۱ - از آثار قلم اعلی:

"انشاء الله جمیع فائز شوند به آنچه که مقصود است و آن این که: کلّ لوجه الله حرکت نمایند و مذهب الهی را سبب و علت ضغینه و بغضا نمایند. با کلّ به کمال رفق و مدارا و محبت ملاقات کنند و کلمه را القاء نمایند. اگر قبول شد و از وجهه اش نضره رحمن مشاهده گشت، حقّ متعال را شاکر باشند، والا او را به او واگذارند بدون آنکه ادراک عدم محبت نماید. نفوس زکیه مطمئنه راضیه مرضیه را لاجل صفات پسندیده و اخلاق روحانیه هر نفسی اظهار محبت می نماید و دوست می دارد و لکن نفوس غافله را باید لوجه الله محبت نمود که شاید مبدأ رحمت و فضل را سبب و علت عناد ندانند و ارض فی الجملة مستریح شود." (آیات ج ۲، ص ۳۷)

"سیف مدارا و بردباری احد از سیف بطش و غضب است. طوبی لمن تمسک بالمعروف. انه من الناصرین لدی الله ربنا و ربّ من فی السموات و الارض." (قلم اعلی ج ۷، ص ۳۸)

"ای برادران! با یکدیگر مدارا نمایند و از دنیا دل بردارید. به عزّت افتخار ننمایید و از نلت تنگ مدارید. قسم به جمالم که کلّ را از تراب خلق نمودم و البته به خاک راجع فرمایم." (کلمات مکنونه)
و در لوح سلطان می فرمایند: "قلم دوستان را وصیت میفرماید و به محبت و شفقت و حکمت و مدارا امر می نماید."

۲ - از آثار مرکز میثاق

"... به وصایای جمال مختار که مدارای با غافلین است قیام نما. یا غافل را بیدار می نماید، یا به عالم دیگر رهنما می نماید. تو باید در هر صورت صبر و تحمل کنی و نظر به وصایای الهی مدارا و خوش سلوکی نمایی." (منتخبات ج ۲، ص ۲۵۸)

"هر یک از یاران چون به اهل غرور مانوس گردد باید به نهایت مهربانی و سرور سبب تنبه او شود و علت تذکر او گردد. اجتناب بر دو قسم است. یک قسم حفظاً لامرالله است و این باید به روح و ریحان باشد، نه به غلظت و شدت، و قسمی دیگر از روی غلظت، و آن مقبول نه." (مکاتیب ج ۲، ص ۲۷۱)

"احتبای الهی باید بدخواه را خیر خواه دانند و اهل شقاق را اهل وفاق شمرند. بعید را قریب بینند و دور را نزدیک شمرند. یعنی به دشمن نوعی رفتار کنند که سزاوار دوستان است و به جفاکاران چنان معامله نمایند که لایق یار خوش رفتار." (امر و خلق ج ۳، ص ۲۲۹)

"یاران باید در نهایت مهربانی و محبت با دوست و بیگانه هر دو الفت و محبت نمایند و ابدأ نظر به استحقاق و استعداد نکنند. در هر صورت نهایت مهربانی فرمایند. از شدت عناد و جدال و بغضا و عدوان خلق شکست نخورند. اگر آنان تیر زنند، اینان شهد و شیر بخشند. اگر زهر دهند، قند بخشند. اگر درد دهند، درمان بیاموزند. اگر زخم زنند، مرهم بنهند. اگر نیش زنند، نوش روا دارند." (مکاتیب ج ۸، ص ۲۴۲)

و بالأخره به این بیان حضرت عبدالبهاء باید توجه داشت که می فرماید:
"زهار زهار از اینکه نفسی از دیگری انتقام کشد، ولو دشمن خونخوار باشد." (منتخبات ج ۱، ص ۷۱)

"ای ثابت بر پیمان! در خصوص انتقام مرقوم نموده بودید. یاران باید مظلوم آفاق باشند و از برای قاتلان شفاعت نمایند و از حق طلب غفران کنند، زیرا نادانند و غافل و مدهوش و بیهوش. گمان کنند که خون احباء سبیل است و یاران سزاوار قتل شدید و اگر بدانند این ظلم ننمایند و این دست تطاول نگشایند." (نارو نور، ص ۱۰) البته باید توجه داشت که در این بیان مبارک منظور انتقام فردی است، وگرنه اجرای عدالت و مجازات از جانب مؤسسات اجتماعی امری دیگر است که اصول آن در آثار مبارک ذکر شده است.

از همین چند نمونه از بیانات مبارکه که نقل شد به خوبی ملاحظه می شود که چه تفاوت اصولی و فاحشی بین تعالیم بهانی و راه و روش و معتقدات رایج در جامعه کنونی وجود دارد. ما در جوامعی زندگی می کنیم که آنچه به طور رسمی و یا غیر رسمی و غیر مستقیم تعلیم داده می شود حاکی از آن است که در نحوه برخورد با اخلاق و رفتار دیگران که مورد قبول یا مورد پسند ما نیست باید مقابله به مثل کرد، بلکه با شدتی بیش از آنچه از طرف مقابل دیده شده با وی رفتار نمود. این رویه کاملاً متضاد و مخالف با تعالیم بهانی است.

آنچه معمولاً در رفتار رایج دیده می‌شود بر اساس قصاص و مقابله به مثل و انتقام جوئی و خشونت است. نمایشنامه‌هایی که در رادیو و تلویزیون و سینما ارائه می‌شود انتقام جوئی و ابراز خشونت در برابر رفتار نامالیم دیگران، و به قول معروف تلافی کردن، را تعلیم می‌دهد و تقویت می‌کند.

در برنامه‌های مدارس نیز که معمولاً خالی از تعلیمات اخلاقی و روحانی است، در دروسی مانند تاریخ و یا کتاب خوانی (قرانت)، داستان‌ها و رویدادهایی مطرح می‌شود که مقابله به مثل و انتقام جوئی را امری طبیعی و حتی ضروری جلوه می‌دهد. همین روحیه در سایر رسانه‌های گروهی نیز به سهم خود ترویج و تقویت می‌شود. افرادی که در چنین محیط‌هایی پرورش می‌یابند و زندگانی می‌کنند خواه و ناخواه تحت تأثیر تلقینات مزبور قرار می‌گیرند و رفتارشان به طور ناخود آگاه تابع روش مرسوم می‌گردد.

این وضعی است که ما در آن قرار گرفته ایم و این رفتاری است که چه در زندگانی و چه در رسانه‌های گروهی با آن مواجه هستیم. در چنین وضعی حضرت بهاءالله با شدت و تأکید توصیه فرموده اند که باید رفتاری کاملاً متضاد با آنچه مرسوم است داشته باشیم و به جای آن که رفتار ناخوشایند را با عمل مشابهی پاسخ دهیم و مقابله به مثل کنیم و یا حالت قهر و بی‌اعتنایی و جدائی را اتخاذ نماییم، به عکس با رفتار ناخوشایند با رفتار نیک و با محبت واقعی مقابله نماییم.

این تغییرجهت، روابط انسانی را در جامعه به کلی منقلب می‌سازد. در دنیایی که مردم انتظار دارند که در مقابل خشونت و پرخاش و آزار مواجه با اقدامات مشابهی شوند، با شگفتی مواجه با عکس‌العملی کاملاً غیر منتظره، یعنی ملاطفت و محبت و مدارا روبرو می‌گردند. ابتدا در برخورد با چنین عکس‌العملی، در صداقت و واقعیت آن تردید می‌کنند و چنان رفتاری را نشان ضعف و ترس و زبونی و شکست و حتی نادانی می‌شمارند. اما وقتی به طور مداوم با نحوه رفتار بهائی در چنین موقعیت‌هایی مواجه می‌شوند، کم‌کم تحت تأثیر قرار می‌گیرند و به تدریج تغییر رویه و اخلاق می‌دهند و ابراز رأفت و تفاهم و سازش می‌نمایند.

اهل بهاء هم در گذشته و هم در حال حاضر این تحوّل و تقلیبی که در اثر اجرای تعالیم بهائی در مراعات رفق و مدارا در طرف مقابل به وجود می‌آید را مشاهده کرده‌اند. رفتار بهائیان ایران در برابر ستم‌ها و خشونت‌ها و اعمال ناروایی که مخصوصاً در بیست سال اخیر به آن دچار بوده‌اند مصداق عملی و مؤثر این تعالیم اخلاقی بهائی است و کاربرد مثبت و سازنده آن را به خوبی آشکار می‌سازد.

مراحلی که باید پیموده شود

بنا بر این حلّ این مشکل چندین مرحله دارد. هم باید رفتاری را که از محیط در ما ایجاد می شود ترک کنیم و هم باید رفتاری را که حقّ خواسته است به وجود آوریم، و هم فرزندانمان، یعنی نسل های جوان را کمک کنیم که در منجلاب تبلیغات رایج غرق نشوند و از اخلاق و حیات بهانی محروم نمانند. این است که واقعاً مجبور به نوعی "جهاد اکبر" هستیم. برای موفقیت در این "جهاد اکبر" باید به دو نکته روانشناسی توجّه داشته باشیم که در آثار مبارکه نیز ذکر شده است:

۱ - تفاوت های فردی:

اصل معروف به "تفاوت های فردی" یا **Individual differences** حاکی از آن است که افراد انسان هم دارای وجوه مشترکی هستند و هم هر فرد دارای خصوصیتی است که با سایر افراد متفاوت است. این اصل هم از نظر جسمانی و هم از نظر روانی و روحانی صادق است. یعنی همان طور که همه انسان ها از نظر جسمانی به طور کلی دارای سرو صورت و پا و دست و قلب و ریه و سایر اعضا و اجزاء بدن هستند، اما از نظر شکل و قیافه هر نفر با افراد دیگر متفاوت است، از لحاظ خلق و خوی و رفتاری نیز گرچه بعضی جنبه های عمومی و مشترک وجود دارد، اما افراد با یکدیگر متفاوتند. مثلاً در مواجهه شدن با وضعیت نامساعد، در همه حالت خشم یا نگرانی یا نفرت و بیزاری به وجود می آید، اما شدت و ضعف این حالات در افراد یکسان نیست و کنترل کردن آنها هم یکسان نیست.

حضرت عبدالبهاء می فرمایند: "مشاعر متفاوت است." (مکاتیب ۲ / ۲۴۹) و در مفاوضات فصلی را به "اخلاق متفاوته نوع انسان" اختصاص داده اند و ذکر فرموده اند که اختلاف اخلاق در انسان به تفاوت درجات است و "ادراک و استعداد و قابلیت در میان نوع انسان متفاوت است" که شرح آن را به تفصیل بیان فرموده اند.

منظور این است که این تفاوت های فردی سبب می شود که اخلاق و رفتار مردم گاه به گاه سبب به وجود آمدن وضعی شود که مورد قبول و پسند شخص نباشد، لذا نباید اصولاً انتظار داشته باشیم که اعمال و اخلاق دیگران همواره مطابق نظر و پسند ما باشد و این تفاوت نباید مایه اختلاف و خشونت و برخوردهائی شود که از لحاظ امر بهانی پسندیده نیست. حضرت عبدالبهاء می

فرمایند: "اگر چنانچه دو نفر اختلاف کنند، هر دو بی جا، زیرا نقضی و خلافی اعظم از اختلاف نه، و مشاعر متفاوت" (مکاتیب ج ۲، ص ۲۴۹)

توجه به تفاوت های فردی از لحاظ دیگری هم حائز اهمیت و ضروری است. یعنی همان طور که حضرت عبدالبهاء در مفاوضات بیان فرموده اند هم در اخلاق فطری و هم در اخلاق اکتسابی این تفاوت ها وجود دارد. افراد از نظر میزان معلومات و نوع و حدود تجربیات و کیفیت معتقدات و گرایش ها با یکدیگر متفاوتند. پس رفتار و اخلاقی که از آنها سر می زند چون تابع عواملی است که ذکر شد نمی تواند برای همه افراد یکسان یا موافق یکدیگر باشد. لذا برخوردهای نامطلوب امری است طبیعی. نکته در این است که در برابر چنین موقعیت هائی چه باید کرد؟ و چگونه می توان موفق شد که آنچه در تعالیم الهی آمده است عملی و مجری شود؟

۲ - سیستم دفاعی

اصل دیگر در رفتار آدمی به "سیستم دفاعی" Defence Mechanism معروف است. یعنی وقتی انسان در معرض خطر قرار می گیرد طبیعتاً در صدد دفاع و حفظ خود بر می آید. این حالت دفاع از منافع و احوال شخصی در هر دو طرف برخورد کننده ظاهر می شود. زیرا به محض آنکه طرفی احساس خطر یا از دست دادن امری یا ضعف و شکست کرد، برای رفع این وضع به عمل مقابله کننده متوسل می شود. این اقدام متقابل، طرف دیگر را که تا آن زمان احساس ناراحتی نکرده بود دچار نگرانی می کند و همان حالتی که در طرف مقابل او به وجود آمده بود در وی به وجود می آید و به اقدامی مشابه دست می زند. این گونه اقدامات دفاعی از نوع مقابله به مثل سبب می شود که شدت عمل از هر دو طرف افزایش یابد و بالمآل منجر به حمله و هجوم و نزاع و جدال شود. این اصل روانشناسی هم در مورد افراد و هم در مورد مؤسسات و جوامع و حتی کشورها صادق است و از علل اصلی بروز جنگ ها، خونریزی ها و خرابی هائی است که بشر با آن مواجه بوده و هست. حتی ممکن است بین فرد با مؤسسات اجتماعی و حتی بین فرد و تشکیلاتی که در آن عضویت دارد هم ایجاد شود. باید دید در تعالیم الهی برای رفع این مشکل چه توصیه ها و اوامری آمده است.

نحوه مقابله و مواجهه

در تعالیم بهائی راه و روشی که توصیه شده است کاملاً متفاوت و متضاد با روش معمول در جامعه کنونی است. یعنی در عوض شدت بخشیدن به سیستم های دفاعی در طرفین واقعه، کاستن از شدت و حدت اقدامات دفاعی توصیه شده است، به درجه ای که حالت دفاعی به جای آنکه منجر به خشونت و حمله و هجوم شود، مبدل به همسازی و همراهی و الفت و محبت گردد و به جای اختلاف و جدائی، وحدت و یگانگی برقرار شود.

حضرت بهاءالله می فرماید: "باید کل با یکدیگر به رفق و مدارا و محبت سلوک نمایند و اگر نفسی از ادراک بعضی مراتب عاجز باشد یا نرسیده باشد باید به کمال لطف و شفقت با او تکلم نمایند و او را متذکر کنند من دون آنکه در خود فضلی و غلوی مشاهده نمایند. اصل الیوم اخذ از بحر فیوض است. دیگر نباید نظر به کوچک و بزرگی ظروف باشد. یکی کفی اخذ نموده و دیگری کاسی و همچنین دیگری کوبی و دیگری قیری." (آیات ج ۱، ص ۴۲)

حضرت عبدالهء بیانات متعدّد و مفصّلی در این زمینه دارند که فرصت نقل حتی بخشی از آنها نیست. از جمله این بیان مبارک است: "به خلق و خوی بهائی باشید... دشمنان را دوستان شمرد و بدخواهان را خیرخواه دانید. جفاکاران را فدا کار شمارید. نادانان را دانا گمان کنید و وحشیان را مونس دل و جان پندارید. یعنی به گنهکار و جفاکار و دشمن خونخوار چنان رفتار نمایند که به یار وفادار و همدم اسرار معامله می نمایند. مقصود اینست که خیر محض باشید و موهبت صرف. نظر به لیاقت و استحقاق خلق ننمایید. در هر دور و کوری امر به محبت و مدارا وارد، ولی بهانه ای در میان بود و آن استحقاق و عدم استحقاق که فلان شخص مبعوض و مدبر است و فلان مرد خونخوار و متنفّر و اگر عفوی در میان بود شماتت و ملامت نیز با عفو و سماحت همغان، ولی در این دور جمیع این امور منسوخ و محبت و مهربانی از دل و جان با جمیع ملل منصوص." (منتخبات ج ۳، ص ۲۱۱)

و یا می فرماید: "هرچند دشمنان و بدخواهان دست تطاول گشودند و به کذب و بهتان پرداختند، شما باید اهمیت به این تطاول و عدوان ندهید. بالعکس معامله کنید و الفت جویند و بگونه ما از نفسی گله نداریم و شکایت نخواهیم و میدانیم که جمیع امور بقدر مقدر است و قضای محتوم. ما سبب نبینیم، مسبب را نگیریم. آمرزش طاغیان خواهیم و در درگاه احدیت شفاعت یاغیان جوینیم و بقدر امکان هر بدخواه را دوست مهربانیم و با هر غرض بی خیال و بی مرض. از خدا خواهیم که خفتگان بیدار شوند و غافلان هوشیار گردند." (مکاتیب ج ۴، صص ۱۱-۱۲)

در نظر اول این روش بهانی ایده آلی خیالی و عملاً غیر ممکن جلوه می کند. اما دارای حقیقتی است که اگر بدان عمل شود نتیجه مطلوب را به نحو احسن به بار می آورد. همان طور که در اثر مقابله به مثل سیستم دفاعی طرفین شدت روزافزونی پیدا می کند، در نتیجه اجرای آنچه که در امر بهانی توصیه شده است، از شدت عمل سیستم های دفاعی کاسته می شود و اطمینان خاطر و امنیتی که مورد نظر طرفین است جانشین آن می شود. به طور خلاصه به جای آنکه هر فرد پیوسته در مقابل افراد دیگر حالت دفاعی داشته باشد و بالمآل درگیر نزاع و جدال شود، هر فرد مورد محبت و اعانت افراد دیگر قرار می گیرد و بر امنیت خاطر او افزوده می شود و روح رفاق و یگانگی جایگزین روحیه انتقام جوئی و مقابله به مثل و خشونت و اعتراض می گردد. در آثار مبارکه راهنمایی های متعددی برای موفقیت در این نحوه از رفتار ذکر شده است. برای نمونه، به تعدادی از آنها اشاره می کنیم:

۱ - توجه به خوبی ها و چشم پوشی از بدی ها:

"باید تحرّی مداخل نفوس نمود، نه تجسس عیوب نفوس." (اخلاق بهانی، ص ۱۰۳)

"هر نفسی را باید نظر به آنچه در او ممدوح است نمود. در این حالت انسان با جمیع بشر الفت تواند. اما اگر به نقائص نفوس انسان نظر کند، کار بسیار مشکل است." (منتخبات ج ۱، ص ۱۶۵)

"همیشه ملتفت حال خود باش. ببین چه نقصی داری. کوشش نما تا آنرا اصلاح کنی. چشم انسان هم کور است و هم نَره بین. کور است از دیدن نقائص خود. بینا و دوربین است در خطاهای دیگران." (بدایع الآثار ج ۲، ص ۳۱۰)

۲ - اهمیت ندادن به رفتار نامطلوب

"... شماها اعتنائی نکنید. اهمیت ندهید. اظهار اضطرابی ننمایید... پی حرف را نگیرید. اگر چنانچه دیدید مجادله خواهند، طفره زنید و به سکوت بگذرانید." (مانده آسمانی ج ۵، ص ۱۶۷)

۳ - رعایت حکمت:

"باید احتیاء قدری مدارا نمایند و پرده دری ننمایند تا سبب تسکین جزع و فزع عظیم احزاب شود. به حکمت حرکت فرمائید که حکمت منزله در کتاب خوشتر و دلکشتر است." (مکاتیب ج ۸، ص ۴۹)

۴ - رفتار اکثریت نسبت به اقلیت ها:

"قرض نمائیم که اگر اهل شهری جمیع آشنا گردند و بیگانه معدودی قلیل و در نهایت عداوت و بغضاء. با وجود این، یاران آشنا را محبت باید و مدارا شاید که

نهایت رعایت مجری دارند و چشم از خطا بیوشند و بر عطا بیفزایند. اینست
نصوص الهیه. مادون آن لاینبغی لاهل العرفان." (مکاتیب ج ۴، ص ۳۱).

۵ - رجحان اظهار محبت بر مدارا کردن:

حضرت عبدالبهاء حتی توصیه فرموده اند که به جای مدارا کردن ارجح آن
است که محبت صادقانه ابراز شود:

"ای ثابت برپیمان! با جمیع اقوام به جان و دل مهربان باشید و با کل احزاب
در نهایت خیر خواهی از دل و جان به کمال صدق محبت نمایند نه مدارا. همدم
بیگانه و آشنا گردید. همراز هر بیچاره و آواره. خاطری نیازارید و کلمه
سوء بر زبان میارید. اگر از کسی فضائل عالم انسانی و سلوک در رضای
الهی مشاهده کنید، تمجید کنید، والا صمت و سکوت اختیار نمایند." (مکاتیب
ج ۴، صص ۴۳ - ۴۲)

۶ - صبر و تحمل

حضرت بهاءالله می فرمایند:

"عالم انسانی به مرافقت و بردباری ساکن و مستریح، والا هر روز جدال
و نزاعی برپا" (آیات ج ۲، ص ۱۲۰)

"در امثال این امور صبر اختیار نمایند. تحمل و مدارا لازم. از نزاع و
جدال و ظنون و اوهام و غیبت و شماتت نقصی بر آن جناب وارد نه." بعد می
فرمایند: "خلق تربیت لازم دارند." (مجموعه عدلیب، ۳۴ و ۳۵)
و حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

"به وصایای جمال مختار که مدارای با غافلین است قیام نما. یا غافل را
بیدار می فرماید، یا به عالم دیگر رهنمایی می نماید. تو باید در هر صورت
صبر و تحمل کنی و نظر به وصایای الهی مدارا و خوش سلوکی نمایی.
(منتخابات ج ۲، ص ۲۵۸)

"... صبر و تحمل کن و از قصور اهل فتور اغماض نما و به حق حواله کن.
این نفوس ضعیفند و در ادراک خفیف... باید مدارا کرد و با این اطفال تحمل
بسیار..." (منتخابات ج ۲، ص ۲۱۰)

تأثیر و نتیجه مدارا و شکیبائی

در آثار مبارکه آثار و نتایج مراعات مدارا و شکیبائی نیز مذکور گردیده
است. بعضی از آن آثار و نتایج برای نمونه ذکر می گردد:

۱ - اقبال نفوس:

حضرت بهاءالله می فرمایند:

"به اخلاق و اعمال و رفیق و مدارا اهل امکان را به مدینه رحمان
کشانند." (آیات ج ۲، ص ۱۶۲)

و حضرت عبدالبهاء در رساله مدینه مرقوم فرموده اند:

"اجتناب و احتراز و خشونت سبب اشمناز قلوب و نفوس گردد، و محبت و
ملاطفت و مدارا و ملایمت سبب اقبال نفوس و توجه قلوب شود..." (ص ۶۴)
این گونه رفتار در آثار مبارکه به نحوه رفتار با کودکان خردسال تشبیه شده
است:

حضرت بهاء الله می فرمایند:

"در اول مقام با هر نفسی ملاقات نمایند او را به مثابه اطفال مشاهده کنند و
غذاهای ثقیل غلیظ به او ندهند. مدارا نمایند تا حجابات به مرور ساعات و ایام خرق
شود و انوار شمس عرفان وجود او را منور سازد" (قلم اعلی، ج ۶، ص ۱۰۰)
و حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

"آن یار روحانی باید با جاهلان قدری مدارا نمایند. طفلان شیرخوار را
اطعمه لذیذ نتوان بخشید و بیماران را از موائد لذیذ نباید داد. باید مدارا
کرد کم کم تا اعمی و ایکم بینا و گویا گردند." (مکاتیب ج ۸، ص ۲۸)
"باری تا توانی در کمال مدارا و حکمت و خضوع و خشوع لله به جمیع
قبائل عالم و امم تبلیغ اسم اعظم و تلقین نام مکرم نما تا روح حیات به جسد
عالم بدمی و شبمی به مزرعه قلوب امم برسانی." (مکاتیب ج ۵، ص ۱۲۸)
۲ - زائل ساختن اغراض نفسانی:

"تیرو شمشیر را به شهاد و شیر مقابله نمائیم و سمّ نقیع را به دریاق
سریع معالجه کنیم. شب و روز بجوشیم و بکوشیم تا زخمی را مرهم نهیم و
دردی را درمان کنیم و رنجوری را پرستار شویم و بدخونی را دلجویی نمائیم،
تا به عون و عنایت الهیه این ظلمت اغراض نفسانیه زائل گردد و ضلالت
جهل و نادانی به هدایت ربّانی میل گردد." (منتخبات ج ۳، ص ۱۴۴)
ملاحظه می شود که حضرت عبدالبهاء ضمن اشاره به مصادیق و مواردی که
باید رفیق و مدارا مراعات شود، تأثیرات این گونه رفتار را ذکر فرموده اند.

۳ - تسکین جزع و فزع:

از جمله نتایج مدارا و شکیبائی آرام ساختن بی قراری و ناله و فریاد
مخالفان و معاندان امر است. حضرت عبدالبهاء می فرمایند: "در کمال حکمت
به ترویج حقیقت مشغول شو، نه پرده دری... الیوم... اعدای داخل و خارج در
جمیع اقالیم به اشتد بغضاء قائم لهذا حکمتاً باید احباء قدری مدارا نمایند و
پرده دری ننمایند تا سبب تسکین جزع و فزع عظیم احزاب شود..." (مکاتیب
ج ۸، ص ۴۸)

خاتمه

در پایان این بحث تذکر این نکته مناسب به نظر می رسد که اخلاق و رفتار انسان صرف نظر از آنچه در اثر تربیت و تعلیم فرا گرفته یا به تجربه آموخته است در اثر عواملی چند پیوسته در تحول و تغییر است.

یکی از تأثیرات محیطی است که انسان در آن زندگی می کند و خواه و ناخواه اخلاق و رفتار انسان را متحول و متغیر می سازد، و به تدریج بنا به قول معروف، خواهی نشوی رسوا هم رنگ جماعت شو. انسان به رنگ و به آداب و اخلاق رایج در محیط جذب می شود، که با توجه به آنچه در محیط امروزی ما می گذرد باید اذعان کرد که غالباً با مبادی و اصول اخلاق بهائی منافات و تضاد دارد. این عوامل محیطی انسان را قانع و مجاب می سازد که معتقد و متخلق به رفتاری شود که بر خلاف اخلاق و رفتاری است که در تعالیم بهائی توصیه شده است.

عامل مهم دیگر فراموشی است که در افراد به درجات مختلف سبب فراموش شدن یاد گرفته ها می شود و آنچه زمانی معلوم و مورد عمل و اجراء بود کم کم از خاطر محو می گردد، به طوری که وقتی دوباره با آن نکات و تعالیم مواجه می شویم، بر ایمان تازگی دارد.

بنا بر این حتی اگر مطالبی را هم در گذشته آموخته باشیم و برای مدتی هم در رفتار خود مراعات کرده باشیم، تضمینی وجود ندارد که پس از گذشت مدت زمانی که معمول داشتن و به کار بستن نکات مزبور ضرورت نداشته است مورد نظر و وجهه عمل ما باقی بمانند، مگر آنکه گاه به گاه به آنها توجه کنیم و مورد باز آموزی قرار دهیم. لذا، تکرار بحث و مذاکره در باره تعالیم اخلاقی مفید و مؤثر است.

اما مسئله اساسی آن است که بین دانستن و توانستن فاصله و تفاوت فاحشی وجود دارد. به عبارت دیگر، دانایی ضرورتاً سبب توانایی نمی شود و "توانا بود هر که دانا بود" در همه موارد و شرائط صدق نمی کند. عبور از مرحله دانستن به مرحله توانستن به سادگی میسر نمی گردد. نمی توان انتظار داشت که آنچه را فرا می گیریم به سهولت به مرحله عمل و اجراء در آوریم. بنا بر این، اقدام دیگری که در این زمینه ضرورت پیدا می کند مطالعه و تحقیق در راه و روش های عملی است که معلومات اخلاقی را به صورت اعمال و رفتار اخلاقی در آورد.

مقصود از ذکر این نکات تأکید در این موضوع است که آنچه از اوقات و فرصت های ما صرف بررسی و راه یابی و تذکر و تعلیم و تعلم در اخلاقیات بهائی شود شایسته و لازم است و از هر موقعیتی باید برای این منظور استفاده کرد.

کتاب شناسی

- | | |
|--------------------------|-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| آیات الهی
اخلاق بهائی | آیات الهی (لانگنهاین: لجنة نشر آثار امری، ۱۹۹۴ - ۱۹۹۶ م.)، ۲ جلد
اخلاق بهائی، مجموعه ای از نصوص مبارکه که در ایران طبع شده است |
| امر و خلق | اسدالله فاضل مازندرانی (لانگنهاین: لجنة نشر آثار امری، ۱۴۱ - ۱۴۲
(ب) ۴ جلد در ۲ مجلد |
| بدایع الآثار | محمود زرقانی، بدایع الآثار (لانگنهاین: لجنة نشر آثار امری، ۱۹۸۲ م.)
۲ جلد |
| توقعات | حضرت ولی امرالله، توقعات مبارکه که ۱۹۲۲ - ۱۹۲۶ (طهران،
مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۵ ب) |
| قلم اعلی | حضرت بهاءالله، آثار قلم اعلی (طهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری،
(۱۲۸ - ۱۲۹ ب) جلد ۵ |
| مانده آسمانی | عبدالحمید اشراق خاوری، مانده آسمانی (طهران، مؤسسه ملی
مطبوعات امری ۱۲۸ - ۱۲۹ ب) ۵ جلد |
| مجموعه آلمان | حضرت بهاءالله، مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب
اقدس نازل شده (لانگنهاین: لجنة نشر آثار امری، ۱۳۷ ب) |
| مجموعه عندلیب | حضرت بهاءالله، مجموعه الواح عکس برداری شده از روی خط علی
اشرف لاهیجانی "عندلیب" (طهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری،
۱۳۲ ب) |
| رساله مُذْنِیه | حضرت عبدالبهاء، رساله مُذْنِیه، طبع چهارم (لانگنهاین: لجنة نشر آثار
امری، ۱۹۸۴ م.) |
| مفاوضات عبدالبهاء | حضرت عبدالبهاء، النور الابهی فی مفاوضات عبدالبهاء، نشر دوم
(دهلی نو: مؤسسه مطبوعات امری، ۱۹۸۳ م.) |
| مکاتیب عبدالبهاء | حضرت عبدالبهاء، مکاتیب حضرت عبدالبهاء (قاہرہ: کردستان العلمیہ،
فرج الله نکئی الکردی، ۱۳۲۸ - ۱۳۴۰) ۳ جلد |
| منتخبات مکاتیب | حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، مجلدات ۱
و ۲ و ۳ (لانگنهاین: لجنة نشر آثار امری) |
| نار و نور | نار و نور، مجموعه ای از نصوص مبارکه که در آلمان طبع شده است. |

آئین بهائی

زیر بنای اخلاقی "جامعه مدنی"

حضرت ولی امرالله در توفیق ۲۸ نوامبر ۱۹۳۱ در مورد هدف نظم بدیع حضرت بهاءالله می می فرمایند: " ... امر بهائی مقصدش هرگز آن نیست که شالوده جامعه کتونی عالم را زیر و زبر نماید، بلکه آنست که بنیانش را وسعتی بیشتر بخشد و به مؤسساتش شکل تازه ای دهد که موافق با حوائج این جهان دائم التعمیر باشد." (۱)

در این مقاله به تجزیه و تحلیل یکی از هدف های اساسی آئین بهائی که تجدید بنای اخلاقی و تکامل جامعه بشری به سوی کمال معنوی و رفاه همگانی است می پردازیم. امروزه در جوامع علمی و بسیاری از جراید صحبت از "جامعه مدنی" به عنوان جامعه ای که جوابگوی نیازهای کتونی انسان ها باشد، در میان است. مفهوم "جامعه مدنی" که در چند دهه اخیر بار دیگر متداول گردیده به انواع مختلفی توصیف می گردد و هر یک از متخصصین آن را به نحوی ترسیم و تکمیل می نماید. حال، جامعه مدنی کدام است و چه سیر تاریخی را طی نموده و آئین بهائی به کدامین اصول آن صحت می گذارد و آینده آن را چگونه می بیند؟ هدف این مقاله آن است که تا حد ممکن به این سوال ها پاسخ دهد. این مبحث را در دو بخش مطرح می نمایم: ابتدا به طور مختصر به تشریح "جامعه مدنی" و تاریخچه آن پرداخته و در بخش دوم سعی می گردد از متن آثار بهائی مطالبی را که به این بحث ارتباط می یابند، استخراج نموده و تا حد ممکن خطوط اصلی دورنمای جامعه ای اخلاقی و دائماً در حال تکامل را ترسیم نمایم.

پیش از آن که به بحث اصلی مقاله بپردازیم به چند نکته اساسی که در تحقیقات علمی حائز اهمیت است اشاره می رود: ۱ - در تجزیه و تحلیل علمی و تحقیقی

باید شخص پژوهنده با موضوع مورد تحقیق فاصله گرفته و از موضع بی طرفانه ای بدون دخالت احساسات و عواطف شخصی با استناد به مدارک موجود، موضوع را موشکافی نماید. به این دلیل به کاربردن کلمات اغراق آمیز مانند بهترین - اولین - تنهاترین - یگانه حقیقت موجود و نظایر آن در ابتدای تحقیق علمی خطاست. در حالی که در ادبیات این مسئله مجاز است و شاعر یا داستان نویس می تواند مرزهای واقعیات را پشت سر نهاده و آنچه از دلش بر می آید بیان نماید. پژوهشگر باید پس از بررسی دقیق و بی طرفانه هنگام نتیجه گیری مسائل را ارزشیابی نماید و سپس می تواند بر اساس آن تحقیق راه حل یا مدلی را به عنوان بهترین و یا مؤثرترین تمجید نماید.

۲ - پژوهشگر باید تنها مطالبی را عنوان کند که بتواند آن را با سند و مدرک ثابت نماید به این دلیل عنوان کردن جملاتی مانند " تمام فلاسفه قرن بیستم بر این عقیده اند" یا نظائر آن تنها در صورتی مجاز است که نویسنده حقیقتاً تمام آثار فلاسفه آن قرن را مطالعه نموده و به این نتیجه رسیده باشد.

۳ - هر محقق مسائلی را از دیدگاه معینی موشکافی می نماید و از آنجائی که زوایه دیدها متفاوت است، نتیجه تحقیقات نیز مختلف می گردد. حضرت عبدالبهاء در خطابه ای به افتخار اولین کنگره بزرگ بین المللی در دانشگاه لندن به این مسئله اشاره می فرماید. البته ایشان به طور رسمی به این کنگره دعوت شده بودند ولی به علت دوری راه موفق به شرکت نگشته و این خطابه در آنجا قرائت و مورد توجه حاضرین قرار گرفت. در این خطابه حضرت عبدالبهاء ضمن نقل مطالب مختلف می فرمایند: " اختلاف بدو قسم است یک اختلاف سبب انعدام است و آن نظیر اختلاف ملل متنازع و شعوب متبازره که یکدیگر را محو نمایند و خاتمان براندازند و راحت و آسایش سلب کنند و خونخواری و درندگی آغاز نمایند و این مذموم است. اما اختلاف دیگر که عبارت از تنوع است آن عین کمال و سبب ظهور موهبت حضرت ذوالجلال. ملاحظه نمایند گلهای حدائق هر چند مختلف النوع و متفاوت اللون و مختلف الصور و الاشکالند ولی چون از یک آب نوشند و از یک باد نشو و نما نمایند و از حرارت و ضیاء یک شمس پرورش یابند آن تنوع و اختلاف سبب از دیاد جلوه و رونق یکدیگر گردد چون جهت جامعه که نفوذ کلمه الله است حاصل گردد. این اختلاف آداب و رسوم و عادات و افکار و آراء و طبائع سبب زینت عالم انسانی گردد." (۲۱)

۴ - چنانچه محققى به این نتیجه رسد که برخی از مطالب ذکر شده در آثار الهی در آثار متفکرین و فلاسفه آن زمان نیز موجود است، این مطلب نه تنها شأن آثار الهی را تنزیل نمی دهد بلکه دلیل آن است که مظهر امر، روح زمان را در نظر داشته و بر برخی از مطالب صحه الهی نهاده.

پس از آنجائی که هر محقق از زوایه دیدگاه خود به مسائل می نگرد، ما در شیوه تحقیق بهائی بر خلاف جامعه علمی امروز با یکدیگر نمی جنگیم و علم را صحنه نبرد عقاید نمی دانیم و نظریات دیگران را حتی اگر مخالف عقیده ما باشند تحقیر نمی کنیم بلکه آن را برای نزدیک شدن به حقیقت لازم می دانیم. به فرموده حضرت عبدالها : **" آنچه را دارانید بنمانید اگر مقبول افتاد مقصود حاصل والا تعرض باطل "**

- بخش اول -

جامعه مدنی و تاریخچه آن

برای درک و تشریح جامعهء مدنی باید سه مفهوم حکومت - دین و مردم یا ملت را در مد نظر داشت. حال بسته به آنکه روابط این سه واحد نسبت به یکدیگر چگونه برقرار می گردد توصیف جامعهء مدنی نیز تغییر می یابد. تاریخچه مفهوم " جامعه مدنی " نیز نشانگر آن است که در هر دوره ای این سه عامل چه رابطه ای با یکدیگر داشته اند.

قدیمی ترین توصیف جامعهء مدنی را می توان در آثار ارسطو مطالعه نمود. در تصور او اجتماعات یا مؤسساتی مانند خانواده - حکومت - آئین مذهبی و غیره همه جزئی از نظام کلی عالم هستی می باشند که در تحت نظم و قوانینی ثابت و تغییر ناپذیر قرار دارند. مهمترین این مؤسسات حکومت است که دائمی و فنا ناپذیر است و بقیه اجتماعات در تحت هدایت و حکمرانی آن قرار دارند. در سازمان حکومت تنها مردان آزاد که حق سالاری دارند، راه می یابند. زنان و بردگان در آن راهی ندارند. در نتیجه ارسطو " جامعه مدنی " را مجموعهء حکومت و مردان آزاد می داند. در قرون وسطی که اروپا در تحت سلطه کلیسای رُم قرار گرفت، اصل اساسی تفکر ارسطو که طبیعت و جامعهء بشری و به طور کلی تمام جهان را در تحت نظام و سلسله مراتبی ابدی و تغییر ناپذیر

فرض می نمود، زمینه اعتقادات مسیحی گردید. انسان ها از دیدگاه تعلیمات مسیحی ساکنین دو جهان محسوب می گردند؛ دنیای خاکی (Civitas Terrena) و عرش الهی (Civitas Dei). هدف اصلی زندگی انسان ها تقوی و پرهیزگاری است تا در عوالم الهی و زندگی بعد از مرگ به نجات و فلاح فائز گردند. در این سیستم حکومت در پرتو هدایت دین است و پادشاهان مشروعیت خود را از کلیسای رُم کسب کرده و نماینده خدا بر روی زمین می گردند. حکومت دینی و زمینی هر دو بر اساس سلسله مراتب تغییر ناپذیر است و اتباع یا بندگان نیز با یکدیگر مساوی نبوده و در تحت سلسله مراتب اجتماعی از حقوق و مزایای متفاوتی برخوردارند. سیستم حقوق مدنی و دینی یکی بوده و در تحت حاکمیت کلیسای کاتولیک است. پس از رسمیت یافتن دیانت مسیح به عنوان دین رسمی رُم البته نظام بیرحمانه سیاسی آن زمان تعدیل یافته، بازی های بیرحمانه گلا دیاتور ها که انسان ها را طعمه حیوانات درنده می ساختند و نظام بردگی عهد عتیق متروک می گردد. به این سبب است که جامعه مسیحی را جامعه انسانی می نامند (Civitas Humana) ولی از جامعه مدنی در قرون وسطی صحبتی به میان نمی آید. نه تنها زنان و مزدوران، یعنی حقوق گیر های روزانه دارای حقوق اجتماعی و سیاسی نمی باشند بلکه پیروان سایر ادیان، به طور مثال یهودیان نیز، به عنوان اتباع شناخته نشده دارای حقوق مساوی نمی باشند و حق شرکت در امور سیاسی را ندارند. یکی بودن سیستم حقوق مدنی و دینی که از مشخصات قرون وسطی است با پیدایش و پیشرفت جنبش رفرماسیون (Reformation) یا تجدید حیات دینی در مسیحیت دچار مشکلات اساسی می گردد. حکومت مطلق کلیسای رُم و سلطه آن بر افکار و علوم و فنون و تمام جنبه های زندگی اجتماعی از جهتی و فساد دستگاه های دینی و سیاسی از جهت دیگر موجب پیشرفت مذهب پروتستاننت می گردند که هدفش تجدید بنای روحانی کلیسا و آزاد ساختن افراد مسیحی از سلطه اقتدار مطلق آن بود.

با قبول مذهب پروتستاننت به عنوان مذهب رسمی، در برخی از ایالت ها و حکومت های مستقل اروپا جنگ های شدید دینی و سیاسی آغاز می گردد. با تسخیر هر ناحیه ای اتباع آن نیز مجبور به تغییر مذهب خود می گردیدند و از آنجائی که سیستم حقوق دینی و سیاسی یکی بود، در حکومت کاتولیک افراد پروتستان دارای حقوق مساوی نبودند و از بسیاری از مزایا محروم می گشتند. این کشمکش ها که گاهی دین را وسیله ای جهت پیشبرد مقاصد سیاسی می نمود و گاهی سیاست را بازیچه پیشبرد هدف های رؤسای دینی می ساخت،

عاقبت اروپا را صحنه نبردهای بی رحمانه ای ساخت که به مدت سی سال شاهد فجیع ترین جنایات جنگی گردید. خاتمه این جنگ ها و ایجاد صلح در اروپا به وسیله یک جهش مهم تاریخی صورت گرفت و آن استقلال و جدا ساختن سیستم حقوق مدنی از سیستم حقوق دینی بود. در نتیجه قانونی مدنی پیروان ادیان و مذاهب مختلف را مساوی قرار داده و آزادی وجدان آنان را جهت انتخاب دین و مذهب و اجرای مراسم آن تضمین نمود.

تضمین آزادی وجدان ، اولین قدم مؤثر جهت پیشرفت مدنیت اروپا در عصر جدید است. حضرت عبدالبهاء جدا شدن سیستم حقوق مدنی و دینی را یکی از علائم بلوغ و رشد عالم بشری به حساب آورده و اساس نظم آینده دنیا را بر پایه های آن استوار می سازند. در کتاب "مقاله شخص سیاح" که حضرت عبدالبهاء در مورد وقایع زمان حضرت باب نگاشته اند، قسمت آخر کتاب را به تشریح برخی از تعالیم حضرت بهاءالله اختصاص داده و در این قسمت مسئله اهمیت آزادی وجدان را مطرح نموده و به این تحول در اروپا اشاره می فرمایند:

"در قرون وسطی که بدایتش زمان سقوط امپراطوری رومان و نهایتش فتوح قسطنطنیه است بدست اسلام در ممالک اروپا بسبب کثرت نفوذ رؤساء مذاهب تعصب شدید و تعرض قریب و بعید شیوع یافت کار بجانی رسید که بنیان انسان بکلی رو با نهادم گذاشت و راحت و آسایش رئیس و مرنوس و امر و مامور در پس پرده انعدام متواری گشت جمیع احزاب شب و روز اسیر تشویش و اضطراب بودند مدنیت بکلی مختل و ضبط و ربط ممالک مهمل و اصول و اساس سعادت جمعیت بشریه معطل و ارکان حکومت سلاطین متزلزل مگر نفوذ و اقتدار رؤساء دین و زهابین در جمیع اقطاع مکمل بود و چون این اختلافات و تعرضات و تعصبات را از میان برداشتند و حقوق مساوات رعایا و حریت وجدان برابرا اعلان نمودند انوار عزت و اقتدار از آفاق آن مملکت طالع ولانح گردید به قسمیکه آن ممالک در جمیع مراتب ترقی نموده در حالتیکه اعظم سلطنت اورپا اسیر و ذلیل اصغر حکومت آسیا بود حال دول عظیمه آسیا مقاومت دول صغیره اورپا نتوانند. این براهین ضامن شافی کافیهست که وجدان انسانی مقدس و محترمست و آزادگی آن باعث اتساع افکار و تعدیل اخلاق و تحسین اطوار و اکتشاف اسرار خلقت و ظهور حقائق مکنونه عالم امکانست و دیگر آنکه مسنولیت وجدان که از خصائص دل و جانست اگر در این جهان واقع گردد دیگر چه کیفی از برای بشر در روز حشر اکبر در دیوان عدل الهی باقی ماند ضامن و افکار در حیطة احاطه

مالک المملوک است نه ملوک و جان و وجدان بین اصبعی تقلیب ربّ قلوبست
نه مملوک لهذا دو نفس در عالم وجود هم افکار در جمیع مراتب و عقائد
موجود نه الطرق الی الله بعدد انفاس الخلاق از حقایق معانیست."

در همین رساله در جای دیگری می فرمایند:

از وظائف و صوالم حکومت آزادگی وجدان و آسودگی دل و جان است و در
جمیع اعصار باعث ترقی درجات و استیلاء سایر جهاتست ممالک متمدنه
سائره این تفوق حاصل نمود و باین درجات عالیه نفوذ و اقتدار فائز نگشت
مگر زمانیکه منازعه مذاهب را از میان برداشت و جمیع طوائف را بمیزان
واحد معامله نمود جمیع یک قوم و یک حزب و یک جنسند مصلحت
عامه مساوات تامه است" (۳)

به این ترتیب حضرت عبدالبهاء نشان می دهند که یکی از تعالیم اصلی
حضرت بهاءالله که تخری حقیقت است یعنی هر انسانی باید مستقلاً و بدون
تقلید از آباء و اجداد خود حقیقت را جستجو کند؛ زمانی ممکن می گردد که
آزادی وجدان و آزادی فکر به وسیله حکومت بی طرف ضمانت گردد و
تساوی ارزش و حقوق انسان ها بدون توجه به عقیده و ایمان شخصی آنان در
جامعه به تحقق پیوندد - به عبارتی جامعه مدنی "حوزه آزادی" (البته آزادی
در محدوده قانون) و "قلمرو برابری" و فضای بحث و گفتگوی آزاد است.

مسئله آزادی وجدان در طول قرن های ۱۸ و ۱۹ میلادی منجر به قبول لزوم
آزادی فکر و قلم و تشکیل اجتماعات گردید. البته اجرای کامل آن پس از جنگ
جهانی دوم و با تشکیل حکومت های دموکراتیک در کشورهای نیمکره غربی،
به تحقق پیوست.

با شروع عصر جدید و جدا شدن سیستم حقوق مدنی و دینی که نظام جدیدی را در
اروپا امکان پذیر می سازد، بحث جامعه مدنی به صورت وسیع تر و کاملاً متفاوتی
از سیستم فکری ارسطو مطرح می گردد. در نتیجه فروپاشیدن نظام فئودالی در
اروپا و حرکت گروه های بزرگ مردم از جامعه منزوی و خود کفای روستایی به
سوی شهرها و ایجاد تغییرهای کلی در نحوه تولید ضروریات زندگی مادی و
روابط انسان ها با یکدیگر مفهوم جامعه نیز دستخوش تغییراتی می گردد. در زندگی
شهری برای آن که جمعیت های بزرگ بتوانند در کنار هم زندگی کرده و به حیات و

مال و حقوق یکدیگر احترام گذارند، به قوانین و قراردادهای جدیدی نیازمند می گردند. متفکرین قرن ۱۸ و ۱۹ میلادی هنگامی که از "جامعه مدنی" صحبت می رود، مقصودشان حکومت است که اتباع ملتی به طور مساوی حق شرکت در فعالیت های سیاسی را داشته و در مقابل قانون مدنی مساوی قرار داده شوند بدون آنکه تعلقات دینی و یا طبقاتی آنان را از حقوق خود محروم نماید. البته در قرن ۱۹ میلادی با به وجود آمدن ایدئولوژی های مختلف، مفهوم جامعه مدنی مورد انتقاد قرار گرفته و به انواع مختلفی توجیه می گردد که شرح و بسط آن از این مقاله خارج است. برخی از متفکرین قرن ۱۸ مانند آدام فرگوسون (Adam Ferguson) و آدام اسمیت (Adam Smith) جامعه مدنی را جامعه متمدن می نامند و در طول قرن های ۱۹ و ۲۰ میلادی رفته رفته مفهوم جامعه مدنی به جامعه متمدن تبدیل می گردد که آن را از جوامع در حال پیشرفت و جهان سوم فرق می گذارند به نحوی که در آثار علمی در قرن بیستم دیگر صحبتی از جامعه مدنی به میان نمی آید. در دهه های آخر قرن بیستم در اثر نارسائی های حکومت های دموکراتیک و عدم رضایت مردم از دولت ها مفهوم "جامعه مدنی" به وسیله گروه های مختلفی دوباره متداول می گردد.

از نیمه دوم قرن بیستم تشکیل انجمن ها و سازمان های غیر دولتی که هدف های معینی را دنبال می کنند و در آنها طبقات و قشرهای مختلف اجتماع فعالیت دارند، گسترش یافت. به رسمیت شناختن بسیاری از این سازمان های غیر دولتی به وسیله سازمان ملل متحد موجب گسترش دامنه فعالیت های آنان در سطح بین المللی گردید به نحوی که امروزه گرچه این سازمان ها دخالت مستقیم در امور سیاسی ندارند، ولی توسعه اقدامات آنان موجب گردیده که دولت ها نتوانند علانق و خواسته های آنان را نادیده گیرند. بنا به تعریفی امروزه "جامعه مدنی" مجموعه این سازمان های غیر دولتی و مردم است که جدا از حکومت و در مقابل آن قرار گرفته و خواسته های مردم را در تصمیمات دولت نفوذ می دهند.

از سوی دیگر پس از سقوط رژیم های کمونیست اروپای شرقی، از آنجائی که بسیاری از متفکرین آنان رژیم سرمایه داری و دموکراتیک غرب را ایده آل نمی یافتند، اصطلاح "جامعه مدنی" را متداول ساخته و امیدوار بودند که روابط ملت و دولت را بر اساس عادلانه تری استوار سازند. معروف ترین این نظریات به وسیله واسلاو هاول در چکسلواکی مطرح گردید. گروهی از

متفکرین ایرانی نیز در دهه گذشته بحث جامعه‌مدنی را مطرح نمودند ولی هیچ یک از این مباحث به نتیجه قطعی و عملی نرسیدند.

امروزه با آنکه جامعه مدنی دائماً در حال تحول و تکامل است، با مشکلاتی اساسی که روز به روز پیچیده تر و بغرنج تر می گردند، دست در گریبان است. برخی از منتقدان بر این عقیده اند که مدل حکومت دموکراتیک چند حزبی طرحی بود برای تلفیق کردن علانق طبقات مختلف در دوران نبرد ایدئولوژی ها و حال که این دوران سپری گشته این مدل جوابگوی مشکلات کنونی نمی باشد. از سوی دیگر مسئله عدالت اجتماعی که در قرن های ۱۸ و ۱۹ میلادی موجب جنبش های سوسیالیستی و کمونیستی گردید امروزه نه تنها حل نگردیده بلکه شکاف بین فقیر و غنی روز به روز، هم در داخل ممالک و هم در سطح بین المللی، عمیق تر می گردد. با وجود آن که آگاهی مردمان در مورد اهمیت عدالت اجتماعی رو به افزایش است، راه حل آن دائماً بغرنج تر می گردد. در نتیجه حکومت های دموکراتیک امروزه با نارضانی ها و انتقادات شدید و گاهی طغیان و شورش اتباع خود درگیردارند. مشکل اساسی جهان امروز را شاید بتوان در این جمله خلاصه نمود که مسائل کنونی ناشی از فقدان میزان اخلاقی و معنوی مشترک در جهان است تا بتوان بر اساس آن ارزش های مادی و معنوی را سنجیده و در مورد حل آن مسائل به توافق رسید.

متفکرین اولیه عصر جدید مانند ماکیاول - هابز - روسو و برخی دیگر، واقف بودند که ادیان گذشته دیگر نه تنها قادر نمی باشند اصول اخلاقی در خور جامعه متحول مدرن را ارائه دهند، بلکه خود مانع آزادی وجدان و سایر تحولات جدید علمی و اجتماعی نیز می باشند. در نتیجه راه حل را در ایجاد یک "دین مدنی" (**Civil Religion**) می دیدند. امروزه نیز اکثر دانشمندان علم سیاست، طرفدار اشاعه "دین مدنی" می باشند. البته مفهوم "دین مدنی" نیز همانند "جامعه مدنی" در زبان های مختلف و دانشمندان آنان به انواع متفاوتی توجیه می گردد. در نتیجه در سطح جهانی قادر به ارائه اخلاقیاتی که قابل قبول همگان باشد نبوده و مسئله میزان واحد اخلاقی و معنوی حاصل نمی گردد.

- بخش دوم -

"دیانت بهائی و "جامعه مدنی"

حال آنین بهائی چه راه حلی ارائه می دهد و مقیاس های "جامعه مدنی" را چگونه توجیه می کند؟ در کدام یک از آثار بهائی می توان اشاره هائی به مواضع مختلف و اصول شناخته شده کنونی "جامعه مدنی" یافت؟

چنانکه دو اصل کلی جامعه مدنی را در مد نظر قرار دهیم یعنی؛ ۱ - آزادی وجدان - فکر - قلم - اجتماعات و ۲ - تساوی ارزش و حقوق انسان ها. یکی از تعالیم اساسی حضرت بهاءالله تحری حقیقت است؛ یعنی هر شخصی باید مستقلاً بدون تقلید از عقاید آباء و اجدادی و نظریات دیگران با عقل خود حقیقت را جستجو کرده و دین و ایمان خود را بیابد. حال شرط لازمه تحری حقیقت آزادی وجدان است که به فرموده حضرت عبدالبهاء باید سیستم حقوق مدنی یعنی حکومت آن را تضمین نماید. و اما در مورد آزادی فکر و بیان، حضرت بهاءالله در کتاب اقدس احکام و اصولی را تشریح می فرماید که ضامن آزادی فکر و قلم است، از جمله - نفی حرق کتب یعنی ممنوع بودن آنکه کتاب هائی را که با عقاید ما مخالفند، بسوزانیم. مسئله ای که در بین ادیان سابق متداول بوده و آنچه را که مخالف عقاید آنان بوده ممنوع کرده و به آتش می انداختند. حال آنکه دیانت بهائی عقیده شخصی را محکوم نمی کند و تفتیش و تحریم عقاید را جائز نمی داند. تحمیل عقیده به دیگران حرام است زیرا هر شخصی باید با چشم خود ببیند و با گوش خود بشنود. (به این دلیل است که در انتخابات بهائی کاندیدا و تبلیغات انتخاباتی ممنوع است زیرا هدف پروپاگاند و تبلیغات نفوذ گر شدن و عوض کردن عقاید انتخاب کنندگان است).

و اما در مورد برابری ارزش و حقوق انسان ها - اولین تعلیم مهم بهائی در این جهت تساوی ارزش و حقوق زنان با مردان است علاوه بر آن تعالیم دیگری نیز مانند برچیدن بساط روحانیون - نهی از بالا رفتن بر منبر - از بین برداشتن توبه و اقرار نزد اشخاص به گناه - دست بوسی که عده ای را مافوق دیگران قرار می دهد. حضرت بهاءالله در لوح سلمان می فرماید: "باری در

ساحت حق کل اسماء واحد بوده و خواهند بود... (۴) و در لوحی که در مورد اتحاد است در ادعیه محبوب می فرمایند: "از جمله اتحاد مقام است و اوست سبب قیام امر و ارتفاع آن مابین عباد. برتری و بهتری که بمیان آمد عالم خراب شد و ویران مشاهده گشت. نفوسیکه از بحر بیان رحمان آشامیده اند و بافق اعلی ناظرند باید خود را در یک صقع و یک مقام مشاهده کنند، اگر این فقره ثابت شود و بحول و قوه الهی محقق گردد عالم جنت ابهی دیده شود. بلی انسان عزیزاست چه که درکل آیه حق موجود ولکن خودرا اعلم وارجح و افضل و اتقی و ارفع دیدن خطانیست کبیر. طوبی از برای نفوسی که به طراز این اتحاد مزینند." (۵)

در نتیجه دیانت بهانی از آنجانی که یکی از پدیده های عصر جدید است اصول کلی آن را یعنی آزادی وجدان و تساوی ارزش و حقوق انسان ها را تأیید و به آن ارزش ایمانی و معنوی می دهد. حال درباره سببستم حقوق مدنی و دینی، حضرت عبدالبهاء این مسئله را در "رساله سیاسیة" مطرح و واضحاً جدا بودن آن دو مؤسسه و در عین حال همکاری و پشتیبانی این دو مرجع یعنی حکومت و مؤسسات دینی را مشخص می سازند. حضرت عبدالبهاء ابتدا به این مطلب اشاره می فرمایند که هدف جامعه بشری پیشرفت به سوی کمال است، یعنی جامعه باید دائماً در حال تحول و تغییر و بهتر شدن باشد.

و سپس می فرمایند: "انجمن انسانی را تربیت و عنایت مربی حقیقی لازم و نفوس بشری را ضابط و رابط و مانع و رادع و مشوق و سائق و جاذب واجب چه که باغ آفرینش جز به تربیت باغبان عنایت و فیوضات حضرت احدیت و سیاست عادلانه حکومت آرایش و لطافت و فیض و برکت نیابد" و سپس می فرمایند "و این رادع و مانع و این ضابط و رابط و این فاقد و سائق به دو قسم منقسم: حافظ و رادع اول قوه سیاسیة است که متعلق به عالم جسمانی و مورث سعادت خارجه عالم انسانیت و سبب محافظه جان و مال و ناموس بشری و علت عزت و علو منقبت هیت جامعه این نوع جلیل است و مرکز رتق و فتق این قواء سیاسیة و محور دانه این موهبت ریاتیة خسروان عادل و امنای کامل و وزراء عاقل و سران لشکر یاسل هستند". در این قسمت حضرت عبدالبهاء وظائف حکومت را واضحاً شرح می دهند و سپس به تشریح دومین مرکز تربیت و هدایت و نظم جامعه می پردازند که مؤسسات دینی هستند. "... مربی و ضابط ثانی عالم انسانی قوه قدسیة روحانیة و کتب منزله سماییه و انبیای الهی و نفوس رحمانی و علمای ریاتی، چه که این مهابط

وحی و مطالع الهام مربی قلوب و ارواحند و معدل اخلاق و محسن اطوار و مشوق ابرار یعنی این نفوس مقدسه چون قوای روحانیه نفوس انسانیه را از شامت اخلاق رذیله و ظلمت صفات خبیثه و کثافت عوالم کونیّه نجات داده حقایق بشریه را به انوار منقبت عالم انسانی و شنون رحمانی و خصائل ملکوتی منور نمایند." سپس وظائف مؤسسه دین را تشریح می فرمایند:

"بنیان این وظائف مقدسه بر امور روحانی رحمانی و حقائق وجدانی است تعلقی به شنون جسماتی و امور سیاسی و شنون دنیوی نداشته بلکه قوای قدسیه این نفوس طیبه طاهره در حقیقت جان و وجدان و هویت روح و دل نافذ است نه آب و گل و رایات آیات این حقائق مجرّده در فضای جانفزای روحانی مرتفع، نه خاکدان ترابی، مدخلی در امور حکومت و رعیت و وسانس و مسوس نداشته و ندارند... چه که امور سیاست و حکومت و مملکت و رعیت را مرجع محترمیست و مصدر معینی و هدایت و دیانت و معرفت و تربیت و ترویج خصائل و فضائل انسانیت را مرکز مقدسی و منبع مشخصی. این نفوس تعلقی بامور سیاسی ندارند و مداخله نخواهند. اینست در این کور اعظم و رشد و بلوغ عالم. این مسئله چون بنیان مرصوص در کتاب الهی منصوص است و باین نص قاطع و برهان لامع کل باید اوامر حکومت را خاضع و خاشع و پایه سریر سلطنت را منقاد و طانع باشند یعنی در اطاعت و عبودیت شهریاران رعیت صادق و بندهء موافق باشند چنانچه در کتاب عهد و ایمان و پیمان باقی ابدی جمال رحمانی که امرش قاطع و فجرش ساطع و صبحش صادق و لامعست بنص صریح میفرماید. امر منصوص اینست" در نتیجه دین و حکومت دومؤسسه مجزا با وظائف و مسئولیت های متفاوتند و چنانچه قبلاً به نص حضرت عبدالبهاء در "رساله سیاسیه" اشاره گردید این دو مؤسسه هر یک دارای سیستم حقوقی خود یعنی دینی و مدنی هستند. تابعیت و اطاعت از قوانین مدنی وظیفهء همه اتباع مملکت است بدون توجه به آئین و مذهب و عقیده خصوصی افراد. تابعیت از قوانین دینی مختص پیروان همان دین است. آزادی ادیان را قانون مدنی تضمین می نماید. در مورد جدا بودن این دو سیستم حقوقی حضرت ولی امرالله نیز در توقیع ۲۱ مارچ ۱۹۳۲ می فرمایند: "باید به جمیع اعلان نمایند که بهانیان در هر مملکتی که ساکن باشند و هر چند که به جان مشتاق اجراء احکام و ترویج اصول و مبادی دیانت حضرت بهاءالله باشند باز بی درنگ شرط اجراء احکام و ترویج اصول مذکور را در این میدانند که موافق قوانین دولت متبوعشان باشد. یعنی جد و جهدشان در اکمال امور تشکیلاتی دیانتشان موکول به این نیست که بخواهند به نحوی از انحاء قانون مملکت خویش را نقض نمایند تا چه رسد به اینکه

بخواهند تشکیلات خود را بالاتر از تشکیلات حکومت متبوعشان قلمداد کنند" (۶)

حضرت عبدالبهاء نیز مجدداً در رساله سیاسیه به این مطلب تکیه می فرمایند: "پس ای احبای الهی بجان و دل بکوشید و به نیت خالصه و اراده صادقه در خیرخواهی حکومت و اطاعت دولت ید بیضا بنمایید. این امر اهم، از فرانض دین مبین و نصوص قاطعه کتاب علیین است. این معلوم است که حکومت بالطبع راحت و آسایش رعیت خواهد و نعمت و سعادت اهالی جوید". در این رساله حضرت عبدالبهاء تأکید می نمایند که هر زمان که رؤسای دین در امور سیاسی دخالت کردند باعث اغتشاش و هرج و مرج گردید زیرا آنان برای وظیفه مهم دیگری مسئولند و پرداختن به امورسیاسی موجب می گردد که وظیفه اصلی خود یعنی تربیت اخلاقی و روحانی افراد را اهمال نموده و جامعه رو به فساد رود. "و حال آنکه وظیفه علما و فریضه فقها مواظبت امور روحانیه و ترویج شنون رحمانیه است و هر وقت علمای دین مبین و ارکان شرع متین در عالم سیاسی مدخلی جستند و رأی زدند و تدبیری نمودند تشتت شمل موحدین شد و تفریق جمع مؤمنین گشت نانه فساد برافروخت و میزان عناد جهانی را بسوخت مملکت تاراج و تالان شد و رعیت اسیر و دستگیر عوانان"

و اما با وجود جدا بودن دو مؤسسه دین و حکومت روابط آنها باید مستمر باشد این دو باید با یکدیگر همکاری نموده و همدیگر را پشتیبانی و تقویت نمایند. حال این همکاری از کجا آغاز می گردد؟ زیر بنای هر سیستم حقوق مدنی تعالیم اخلاقی می باشند. قانون های اساسی کشورهای دموکراتیک کنونی یا مستقیماً و یا غیر مستقیم بر اساس اخلاقیات مسیحی تدوین گردیده اند. حضرت عبدالبهاء در بخش آخر رساله سیاسیه اشاره می فرمایند که نبض عالم در دست طبیب داناست به این عبارت که آنچه که شارع امر بهانی نازل فرموده دوازدهای کنونی بشر است، در نتیجه هر سیستم قانون مدنی باید این اصول و تعالیم را در هنگام وضع قوانین مدنی در مد نظر داشته باشد. از آنجائی که دیانت بهانی اصول کلی جامعه دموکراتیک یعنی آزادی وجدان و تساوی ارزش و حقوق انسان ها را مقدس می داند در نتیجه مشکلی که جامعه مدرن و ادیان گذشته را از هم دور می ساخت دیگر در میان نخواهد بود. شاید بتوان گفت که مسئله مهم در آینده عدالت اجتماعی و برقراری عدل و انصاف در جامعه بشری خواهد بود. حضرت عبدالبهاء رابطه دین و سیاست را به این

نحو در "رساله سیاسیة" توجیه می فرمایند: "شریعت بمنابہ روح حیات است و حکومت بمنزلہ قوه نجات، شریعت مهر تابانست و حکومت ابر نیسان و این دو کوکب تابان چون فرقدان از افق امکان بر اهل جهان پرتو افکند یکی جهان جان را روشن کند و دیگری بسیط خاکدان را جنت رضوان" بنا به فرموده حضرت عبدالبهاء حکومت باید حامی دین بوده و آن را ارج نهد و دین نیز با تربیت اخلاقی انسان ها موجب نظم جامعه و استحکام حکومت گردد. هنگام طرح و اصلاح مؤسسات حکومتی بر مبنای تعالیم بهانی این اصول را باید در مد نظر داشت:

۱ - روابط گروه های سه گانه یعنی مؤسسات دینی و حکومت و مردم باید بر اساس اصول اخلاقی بهانی یعنی مراعات - انسان دوستی - عدالت و محبت و همکاری متقابل باشد که هم از سیستم های استبدادی و حاکمیت مطلق گذشته به دور است و هم با سیستم رقابت و کشمکش های طبقاتی و ایدئولوژی عصر جدید متفاوت است. اساس آن بر مبنای همکاری یا **cooperation** است. به جای رقابت و کشمکش یا **competition**، زیرا در سیستم های فعلی اقلیت ها و گروه هایی که نمی توانند آراء مردم را جلب نموده و به حکومت رسند پیوسته مورد بی عدالتی قرار گرفته و از برخی از حقوق اجتماعی محروم می گردند.

۲ - در سیستم نظام بهانی روابط انسان دوستی و همکاری به سطح جهانی گسترش می یابد این مسئله یعنی جهانی بودن برخی از اصول اخلاقی و اجتماعی یکی از اصول کلی دیانت بهانی است و سایر تعالیم به دور این محور در حرکتند. دولت ها - مؤسسات دینی و مردم جهان در سیستم شبکه ای جهانی با یکدیگر ارتباط داشته و وابسته به همدیگرند. در نتیجه می توان در تفکر بهانی از "جامعه جهانی مدنی" صحبت نمود.

۳ - مشکل اساسی "جامعه مدنی" در عصر جدید آن است که نیازهایش به وسیله ادیان قدیمی بر آورده نمی شود، حال آنکه بهانی قدمی فراتر می نهد و اصولی را مطرح می سازد که می توان بر اساس آن جامعه ای آزاد و پای بند اصول اخلاقی که از جوامع کنونی پیشرفته تر است، بنا ساخت. تشریح این اصول کلی از حوصله این مقاله خارج است.

در خاتمه تنها به چند مورد مختصراً اشاره می رود:

۱ - دیانت بهانی تصویر جدیدی از انسان را ارائه می دهد که بر خلاف تصور مسیحی نه تنها گناهکار و فاقد قدرت تکامل نیست، بلکه گنجینه ای از اسرار و صفات الهی است و می تواند در اثر تربیت پیوسته به سوی کمال و بهتر شدن پیشرفت نماید. اراده آزاد انسان او را از اسارت هواهای نفسانی رها ساخته و به سوی کمال بیشتر رهنمون می سازد.

۲ - روش مشورت بهانی نه تنها به مؤسسات دینی جنبه دموکراتیک و عدالتی جدید می دهد، بلکه در بطن آن امکان طرح یک حکومت پارلمانی موجود است که می تواند بسیاری از ضعف ها و مشکلات سیستم کنونی را که بر مبنای رقابت های حزبی است تعدیل و تکامل دهد.

۳ - دیانت بهانی تعالیمی را ارائه می دهد که قادرند سیستم اقتصادی را بر مبنای عادلانه تر و معتدل تری تحول بخشد. به فرموده حضرت ولی امرالله ما اکنون بسیار دور از آنیم که بتوانیم دقائق و ظرائف این نظم جدید را ترسیم کنیم چنانچه در توفیق ۲۸ نوامبر ۱۹۳۱ می فرماید: "دقایق و عظمت این تعلیم بدیع حضرت بهاءالله را امروز احدی ادراک نتواند و وسعت امکانات و تصرفاتش را کسی حتی در این عصر مترقی عالم انسانی عارف نشود و فوائد و نتایج آتیه اش را در نیابد و عظمت و جلالش را تصور ننماید. آنچه را که امروز از آن نظم بدیع دریافت توان کرد به منزله لمحہ بصری بر اولین پرتو فجر موعود است که در میقات مقرر ظلمات عالم انسانی را محو و زائل سازد و در زمان حاضر آنچه از ما برمیآید آنست که بذکر کلیاتی از مبادی اساسی تعلم بدیع حضرت بهاءالله مبادرت ورزیم که مبین منصوص و مرکز میثاقش توضیح و تبیین فرموده است." (۷)

آنچه که امروز از ما برمی آید آن است که برنفس اماره یا دیکتاتوری که در هر انسانی نهفته است، چیره شویم و اصول آزادی فکر و قلم و برابری ارزش انسان ها را در رفتار روزانه خود تجسم بخشیم، سپس این اصول را در خانواده خود پیاده نموده و تشکیلات بهانی را نمودار این اصول اخلاقی و الهی نمایم و سپس با این مقیاس به تحقیق جهت تکامل و پیشرفت "جامعه مدنی" پردازیم.

۱- حضرت ولی امر الله ، در کتاب "نظم جهانی بهائی" از انتشارات مؤسسه معارف بهائی به لسان فارسی در کانادا - ص ۵۷

۲ - نقل از کتاب خطابات حضرت عبدالیهاء چاپ مصر، سنه ۱۳۴۰ هجری قمری صفحات ۳۷ و ۳۸

۳ - "مقاله شخص سیاح" چاپ قدیم، صفحات ۲۳۱/۲۳۲/۲۲۳

۴ - مجموعه الواح حضرت بهاءالله، چاپ مجدد در ویلمت سال ۱۹۸۴، صفحه ۱۵۵.

۵ - از حضرت بهاءالله در لوحی در باره اتحاد ، چاپ پاکستان ۱۱۶ بدیع صفحه ۳۹۶

۶ - "نظم جهانی بهائی" صفحه ۹۱

۷ - حضرت ولی امرالله در کتاب "نظم جهانی بهائی" صفحه ۴۸

منا خادمی

دست چینی از خاطرات دکتر حبیب مؤید

در جوار جناب ابوالفضائل

وظیفه بنده که نه تاریخ دان هستم و نه فاضل، انتخاب دست چینی از یادداشت های پدر بزرگم، جناب دکتر حبیب مؤید، برای درج در این مقاله می باشد.

دکتر حبیب در سال ۱۹۰۷ میلادی در سن ۱۹ سالگی بعد از زیارت و افتخار شرف و کسب فیض از مولای خود حضرت عبدالبهاء در حیفا برای ادامه تحصیل عازم بیروت می شود و تا اتمام تحصیلات عالییه و گرفتن درجه دکترای پزشکی در سال ۱۹۱۴ میلادی در بیروت اقامت داشت.

در هفت سال اقامت دکتر حبیب در بیروت و هم جواری و ملاقات با جناب ابوالفضائل خاطرات شیرین و زیبایی برای ایشان باقی می مانده که در کتاب خاطرات خود (خاطرات حبیب) به چاپ رسانده است. هم چنین در کتاب خاطرات حبیب جلد دوم اشاره به زمانی می کند که جناب ابوالفضائل گلپایگانی در اسکندریه و قاهره اقامت داشته اند و نامه هائی از آن جناب را به چاپ رسانده است که بررسی آنها از بحث در این مقاله خارج است.

در این جا داستان ها را از زبان دکتر حبیب همان طور که در کتاب خاطرات ایشان به چاپ رسیده با هم مرور می کنیم.

چند خاطره

جناب ابوا لفضائل در اوایل قرن بیستم (۱۹۰۱ تا ۱۹۰۴ میلادی) به امریکا سفر کرده و چند سالی در آن کشور اقامت می گزینند ولی به علت ضعف جسمانی، به مصر و بعد به بیروت باز می گردند. دکتر حبیب می نویسد:

جناب ابوا لفضائل با نهایت ضعف و پیری شب و روز به خدمت امرالله قائم است و در نشر نفعات الله ساعی. خیلی ضعیف هستند هوای آمریکا به ایشان تساخت. هوا بسیار سرد است، میرزا پیر و منحنی شده، شکسته شده، سینه درد دارد، نمی تواند دوام کند و مقاومت نماید والا ایشان را نمی آوردند. خیلی به امر خدمت کرده است، خیلی زحمت کشیده. فتوغرافی از ایشان فرستاده اند، خیلی دیدنی است، تماشائی است. میرزا با این عمامه و عصا میان آن جمع آلا فرنگه نشسته اند و چند نفر در اطرافش حلقه زده اند، خیلی تماشا دارد. (۱)

در سال های ۱۹۱۱ و ۱۹۱۲ میلادی که هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء به کشورهای غربی سفر فرموده بودند، دکتر حبیب اوضاع و احوال بیروت را این طور تعریف می کند:

در این سنوات که حضرت عبدالبهاء به دیار مصر و اروپا و آمریکا تشریف فرما شدند بیروت مرکز مهم امری شده بود. جناب میرزا ابوالفضائل آن دریای علم و خلوص در بیروت تشریف داشتند. مسافرین لا ینقطع در آیاب و ذهاب بودند. آنچه لازمه خدمت بود با عدم استطاعت انجام می یافت. تلگرافات و الواح مبارکه به وسیله این عبد به حضرت ابوا لفضائل می رسید. از یک طرف تحصیل می نمودم و از یک طرف ساعات فراغت یعنی موقع استراحت را حصر در خدمات امریه می کردم. واقعاً وضعیت بیروت و احبابش مرکز توجه و عنایت حضرت عبدالبهاء گردید. مرتباً تلامذه می آمدند و الواح هم در توصیه آنها صادر می گشت. (۲)

داستان تألیف کتاب برهان لامع

دکتر حبیب در باره شرح تألیف "برهان لامع" که یکی از رساله های مهم و ارزشمند جناب ابوالفضائل است و در سال ۱۹۱۱ نوشته شده، چنین بیان می کند:

بهار سال ۱۹۰۸ را در بیروت و تابستان را در عالیه لبنان به اتفاق میرزا رضا خان طهماسب که بعد ها در تبریز ملقب به شمس الاطباء گردید، گذراندم. ایشان از هم کلاسی های ما و هم اطاق بنده بودند، چون بسیار جوان خوبی و دوسه سال با من محشور بود و اکثراً با حضرات پروتستانی ها آمیزش داشت متمایل به دیانت مسیحی شده بود. وقتی که احباء را هم دید و رفتار و کردارشان را سنجید حبّ امر هم در دلشان راه یافت و صحبت های امری را می شنید و در مجالس پروتستان ها نقل قول می کرد. یک روز آمد و جزوه و رَدیه ای به قلم پطرزی ایستون (۳) که از مُبشرین پروتستان های تبریز بود همراه آورد و گفت: "این جزوه را حضرات به من داده اند." بنده جزوه را خدمت جناب میرزا ابوالفضائل بردم و قضایا را به عرض رسانیدم و خلاصه اعتراضات حضرات را شفاهاً معروض داشتم. جناب میرزا ابوالفضل مریض و بستری بودند در مهمانخانه تشریف داشتند، از بستربلند شده عبا به دوش کشیدند و نشستند، فرمودند: "قلم و کاغذ بیاور تا جواب هایش را بدهم". به قدر یک ساعت تقریر فرمودند و بنده یادداشت کردم. در وسط صحبت حالشان منقلب گشت و وضعی دست داد، دراز کشیدند و فرمودند: "فی امان الله شما بروید من که حالم بهتر شد خودم جواب را می نویسم".

فردای آن روز بنده به هتل رفتم فرمودند: "من جواب پطرزی ایستون را نوشته ام حاضر است، با پست به حضور مبارک تقدیم کنید که هر طور صلاح می دانند معمول فرمایند." بنده جزوه را با پست به آمریکا فرستادم و حضرت عبدالبهاء این جزوه را به زبان اصلی فارسی و ترجمه انگلیسی آن را در آمریکا طبع نموده و اسم این جزوه را برهان لامع گذاردند که امروزه جزوه مشهور است و در بین احباء رایج است. (۵)

خلاصه حضرت ابی الفضائل در بیروت ماندنی شدند و کتاب جامع خود را که قبلاً موادش را تهیه کرده بودند مشغول پاک نویسی شدند. این کتاب جوابی بود برای کلیه معارضین امرالله، یک قسمت آن که بنفسه یک کتاب می شد بر "اثیم ابن اثیم بود" قسمت دیگر آن که آن هم یک کتاب قطوری می شد جواب ازلی ها و دلایل قاطعه ظهور جمال اقدس ابهی، قسمت دیگر برای طبیعیون و مخالفین امر مبارک، و قسمت دیگر عهد و میثاق الهی و ذلت و خسران ناقضین بود.

حسب المعمول روزها بعد از فراغت از دروس مدرسه و مریضخانه به حضور ایشان می رسیدم و پاکات و تلگرافات را تقدیم می داشتم و ورود و خروج مسافرین و اطلاعات امری را به عرض می رساندم و اگر مطلب امری در یکی از جراید یا مجلات بود سرمقاله و عنوان مقاله را بطور اختصار اطلاع می دادم.

یک روز در کتابخانه کلیه در موقعی که جراید و مجلات را تفحص می کردم چشمم به اعلانی خورد که در مجله یسوعیه^(۶) لویز شیخوان دانشمند شهیر کاتولیکی نوشته بود (کتاب نقطه الکاف تألیف پرفسور برون) (۷). جناب ابوالفضائل بدون مقدمه فرمودند: " شما بروید مطبعه یسوعیه بیروت به نماینده آقای لویز شیخوان صاحب مطبعه مذاکره نمایند که اگر من بخواهم کتابی در مطبعه ایشان در حدود یک هزار صفحه چاپ کنم جزوه جزوه می دهم و ایشان طبع نمایند قیمت صفحه و قیمت کاغذ خوب با خط درشت را معین نمایند تا مشغول شویم". ضمناً فرمودند " این سنوالی را که می گویم بنویسید و تلامذه بیروت یک یک امضاء نموده بفرستید که پرفسور برون استاد السنه شرقیه در دانشگاه کمبریج جواب بدهند".

بنده سنوال مذکور را نوشته به امضای رفقا رسا نیدم،
مراسله را سفارشی کرده به آدرس پرفسور برون
فرستادم. در ظرف ۱۲ روز جواب فارسی به خط خود
پرفسور برون رسید که واقعاً بهترین سند قیمتی از
مجموعیّت و مخدوشی کتاب نقطة الکاف منسوب به
حاجی میرزا جانی شهید است.

مرحوم میرزا وقتی که این جواب را دیدند نزدیک بود از
شدّت سرور بر قصد و دائم در خنده و کیف بود و بطوری
اظهاریشت می فرمود که به وصف و تحریر نیاید.
مخدوشی و نشر کتاب مورد نظر حتمی شد و جناب
میرزا ابوالفضائل این سند محکم را بهترین حربهء دندان
شکن برای دشمنان امر می دانست و می فرمود: " هر
قدر امر الهی قوی تر می شود و دایرهء امر وسیع تر می
شود دشمنان امر بیشتر به تک و دو می افتند و تلاش
مذبحانه می کنند، به تمام قوی می کوشند و از هیچ
تهمت و افترائی فروگذار نمی کنند و آنچه بتوانند و از
دست شان بر آید از برای قلع و قمع شجره مبارکه تلاش
می کنند و دشمنان امر هر قدر باهم مخالف باشند ولی به
مخالفت امر الله تجهیز قوا می کنند و متحد می شوند و این
آیه مبارکه را مکرّر می خواندند: "وان کان مکرهم لتزول
منه الجبال". (۸)

دکتر حبیب این طور ادامه می دهد:

باری جزوه ها تماماً پاک نویس شده و حاضر بود که به
مطبعه برود چون فقط منتظر اجازه مبارک بود، لذا به
آمریکا و به حضور عرض شد و اجازه خواستیم،
بلافاصله تلگراف ذیل از آمریکا شرف وصول یافت:

"از نیویورک - خدابخش (۹) ایرانی کالج آمریکایی بیروت. تألیف کتاب به سرعت لازم و در مصر طبع گردد. عباس"

به مجرد وصول تلگراف، جناب میرزا ابو الفضل عازم قاهره شدند. پس از چندی در آنجا صعود واقع شد و در جوار رحمت کبری مقر و مأوی گزید و کتابش نا تمام ماند. (۱۰)

شرایط زندگی جناب ابو الفضائل

در باره شرایط زندگی و خصوصیات اخلاقی جناب ابو الفضائل، دکتر مؤید چنین بیان می کند:

موقعی که عده محصلین و واردین بیروت زیاد شد حضرت ابی الفضائل هم به بیروت تشریف آورده اول یک خانه محقری را اجاره فرمودند بعد به هتل نقل مکان کردند. در آن ایام عده واردین روز افزون بود، لاینقطع یک دسته می آمد و یک دسته می رفت و هر کس هم می شنید حضرت ابی الفضائل در بیروت است به کمال شوق و اشتیاق طالب دیدار می شد و به ملاقات می رفت.

این فاضل و فیلسوف شهیر با قدی خمیده و دست های لرزان مشغول پذیرانی می شد و تمام کارها را بایستی خود بنفسه انجام دهد، ابداً راضی نمی شد که احدی خدمت او را بکند. مثلاً می خواست به میهمانان چای بدهد، خودش می رفت و آب می آورد، قوری را روی چراغ الکلی می گذاشت، استکان ها را می شست، با دستمال ابریشمی پاک می کرد، حبه قند می انداخت و به فرد فرد واردین چای می داد. هر قدر استدعا می کردیم و اصرار می ورزیدیم که شما بنشینید و اجازه بدهید ما چای

درست کنیم قبول نمی فرمودند. خلاصه دوسه ساعت صرف چند فنجان چای می شد و راضی نمی شدند که کسی خدمت ایشان را بکند بلکه ما یل بودند خدمات دیگران را عهده دار شوند. مکرر به حضور ایشان عرض می شد و به کمال ا للاح و اصرار و ابرام التماس می کردیم و تقاضا و در خواست می نمودیم که اجازه فرمایند ماها خدمت ایشان را انجام دهیم و خرید بازار را عهده بگیریم قبول نمی فرمودند. باز به کمال عجز و ا لتماس عرض می کردیم اوقات شریف شما خیلی گرانبها است حیف است صرف جزئیات بشود، خوب است آن را صرف تحریر بفرمائید، دوسطر هم که نوشته شود به نفع امر است باز قبول نمی فرمودند. قضیه به حضور مبارک حضرت عبدالبهاء عرض شد شاید امر مبارک صادر شود و ایشان را ملزم فرمایند که قبول یک خدمتکاری بنمایند. حضرت عبدالبهاء فرمودند: "ابدا مزاحم ایشان نشوید و کسی دخالت به کارهای ایشان نکند و ایشان را به میل خودشان بگذارند زیرا همین قسم مطلوب ایشان است." (۱۱)

حتی در یکی از توابع حضرت عبد البهء به دکتر حبیب چنین می فرمایند:

جناب آقا میرزا حبیب الله خدابخش

هو الله

ای ربانی

البته بسرعت تمام منزلی در مصیطبه فوقانی آفتاب گیر از هر طرف هوا گیر بجهت حضرت ابی الفضائل حاضر و مهیا کنید که ابدأ رطوبت نداشته باشد و موافق طبع ایشان باشد که خود ایشان بیسند ند کسی مداخله ننماید و علیک البهء الالاهی ع ع (۱۲)

صفات و خصوصیات اخلاقی جناب ابوالفضائل

از خصوصیات اخلاقی جناب ابوالفضائل استقلال، خضوع، خشوع، فروتنی می باشد. دکتر حبیب در مورد بعضی صفات خوش و خصوصیات اخلاقی و ملکوتی ایشان می نویسد:

حضرت میرزا ابوالفضل علاوه بر فضل و کمال صوری دارای اخلاق بسیار خوب ملکوتی بود، مؤدب، متواضع، خوش محضر، کم صحبت و روحانی بود. اگر کسی طرز شرفیابی او را در حضور مبارک می دید می دانست که چشم بصیرتی را که او داشت کمتر کسی داشت. در موقع تشرّف عصا را بیرون می گذاشت، دست های بسته لرزان لرزان وارد می شد، تعظیم تمام قد می کرد، بعد از آنکه اذن جلوس فرمودند می نشست، یا دست های به سینه و سر پائین ساکت و غیر متحرک کالمیت فی یدی الغسال بود و اگر سنوالی می فرمودند که لازم به جواب بود قیام می نمود و به کمال اختصار و با دوسه کلمه جواب عرض می کرد، بعد می نشست و تمام مدت حضور سرتا پا گوش بود و مصداق این شعر خواجه:

در حریم عشق نتوان زد دم ازگفت و شنید

ز آنکه آنجا جمله اعضاء چشم باید بود و گوش

و از بیانات مبارکه اکثر استفاضه و کمال استفاده را می نمود. وقتی که از حضور مرخص می شدیم عقب عقب به طرف در می رفت و چون بیرون می آمد بشاش و خرم و غرق سرور بود و تمام اوقات شکر می کرد و از فضل مبارک و موهبت الهی سپاسگزاری می کرد و این آیه را می خواند: " یمنون علیک ان

اسلموا قل لا تمنوا علی اسلامکم بل الله یمن علیکم ان هدیکم
للایمان ان کنتم صادقین. " (۱۳)

بلی جناب میرزا ابوا لفضل طلبه ای بیش نبودند ولی قوه کلمه الله و نفوذ و تصرف و قدرت الهی مشیت خاک را رشک افلاک می کند و عظم رمیم را روح جدید می دمد و یک نفس ضعیف و هیکل نحیف را این طور مبعوث می کند که رشک جهانیان می فرماید که آثار قلمش در شرق و غرب مانند آفتاب، نور و حرارت می دهد و طالبین کوی دوست را هدایت و ارشاد می کند و نفحات قدسیه اش مانند مشک معطر اطراف و جوانب را معنبر می نماید.

از حالات مخصوص آن حضرت آنکه اگر کسی از او تمجید می کرد بسیار متأثر می شد و اظهار خجلت و شرمساری از قصور خویش می نمود و از ضعف و ناتوانی و کسالت و نقاہت تأسف شدید می خورد که چرا قادر به خدمت نیست، چرا آن طوری که می خواهد و آرزوی قلبی اوست از عهده بر نمی آید و قوه و بنیه آن را ندارد و چنانچه باید و شاید موفق به خدمت و قائم به خدمت نیست. (۱۴)

از عشق و ایمان جناب ابوالفضائل دکتر حبیب مؤید چنین می نویسد:

می فرمودند: "آرزوی من این است که روزی هزار جان داشته باشم و هر آن قربان حضرت عبدالبهاء نمایم." در محافل و مجالس ذکر عبودیت و محویت صرفه می کردند. العیاذ بالله از خود ستانی در قاموس ایشان کلمه من و انانیت وجود نداشت. محو و فانی صرف بودند و همیشه زبانش به ذکر حق ناطق و از فضل و موهبت صاحب امر صحبت می کردند که اگر فضل حق نبود حال من هم مانند سایرین می بایستی در گوشه یکی از مساجد به شغل طلبه گی مشغول باشم و هر گاه سؤال میشد که

این احاطه علمی و معلومات لانهایات از کجا به شما رسید و چگونه بر غوامض مسائل آگاه شدید و عارف گشتید، می فرمود: "دروس و تحصیلات من در مدرسه امرالله بوده و هست و این رشی از طمطام بحر عنایت مرکز میثاق است، از خود ابدأ قوت و قدرتی نداشته و ندارم و امثال من در ایران بسیار بوده و هستند و الان هم موجودند که به سبب عدم اقبال حالشان معلوم است، ولی آنچه بر احبّاء تا بش می کند پرتوی از انوار شمس موهبت محبوب آفاق است که به صرف فضل و عطا مکرمت شده، خوان نعمت الهی گسترده است و در خانه خدا باز است هر کس می تواند در ظلّ رایت میثاق استاد ابوالفضل باشد، ابوالفضل کیست؟ ابوالفضل چیست؟ (۱۵)

در زمانی که جناب ابوالفضائل در مصر تشریف داشتند، حضرت عبدالبهاء به یکی از احبّاء به نام جناب محمد باقر چنین فرمودند که در خاطرات حبیب چنین درج شده است:

"تو باید بروی مصر خدمت آقا میرزا ابوالفضل خدمت ا و خدمت من است چه که نفس مبارکی است خدمت به امر می کند مشغول است بجواب حسنعلی بادکوبه. جناب میرزا ابوالفضل شب و روز آرام ندارد علیل هم هست مزاجش علیل است این نفوس حال قدرشان معلوم نیست در ملکوت ابهی معلوم است لکن بعد در همین عالم ناسوت هم قدر و منزلت این نفوس معلوم می شود." (۱۶)

صعود جناب ابوالفضائل

صعود جناب ابوالفضائل در ۲۱ ژانویه ۱۹۱۴ میلادی به وقوع می پیوندد و دکترحبیب مؤید در سپتامبر آن سال سفری به مصر می کنند و در خاطرات خود چنین می نویسد:

امروز با برادران آمریکائی به اهرام و ابوالهول رفتیم بعد هم به اتفاق جناب دکتر صالح به ثربت پاک حضرت ابی الفضائل روحی لرمسه الاطهر فدا شتافتیم. چون قاری یک سوره از کلام الله مجید تلاوت نمود، مثل اینکه روح حضرت ابی الفضائل محیط را عوض کرد. یک حالت سکوت و روحانیت غریبی حکم فرما شد که همه آن را حس کردند و لرزه بر اندام حضار افتاد. (۱۷)

این مقاله را با اشاره به قسمتی از یکی از خطابات مرکز میثاق که در یک مهمانی در بیت مبارک حیفاً بیان فرمودند به اتمام می رسانم. این خطابه که با نصیحتی به احباء شروع می شود با این دعا و آرزو ادامه پیدا می کند. حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

باری در پناه جمال مبارک باشید محفوظ باشید مؤید و موفق باشید. هر یک در سبیل او یک علم آسمانی باشید مشتعل و منجذب باشید به نفثات قدسیه او زنده باشید. مقصد این است که نگاه نکنید من هستم یا نیستم موجودم یا مفقودم به خدمت امرپردازید توجه به جمال مبارک داشته باشید. او شما را از هر نفسی مستغنی می کند. از او مدد بطلبید در امر او ثابت باشید خادم او باشید پاسبان آستان او باشید بنده درگاه او باشید مستمد از فیوضات او و باشید مشرق از انوار او باشید در صون و حمایت او محفوظ و مصون باشید مطمئن باشید، و نصر من قام علی نصره امری بجنود من الملاء الاعلی و قبیل من الملائکة المقربین. (۱۹) این است آسایش حقیقی. مثلاً همین آقا میرزا ابوالفضل را ملاحظه کنید چقدر نصرتش کرد. در هر موقعی و در هر موردی مؤید گردید. فوالله الذی لاله الا هو... (۱۸)

در خاتمه آرزو می کنم که دست چینی از خاطرات شخصی دکتر حبیب مؤید که به آنها اشاره شد کمکی به بهتر شناختن خصوصیات اخلاقی این فاضل عالیقدر، جناب ابوالفضائل گلپایگانی کرده باشد.

پایان

منابع و یادداشت ها

- ۱ - خاطرات حبیب، جلد اول، تألیف و تنظیم: دکتر حبیب مؤید، مؤسسه مطبوعات امری
آلمان (لجنه ملی نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی)، ۱۹۸۸ میلادی،
چاپ دوم، صص ۲۷-۲۸)
- ۲ - خاطرات حبیب، جلد اول، ص. ۶۴
- ۳ - PETER Z EASTON
- ۴ - خاطرات حبیب، جلد اول، ص. ۵۹ - ۶۰
- ۵ - ائیم در لغت به معنای گناهکار است. این عنوانی است که حاج محمد کریم خان کرمانی (که خود را پس از درگذشت سید کاظم رشتی، پیشوای شیخیه می دانست و بساطی در کرمان بر پا کرده بود) در نوشته هایش خود را می نامیده و خود را "ائیم" یعنی بنده گناهکار، از روی فروتنی و تواضع می خوانده است. منظور از "ائیم ابن ائیم" در این جا اشاره به فرزند اوست به نام حاج محمد خان کرمانی که کتاب ردیه ای بر کتاب فراند جناب ابوالفضائل به رشته تحریر کشید.
- ۶ - منظور فرقه ژزونیست ها است. این فرقه کوچک در قرن چهاردهم میلادی در مسیحیت در اروپا به وجود آمد. یسوع همان عیسی است در زبان انگلیسی JESUIT و JESUATE گویند. پیروان این مذهب را یسوعیون یا یسوعیان گویند و مفرد آن "یسوعی" است.
- ۷ - نقطة الکاف = تاریخ میرزا جانی کاشانی است که پروفیسور براون با کمک میرزا محمد قزوینی و تنی چند از ازلیمان با تحریف و مخدوش ساختن اصل آن تهیه و منتشر ساختند و آن را به حاجی میرزا جانی کاشانی نسبت دادند و همه مقصد آن بود که ولایت میرزا یحیی ازل را اثبات نمایند و ادعای حضرت بهاءالله را باطل قلمداد سازند.
- ۸ - "وَ قَدْ مَكْرُوا مَكْرَهُمْ وَ عِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ وَ إِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ لَتَنْزِلُ مِنْهُ الْجِبَالُ"
(قرآن کریم، سوره ابراهیم، آیه ۴۶) = دشمنان حيله و نیرنگ شان را بکار

بردند و خداوند از حيله و نيرنگ آنان با خبر و آگاه است، اگر چه اين حيله و نيرنگ دشمنان سبب شود که کوهها از آن به لرزه و تکان افتد.

۹ - خاطرات حبيب، جلد اول، صص. ۶۷-۶۸

۱۰ - دکتر حبيب مؤيد، ملقب به ميرزا حبيب، حبيب الله خدابخش، ميرزا حبيب کرمانشاهی و ميرزا حبيب ايرانی بود. خدابخش ايرانی آدرس تلگرافي او بود.

۱۱ - خاطرات حبيب، جلد اول، ص. ۶۵-۶۶

۱۲ - توقيع مبارک حضرت عبدالبهاء خطاب به دکتر حبيب مؤيد

۱۳ - يَمُونُ عَلَيْكَ اِنْ اَسْلَمُوْا قُلْ تَمَنَوْا عَلٰى اِسْلَامِكُمْ بَلَّ اللهُ يَمُنْ عَلَيْكُمْ اِنْ هَدَيْتُمْكُمْ لِلْاِيْمَانِ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِيْنَ" (قرآن . سوره حجرات - آيه ۱۷) يعنى : اى محمد آنان بر تو منت مى گذارند از اين که اسلام را پذيرا شده اند. به آنان بگو: گرويدنتان را به اسلام بر من منت مگذاريد بلکه اين خداوند است که بر شما منت گذارده که شما را بسوى ايمان هدايت و راهنمائي کرده است اگر شما از راستگويان باشيد!

۱۴ - خاطرات حبيب، جلد اول، صص ۶۷-۷۰

۱۵ - خاطرات حبيب، جلد اول، ص ۷۰-۷۱

۱۶ - خاطرات حبيب، جلد دوم، تاليف و تنظيم دکتر حبيب مؤيد. مؤسسه ملي مطبوعات امرى (ايران) ۲۹ بديع، ص ۲۷۵

۱۷ - خاطرات حبيب، جلد اول، ص. ۹۷

۱۸ - " نَنْصُرْمِنْ قَامِ عَلٰى نَصْرَةِ اَمْرِى بَجَنُودِ مِنَ الْمَلَاِ الْعَالِيِ وَ قَبِيْلِ مِنَ الْمَلَاِئِكَةِ الْمُقْرَبِيْنَ" (آيه کتاب مستطاب اقدس) يعنى: ما کسى که بر نصرت و يارى من قيام نمايد را با لشكريانى از ملاء اعلى و گروهى از ملائکه مقرب درگاه خدا يارى و نصرت مى دهيم.

۱۹ - خاطرات حبيب، جلد اول، ص. ۲۵۴

عرفان سعدی

به نام آنکه جان را فکرت آموخت چراغ دل به نور جان بر افروخت
به نام نامی حضرت دوست که دلپذیر ترین نام ها از اوست

با سپاس از انجمن ادب و هنر که برای بار دوم فرصت و توفیق حضور و ایراد سخن در این مجمع محترم را به این بنده ارزانی داشته اند و با درود به همه شما عزیزان فرهیخته و ادب دوست که رنج شنیدن عرایض مرا بر خود هموار نموده اید، یاد آور می شوم که بار اول چهار دوره قبل بود که با بر شمردن مظاهر جهان بینی خداوندگار حکمت و عرفان مولانا جلال الدین رومی در خدمت شما به آستان بوسی آن اسطوره اندیشه و تعقل شتافتم و امسال در اجابت فراخوان کریمانه گردانندگان این نهاد فرهنگی تقاضا کردم رخصت دهند که این بار سر بر آستان ملک پاسبان سعدی این شهریار بی رقیب و یکه تاز ملک سخن که ۸۰۰ سال است برپهنه گسترده فرهنگ و ادب پارسی حکمرانی مطلقه دارد بسایم که خوشبختانه تقاضایم مورد پذیرش دوستان قرار گرفت.

اجازه بفرمایید که عرایضم را با این دیباچه آغاز کنم که بنده با نخستین کتابی که پس از کتاب های درسی در عنفوان نوجوانی آشنا شدم، شناختم و دل به آن باختم گلستان سعدی بود که پس از احراز رتبه یکم در پایان دوره ابتدائی در مدرسه انتصاریه تهران به عنوان جایزه دریافت داشتم و از رهگذر این گلستان پر طراوت و عطر آگین، متعاقباً به بوستان سعدی راه یافتم و این دعوی راستین را دارم که دهه های متمادی است مشام جانم را عطر و بوی این دو اثر جاودانه شیخ اجل نوازش می دهد و بیش از دو دهه ای که فلاخن روزگار به دیار غریبم پرتاب کرده است تدریس و توجیه سخنان نغز سعدی را در سرلوحه برنامه درسی ام در آموزشگاه زبان فارسی کانون ایران در لندن، نهادی فرهنگی که ۱۹ سال است افتخار خدمت در آن را دارم، قرار داده ام.

عنوان سخن امروز بنده "عرفان سعدی" است و در واقع به بخش ویژه ای از اندیشه های عارفانه و حکیمانه شیخ اجل اختصاص دارد، و صد البته که تجلیل از سعدی به حکم آنکه اثبات شینی نفی ما عدی نمی کند، به نشانه چشم فرو بستن و نادیده گرفتن قدر و منزلت رفیع سایر ستارگان فروزان آسمان فرهنگ پر بار ایران نیست و اصولاً مقایسه آنان با یک دیگر کاری است بس دشوار. در سرزمینی که این همه پیمبران سخن و این همه سواران چابک و چالاک در پهنه فرهنگ و ادبش عرض

وجود کرده اند، در کشوری که کاخ سخن را معمارانی چون عصری و فرخی و مسعود سعد بنا کرده اند، رزم ساز و حماسه پردازی چون پیر طوس فردوسی بزرگ داشته است، بزم آرائی چون نظامی به خود دیده و عارفانی اندیشمند چون مولوی و سنائی و عطار در عرصه آن تجلی کرده اند، غزل سرایانی چون لسان الغیب حافظ داشته و شاعر نازک خیال و افروخته خاطری چون اسدی طوسی و فیلسوف و دانشمند نام آوری چون خیام را در دامان خود پرورانده، تاج برتری را بر فرق یکی از آن میان گذاشتن کار آسانی نیست و اصولاً هیبت و عظمت آنها انسان را از چنین مقایسه ای باز می دارد. در کتابی خواندم که منتبئی شاعر معروف عرب (در قرن چهارم هجری) تمام رجال نامی در بار سیف الدوله را مدح گفت جز ابو فراس حمدانی پسر عموی او را که شاعری برجسته بود و از حیث نژاد و مقام بر منتبئی برتری داشت. وقتی علت را از او پرسیدند گفت هیبت ابو فراس مرا از ستایش او مانع می شود.

بنده وقتی به این روایت برخوردیم در قبول واقعیت سخن منتبئی کمی تردید کردم و پیش خود اندیشیدم که شاید رقابت بین دو شاعر موجب رشک و حسد منتبئی شده و او به بهانه هیبت وی از مدح و ثنایش سر باز زده است، ولی از وقتی به تدقیق در متون ادبیات غنی و پر بار فارسی و تدریس آن ها پرداخته ام خود دچار چنین حالتی شده ام و پذیرفته ام و باور کرده ام که هیبت مقام علمی و ادبی و معنوی شخصیت های برجسته عالم، بیش از مقامات مادی و جاه و جلال و شکوه صوری ارباب قدرت است و این است که پژوهنده منصف کمتر جرأت می کند راجع به شخصیت های برجسته علمی و ادبی به داوری بنشیند، اما روزی رسید که دل به دریا زدم و در فصلنامه صوفی که ارگان مکتب طریقتی من است احساس خود را در باره ویژگی های عرفانی سعدی بیان داشته و بر صحیفه کاغذ از سواد به بیاض آوردم و در آن نوشتار به اظهار نظر پرداختم که سعدی نه تنها شهریار ملک سخن است بلکه اندیشمند بزرگی است که رسالت انسانی خود را در تبلیغ مبانی اخلاقی و معارف انسانی به حد کمال به انجام رسانیده است، و ضمن این که رسماً در سلك عارفانی چون عطار و مولانا و سنائی نبوده و خود نیز چنین ادعائی نداشته، اما در تبلیغ معالم عرفانی که بر پایه ترکیب نفس و تهذیب اخلاق و سیر انسان به سوی کمال معنا و عدم وابستگی به ورز و وبال دنیا و پای بندی به قناعت و عزت نفس و بردباری در برابر شدائد و اخلاص و ارادت به پیر طریق و دل سپردن به راهنمایی های او، قرار دارد، هیچ نکته ای را فرونگذاشته است و بنده در فرصت کوتاهی که امروز در محضر شما بزرگواران دارم شمه ای از این احساس پر اخلاص نسبت به شیخ اجل را باز خواهم گفت و گفتار خود را به عنوان یک حق شناسی و تعظیم و تکریم متواضعانه به پیشگاه این شهریار ملک سخن تقدیم می دارم.

سعدی نه تنها برای ما ایرانی ها بلکه برای همه مردم جهان به ویژه مشاهیر ادبای عالم مظهر ذوق و ادب و فرهنگ ایرانی به شمار می رود.

سیصد (۳۰۰) و اندی سال پیش یک خاور شناس فرانسوی به نام آندر پینه (PINE) برای نخستین بار گلچینی از گلستان را برگزید و به زبان فرانسه ترجمه کرد و ترجمه او به فاصله کوتاهی به زبان های آلمانی و لاتینی برگردانده شد.

کار این خاور شناس دیباچه ای فرخنده برای شناساندن مقام ادبی سعدی به اروپائیان شد. چه از آن پس خاورشناسان متعددی به تدریج به کار ترجمه بخش هائی یا تمامی آثار سعدی پرداختند به طوری که شمار این ترجمه ها تا امروز به بیش از هفتاد رسیده است.

هانری ماسه مستشرق مشهور فرانسوی در سال ۱۹۱۹ کتاب جامعی در باره سعدی و ارزش ادبی و اخلاقی آثار او منتشر نمود که در سراسر اروپا مورد استقبال فراوان محافل ادبی و ادب دوستان قرار گرفت.

با شناخت گسترده ای که اروپا از سعدی حاصل نمود، نویسندگان، شاعران، اندیشمندان نام آوری چون ویکتور هوگو - گوته - بالزاک - لافونتن - آلفرد دو موسه در تالیفات خود از اندیشه ها و برداشت های سعدی بهره گرفتند که به پاره ای از آن ها اشاره خواهیم کرد.

مردم سرزمین ما از دوران سعدی تا کنون چنان با کلام دلنشین و شیرین او خو گرفته اند که سخن سعدی به عنوان تکیه کلام و ضرب المثل جزء لاینفک زندگی و روح و اندیشه ایرانی شده و در گفتگوهای روزمره بدانها تمسک و توسل می جویند.

واقعیت دیگری که در کلام سعدی نهفته است، جهانی بودن آن است که منعکس کننده یکی از اصیل ترین جنبه های فرهنگ ایرانی است. یکی از ویژگی های فرهنگ ملی ما این است که در تمامی جلوه های خود جنبه جهانی داشته و هیچ گاه محدود به چهار چوب جغرافیائی و نژادی و زبانی ویژه ای نبوده است. از این لحاظ سخنان حکمت آموز سعدی را نیز می توان از بارزترین جنبه های جهانی فرهنگ ایرانی دانست که همواره عالم بشریت و جامعه انسانی را به عنوان یک واحد بزرگ، و حقیقتی برتر از جدائی ها، دوگانگی ها و خود بینی ها مورد توجه قرار داده و این همان معنا و مفهوم خاص عرفان ایران است که به عالم بشریت می نگرند و به نقطه خاصی برای بسط معالم اخلاقی و کرامت انسانی نظر نمی دوزند.

چه سخنی گویا تر و سنجیده تر از این سخن شیخ اجل که می فرماید:

بنی آدم اعضای یک پیکراند	که در آفرینش زیک گوهراند
چو عضوی به درد آورد روزگار	دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی غمی	نشاید که نامت نهند آدمی

در واقع هدف سعدی راهنمایی انسان ها به سوی کمال و خدمت به بشریت بوده و او در این زمینه قلم توانای خود را به کار گرفته و سودمند ترین مباحث اجتماعی را تصویر کرده است. زبان نثر او چنان شیرین و استوار و دلنشین است که می توان به جرأت ادعا نمود که تا امروز کتاب نثری به فصاحت و بلاغت گلستان سعدی نوشته نشده است و زبان نظم او چنان محکم و فصیح و شیواست که او را در بین سخنوران بزرگ ایران ممتاز ساخته است، و او با زبان بلیغ و رسای نظم و نثرش به ارشاد خلق پرداخته است. او هیچ گاه به خود نپرداخته و همه جا روی سخنش با مردم جهان است. پیوسته در اندیشه دیگران به ویژه بینوایان و غمخوار و تیمار دار آنان است و می توان گفت که عشق و محبت او نسبت به انسان ها انگیزه وی در خلق آثاری ارزشمند چون بوستان و گلستان بوده و با این دو اثر عظیم و فخیم هشتصد سال تمام بر پهنه ادب فارسی حکومت بلا منازع و سلطنت مطلقه داشته به نحوی که خود در بیان فصاحت و قدرت کلامش به تفاخر شاعرانه پرداخته و می گوید:

جهان به تیغ بلاغت گرفتی ای سعدی سپاس دار که جز فیض آسمانی نیست
بدین صفت که در آفاق صیبت شعر تو رفت نرفت دجله که آبش بدین روانی نیست
و در جای دیگر:

بر حدیث من و حسن تو نیفزاید کس حد همین است سخندانی و زیبایی را
سعدی اندازه ندارد که چه شیرین سخنی باغ طبعت همه مرغان شکر گفتار اند
سال دقیق ولادت و وفات سعدی روشن نیست و تا کنون مدرک معتبری در این مورد به دست نیامده است ولی از آنجا که در بوستان و گلستان اشاراتی به تاریخ تصنیف و اتمام این دو اثر گرانیها کرده می توان دریافت که وی در اوائل قرن هفتم احتمالاً در ۶۰۶ هجری پا به عرصه وجود گذاشته است. زیرا گلستان را به اعتراف خودش در ۵۰ سالگی به سال ۶۵۶ تصنیف نموده است:

ای که پنجاه رفت و در خوابی مگر این پنج روزه در یابی
و نیز بیان او که:

در آن گاهی که مارا وقت خوش بود ز هجرت ششصد و پنجاه و شش بود
و بوستان را یک سال قبل از آن در ۶۵۵ به نظم آورده است. بررسی های دقیق پژوهندگان نشان می دهد که وی در بین یکی از سال های ۶۹۰ تا ۶۹۴ و به احتمال قریب به یقین در ۶۹۲ هجری قمری به سن ۸۶ چشم از جهان پوشیده است و چه عمر پربراری...

پیکر او را در خانقاهش که اکنون به تکیه سعدی معروف و زیارتگاه اهل دل است به خاک سپردند:

ز خاک سعدی شیراز بوی عشق می آید هزار سال پس از مرگ او گرش بونی

خانواده سعدی همه اهل علم و نیاکان وی جملگی از عالمان دین بوده اند چنانکه خود با بیانی عارفانه در این مورد گوید:

همه قبیله من عالمان دین بودند
در کودکی گرد یتیمی بر چهره او نشسته و از نوازش و مهر پدری محروم شده است چنانکه در آغاز باب احسان در بوستان پیرامون درد یتیمی طفلان و لزوم دلجویی و نوازش آنان گوید:

پدر مرده را سایه بر سر فکن
عجب نیست پژمرده و تیره بخت
چو بینی یتیمی سر افکنده پیش
مرا باشد از درد طفلان خبر
غبارش بیفشان و خارش بکن
که بی بیخ تازه نباشد درخت
مده بوسه بر روی فرزند خویش
که در خردی از سر برقمم پدر
به حق که این احساس لطیف و انسانی را که سعدی به شیرینی و جذبۀ تمام بیان داشته است تنها در کلام اولیاءالله می توان جستجو و شهود کرد.

سعدی مقدمات علوم زمان خود را در شیراز فرا می گیرد و سپس رهسپار بغداد می شود. در آن عصر بغداد مقرّ خلافت عباسی و مجمع دانشمندان و مشایخ و عرفای بزرگ بود. مدرسه نظامیه بغداد که دانشگاه بزرگ اسلامی بود، در آن شهر مورد توجه طالبان دانش قرار داشت و از اطراف و اکناف جهان اسلام برای کسب دانش به سوی این مدرسه نام آور می شناختند.

در آن هنگام ابوحنیفه شهاب الدین عمر سهروردی عارف مشهور و صاحب کتابهای "عوارف المعارف" و "اعلام الهدی" و "رشفّ التصایح" و "اعلام الثقی" و مؤسس طریقت سهروردیه در بغداد می زیسته و در دانشگاه نظامیه تدریس می کرده و بسیاری از دانش پژوهان زمان از محضر او کسب فیض می کردند و آداب خلوت و ریاضت می آموختند، چنانکه ابوحماد اوحد الدین کرماتی یکی از عرفای نامی سده هفتم هجری یکی از شاگردان و مریدان او بود.

سعدی از همان اوان در سلک شاگردان و مریدان ابوحنیفه عمر سهروردی در آمد و آداب و رسوم تصوف را از وی فرا گرفت و به قدری به استاد خود نزدیک بود که در واپسین سفر سهروردی به حج همراه وی بوده و چه بسا در باره همان سفر یا گردش با پیر و مراد خود روی دجله است که می گوید:

مقامات مردان به مردی شنو
مرا پیردانای مرشد شهاب
نه از سعدی، از سهروردی شنو
دو اندرز فرمود بر روی آب :
یکی آنکه در نفس، خود بین مباش
دگر آنکه در خلق، بدبین مباش
سعدی تا زمان وفات سهروردی یعنی ۶۳۲ هجری در بغداد بوده و از محضر او بهره می برده است.

بعضی از نویسندگان برپایه تشابه اسمی تصور کرده اند که سعدی شاگرد شیخ اشراق شهاب الدین شهید سهروردی بوده در حالی که وقتی شیخ اشراق به سال ۵۸۷ هجری در ۳۸ سالگی به امر صلاح الدین ایوبی مقتول می شود سعدی هنوز یا به عرصه جهان نگذاشته و متولد نشده بود. ما سه شخصیت سهروردی درپهنه حکمت و فلسفه و عرفان ایران داشته ایم که به ترتیب تاریخ ولادت به این شرح اند:

اول - ابوالنجیب ضیاءالدین عبدالقاهر بن عبدالله سهروردی، عارف قرن پنجم و ششم هجری، متولد حدود ۴۹۰ و متوفی در ۵۶۳ هجری قمری که از مریدان احمد غزالی است و مصنفاتی به او نسبت داده شده است.

ثوم - یحیی بن حبش بن امیرک ملقب به "شهاب الدین" و "شیخ اشراق" و "شیخ شهید" و مکنی به "ابوالفتوح" حکیم معروف و احیاء کننده و پایه گذار حکمت اشراق، متولد سهرورد (یکی از دهستان های بخش قیدار در زنجان) به سال ۵۴۹ هجری قمری و مقتول به سال ۵۸۷ هجری قمری در ۳۸ سالگی به امر صلاح الدین ایوبی به اتهام کفر و الحاد. وی یکی از بزرگ ترین متفکران و حکمای ایرانی و صاحب تألیفات متعدد به فارسی و عربی است که از عمده ترین آن می توان: عقل سرخ، منطق التلویحات، حکمت الاشراق، قصة الغربة الغریبه، آواز پر جبرائیل، رساله العشق، صفیر سیمرغ، ترجمه رساله الطیر ابن سینا، الهیالک الثوریه، المبدأ والمعاد و ده ها اثر دیگر را نام برد.

او قائل به اصالت ماهیت بوده و وجود را امری اعتباری می داند. فلسفه او التقاطی است و در محتوای آن نشانه هایی از عقاید حکمای یونان به ویژه افلاطون و نو افلاطونیان و حکمای قدیم ایران، فهلویون و اصول انین مهر و انین زرتشت مشهود است.

او "نور" را معرف واجب الوجود و مبدأ کل و خالق عالم می داند، همان مفهومی که در قرآن مجید به عبارت "الله نور السموات والارض" آمده است.

سوم - ابوحنفص عمر برادر زاده سهروردی اول، یعنی ابوالنجیب عبدالقاهر است که در سال ۶۳۲ هجری قمری وفات یافته و هم اوست که مرشد سعدی بوده و شیخ اجل او را تالی شهاب الدین سهروردی دانسته و به وی "شهاب ثانی" لقب داده و در شعری از او با عنوان "شهاب" یاد کرده است. سعدی بعد از وفات پیر و مرادش به سیر و سیاحت می پردازد و پس از سفرهای بسیار که همراه با مجاهدت و ریاضت ها بوده به شیراز باز می گردد و خانقاهی بنا می نهد و در آن به دستگیری و ارشاد سالکان و پویندگان راه حق می پردازد، همان جایی که امروز مدفن اوست.

از مضامین اشعار و نوشتار های سعدی می توان آشکارا به مقام ارجمند وی در عالم سیر و سلوک پی برد. او در مقام شکستن بت نفس پنهان نمی کند که چگونه از

مرحله خامی به مرحله پختگی و کمال رسیده است و این معنا را در غزلی دلنشین چنین بیان می کند:

شبی در خرقه رندان گذر کردم به میخانه
ز عشرت می پرستان را منور گشت کاشانه
چو ساقی با شراب آمد به نوشانوش در مجلس
به نا فرزانی گفتند کاوّل پیر فرزانه
به تندی گفتم آری من شراب از مجلسی خوردم
که بر پیرا من شمعش نیارد بود پروانه
دلی کز عالم وحدت سماع حق شنیدست او
به گوش همتش دیگر کی آید شعرو افسانه؟
گمان کردم که طفلانند، از پیری سخن گفتم
مرا پیر خراباتی جوابی داد مردانه
که نور عالم علوی مرا هر روز می تابد
تو اش در صومعه دیدی، من اندر کنج میخانه
کسی کآمد در این خلوت به یکرنگی هویداشد
چه پیر عابد زاهد، چه رند مست دیوانه
گشادند از درون جان در تحقیق سعدی را
چو اندر قفل گردون زد، کلید صبح دندانان

خلاصه این که به عنوان شیخ خانقاه وارد مجلس رندان می شود، آنان را درست بجا نمی آورد، تحت تأثیر تعارفات و ادب عارفانه آنها قرار می گیرد، همگی را کودکان نویای عرصه طریقت می پندارد و از شیخوخت خود سخن می گوید. در پاسخ او پیر خراباتی به خروش می آید و می گوید: غره مشو، نوری که بر تو تابیده هر روز از عالم علوی بر من می تابد ولی تفاوت در این است که تو آن را در صومعه و خانقاه می بینی و من آن را در کنج خراباتی شهود می کنم که تو اکنون به زیارت آن آمده ای و جای بی رنگی و صفاست. سخن پیر خرابات ابواب حقیقت را بر سعدی می گشاید و از خود بینی و منیت خود شرمنده می شود.

سعدی سراسر زندگی خود را برای ارشاد هموعان و راهنمایی آنان به مقصد فضیلت و کمال سپری ساخته است و برای رسیدن به این مقصود زیباترین کلمات و خوش آهنگ ترین عبارات و روشن ترین معانی را به کار گرفته است به گونه ای که عامی می فهمد و عالم می پسندد.

همین یک بیت ساده گویای اندیشه متعالی اوست:

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت

عرفان سعدی بسیار روشن و طبیعی و خالی از ایهام و پیچیدگی است. در مکتب فکری او انسان باید "خویشتن خویش" را باز شناسد و نیک و بد را از یکدیگر تمیز دهد و در صدد تقویت صفات نیک و تصنیف صفات ناپسند خویش باشد. او برای بیان و توجیه این اندیشه والای خود به تمثیل بسیار نغز و آموزنده ای به این شرح متوسل شده است:

وجود تو شهری است پُر نیک و بد	تو سلطان و نُستور دانا خرد
رضا و ورع نیک‌نامان خَرّ	هوی و هوس رهن و کیسه بُر
چو سلطان عنایت کند با بدن	کجا ماند آسایش بخردان
ترا شهوت و حرص و کین و حسد	چو خون در رگ‌انند و جان در جسد
گر این دشمنان تربیت یافتند	سر از حکم و رأی تو بر تافتند
هوی و هوس را نماند ستیز	چو ببند سر پنجهء عقل تیز
امیری که دشمن سیاست نکرد	هم از دست دشمن ریاست نکرد

به رَعَم سعدی کسی که می خواهد کشور وجود خویش را به اختیار گیرد و به محوصفات ناپسند و رذیله و اعتلای صفات عالیه و حمیده پردازد باید به مدد بینش و دانش، عاشق حق و حقیقت شود و هوی و هوس را که حجاب معرفت است از خود دور سازد:

مترس از محبت که خاکت کند	که باقی شود گر هلاکت کند
ترا با حق آن آشنایی دهد	که از دست خویشت رهایی دهد
که تا با خودی در خودت راه نیست	از این نکته جز بیخود آگاه نیست
تعلق حجاب است و بی حاصلی	چو پیوند ها بگسلی، و اصلی
خلاف طریقت بود کاولیاء	تمنا کنند از خدا جز خدا
حقیقت سرایی است آراسته	هوی و هوس گرد برخاسته
طریقت به جز خدمت خلق نیست	به تسییح و سجاده و دلق نیست

سعدی در تعالیم عرفانی خود بیشتر به صفای باطن، جمعیت خاطر و بذل عاطفه و ایثار نفس نظر داشته و کوشیده است که بغض و حسد و کینه و آز و غضب و خود پرستی را در نهاد بشر بدین وسیله از میان ببرد و برای این منظور همگان را به کسب دانش و وسعت بینش، ریاضت در راستای تصفیه نفس، صدق و صفا و مهر و وفا و توسل و تمسک به پیران طریقت و پیشروان گستره حق و حقیقت فرا می خواند:

ایها الناس جهان جای تن آسانی نیست	مرد دانا به جهان داشتن ارزانی نیست
خفتگانرا خبر از زرمه مرغ سحر	حیوان را خبر از عالم انسانی نیست
داروی تربیت از پیر طریقت بستان	کامی را بتر از علت نادانی نیست
شب مردان خدا روز جهان افروز است	عارفان را به حقیقت، شب ظلمانی نیست

پنجه دیو به بازوی ریاضت بشکن
طاعت آن نیست که بر خاک نهی پیشانی
عالم و عابد و صوفی همه طفلان رهند
با تو ترسم نکند شاهد روحانی روی
آن کس از درد بترسد که مقاعی دارد
آنکه را خیمه به صحرای قناعت زده اند

کاین به سر پنجگی ظاهر جسمانی نیست
صدق پیش آر که اخلاص به پیشانی نیست
مرد اگر هست به جز عارف ربّانی نیست
کالتماس تو به جز راحت نفسانی نیست
عارفان جمع نکردند و پریشانی نیست
گر جهان جمله بلرزد غم ویرانی نیست

سعدی در عین حال به تبع بزرگان عرصه عرفان، عزلت و کناره جویی از اجتماع را
مردود دانسته و معاشرت با خلق خدا را برای تہذیب روح و خدمت به انسان ها ضرور
می داند. از نظر کیمیا اثر او انسان شدن حاصل مبارزه با جنبه های اهریمنی و
اهورایی و ماهیت اهریمنی، و انسان شدن حاصل مبارزه با جنبه های اهریمنی و
تعلقات نفسانی است، و به همین مناسبت است که می فرماید:

تن آدمی شریف است به جان آدمیت
نه همین لباس زیباست نشان آدمیت
به حقیقت آدمی باش وگرنه مرغ باشد
که همان سخن بگوید به زبان آدمیت
طیران مرغ دیدی، تو زپای بند شهوت
به در ای، تا ببینی طیران آدمیت
مگر آدمی نبودی که اسیر دیو گشتی
که فرشته ره ندارد به مکان آدمیت
اگر این درنده خویی ز طبیعتت بمیرد
همه عمر زنده باشی به روان آدمیت
رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند
بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت
و جای دیگر در همین مضمون می فرماید:

کسی سیرت آدمی گوش کرد
که اول سگ نفس خاموش کرد
خور و خواب تنها طریق دد است
بر این بودن آئین نا بخرد است
و آنگاه به ضرورت اتصال و توسل به پیر طریقت برای وصول به حقیقت و
تبدیل مس وجود به طلای ناب می پردازد و می گوید:

داروی تربیت از پیر طریقت بستان
کادمی را بتر از علت نادانی نیست
عالم و عابد و صوفی همه طفلان رهند
مرد اگر هست به جز عارف ربّانی نیست
و در تشبیه مُردان به طفلان نوپا که نیاز به دستگیری و ارشاد پیران طریق دارند می
فرماید:

همی یاد دارم ز عهد صغر
که عیدی برون آمدم با پدر
به بازیچه مشغول مردم شدم
در آشوب خلق از پدر گم شدم
بر آوردم از بی قراری خروش
پدر ناگهانم بمالید گوش
که ای شوخ چشم آخرت چند بار
بگفتم که دستم زدامن مدار
به تنها نداند شدن طفل خرد
که مشکل بود راه نادیده بُرد
توهم طفل راهی به سعی ای فقیر
برو دامن راه دانان بگیر
به فتراک پاکان در اویز چنگ
که عارف ندارد ز دریوزه ننگ

مربدان به قوت زطفلان کم اند

بیاموز رفتار آن طفل خرد

اگر حاجتی داری این حلقه گیر

کسانی کزین راه برگشته اند

برو خوشه چین باش سعدی صفت

مشایخ چو دیوار مستحکم اند

که چون استعانت به دیوار بُرد

که سلطان از این در ندارد گزیر

نرفتنند بسیار و سرگشته اند

که گرد آوری خرمن معرفت

آزادی از نظر سعدی اهمیتی بسزا دارد. این آزادی عبارت است از وارستگی

و بی نیازی، و نه فقط بی نیازی از خلق بلکه بی نیازی از خویش. این آزاد منشی و بی

نیازی حتی به یار و دیار و شهر و وطن محدود نمی ماند. نه حدیث "حب الوطن" او را

به سرزمین فارس، مولد خود، پای بند می سازد و نه مذهب و ملت خاصی او را از

دوستی و مهر به نوع بشر باز می دارد.

سعدیا حب وطن گرچه حدیثی است شریف

نتوان مُرد به زاری که من اینجا زادم

او وقتی از چشم انداز آدمیت و انسانیت به دنیای خویش، دنیای فتنه مغول در

شرق و صلیبی ها در غرب عالم، می نگرد، بنی آدم را اعضای یک پیکر می بیند و

دربغ و افسوس دارد از این که خلق عالم به بهانه های ناروا باهم می ستیزند از این

روشایسته مقام آدمیت نمی داند که به سبب تعلقی که به یک قوم یا سرزمین یا مذهب

خاصی دارد خود را در بین آن قوم و در قلمروی آن سرزمین یا آن عقیده محبوس و

محدود نماید.

به هیچ یار مده خاطر و به هیچ دیار

که بر و بحر فراخ است و آدمی بسیار

اکنون که بحث وطن به میان آمد و دید عرفانی سعدی را در این گفتار مورد

اشارت قرار دادم اجازه بفرمایید چند ایرادی را که بعضی از مدعیان به اندیشه های

مکتوب سعدی گرفته اند مطرح کنم و نظر خویش را در قبال آن ها باز گویم:

ابتدا به او ایراد گرفته اند که چنانکه باید و شاید وطن را ارج ننهاده و شیوه

جهان وطنی پیش گرفته و به تبلیغ این شیوه پرداخته است.

نخست باید گفت که همه بزرگان عالم تفکر و اندیشه، گستره دیدشان به پهنه جهان است.

مگر مولانا جلال الدین محمد مولوی اندیشمند بزرگ ما نبود که می گفت:

نه شرقی ام نه غربی ام نه بحری ام نه بری ام

نه از کان طبیعی ام نه از افلاک گردانم

نه از هندم نه از چینم نه از بلغار و سقسنیم (ولایتی در خوارزم)

نه از ملک عراقینم نه از خاک خراسانم

مکانم لامکان باشد، نشانم بی نشان باشد

نه تن باشد نه جان باشد که من از جان جانانم

و در معنا، از یک سو به فراخنای انسانیت می نگریم و از سوی دیگر به

پهنه زبان فارسی که به حق هر جا زبان فارسی و فرهنگ دری است آنجا وطن امثال

سعدی و مولاناست. مگر مولانا نبود که می گفت من یا هفتاد و سه مذهب یکی ام، که وقتی سراج الدین قونیوی از منتشر عین قونیه کس فرستاد که از مولانا بپرس آیا تو چنین گفته ای که با هفتاد و سه مذهب یکی هستی؟ و اگر پاسخ مثبت داد ناسزایش ده و برنجان. آن شخص آمد و در سر جمع و در محفل درس مولانا رو در روی او ایستاد و در حضور انبوه مریدان و شاگردانش پرسید آیا تو چنین گفته ای؟ مولانا گفت بلی گفته ام. آن مرد سفاهت و لئامت نمود و مولانا را ناسزاها داد. مولانا بخندید و گفت: با آنچه هم که تو می کنی یکی ام. آن مرد خجل شد و برفت (نقل از کتاب چهل مجلس علاءالدوله سمنانی عارف معروف قرن هفتم و هشتم هجری)

بزرگان عالم دیدشان محدود به زمان و مکان معین نیست. جهان بینی ویژگی اندیشمندان جهان است، به ویژه آنان که با معالم عرفانی مأنوس اند، دید نامحدود تری دارند. از این گذشته باید به یاد داشته باشیم که "وطن" در زمان سعدی به آن معنا و مفهومی که ما امروز می شناسیم نبوده است. وطن در گذشته ناظر به زادگاه و شهری بوده که اشخاص در آن زندگی می کرده اند. منظور ما از این کلام کم کردن قدر و منزلت وطن نیست. ولی نباید فراموش کرد که وطن در ادوار مختلف معانی گوناگون داشته است. وطنی که ما امروز به عنوان سرزمین مادری و مملکت آبا و اجدادی خود می شناسیم و از مجموعه آداب و رسوم و اقوام و اقلیم ها و شرایط جغرافیایی مختلف تشکیل شده در روزگار سعدی مفهوم بسیار محدود تری داشته است و اگر سعدی گفته است:

به هیچ یار مده خاطر و به هیچ دیار
که بر و بحر فراخ است و آدمی بسیار
بدان جهت بوده که در زمان سعدی شهرها روز به روز دست به دست می گشته و شرایط زندگی چنان بوده که کسی دیرباز و دیرپای در جا و مکان معینی نمی توانسته توطن و اقامت کند. اما کسانی که این ایراد را به سعدی می گیرند چطور بیان ظریف و دلنشین عاطفی او را در باره موطن خود که بارها در آثار او تکرار شده و من یکی از آن موارد را به عنوان نمونه یادآور می شوم در نظر نمی گیرند که می گوید:

خوشا تفرج نوروز خاصه در شیراز
که بر کند دل مرد مسافر از وطنش
اما نکته اساسی این است که چگونه می توان سعدی را به وطن ناپرستی متهم کرد در حالی که او بزرگترین و فرزانه ترین خادم زبانی است که ما امروز به آن سخن می گوئیم.

سعدی یگانه سخنوری است که در زمان حیات او زبان فارسی گسترش و وسعتی بیش از زبان عربی یعنی زبان خلافت اسلامی داشته است. این ادعا گرافه نیست زیرا درست است که زبان عربی زبان رسمی و علمی خلافت و امپراطوری اسلامی بوده اما به یاد بیاوریم که سعدی زبان پارسی را زبان ادبی تمام این امپراطوری قرار داده و

در زمان او بوده که زبان فارسی با وجودی که هیچ یک از وسایل ارتباط جمعی امروزه از قبیل چاپ، رادیو، تلویزیون، فکس، و اینترنت و امثال آن وجود نداشته، شعرش تا قلمرو چین می رسیده است.

این بطوطه سیاح مراکشی که هم عصر سعدی بوده است در سفرنامه خود می نویسد شبی بر روی رود زرد میهمان فغفور چین بوده و در آنجا نوازندگانی اشعاری را در قایق ها می خواندند که او چند کلمه آن را که به عربی نزدیک بوده در می یابد و وقتی می پرسد این اشعار از کیست می گویند از سعدی شیرازی است که همان زمان در شیراز می زیسته است.

چنین شهرت و قدرت و نبوغ ادبی که زبان فارسی را در برابر زبان عربی یعنی زبان رسمی خلافت اسلامی قرار می دهد و به این پایه از رواج می رساند، آیا می تواند انگیزه دیگری جز میهن پرستی داشته باشد؟ با این حال وطن پرستی سعدی با وطن پرستی آنان که ملت یا کشوری را برتر از همه ملت ها و کشورها می دانند فرق داشته است. او با چنین برتری طلبی هایی که به مفهوم امروزی نوعی راسیسم و نژاد پرستی و شوونیسیم است البته موافق نبوده چنانکه گوید:

بنی آدم اعضای یک پیکراند
چو عضوی به درد آورد روزگار
تو کز محنت دیگران بی غمی
که در آفرینش زیک گوهراند
دگر عضوها را نماند قرار
نشد که نامت نهند آدمی

شارع معزز شما هم بیانی در همین زمینه دارند که "لیس الفخر لمن یحب الوطن بل لمن یحب العالم" وطن دوستی جبلی هر آدمی است تقاخر ندارد اگر جهان بشریت را دوست بداریم می توانیم تقاخر کنیم.

ایراد دیگری که بعضی ها از جمله میرزا فتحعلی خان آخوندزاده، یکی از مبشران مشروطیت ایران، و هم شهری او سید احمد کسروی و دیگران چون زنده یاد دکتر محمود هومن و تنی چند از زندگان بر سعدی گرفته اند، ناظر به یکی از جملات معروف گلستان است که "دروغ مصلحت آمیز به از راست فتنه انگیز" است. این سخن سعدی را منافی اخلاق حسنه دانسته و زبینه بزرگمردی چون سعدی نمی دانند. اما آنها از این نکته غافل بوده و هستند که آنچه سعدی حدود هشتصد سال پیش گفته در زمان ترکتازی مغولان بوده. در زمانی که همه چیز ویران می شد و همه را از دم تیغ می گذراندند و به همین دلیل "دروغ مصلحت آمیز" را بر "راست فتنه انگیز" ترجیح می دهد. این سخن اگر در هر جای دنیا ناپسند و غیرمقبول باشد در ایران قابل قبول است، زیرا در وطن ما چه در گذشته تاریخی اش، چه حتی امروز شاهد بوده و هستیم که چگونه ممکن است دروغ مصلحت آمیزی جان صدها نفر را از آثار خطرناک "راست فتنه انگیز" برهاند. اخلاق امری است اعتباری که برای همه زمان ها و مکان ها جاودان و دارای مفهوم ابدی نیست. بنا بر این به سعدی اجازه بدهیم که در زمان

سیطره مغول و آن خونریزی های وحشتناک که مغولان حتی به حیوانات خانگی نیز رحم نمی کردند، چنین نظری ابراز کند و چنین جمله ای را بر زبان بیاورد.

به گفته نویسنده فرزانه، دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن: "از بدوخلقت تا کنون چه کسی بوده است که گهگاه به حسب اجبار و الزام وادار به دروغ گفتن نشده باشد، هرچند پارسا و کناره جو؟ تفاوت در آن است که بعضی دروغ ها لطمه زننده به جمع است و بعضی دیگر بی آزار، و در عین حال احتراز ناپذیر. حرف سعدی برای دورکردن شر بزرگتر است در ازای ارتکاب گناهی کوچک..."

در بوستان خوانده ایم که یک جوانمرد که خود تنگدست است برای آنکه زندانی بینوایی را از بند طلبکار خشن و بی رحمی خلاص کند و نجات بخشد او را فرار می دهد و با دروغی "مصلحت آمیز" عمل خود را توجیه می کند و خودش به جای او در زندان می ماند و دیگری که یک دزد را از دست بُرد زدن به خانه همسایه درویش خویش باز می دارد و پنهانی او را به خانه خود می بُرد و رخت و کالای خود را بردست او به غارت می دهد تا دزد بی بینوا را یک سره تهی دست باز نگردانیده باشد و چنین وانمود می کند که خود به رضا و رغبت این وسایل را در اختیار آن دزد قرار داده است. در حقیقت آن مرد خدا که در داستان جاودان "بینوایان" و یکتور هوگو، جفت دیگر شمعدان های نقره را به زبان و الزان می دهد و با دروغی مصلحت آمیز وانمود می کند که جفت مسروقه را خود به آن مرد بینوا بخشیده و اهدا کرده است و به این تمهید او را از تعقیب پلیس و بازداشت نجات می بخشد، گویا از جوانمرد بوستان درس اخلاق و نیکمردی آموخته و حکایت سعدی الهام بخش او بوده است.

بنا بر این می توان نتیجه گرفت که مُراد سعدی از بیان این جمله آن است که سخن راست فتنه انگیز می تواند چنان ناپسند و مخرب و مشکل آفرین باشد که دروغ مصلحت آمیز (با همه ناپسندی دروغ)، بر آن برتری دارد و به مفهوم دیگر انتخاب "بد" بین "بد" و "بدتر" در وقت ضرورت است.

این نظر سعدی همان طور که اشاره کردم حتی امروز در سده بیست و یکم در پاره ای از سرزمین ها و برخی مواضع قابل اجراست و سرزمین خود ما یکی از مصادیق آن است. مثالی می زنم که مطلب بیشتر روشن شود:

در دوره دوم متوسطه یعنی کلاس های دهم تا دوازدهم، با یکی از هم کیشان شما به نام کمال الدین بخت آور همکلاس بودم. او جوانی محبوب و مانند نامش با "کمال" و در عین حال اهل مطالعه و " درس خوان" بود. من به خلاف خیلی دیگر از شاگردها که از او به دلایل شخصی و عقیدتی کناره می گرفتند با او مانوس بودم و باهم در عین دوستی بحث و جدل می کردیم. او به بهائیت خود پای می فشرد و من به مسلمانی خود پای می فشردم. دوران دبیرستان به سر رسید و من به دانشکده حقوق رفتم ولی او شاید رشته دیگری را برگزید و یكدیگر را گم کردیم، تا این که در سال

های اخیر فرصت شرکت در جلسات انجمن ادب و هنر انگلستان دست داد. از دوستان جویای حال او شدم و با کمال تأسف اطلاع یافتم که چندی پس از انقلاب اسلامی او را دستگیر و اعدام کرده اند. حالا اگر به فرض، بنده در ایران بودم و او از بیم دستگیری و عقوبت، به سابقه الفت دیرین به خانه من پناه می آورد آیا من به مأمورانی که قصد جان او را داشتند و در پی او آمده بودند چه می گفتم؟ آیا می گفتم بله او در خانه من است بیایید دستگیرش کنید، یا حضورش را انکار می کردم؟ و خود شما اگر او را پناه داده بودید، آیا او را تحویل می دادید که به جرم عقیده اش کشته شود یا حضورش را در خانه خود کتمان می کردید؟

این جاست که معنای سخن حکیمانه سعدی را درک می کنیم و به صحت قول او صحه می گذاریم. ضمناً فرصتی شد که از یک همکلاسی و دوست دوران مدرسه و نوجوانی ام یاد کنم. روانش شادباد.

باشد که یک دوره نیز انجمن ادب و هنر انگلستان به نام او که ظاهراً تألیفات و آثاری هم دارد برگذار شود.

بعضی از محققان متون ادبی معاصر از جمله شاد روان علی دشتی در کتاب خود زیر عنوان "قلمرو سعدی" با استناد به پاره ای تناقضات ظاهری در آثار شیخ اجل، ضمن تأکید بر فصاحت کلام و شیرینی بیان و قدرت لایزال و بی مثال سعدی در پهنه نظم و نثر، به او نسبت تلون در اندیشه و بیان داده اند که بنده ناچیز که عمری سر بر آستان ملک پاسبان سعدی ساییده ام نمی توانم با این نظر موافق باشم زیرا:

بررسی دقیق در آثار سعدی ما را به این حقیقت رهنمون می شود که این پادشاه مُلک سخن پای بند و میبشر نوعی حکمت عملی به اقتضای شرایط زمان و مکان بوده است. خواجه نصیر طوسی در "اخلاق ناصری" حکمت را چنین توجیه می کند:

"دانستن چیزها چنانکه باشد و قیام نمودن به کارها چنانکه باید، به قدر استطاعت..." اگر به متون بوستان و گلستان محققانه بنگریم به این نتیجه می رسیم که این دو اثر جاودان سعدی الگوهای رفتاری انسان ها را در شرایط سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و مذهبی زمان به دست می دهند. النهایه به شرحی که در بخش نتیجه گیری عرض خواهم کرد مقایسه گلستان و بوستان ما را به زبان سعدی و هدف او در طرح مطالب و چگونگی بروز بعضی تناقضات ظاهری در بیان و کلام او رهنمون خواهد شد و رسالت متفاوت سعدی را در تدوین "گلستان" در مقایسه با تنظیم "بوستان" خواهیم دید.

اگر نیک بنگریم و متون "گلستان" و "بوستان" را کنجکاوانه مورد بررسی قرار دهیم به این نتیجه می رسیم که این دو اثر جاودان ادب فارسی دانش مربوط به الگوهای رفتاری انسان ها را در شرایط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و مذهبی زمان به دست می دهند. از حیث وجوه اشتراک نکات عمده این است که: سعدی در این دو

اثر راجع به جمیع مسائل مبتلا به جامعه اعم از درآمد و هزینه خانواده، بخشش و امساک، سخاوت و خست، علم و زهد، تغذیه و بهداشت، شجاعت و ترس، رفتار شاگرد با معلم و بالعکس، رابطه اولیاء با فرزند و برعکس؛ صحبت می کند.

او با همه قشرهای جامعه طرف صحبت است. با حاکم و درویش، غنی و فقیر، عالم و جاهل، زن و مرد، پیرو جوان. و می کوشد تا وظیفه آنها را به صورت فردی یا به صورت عضو هیأت اجتماع مشخص کند و در مجموع هدفش این است که انسان در هر مقام و موقعیتی در حد امکان و استطاعت به سوی کمال و سعادت رهنمون شود. همان هدفی که خواجه نصیر طوسی در حکمت عملی منظور نظر قرار داده یعنی نیل به کمالی که افراد در حد استطاعت متوجه آن هستند.

اما سعدی در حکمت عملی خود، دو طریق برای وصول به عدالت اجتماعی و رفاه اقتصادی پیشنهاد می کند: ۱ - احسان توانگران. ۲ - قناعت درویشان. از یک سو در باب احسان گوید:

کسی خُسبِ آسوده در زیر گل	که خُسبند از او مردم آسوده دل
نخواهی که باشی پراکنده دل	پراکندگان را ز خاطر مهل
به پوشیدن سر درویش کوش	که سر خدایت بود پرده پوش
مگر دان غریب از دَرْت بی نصیب	میادا که گردی به درها غریب

و باز تأکید می کند:

چو انعام کردی مشو خود پرست
و در مقابل قناعت را مایه مناعت و فضیلت می شمارد. در گلستان داستان پیاده سر و پا برهنه ای را که با کاروان حجاز در حرکت بود می آورد که:

نه بر اشتروی سوارم نه چو خر به زیر بارم	نه خداوند رعیت نه غلام شهریارم
-----------------------------------------	--------------------------------

غم موجود و پریشانی معدوم ندارم
نفسی می کشم آسوده و عمری به سر آرم

او در حکمت عملی خود بیشتر از تکلیف صحبت می کند تا از حق و معتقد است که اگر افراد تکلیف خود را بدانند و انجام دهند حق احدی ضایع نخواهد شد.

یکی از ایراداتی که به سعدی گرفته شده و او را مثلون دانسته اند این است که وقتی او در همه جا خداوند را منبع عدالت می داند و بخشایش الهی را چراغ توفیق فرا راه گمشدگان در مناهی قرار می دهد و تمام ابنای بشر را اعضای یک پیکر می داند، چطور اشارت ناروای خود را به ترسایان و به یهودیان و یا زرتشتیان که گبرشان می خواند توجیه می کند؟ آنجا که در دیباجه گلستان می گوید:

ای کریمی که از خزانه غیب	گیر و ترسا وظیفه خور داری
دوستان را کجا کنی محروم	تو که با دشمنان نظر داری

مخالفین سعدی می گویند طبق اصول اسلامی، کلیمی و مسیحی و زرتشتی به شرط پرداخت جزیه و اطاعت از حکومت اسلامی می توانند به عنوان شهرنشین درجه

دوم در سرزمین اسلام زندگی کرده و با برخورداری از امنیت کامل، مراسم مذهبی خود را به جای آورند. پس چگونه سعدی آنها را که در معیار اسلامی "اهل کتاب" می خوانند مورد تحقیر قرار داده است؟

تحقیق و تفحص کافی و ژرف نگری در حکایات گلستان و بوستان نشان می دهد که این داوری سطحی است و برگرفته از باورهای اجتماعی روزگار سعدی است نه عقیده شخصی او. بعضی از حکایات مندرج در این دو کتاب قویاً حمایت سعدی را از اقلیت های مذهبی در برابر فشریون مذهبی می رساند. مثلاً او درباره کلیمی ها، از دعوای دو نفر که یکی مسلمان و دیگری کلیمی است یاد می کند که هر یک دین خود را بالاتر و والاتر از دین دیگری می داند و در این مورد جدال می کند و اصرار می ورزد. سعدی در این حکایت اسلام و یهود را از منظر دیانت توحیدی در عرض هم، و اختلاف این دو تن را ناشی از سبکی عقل می داند و آنها را کوتاه بین و مستحق ریشخند می شمرد و می گوید:

یکی جهود و مسلمان نزاع می کردند	چنانکه خنده گرفت از حدیث ایشانم
به طیره گفت مسلمان گر این قباله من	درست نیست خدایا جهود میرانم
جهود گفت به تورات می خورم سوگند	وگر خلاف کنم همچو تو مسلمانم!
بعد نتیجه می گیرد:	

گر از بسیط زمین عقل منعدم گردد بخود گمان نبرد هیچکس که نادانم

در باره زرتشتی ها هم داستانی در بوستان دارد بر این مضمون که ابراهیم خلیل همیشه در میهمانسرای خود از بینوایان پذیرایی می کرد. یک بار به مدت یک هفته هیچ بی نوایی به میهمانسرای ابراهیم خلیل نیامد. ابراهیم ناراحت شد بعضی از پیروان را فرستاد تا هر که را ببابند به میهمانسرا آورده و اطعام کنند اتفاقاً پیرمردی سپید موی و نحیف اندام را که سنین عمرش به صد رسیده بود یافتند و او را به میهمانسرا آوردند و بر خوان کرم ابراهیم نشاندند. قبل از دست بردن بر خوان طعام پیر مرد بر خلاف سایرین، "بسم الله" نگفت. علت را جویا شدند. گفت من زرتشتی هستم و به زبان خود خدا را ثنا و سپاس می گویم. ابراهیم دستور داد او را به خواری از میهمانسرا برانند. زیرا به اعتبار آن روز او غیر مسلمان و ناپاک بود. در این هنگام خداوند از ملاء اعلی ابراهیم را ندا داد و ملامت کرد که اگر آن میهمان تو آتش را ستایش می کند به خود او مربوط است. ترا این حق نیست که از اطعام او دریغ کنی:

سروش آمد از کردگار جلیل به هیبت ملامت کنان کای خلیل

گر او می برد پیش آتش سجود تو واپس چرا می بری دست جود؟

در داستان دیگری مسلمانی بر شخص دیگری که می اندیشد جهود است پس گردنی می زند. آن مضروب که عارفی مسلمان بوده پیراهن خود را از تن به در می آورد و به

ضارب ارمان می کند و می گوید من مسلمانم. ضارب از کرده خود پشیمان می شود و در مقام اعتذار و پوزش بر می آید. سعدی به زبان مضروب، ضارب را نکوهش می کند که ارزش آدمی به سیرت نیکو و انسانیت و کمال اخلاقی اوست نه به دعوی مذهب او:

یکی کرد بر پارسایی گذر	به صورت جهود آمدش در نظر
قفانی فرو کوفت برگردنش	ببخشید درویش پیراهنش
خجل گفت کانچ از من آمد خطاست	ببخشای بر من، چه جای عطاست؟
به شکرانه گفتا به سر بیستم	که آنم که پنداشتی نیستم
نکو سیرت بی تکلف برون	به از نیکام خراب اندرون
به نزدیک من شبرو راهزن	به از فاسق پارسا پیرهن

این شگرد سعدی است که واقعیات تلخ زندگی روزگار خود را آن گونه که ساری و جاری و موجود است بیان می کند و سپس با بیان شیرین و در عین حال حکیمانه خود آن را رد و خنثی می سازد. و بالأخره چگونه می توانیم سعدی را مثلون و فاقد ثبات رأی بدانیم و در عین حال او را عارف بخوانیم.

عارف به حق نمی تواند تلون و تزلزل را به بنیان عقیدتی خود راه دهد بلکه باید در سیر و سلوک تأیید قدم و استوار باشد، همان گونه که سعدی در بیان اعتقادات عرفانی خود استوار بوده و بهترین کلمات و جملات را چه در نثر و چه در نظم به کار گرفته و سر سوزنی از این مسیر منحرف نشده است.

بشنویم سخن دلنشین منظوم او را در مورد کف نفس و تواضع که هر دو از اصول پا برجای عرفان ایران است:

شنیدم که وقتی سحرگاه عید	ز گرمابه آمد برون پایزید
یکی طشت خاکسترش بی خبر	فرو ریختش از سرایی به سر
همی گفت شوریده دستار و موی	کف دست شکرانه مالان به روی
که ای نفس: من در خور آتشم	ز خاکستری روی در هم کشم؟
بزرگان نکردند در خود نگاه	خدا بینی از خویشان بین خواه
بزرگی به ناموس و گفتار نیست	بلندی به دعوی و پندار نیست
تواضع سر رفعت افزادت	تکبر به خاک اندر اندازدت

در جای دیگر از سیراب کردن سگی تشنه به عنوان یک کار خیر و صواب عارفانه داد سخن می دهد. البته می دانید که سگ در نزد صوفیان نجس و مطرود نیست.

یکی در بیابان سگی تشنه یافت	برون از رmq در حیاتش نیافت
گله دلو کرد آن پسندیده کیش	چو حیل اندر آن بست دستار خویش
به خدمت میان بست و بازو گشاد	سگ ناتوان را دمی آب داد

خبر داد پیغمبر از حال مرد
 الا از جفا کاری اندیشه کن
 کسی با سگی نیکویی گم نکرد
 کرم کن چنان کت بر آید ز دست
 که داور گناهان او عفو کرد
 وفا پیش گیر و کرم پیش کن
 کجا گم شود خیر با نیکمرد؟
 جهانبان در خیر بر کس نبست
 و در جای دیگر اوج کمال انسانیت را با روایت دلنشینی از شبلی عارف نام
 آور تشریح و توجیه می کند:

یکی سیرت نیکمردان شنو
 که شبلی ز حانوت گندم فروش
 ننگه کرد موری در آن غله دید
 ز رحمت بر او شب نیارست خفت
 مروّت نباشد که این مور ریش
 درون پراکنندگان جمع دار
 چه خوش گفت فردوسی پاکزاد
 میازار موری که دانه کش است
 سیاه اندرون باشد و سنگدل
 مزن بر سر ناتوان دست زور
 درون فروماندگان شاد کن
 مکن بد که بد بینی از یار نیک

این است و ده ها و صدها پند و اندرز و تعلیمات اخلاقی و عرفانی که مقام
 شیخ اجل را از بسیار شاعران و سخنوران سلف و خلف ممتاز می نماید و ما چگونه
 می توانیم این معلم راستین اخلاق جامعه بشری را پای بند تلون و فاقد استدلال عقلایی
 و منطقی بدانیم؟

اکنون اجازه می خواهم که مختصری نیز به عشق الهی این لطیفه ربّانی
 و عرفانی از دیدگاه سعدی بپردازم:

در مورد عشق که یکی از اعلی مراتب معالم عرفانی و سیر به سوی کمال
 مطلق است سعدی تعبیرات دلنشینی دارد که حاکی از ذوق متعالی و شورروحانی و
 دانش و بینش عرفانی اوست. نظریات و ملاحظات عرفانی سعدی را در باره عشق ()
 اعم از مجازی و حقیقی) در باب سوم بوستان در می یابیم که یکسره در زمینه عشق و
 شور و مستی است.

به جرأت می توان گفت که باب سوم بوستان بارزترین اثر عرفانی شیخ است
 به گونه ای که اگر از وی اثر دیگری در راستای عرفان نبود، همین یک باب کافی بود
 که او را در شمار عرفای صاحب نام بشناسیم.

سعدی به حق در این باب از بوستان چنان به ویژگی ها و حالات و جلوات عشق پرداخته و تجلیات گوناگون محبت و مستی عارفانه و سوز و گداز عاشقانه را تشریح کرده که خواننده را هر چند در این وادی نبوده باشد تحت تأثیر قرار می دهد. تدقیق در این باب از بوستان مؤید این معناست که سعدی شهر زیبا و دل انگیز عشق را با همه زوایا و پیچ و خم هایش می شناخته و با گام عشق آن زوایا را پیموده است. بنده در این گفتار وارد مفهوم عشق و درجات و طبقات آن از نظر عرفا نمی شوم که خود مستلزم بحثی مطول و جداگانه است فقط به عنوان نمونه عرض می کنم که یکی از عارفان نام آور ایران شیخ روزبهان بقلی شیرازی فسانی متوفی در ۶۰۲ هجری، در کتاب معروف و جاودانه خود "عیبر العاشقین" (نرگس دلدادگان) عشق را به پنج قسم تقسیم کرده است:

- ۱ - عشق الهی
- ۲ - عشق عقلی
- ۳ - عشق روحانی
- ۴ - عشق طبیعی
- ۵ - عشق بهیمی

من وارد معانی و مفاهیم این مراحل و تقسیمات پنجگانه عشق نمی شوم فقط به صورت گذرا و اجمال عرض می کنم که: - عشق الهی منتهای مقامات است و جز اهل مشاهده کسی به حریم آن راه ندارد.

عشق عقلی عبارت از سیر عقل در جوار نفس ناطقه است و عشق روحانی خاص آدمیان است و خواص الناس از آن بهره مندند. خواصی که هر چه از مستحسنان ببینند در عشق آن به غایت استعراق برسند و این مرحله بدایت عشق الهی است. عشق طبیعی عشقی است رائج بین همه موجودات، مانند عشق انسان ها به یکدیگر مشروعا که موجب بقای نسل است یا عشق پدر و مادر به فرزند که البته ممدوح است.

عشق بهیمی از مقوله عشق های زودگذر مجازی است که منشاء آن لذات جسمی است. مولانا جلال الدین مولوی و بسیاری دیگر از عرفا معتقدند که عشق عقلی و عشق روحانی سرانجام سالک را به عشق الهی می رساند و در همین مضمون است که مولانا می فرماید:

عشق اگر از این سرو و زآن سر است
عاقبت مارا به آن شه رهبر است
و به مصداق حکم: المجاز قنطرة الحقیقه = عشق های مجازی پلی برای راه یابی به عشق های حقیقی است.

اما سعدی علیه الرحمه در سراسر باب سوم بوستان به عشق الهی نظر دارد و نه عشق مجازی، عشقی که در باره اش می گوید:

خوشا وقت شوریدگان غمش

گدایانی از پادشاهی نفور

دمادم شراب الم در کشند

بلای خمار است در عیش مل

نه تلخ است صبری که بریاد اوست

اگر زخم ببینند، وگر مرهمش

به امیدش اندر گدایی صبور

اگر تلخ ببینند، دم در کشند

سلحدار، خار است در عیش گل

که تلخی شکر باشد از دست دوست

به واقع مردان حق این گونه گدایی بر درگاه دوست را از پادشاهی روی زمین

برتر و والاتر می دانند و در فراقش درد را با خوشرویی تحمل می کنند صبر پیشه می

سازند. چنانکه شیخ در یک غزل شیوا می فرماید:

به جهان حرم از آنم که جهان حرم از اوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

تا آنجا که می گوید:

به حلاوت بخورم زهر که شاهد ساقی است

به ارادت بکشم درد که در ماتم از اوست

غم و شادی بر عارف چه تفاوت دارد؟

ساقیا باده بده، شادی غم، کاین هم از اوست

دیگر از صفات مردان خدا و عاشقان حضرت حق این است که تحمل بار

گران می کنند و چون مستان باده عشق سنگینی بار گران را در نمی یابند، چنانکه شتر

مست بار گران را بیشتر تحمل می کند:

ملاحت کشانند مستان یار

سبک تر برد اشتر مست بار

مردان خدا در زیر بار اسارت عشق می مانند و هرگز رهایی از بندش را نمی

خواهند:

اسیرش نخواهد رهایی زبند

شکارش نجوید خلاص از کمند

مردان خدا چون تشنه لبان مستسقی که از آب سیراب نمی شوند در راه وصل

یار اند اما باز در فراقش دردناک. اورا می بینند و باز می جویند:

دلارام در بر، دلارام جوی

لب از تشنگی خشک بر طرف جوی

سعدی پس از بیان حال عاشقان حقیقی، حالات عشقبازان مجازی را نیز شرح

می دهد و به مقایسه حال این دو دسته می پردازد و در باره عاشقان وادی عشق مجازی

گوید:

رُباید همی صیر و آرام دل

به خواب اندرش پای بند خیال

که بینی جهان با وجودش عدم

ز رو خاک یکسان نماید برت

ترا عشق همچون خودی، ز آب و گل

به بیداری اش فتنه بر خط وخال

به صدقش چنان سر نهی بر قدم

چو در چشم شاهد نیاید نرت

دگر با گسّت بر نیاید نفس

تو گویی به چشم اندرش منزل است

نه اندیشه از کس که رسوا شوی

گرت جان بخواهد به لب بر نهی

که با او نماند دگر هیچکس

وگر دیده بر هم نهی در دل است

نه طاقت که یکدم شکیبا شوی

ورت تیغ بر سر نهد، سرنهی

پیام سعدی در این ابیات آن است که عاشقان مجازی نفوسی هستند که به نفوسی امثال خود دل می بندند، به نفوسی که راه زوال و نیستی و فنا در پیش دارند. نه وجودشان را بقایی و نه حسّشان را دوامی است.

چنین عاشقی نه در خواب آرامش دارد نه در بیداری. فکر و ذکرش متوجه معشوق جسمانی است. دلش ماوای اوست. هیچ کس را نخواهد جز او و هیچ کس را نبیند جز او. نه باک رسوایی دارد و نه تاب شکیبایی. جان بخواهد، جان می دهد. سر بخواهد، در پیش تیغش سر می نهد. و مسلماً بنیاد چنین عشقی بر هواست، چرا که جمال دلدار را زوال، و جوانی و برنایی او را پیری و فرسودگی در پی است.

چنین فتنه انگیز و فرمان رواست

چنین معشوقی جز رنج به عاشق نرساند و جز حرمان او را نصیب نگرداند و هرگاه به وصل هم منتهی شود، چه بسا آن شوریدگی ها به مرور زمان زائل و آن حرارت ها به سردی و شعله ها به خاموشی گراید. اما عشق حقیقی، عشق الهی، عشق سالکان طریق چنین نیست. اعجاب انگیزتر و افسانه ای تر و معنوی تر از این مراحل است و سعدی می پرسد:

عجب داری از سالکان طریق که هستند در بحر معنا غریق؟

آیا ترا شگفت آید که عاشقان حق در راه عشق به معشوقی که بقاء منحصر و مختص به اوست و عشاق خود را در دامان مهر و عنایت خود می پروراند و هر لحظه به عنایتی ویژه آنان را می نوازد، معشوقی که با دشمنانش سر مهر و کرم دارد دیگر چه رسد به دوستانش. گرمش نا متناهی است، رحمتش نا محدود. عنایتش لایزال. حسّش پایدار. جمال و کمالتش برقرار. سرو جان می دهند عاشقانی که:

خود از ناله عشق باشند مست ز کونین، بر یاد او شسته دست

به سودای جانان زجان منفعل به ذکر حبیب از جهان مشتعل

به یاد حق از خلق بگریخته چنان مست ساقی که می ریخته

و این عشق عارفانه است که سعدی بر آن باور دارد و آن را می ستاید و در آثار خود جا به جا به تبلیغ آن می کوشد.

اکنون اجازه می خواهم به عنوان نتیجه گیری کلی اشاره ای گذرا داشته باشم به دو اثر عمده سعدی یعنی گلستان و بوستان، از دید اخلاقی و انسانی محتوای آنها.

به باور این بنده سعدی در گلستان پیکره انسان را با دنیای او، با همه معایب و محاسنش و تمام تضادها و تناقضاتی که در وجود اوست تصویر می کند.

در حقیقت او، در این کتاب، انسان و جامعه بشری و محیط زندگی اجتماعی و عادات اخلاقی و آداب و رسوم حاکم بر روابط انسان ها را چنانکه هست توصیف می کند، نه چنانکه باید باشد. بنا بر این اگر تناقضاتی در گلستان وجود دارد تناقض ها و نارسایی های روزگار سعدی است که شیخ اجل مانند یک نقاش ماهر در تابلوهای خود ترسیم و منعکس کرده و در وصف خلق و خو و باورهای جامعه خود قدرت و مهارت شگرفی نشان داده است.

اگر در گلستان حکایت پادشاهی است که شب را با عشرت و عیش و نوش به روز آورده و در پایان مستی می گوید:
مارا به جهان خوش تر از این یک دم نیست
کز نیک و بد اندیشه و از کس غم نیست

در کنار دیوار قصر او، درویش برهنه ای هم هست که "به سرما برون خفته" و با این حال از سر بی نیازی می گوید:
ای آنکه به اقبال تو در عالم نیست
گیرم که غمت نیست غم ما هم نیست؟

اگر در جای دیگر وزیر غافل است که خانه رعیت خراب کرده تا خزانه سلطان را آباد کند جای دیگر پادشاه عاقلی هست که نوجوان دهقان را که خورش برای سلامت شاه لازم بوده می بخشد دل به مرگ می نهد و می گوید: هلاک من اولی تر است از خون بی گناهی ریختن". و اگر در آنجا بازرگانی است که حدود پنجاه شتر بار دارد و چهل بنده خدمتکار و با این همه در سر پیری هوس دنیا جویی و مال اندوزی را از سر بدر نمی کند، جای دیگر درویشی به غاری نشسته و در به روی جهانیان بسته و به این جهان التفاتی ندارد. این است دنیایی که سعدی در آن زیسته و با قلم سخا خود آن را در مجموعه دلپذیری که گلستانش نامیده است و از بزرگ ترین شاهکارهای نظم و نثر فارسی است ترسیم نموده است.

اما بوستان سعدی دنیای دیگری است. دنیایی که آفریده خیال شاعر است و در آن انسان چنانکه باید باشد و نه آن گونه که هست توصیف شده است. در این دنیای رنگین خیالی، زشتی و بدی بی رونق است. آنچه درخشندگی دارد نیکی و زیبایی است. در چنین وضعی است که انسان به اوج مقام آدمیت عروج می کند و از هر چه پستی و نامردمی است تبری می جوید. بوستان سعدی علاوه بر این که از شاهکارهای ادب فارسی است، از جهت حکمت عملی و ملاحظات عرفانی نیز مقام شامخی دارد. عرفانی که همه طبقات مردم با هر رأی و سلیقه ای از آن بهره مند می شوند. هر کس ابواب ده (۱۰) گانه این کتاب و ۱۶۲ حکایت آن را منصفانه مورد بررسی قرار دهد این معنا را تصدیق خواهد کرد. به همین ملاحظه بیشتر این ابواب موضوع بحث عارفان بزرگ بوده است.

بوستان سعدی نمایشگر عالم انسانیت است بی آنکه این مفهوم متعالی در مرز نژاد و کیش و آیین خاصی محصور بماند. در آنجا خداوند عالم ابراهیم خلیل را ملامت می کند که چرا زرتشتی پیری را از خود رانده است. گاه توبه‌ه گنه کاری پشیمان و پریشان احوال پذیرفته می شود ولی عابدی مغرور که از مجاورت و مصاحبت با آن گنه کار ننگ دارد، اگر چه با عیسی بن مریم همنشین باشد، به دوزخ می رود.

اوج انسانیت سعدی در عالم مهر و شفقت شامل همه موجودات عالم است، خواه شخصی گمراه یا سگی و امانده یا موری دانه کش باشد. در نظر او احسان و نیکو کاری از هر عبادتی والاتر و ارجمندتر است چنانکه به عابد در راه مکه ندا رسید:

به احسانی آسوده کردن دلی
به از الف رکعت به هر منزلی

در نظر سعدی ارزش و شرف انسان بسته به خدمتی است که از وجود او نسبت به دیگران ساخته است:

اگر نفع کس در نهاد تو نیست
چنین گوهر و سنگ خارا یکی است.

این همان سخنی است که رسول خدا محمد مصطفی (ص) در پاسخ یکی از صحابه که پرسیده بود بهترین انسان ها چه کسانی هستند، فرموده بود بهترین انسان ها کسانی هستند که نماز شب می خوانند یا روزه واجب و غیر واجب می گیرند بلکه فرمود " احسن الناس من اتق الله للناس " یعنی بهترین انسان ها سودمند ترین مردم نسبت به دیگران هستند.

در بوستان قناعت و مناعت طبع صفتی است والا و موجب سعادت. بدیهی است که نظر شیخ اجل از قناعت گوشه گیری و ترک دنیا و پرهیز از سعی و عمل نیست. کسی که خود را چون روباه شل می افکند تا دیگران دستگیری اش کنند موجودی است دغل و بی ارج. مقصود سعدی از قناعت ترک طمع و پرهیز از هوی و هوس و افزون طلبی بی جاست و مقصود از مناعت و استغنا طبع تسلیم نشدن به مطامع مادی و دنیوی و مستقل و آزاد زیستن است. چنین قناعتی موجب توانگری معنوی است و چنین استغنائی راه هموار رستن از بسیاری ذلت ها و خواری هاست. آنکه جز به خواب و خوراک و حاجت های جسمانی نمی اندیشد طریق ددان بر گزیده است و حال آنکه آدمیت در کسب کمال و معرفت و دریافت حقیقت است و این فضائل در انبان آرزو طمع نمی گنجد.

در سراسر بوستان سعدی عشق به معنای متعالی و عارفانه اش پرتو افکن است. از خود گذشتن و به دوست پیوستن، چنانکه با وجود معشوق از هستی عاشق اثری نماند، خمیر مایه بوستان است و سعدی را می ستاییم که ستایشگر این عشق ربّانی است. در بوستان، دنیای سعدی چنان است که انسان حضور حضرت حق و جمال مطلق را در آن حس می کند. سعدی در این کتاب به وضوح از دنیای انسان ها گسیخته و به سوی خدا کشیده شده است. در نیایش این خدایی که در دنیای بوستان خیلی

بیش از دنیای محسوس ما تأثیر و نظارت دارد لحن عارفانه سعدی آکنده از نیاز و امید است:

بیا تا بر آریم دستی ز دل
که نتوان بر آورد فردا ز گِل
خدایا به حرمت که خواریم مکن
به دَل گنه شرمسارم مکن
فقیرم به جرم گناهم مگیر
غنی را ترخُم بود بر فقیر

بنا بر این باید پذیرفت که سعدی هم استاد رموز عشق عارفانه است و هم آموزگار اخلاق و تقوی، دو خصیصه ای پر ارج که فقط در وجود عارفان به حق متجلی است. او عاشقی است که نیکی را در محراب زیبایی می پسندد و می پرستد و خدمت و مهر به عالم انسانیت را بالاترین مرتبت عبادت و پرستش حق جلّ و علی می شمارد.

من در این جا با سخن دکتر محمد علی اسلامی ندوشن، اندیشمند معاصر، هم عقیده هستم که می گوید: " پس از آمدن سعدی چشم های ایرانیان به روی زیبایی و ظرافت خلقت بیش از پیش گشوده شد و همه تموج های روح و لرزه های درونی بشر در قالب کلام تجسم یافت و اگر شمس الدین محمد حافظ از پس او نیامده بود ما می توانستیم سعدی را تنها سرکلید دار بستانسرای عشق در زبان فارسی بخوانیم..."

دوستان مهربان. از اینکه برای شنیدن عرایض من، نه به دلیل وجود این بنده شرمنده، بلکه به احترام سعدی که حدود ۸۰۰ سال است بر روح و دل ایرانی و عرصه ادب پارسی حکومت مطلقه دارد، شکیبایی داشتید شما را سپاس می گویم و از حضرت حق برای همه شما عزیزان توفیق خدمت به نوع بشر در راستای تحقق آرمان والای "وحدت عالم انسانی" مسألت می نمایم. **حق یار و نگهدار تان باد**

منابع و مأخذ:

بطور عمده فقط گلستان و بوستان سعدی بوده است.

گفتگوی تمدن‌ها

"ای دوستان سرپرده بیگانگی بلند شد به چشم بیگانگان یکدیگر را منگرید
همه بار یکدارید و برگ یک شاخسار"

"ای پسران خاک از تاریکی بیگانگی به روشنائی خورشید بیگانگی روی
نمانید اینست آن چیزی که مردم جهان را بیش از همه چیز پکار آید دوست دانا
میفرماید راه آزادی باز شده بشتابید و چشمه دانائی جوشیده بیاشامید بکمال محبت
و اتحاد و مودت و اتفاق سلوک نمانید. قسم به آفتاب حقیقت نور اتفاق آفاق را
روشن و منور سازد"

صحبت در باره گفتگوی تمدن‌ها آنهم بعد از وقایع وحشتناک و تأثر انگیز چند ماه قبل
در یازدهم سپتامبر در آمریکا کاری شاید بیهوده و باطل بنظر می‌رسد. این عمل تروریستی
وحشتناک که در چند لحظه بیش از سه هزار نفر انسان بی‌گناه را به خاکستر تبدیل کرد تمام
محوطه فکری و سیاسی جهانی را در حقیقت دگرگون کرده است. اهمیت این واقعه شاید
بیشتر از این نظر بود که در آن واحد میلیاردها نفر در سرتاسر دنیا این وقایع را دنبال می
کرده‌اند. خود بنده چندین روز در جلو تلویزیون میخکوب شده بودم. دیدن وضع این که یک
مرد وزن جوان دست همدیگر را گرفته‌اند از طبقه ۹۰ خودشان را به پائین می‌اندازند به
علت حرارت طاقت فرسای منفجر شدن بنزین هواپیما، یا در ظرف چند لحظه یک عمارت
بلند ۱۲۰ طبقه با خاک یکسان شد و آقا به انسان یک حالت تأثر و تأسف شدید دست می‌داد.
عملیات زشت بسیار در دنیا انجام شده است ولی این، کاری بود که اصولاً منطبق نداشت، نه
به نفع اسلام بود، نه به نفع خاورمیانه بود، نه به نفع فلسطینی‌ها بود، نه به نفع نزدیک کردن
شرق و غرب بود، نه به نفع تغییر دادن سیاست‌های آمریکا بود. درست برعکس کما اینکه ما
در چند ماه گذشته نشانه‌های بسیار زشتی از انحطاط و عقبگرد سیستم‌های دموکراسی دیده
ایم. در ۱۹۴۸ جرج اورول کتاب مشهور ۱۹۸۴ خودش را نوشت. این کتاب خیلی مشهور
شد و در اوائل دهه هشتاد همه در باره آن فکر می‌کردند و می‌نوشتند. البته مقصود جرج
اورول سال خاصی نبود همان طور که عرض کردم این کتاب را در ۱۹۴۸ نوشت و فقط دو
شماره آخر را عوض کرد و پیش بینی کرد که جهان در ۱۹۸۴ چه شکل و چه وضعی
خواهد داشت. دلم می‌خواست می‌توانستم قسمت‌هایی از این کتاب را برایتان نقل بکنم. در
باره دیستوپیا بجای آن آرمان شهر و بوتوپیا در باره ویران شهر صحبت می‌کند. در این
سرزمینی که مردم وحشی شده‌اند از علائم آن ایام می‌نویسد که مردم بدون محاکمه زندان
می‌شوند، خشونت بدون عقل و منطق انجام می‌شود، رابطه دلها با همدیگر قطع می‌شود،

مردم دلشان سخت می شود، عشق و علاقه و انسانیت کمیاب می شود. متأسفانه نمونه هائی از این پیشگوئی اورا چند سال بعد از ۱۹۸۴ همه دیدیم. همانطور که عرض کردم این واقعه یازدهم سپتامبر واقعه کاملاً استثنائی نبود تفاوتش فقط در این بود که ما این را خودمان به کرات و بطور مکرر و روزها و شب ها پشت سر هم از تلویزیون در خانه خودمان دیدیم والا اگر شما به همین تاریخ چند دهه گذشته رجوع بکنید نمونه های وحشتناکی از این نوع فراوان می بینید. در اواخر جنگ دوم جهانی که تصادفاً امپراطوری ژاپن تقاضای تسلیم کرده بود و رئیس جمهور آمریکا آقای ترومن بر اساس مدارکی که منتشر شده می دانست که ژاپن آماده تسلیم است معذک برای امتحان این اختراع عجیبی که کرده بودند، از یک طرف و برای گرفتن زهر چشم از امپراطوری روسیه شوروی ، از طرف دیگر، چون درست با پایان یک جنگ ، جنگ سرد بین شرق و غرب و بین دو بلوک شروع می شد، با بمبی که در هیروشیما منفجر شد بیش از ۱۳۰,۰۰۰ نفر مردم بی گناه در چند ثانیه بخار شدند . هنوز که هنوز است بیش از ۵۰ سال بعد از آن تاریخ، افراد در اثر تشعشعات اتمی می میرند، هزارها افراد به صورت معیوب متولد شدند، مدت کوتاهی بعد از آن، یک شهر دیگر ژاپن - ناکازاکی - با خاک یکسان شد - ۷۰/۰۰۰ نفر در آن شهر در چند دقیقه یا در چند ثانیه نابود شدند. در جنگ دوم جهانی بعضی شهرها مثل درزدن در آلمان، کانتربری و لندن در انگلیس ده ها و شاید صدها هزار نفر مرد و زن در یک طوفان آتش به هلاکت رسیدند اینقدر بمب بر سر این شهر ریختند که طوفان آتش درست کرد و ساختمان ها و مردمش را در التهاب آتش سوزاند.

از تصادف روزگار درست در روز یازدهم سپتامبر ۱۹۷۳ واقعه دیگری اتفاق افتاد. یک کودتای نظامی که به وسیله CIA ترتیب داده شده بود یک حکومت مردمی دموکراتیک را در شیلی از کار برکنار کرد و پنبوشه را به جای او نشانند و صدها نفر در همان روز در آن بمباران ها از بین رفتند. در حقیقت قرن گذشته یکی از تاریک ترین قرن ها در تاریخ بشر بود. تعداد کشته شدگان در جنگهای قرن بیستم را بین ۱۳۵ تا ۱۶۰ میلیون نفر تخمین زده اند. فقط در جنگ دوم جهانی ۴۶ میلیون نفر جان خودشان را از دست دادند. این برای اولین بار بود در تاریخ بشر که جنگ از محدوده یک کشور و حتی یک قاره تجاوز کرد، از ژاپن و چین و کره گرفته تا خاور میانه و هندوستان و اروپا و تا آمریکا همه در لهیب جنگ سوخت. قرن بیستم را می شود در حقیقت قرن کشتار مکانیزه، قصابی تکنولوژیک نامید که افراد به صورت وحوش، در حالی که در حقیقت هیچ وحشی اینجور عمل نمی کند، میلیون ها از هموعان خودشان را از بین بردند.

یکی از عواقب بسیار ناپسند این حمله سه چهار ماه پیش این بود که درگیری بزرگی که بین جهان اسلام و غرب از مدت ها پیش شروع شده بود خیلی حادتر و شدیدتر شد یعنی دشمنی با اسلام الآن به صورت علنی و رُک و راست در غرب مطرح است. بنده تعدادی از مقالاتی را که توسط آمریکائی ها و اروپائی ها در باره تروریسم و وقایع یازدهم سپتامبر نوشته شده، جمع آوری کرده ام. بعضی ها علناً اسلام را دین ترور، دین تعصب، دین بنیاد گرانی می خوانند. این وظیفه همه ماست که با این تصور غلط مبارزه کنیم. اقدامات تعدادی افراد منحرف گمراه معدود نباید به حساب بیش از یک میلیارد مسلمانان دنیا نوشته شود.

اسلام همان طور که همه ما می دانیم دین صلح است ، دین تسلیم است، دین آرامش است، دین همکاری و تعاضد است، دین برادری است نه دین خونریزی و کشتار دسته جمعی.

درست بعد از پایان جنگ سرد بود که خیلی ها خیال می کردند که دنیا از این بلای جنگ غیر قابل تصور که اگر انجام شده بود نوع بشر را بکلی از بین می برد یعنی به کاربردن بمب های اتم بین غرب و بین شوروی ، دارد کم کم نجات پیدا می کند و می تواند نفس راحتی بکشد؛ یک دشمن جدید در دنیا ساخته شد. عرض کردم که همین که جنگ جهانی دوم تمام شد قدم اول برای ایجاد دشمن دیگر برداشته شد و در سخنرانی مشهوری که چرچیل کرد از ایجاد دیوار آهنین بین شرق و غرب صحبت کرد، یک دشمن جهانی بزرگ که از اروپا گرفته تا آن طرف دنیا در اقیانوسیه ادامه داشت، به عنوان دشمن غرب معرفی شد. در همان سال شکست حکومت شوروی حتما می دانید که دو هفته پیش مراسم دهمین سال استعفای آقای گرباچف برگزار شد یعنی درست ده سال پیش بود که این امپراطوری بزرگ روسیه مثل یک ساختمان بیمار بی پایه به هم ریخت و فقر و بیچارگی و دربدری برای مردم به جا گذاشت. درست یک سال بعد از آن واقعه بود که فرانسیس فوکویاما استاد علوم سیاست در آمریکا کتابی به اسم *The End Of History* - پایان تاریخ - نوشت. در این کتاب می گوید که با سقوط شوروی جنگ ایندولوژی در دنیا به پایان رسید و فرهنگ غرب و تمدن غرب و سیستم لیبرال دمکراسی آخرین مرحله پیشرفت سیاسی بشریت است و هیچ راهی دیگر غیر از این نیست و کشورهای دیگر و فرهنگ های دیگر راهی ندارند مگر اینکه از این ایده جدید پیروی نکنند.

کتاب دیگری که خیلی در جهان سیاست نام پیدا کرد و زبانزد مردم شد و در حقیقت به بزرگترین کتاب فرهنگ سیاسی دهه گذشته مشهور شد، کتاب سموئیل هانتینگنن به اسم *The Clash Of Civilizations* یا برخورد تمدن ها است. در ۱۹۹۳ مقاله ای در مجله روابط خارجی *Foreign Affairs* مجله سیاسی آمریکا نوشت که تمدن های فعلی را به شش یا هفت تمدن تقسیم کرد و باز رُک و علنا گفت که نو تا از این تمدن ها در آینده در حال مبارزه و جنگ با هم خواهند بود، یکی تمدن غربی است و یکی تمدن اسلامی . یکی دو سال بعد این فرضیه را به صورت کتاب مشهورش با همان عنوان چاپ کرد.

البته کسانی که با تاریخ آشنا هستند می دانند که این تقسیم بندی هنگ تینگنن اگر چه از نظر فرهنگ سیاسی و علوم سیاسی انجام شده ولی سابقه بسیار قدیم تری دارد. افرادی که با کتاب دوازده جلدی آرنولد توبینی به نام *Study Of History* (مطالعه تاریخ) آشنا هستند می دانند که این مرد بزرگ و تاریخ شناس تمام تمدن های بشری را از اول تاریخ تا زمان حال بر شمرده و درست به همان نتیجه ای رسیده که ۵۰ سال بعد هنگ تینگنن به آن رسیده که در جهان فعلی تمدن های چینی، تمدن ارتدکس یونانی، تمدن بیزانس که معتقد است منتقل شده به روسیه - تمدن اسلامی، تمدن هندی و تمدن غربی. این چند تمدن هستند که فعلاً در دنیا باقی مانده اند. البته بحث توبینی بسیار عمیق تر از بحث هنگ تینگنن است او نمی گوید که این تمدن ها در حال مبارزه و تضاد اند نه، این چند تمدن هستند و در باره همه آنها بحث می کند که هر یک از اینها مسائلی را از دیگری به عاریت گرفته ولی البته معتقد هست که تمدن مسیحی غربی بر دیگر تمدن ها برتری دارد چونکه اولاً مذهب پروتستان را که به

نظر او یک مذهب منطقی و علمی است از داخل خودش در آورد و به علاوه نتیجه آن تمدن دمکراتیک غرب بود و معتقد است که این تمدن به تدریج تمدن های دیگر را به خودش جذب می کند. بنده با هیچ یک از این دو نظر و مخصوصاً با نظر هنر تینگ تون موافق نیستم چونکه اصولاً صحبت کردن در باره تمدن به این سادگی نیست. وقتی که شما راجع به تمدن غرب صحبت می کنید، تمدن غرب و حوزه نفوذ آن تا کجاست؟ ژاپن جزء تمدن غرب است که کشور صنعتی است؟ آمریکای لاتین جزء تمدن غرب است، حدود و ثغور این تمدن غرب کجاست؟ به علاوه وقتی که در باره تمدن و ماهیت تمدن غرب صحبت می کنید، تمدن غرب ایندولوژی می مختلفی را در دامن خودش پرورانده. یکی از پدیده های تمدن غربی سیستم دمکراسی است ولی یکی دیگر از پدیده های تمدن های غربی فاشیسم است. تا همین سی و چهار سال پیش سیستم فاشیسم در اسپانیا رأساً بر سر کار بود. یکی از دست آوردهای تمدن غربی آزادی فکری است، یکی دیگر از دست آوردهای تمدن غربی که در بطن فرهنگ غرب ایجاد شد و نشو و نما کرد سیستم کمونیسم بود سیستم توتالی ترین (TOTALITARIAN) کامل که حتی طرز فکر و روح و اراده مردم را در اختیار یک عده معدود می گذاشت. فرهنگ غرب کدام یک از اینهاست؟ اگر به گذشته غرب نگاه کنید این جنگ های صلیبی، جنگ های اول و دوم جهانی این ها از کجا در آمد؟

همچنین وقتی شما در باره اسلام صحبت می کنید همان طوری که ما می دانیم تمدن اسلامی جوامع اسلامی به همان نسبت که جهان غرب متنوع هست متنوع هستند. بزرگترین جوامع اسلامی در اندونزی است، بعد در هندوستان، بعد در بنگلادش و پاکستان است. خاورمیانه قسمت کوچکی از جهان اسلامی را تشکیل می دهد. در خود خاورمیانه شما ایرانی مسلمان دارید، عرب مسلمان دارید، ترک مسلمان دارید با فرهنگ های کاملاً متفاوت. وقتی که شما می گویند تمدن اسلامی، به کدام یک از اینها اشاره می کنید؟ وقتی که به ماهیت اسلام فکر می کنید آیا ماهیت اسلام، فرهنگ عرفانی رومی و حافظ و بقیه بزرگان مثل سنائی و غیره است؟ فرهنگ اسلام، هم این عربی را در دامانش پرورانده، هم خیام را که صدها سال پیش حرف هائی زد که تا قرن نوزدهم در اروپا جرات گفتنش را نداشتند. تمدن اسلام در کدام یک از اینها خلاصه شده؟

این نشان می دهد که این تعبیرات، تعبیرات مغرضانه ای است. مبارزه با اسلام از قرن یازدهم با جنگ های صلیبی شروع شد و قرن ها ادامه پیدا کرد. همه داستان جنگهای صلیبی را خوانده ایم. وقتی که برای اولین بار مسیحی ها اورشلیم را گرفتند تمام سکنه شهر را به اسم مسیح قتل عام کردند. اولین کاری که می کردند در بین راه هر جامعه ای که یهودی بود قتل عام می کردند. پرفسور رنسیم در کتاب چند جلدی اش در باره تاریخ جنگ های صلیبی نقل می کند از یکی از افسران جنگنده که وقتی وارد شهر اورشلیم شد از چکمه اش خون می چکید، در خون راه می رفت، اینقدر کشتند. آیا وقتی که در باره فرهنگ مسیحی و فرهنگ غرب صحبت می شود مقصود آن وحشیگری ها است؟ و در برابرش فتح مجدد اورشلیم به وسیله مسلمانها بود که خون از دماغ یک نفر نریخت و باز به یهودی ها و بقیه اجازه دادند که برگردند به زندگی و خانواده شان.

این است که ما باید با این تعبیر، خیلی روشن برخورد بکنیم و متوجه باشیم که مقدار زیادی از این تعبیرات که روز و شب در رادیو و تلویزیون و روزنامه و مجله منتشر می شود بسیار نادرست و غرض آلود است. هیچ یک از این بزرگان تعبیر صحیحی از تمدن به دست ندادند. اصلاً تمدن چیست؟ تعدادی از فلاسفه در باره تمدن صحبت کرده اند؛ برتراند راسل فیلسوف مشهور انگلیسی می گوید که تمدن به خاطر دست یابی به رفاه، بهتر شدن، فزونی گرفتن است. این خاصیتی است که در بشر هست می خواهد که خودش را بهتر بکند و این سبب پیدایش تمدن شده است. او معتقد است که ساختمان های بسیار زیبایی که نمونه های هنری دنیا است تاج محل یا کلیساهای بزرگ یا مساجد بزرگ همه در نتیجه این علاقه به فزونی گرانی است.

آدام اسمیت که در حقیقت پیامبر فرهنگ کاپیتالیست است و از تئوریسین های مشهور کاپیتالیسم، می گوید که تمدن در نتیجه کوشش برای کسب درآمد و منفعت به وجود آمده، مردم می خواهند نفع شخصی خودشان را به دست بیاورند این است که تلاش می کنند و در نتیجه تمدن ایجاد می شود. شاید تعبیر دیگری از تمدن این باشد که موضوع صحبت امروز ماست یعنی اصلاً تمدن یک همبستگی بسیار نزدیکی با گفتگوی ملل و اقوام مختلف باهم دارد. شما اگر به تاریخ رجوع بکنید می بینید که در هر کشوری که در مرکز آمد و رفت و تقاطع فرهنگ ها بود تمدن در آنجا نشو و نما کرده و برعکس کشورهایی که در یک گوشه دور افتاده ای قرار گرفته بودند و با دیگران تماس نداشتند تمدن به آنجاها راه نیافت و به صورت یک حوض راکد، یک آب راکد در آمد. پس در حقیقت تمدن در نتیجه برخورد و تصادم فرهنگ ها است، نتیجه گفتگو است. تمدن بابلی یکی از اولین تمدن های متمدن دنیا در اثر برخورد تمدن سومری و تمدن سامی به وجود آمد، تمدن ایرانی که بعد از آن به وجود آمد نتیجه برخورد تمدن بومی ایران با تمدن هندی و یونانی و بابلی بود. ما خیلی از اینها درس گرفتیم و مسائل زیادی را از آنها آموختیم. تمدن یهودی در اثر اختلاط فرهنگ سامی و عبری با تمدن های مصری و ایرانی بود. مقدار زیادی از آثار زردشتی در کتاب های مقدس یهودی انعکاس پیدا کرد بعضی ها معتقدند که اصولاً اعتقاد به ابدیت، به زندگی جاودان و جهان بعد که در اوائل در آثار یهودی نیست و کم کم به وجود می آید تحت تأثیر تمدن زردشتی به دیانت یهودی رسوخ پیدا کرد. تمدن مسیحی در اثر اختلاط تمدن یهودی با فرهنگ یونانی و رومی بود. تمدن اسلامی باز در نتیجه برخورد فرهنگ ایرانی، فرهنگ عربی با فرهنگ یهودی و فرهنگ یونانی و بیزانس به وجود آمد. تمدن غربی اختلاط فرهنگ مسیحی با نظرات تجدید حیات رنسانس و پیشرفت های علمی بود و تمدن جدید در حقیقت اختلاطی است که در نتیجه آمیزش تمام فرهنگ ها از چین و ژاپن گرفته تا تمدن اسلامی، تمدن ایرانی، به وجود آمده است. شما حتی وقتی که لغتنامه آکسفورد را باز می کنید می بینید که اکثریت لغات اصلاً انگلیسی نیست، در انگلیس آنگلساکسن فقط ۲۰,۰۰۰ کلمه وجود داشت، در فرهنگ بزرگ فعلی بیش از نیم میلیون کلمه وجود دارد. این ها کلماتی است که از فرهنگ های مختلف آمده یعنی تمدن غربی دیگر تمدن غربی نیست تمدن فعلی، تمدن جهانی است، یک قسمتش از تمدن عرب گرفته شده، مقدار زیادش، پایه و اساس علوم فعلی

اش، از تمدن اسلامی گرفته شده که بعد البته پیشرفت کرد و مقدار زیادش از هندوستان و از نقاط دورتر به این تمدن اضافه شده.

توئین بی در کتاب خودش بحث دیگری در تمدن دارد که شاید به نظر بیشتر ماها این نظر صائب تر و دقیق تر باشد، او می گوید تمدن بر اساس دین ایجاد شده است و اصلاً وقتی که کتابش را می خوانید می بینید که به جای اینکه راجع به تمدن ایران یا تمدن عبری یا تمدن هندی صحبت کند، تمدن های دنیا را به تمدن یهودی، تمدن مسیحی، تمدن بودایی، تمدن برهمنائی، تمدن اسلامی، تقسیم کرده است. چرا؟ برای اینکه پایه و اساس تفکرات اکثر این تمدن ها لااقل تا یکی دو قرن گذشته بر اساس اعتقادات مذهبی و یک نابغه و یا یک پیغمبر و یا یک مظهر ظهور چه کریشنا باشد چه بودا باشد چه موسی باشد چه زردشت باشد چه محمد باشد چه عیسی یا یکی از این بزرگان پایه گذاری شد. یکی از استادان بزرگ دانشگاه آکسفورد کتابی دارد در باره بی دین گرانی اروپائی. در این کتاب بحث بسیار فاضلانه ای می کند که اصولاً فکر دموکراسی و حقوق بشر پایه اش در مذهب بود و مبارزات مذهبی، یعنی این افکار اصلاً پایه مذهبی دارند. وقتی که شما راجع به بشر صحبت می کنید مقصودتان چه موجودی است؟ آیا مقصود آن است که بشری که به عنوان نماینده خدای خلاق شد و در او از روح خدا دمیده شد و به تعبیر قرآن که انسان خلیفه خدا در روی زمین است، انسان نمونه ای و نموداری از رحمت و اسعء الهی است یا اینکه فقط گوشت و پوست و استخوان است؟ وقتی رومی می گوید:

ای برادر تو همه اندیشه ای مایقی جز استخوان و ریشه ای

بحث اساسی همین است یعنی شما اگر این انگیزه ها و افکار معنوی روحانی را بردارید چیزی دیگر برایتان باقی نمی ماند. پس وقتی شما راجع به حقوق بشر، راجع به فرهنگ، راجع به تمدن، راجع به گفتگو بحث می کنید باید متوجه باشید که اساس و ریشه تمام اینها یک مسئله روحانی و معنوی و دینی است، چه دین را قبول داشته باشید چه نداشته باشید فرق نمی کند. شما وقتی می گوئید مسئله ای مقدس است یعنی چه؟ این حرف یعنی شما باید به یک قداست معتقد باشید تا بدانید که این مقدس است، اگر قداست نباشد چیزی نمی تواند مقدس باشد اگر می گوئید این مسئله ارزش دارد، مسئله با ارزشی است باید به یک ارزش کلی معتقد باشید والا چیزی ارزش ندارد یعنی تمام مسائل هنری، فکری، اخلاقی حقوق بشر، تساوی، اینها اصلاً پایه و مایه اش براین اساس است که شما به یک ارزش های فخیم و الای متعالی دینی و روحی و اخلاقی اعتقاد دارید.

ولی در یکی دو قرن گذشته مشکلاتی یا پیشرفت هائی در جهان ایجاد شده که این گفتگوی بین تمدن ها حتی گفتگوی بین خود جوامع را با مشکلات بسیار بزرگی روبرو کرده. البته در اینجا وقت نیست که بنده به تفصیل در این باره صحبت کنم فقط چند اشاره کوچکی می کنم به آنچه که در غرب در دوسه قرن گذشته انجام شد و در حقیقت ما در دنیای جدیدی داریم زندگی می کنیم یعنی بحث های گذشته مان اصلاً منتهی شده، دنیا دنیای جدیدی شده. اخیراً یکی از دوستان من خانم کرول آرمسترانگ کتابی نوشته به عنوان *The Battle For God* "مبارزه به خاطر خدا". در این کتاب ایشان خیلی خوب بحث می کند که در گذشته و در تاریخ کهن دو مقوله بود که اینها از همدیگر کاملاً جدا بودند و مردم، به جدائی

بین این دو تا از نظر عقلی قائل بودند و یا اگر هم نبودند اختلاطی بین این دو تا وجود نداشت ؛ یکی از این دو را می گوید میث Mythos که در حقیقت کلمه کلیه میث یا اسطوره تخیل تصور هست. ایشان می گوید که اسطوره (البته واقعا کلمه اسطوره ترجمه خوبی هم نیست) یک حقیقت کلی و روحانی و سمبولیک و غیر محسوس و غیر معقول یا در حقیقت ورای عقل متعالی هست که هر جا که کمیت عقل لنگ می شود ما به طرف این میث و این میثالوژی Mythology می رویم. شما وقتی که در باره خدا، در باره جهان. بعد، در باره فرشته صحبت می کنید در باره محسوسات بحث نمی کنید، این بحث در باره مسائلی است که سمبولیک است، مسائلی است که غیر ملموس است حتی مسائلی است که غیر معقول است یعنی به این ها از نظر عقلی نرسیده ایم منتهی درون ما، فکر ما، روح ما، اندیشه ما این افکار را در ذهن ما ایجاد کرده است. یک عده دیگر، یک دسته دیگر از این مقولات هست که آنها را لوگاس Logos می گویند، لوگاس مقولات فکری است، مقولات عقلی است، مقولات اجتماعی است. اولی با مسائل ماوراءالطبیعه عرفان سروکار داشت، دومی با مشهودات سرو کار دارد: ما چطور زندگی کنیم؟ چطور لباس بپوشیم؟ چطور خوراک بخوریم؟ چطور عبادت کنیم؟ احکام چطور است؟ با همدیگر چطور رفت و آمد داشته باشیم؟ ایشان می گوید که در جهان قدیم این دو تا تمایزشان شناخته شده بود ولی در جهان جدید به علت تغییرات علمی و تحولات اجتماعی که به وجود آمده بیشتر ما داریم این دو تا را مخلوط می کنیم، درکمان از این دو تا ناقص و غلط شده.

وقتی که به تاریخ اسلام و غرب رجوع می کنید می بینید که تا قرن پانزده و حتی قرن شانزده و هفده تفاوت زیادی بین جامعه های غربی و جامعه های اسلامی وجود نداشت. شما اگر آثار شاردان یا تاورنیه یا دیگر مسافرین غربی را که به ایران سفر کردند در زمان صفویه مطالعه بکنید می بینید که ژان شاردان می رود به اصفهان، اصفهان را با پاریس مقایسه می کند و می گوید بسیار شهر معظم تری است، بسیار پیشرفته تر است، آزادی دینی را آنهم در زمان حکومت نسبتا خشک قشری ایران می گوید که از فرانسه به مراتب بیشتر است. بحث می کند در این قهوه خانه ها که مردم بلند می شوند، یک بار یک صوفی بلند می شود حرف می زند یک بار آخوند بلند می شود، یک یهودی بلند می شود حرف می زند، یک بی دین حرف می زند و مردم این مباحثات را دارند که بنشینند و گوش بگیرند بدون این که به سرو کله هم بیافتند. این در قرن هفدهم است. منتهی کم کم از اوائل قرن شانزده و قرن هفده به بعد یک جدائی عجیب بین غرب و جهان اسلام و بقیه کشورهای دنیا به وجود آمد. می دانید ۱۴۹۲ بود و خیلی وقت زیادی نیست یعنی درست چند سال قبل از روی کار آمدن صفویه (۱۵۰۰) بود که آخرین مرکز با فرهنگ پیشرفته اسلامی در غرب در قلب اروپا در گرانا باساطش بر چیده شد و در نتیجه حمله پادشاهان اسپانیا و فریاند و زنش گرانا از بین رفت و به مسلمانان و یهودیان زیادی که در آنجا زندگی می کردند ققط سه پیشنهاد کردند یا می کشیمتان یا مسیحی بشوید یا بیرونتان می کنیم. تعدادی به اجبار مسیحی شدند، تعدادی کشته شدند و اکثریت مردم مسلمان و یهودی از ۱۴۹۲ تا ۱۴۹۸ از اسپانیا اخراج شدند که به کلی اسلام فسخ شد و طرد شد. البته جهان اسلام این شکست کاملش نبود چونکه مدتی بعد بود که امپراطوری عثمانی به اوج قترتس رسید و مثلا قسطنطنیه را فتح کرد. ۱۶۸۳ بود که

حکومت عثمانی شهر وین را محاصره کرد و هنوز بزرگ ترین قدرت دنیا بود ولی از ۱۴۹۲ به بعد غرب شروع کرد به پیشرفت عجیب و جهان اسلام و بقیه دنیا عقب گرد نمود. و این عجیب است که چقدر این مسائل به همدیگر نزدیک است با گرفتن قسطنطنیه توسط عثمانی ها و به روی کار آمدن صفویه در ایران، اخراج مسلمانها از غرب و از ۱۴۹۸ تا اواخر همین قرن در حقیقت وجود اسلام در غرب ناچیز بلکه هیچ بود، اصلاً وجود نداشت، افراد مسلمان در غرب تقریباً وجود نداشتند تا اوائل همین قرن گذشته، قرن بیستم، در اواخر همان قرن بود یعنی درست چند سال بعد ۱۴۹۲ که مسلمان ها را از اسپانیا اخراج کردند، درست در همان سال بود که کریستوف کلمب دنیا را دور زد برای پیدا کردن هندوستان. چون که جنگ های بین ایران و عثمانی راه را بسته بود، از طریق دریا دنیای عجیب بزرگی را، قاره های جدید آمریکای شمالی و جنوبی و استرالیا و کانادا و نیوزیلند و غیره را کشف کردند. این مقدمه پیشرفت غرب شد ولی به خاطر این تحول بزرگی که در غرب ایجاد شد دوسه تحول بزرگ فکری به وجود آمد که یکی رنسانس است یکی Reformation، اصلاح مذهب و پیدایش افکار جدید مذهبی است، یکی The Age Of Enlightenment است، دوران روشنگری فلسفی و دینی و فکری و بالاخره انقلاب صنعتی که در غرب بسیار پیشرفت کرد. شما اگر نگاه کنید به فرهنگ غرب می بینید که در فاصله ۱۴۵۰ تا ۱۷۵۰ اصلاً شکل غرب و فلسفه و فکر غرب دگرگون شد یعنی در بین این چند سال افرادی مثل لایپ نیتس، اسپینوزا، جان لاک، دیوید هیوم، نیوتون، دیده رو، ولتر و تعداد زیادی از این بزرگان که اصلاً پایه و اساس فکری قرون وسطی را دگرگون کردند. اگر انسان خیال می کرد که در مرکز جهان خلقت وجود دارد این ها نشان دادند که نخیر هیچ همچنین چیزی نیست، تمام کره زمین فقط یک کره کوچکی است در یک جهان نامتناهی.

برای اینکه اصلاً چه فرقی در دید ما از دنیا ایجاد شد فقط دو تا مثال کوچک خدمتتان عرض می کنم: بطلمیوس بزرگترین ستاره شناس جهان قدیم، شب های متوالی، ماه ها، بیرون می رفت و ستاره ها را می شمرد تا ببیند چند تا ستاره در دنیا هست. بالاخره کتابی نوشت درالمجسطی که در آسمان ۱۰۲۲ ستاره است و تعجب این است که برای قرن ها هم در فرهنگ اسلامی، شما آثار بسیاری از منجمین اسلامی و غربی را که می خوانید تا زمان رنسانس همین ۱۰۲۲ ستاره در آسمان است، بروبرگرد ندارد. چندی قبل خانمی از نجوم شناسان انگلیسی در تلویزیون صحبت می کرد و می خواست چند تا باصطلاح رقم سردستی بدهد گفت اگر می خواهید تعداد ستارگان را تقریباً تخمین بزنید صد هزار میلیون کهکشان وجود دارد که در هر کهکشانی هم صد هزار میلیون ستاره هست. شما مقایسه کنید این رقم عجیب و غریب را با رقم ۱۰۲۲ ستاره آسمانی. یکی از کشیش های مشهور ایرلندی به نام جیمز اشتر، اهل دابلین، کتابی نوشته در قرن هفدهم، در باره تاریخ خلقت. او محاسبه می کند بر اساس تورات و انجیل و تمام کتب قدیمه تاریخ (البته برای او خلقت انسان و خلقت دنیا متفاوت نیست) خلقت دنیا را حدود شش هزار سال قبل می داند. او می گوید صبح روز یکشنبه ۲۳ اکتبر ۲۰۰۴ دنیا "کن فیکون" خواهد شد.

نجوم جدید به ما می گوید که ستاره هائی در آسمان هست که برای رسیدن نور آن ها به زمین ۱۸ میلیارد سال نوری وقت لازم است که نور آن که با سرعت سیصد هزار کیلومتر

در ثانیه حرکت می کند به زمین برسد. اصلاً طرز تفکر ما عوض شده، ما در نیای جدیدی داریم زندگی می کنیم.

از نظر فلسفی افرادی که طرز فکر غربی را دگرگون کرده اند تعدادی از فلاسفه بزرگ بودند. کانت یکی از فلاسفه بزرگ غرب است در کتاب مشهور خودش *The Critique Of Pure Reason* که در سال ۱۷۸۱ نوشت، می گوید که ما فقط با مقولات یا فنومن یا فنامنا نه تومن، سروکار داریم، ولی به مسائلی که متفاوت یا بالاتر از فنومن هست اصلاً دسترسی نداریم و بحث کردن در باره آن در حقیقت باطل است. او می گوید که مقولاتی هست که از آنها به اسم *Transcendent* (متعالی، بالاتر، ماوراء) بحث می کند اما می گوید اصلاً علم بشر و فکر بشر و فلسفه فقط تا این حدود، تا فنومنا یعنی تا مقولات و مسائل محسوس بیشتر نمی تواند پیش برود. هگل و در حقیقت تعداد زیادی از فلاسفه، هم هگل هم مارکس هم داروین زندگی را نتیجه تنازع و درگیری دانسته اند در رده های مختلف. هگل در حقیقت خدا را از آسمان کشید به پائین، او می گوید: حقیقت در خود دنیا وجود دارد نه در ورای دنیا. فیخت از آن هم جلوتر رفت و گفت حتی ما به این محسوسات هم دسترسی نداریم. شما حتی ماده را هم وقتی که دلش را می شکافید می بینید که وجود خارجی ندارد یک تخیل و یک توهم بیش نیست یعنی حتی عالم ماده را هم ما نمی شناسیم تا برسد به زمان خود ما که در حقیقت فلسفه فرا مرنیست، فراجدیدی به وجود می آید که اصلاً دنیا را هیچ و بی مفهوم و تهی می داند، که اصلاً وجود خارجی ندارد. وقتی که شکسپیر می گوید این دنیا بازیچه ای است، نمایشنامه ای است که دیوانه ای نوشته، اینها حتی به آن نمایشنامه اش هم معتقد نیستند، نه اصلاً یک داستان تخیلی است که یک دیوانه ساخته است. به قول سارتر این فقط از مغز یک دیوانه تراوش می کند. کتاب مشهور چارلز داروین در سال ۱۸۵۹ منتشر شد. عجب این است که این کتاب که اصلاً طرز فکر علمی غرب را دگرگون کرد درست در همان سالی منتشر شد که ترجمه فیتزجرالد از رباعیات خیام در انگلستان چاپ شد و چقدر نزدیکی هست بین این دو تفکر در کتاب *Natural Selection* در ۱۸۵۹ داروین برای اولین بار فرضیه تکامل را مطرح کرد که نه، ما از خدا نیامده ایم ما پایه دینی و الهی نداریم یعنی که خدا نگفت من انسان را می خواهم خلق کنم. نه، ما نتیجه یک تکامل دراز مدتی هستیم که از میلیونها سال پیش شروع شده و ادامه دارد و در کتاب دیگرش *The Descent Of Man* (۱۸۷۱) بحث می کند که شباهت های زیادی بین انسان و بین میمون و خانواده میمون های شیمپانزه و گوریل ها و اورانگوتون و غیره وجود دارد و ما همه از یک ریشه و اساس تکامل پیدا کرده ایم. دنیا در حقیقت پایه روحی، پایه معنوی، پایه دینی ندارد. این فقط ماده هست که در اثر میلیونها سال تکامل کم کم به اشکال مختلف در آمده است. این نظریه چقدر شبیه است به افکار خیام:

آورده به اضطرابم اول موجود	جز حیرتم از حیات چیزی نفزود
رفتم به اکراه و ندانم چه بود	زین آمدن و بودن و رفتن مقصود
این بحر وجود آمده بیرون ز نهفت	کس نیست که این گوهر مقصود بسفت
هرکس سخنی از سر سودا گفتند	زانروی که هست کس نمی داند گفت
یک قطره آب بود و با دریا شد	یک ذره خاک و با زمین یکتا شد

آمدن تو اندر این عالم چیست آمد مگسی پدید و نا پیدا شد
یعنی وجود انسان هم در حقیقت همان یک مگس است، یک قطره آب است که به دریا
بر می گردد، یک نره خاک است که به زمین بر می گردد و یک پشه است که یک دقیقه می
آید و بعد از بین می رود. وقتی که ما در باره تمدن و گفتگوی تمدن ها صحبت می کنیم تا
وقتی که با این مقولات آشنائی نداشته باشیم اصلاً گفتگو مفهومی ندارد یعنی ما الآن داریم در
باره دو چیز کاملاً متفاوت بحث می کنیم. ذات نایافته از هستی بخش کی تواند که شود
هستی بخش. شما اصلاً اگر موضوع را نمی دانید چه هست که دارید در باره اش بحث می
کنید گفتگو ندارد.

مشکل بزرگ جهان فعلی این است که اصلاً پایه و مایه فکر دینی و فکر روحانی سست
شده، وقتی که داروین در باره تنازع بقا صحبت می کند اگر آثار فلاسفه را بخوانید می بینید که
این تنازع بقا فقط در طبیعت نیست، تعداد زیادی از بزرگان غربی به این نتیجه رسیده اند که
اصلاً سیاست تنازع است، تمدن تنازع است، نتیجه اش چه شد؟ نتیجه اش درست چند سال بعد
از جنگ های پروس و فرانسه پیدا شد، نتیجه اش قصابی بزرگ قرن بیستم شد. از والد شپینگلر
درست قبل از جنگ اول جهانی کتابی نوشت در باره Decline Of The West (انحطاط
اروپا) که در همین مقولات بحث می کند که اصلاً ما به هیچ رسیده ایم، پایه علمی و فکری و
منطقی و روحانی دیگر نداریم، پای ما روی آب است و درست یکی دو سال بعد جنگ اول
جهانی که میلیون ها نفر را به آتش و خون کشید به وقوع پیوست. ما الآن به مرحله ای رسیده
ایم که تمدن مادی حد و وسعت خودش را نشان داده، از یک نظر دنیا به هم متصل است. شما
در آن واحد خبری که در هندوستان یا در چین یا در آمریکا اتفاق می افتد با یک دور بین
دستی یا فقط یک تلفن همراه این خبر را به دور دنیا منتشر می کنند کما اینکه الآن از
افغانستان این کار را می کنند فقط با یک دور بین دستی. وقتی که بیش از صدو سی چهل
سال پیش حضرت بهاء الله می فرمودند که "این شبر عالم یک وطن و یک مقام است، از
افتخار که سبب اختلاف است بگذرید و به آنچه علت اتفاق است توجه نمایند"، اصلاً تصور
این یک شبر عالم وجود نداشت. این در دوره قاجار بود، وقتی بود که از شیراز به اصفهان
نمی توانستیم کمتر از سه روز، چهار روز، ده روز، بیست روز مسافرت بکنیم. کدام
شبر عالم؟ کدام یک وطن و یک مقام؟ الآن وضع به جایی رسیده است که تمام دنیا واقعا یک
دهکده جهانی شده است. در همان قرن خونریز بیستم مقایسه کنید اول قرن را با آخر قرن
بینید به کجا رسیده ایم. دو هفته قبل صدمین سال فرستادن اولین پیام رادیویی بسیار ساده فقط
چند کلمه از انگلستان به کانادا بود. الآن دور تا دور دنیا میلیونها مردم دارند به رادیو گوش
می گیرند. اتومبیل فقط از ۱۹۰۳ شروع شد، الآن دور دنیا بیش از پانصد ملیون اتومبیل
وجود دارد. هواپیما در ۱۹۰۸ شروع به پرواز کرد، در سال گذشته یک و شش میلیارد نفر
با هواپیما پرواز کردند. همین طور تلویزیون در ۱۹۲۶ اختراع شد الآن در دنیا بیش از دو
میلیارد نفر یک خبر واحد را در آن واحد با تلویزیون می بینند. پس وقتی آن موقع می فرمایند
این یک شبر عالم، اصلاً تصورش برای ما ممکن نبود. برای من دو چیز کاملاً تعجب آور
بوده یکی اینکه واقعا این مفهوم، این دنیا، این شبر عالم یک وطن و یک مقام است موقعی بود
که در ۱۹۶۴ اولین آمریکائی در روی ماه فرو نشست و از فضا عکس زمین را نشان می

در دوره جناب ابوالفضائل گلپایگانی چه گذشت

پنجمین دوره انجمن ادب و هنر ایران که به نام فاضل جلیل و نویسنده کم نظیر بهائی جناب میرزا ابوالفضل گلپایگانی آراسته بود به مدت ۵ روز از ۲۶ تا ۳۰ دسامبر ۲۰۰۱ در شهر لندن به خوشی و فرخندگی برگزار شد. در این دوره خجسته، فزون از چهار صد و هشتاد تن از دوستان از ۲۵ کشور جهان شرکت جستند و به سخنان ارزنده و آموزنده پانزده تن از ناطقان گرانمایه که بعضا جنبه ها و جلوه های گونه گون زندگی پربار آن فرزانه دانشمند یگانه را بررسی و پژوهش کردند گوش جان سپردند.

آقایان وحید رفتی و برهان الدین افشین و فریدالدین رادمهر درباره شخصیت روحانی و فضائل اخلاقی جناب ابوالفضل گلپایگانی داد سخن دادند. به گفته جناب رفتی آقا میرزا ابوالفضل که از قلم مرکز امریه لقب ابوالفضائل متباهی و متمایز شد در عرصه های متعدد خدمت چون تبلیغ نفوس مهمه و تألیف کتب استدلالیه و سفر به مراکز عمده جهان بهائی آن زمان و تشویق و تقویت قوه ایمانی یاران و دفاع از عهد و میثاق امر یزدان گوی سبقت از اقران ربود و به کسب رضای طلعات مقدسه حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء موقفیت نمایان یافت.

به فرموده آقای افشین جناب ابوالفضائل به پنج فضیلت از فضائل اخلاقی و روحانی ممتاز بود که عبارت باشند از مراتب والای عشق به مظهر الهی و مبین کلمه حق و اطاعت محض نسبت به آنان، عقل و حکمت و دها و خضوع و خشوع و افتادگی، خلوص نیت و پاکی طینت و بالاخره انقطاع و خدمت مستمر و خستگی ناپذیر که در نتیجه وی را مشمول این کلام مبارک ساخت که " ابوالفضائل از جمیع جهات نادر بود" به راستی جز رضای مرکز امر الهی نخواست و جز فنای محض در برابر اراده و مشیت الهی نجست. چون ذره نیست شد لذا به خورشید پیوست و چون قطره محو دریا شد لذا به بزرگی رسید.

جناب رادمهر به پاسخ این سؤال پرداخت که بزرگی جناب ابوالفضائل را به چه صفت و خصلتی در ایشان می توان منسوب و مربوط کرد؟ پس از برشمردن جلوه های شخصیت این رادمرد عالیقدر، ناطق به این نتیجه رسید که اعظم نشانه بزرگی او در جامعیت او بود که ایمان و علم و خدمت و رزانت و سهولت تحریر و تألیف و تصنیف و توانائی و قوت استدلال و تبلیغ و بسا ملکات فاضله اخلاقی از جمله تواضع و عبودیت و وارستگی همه را در خود جمع داشت و فی الحقیقه مصداق کلمه اهل بهاء بود و آنچه خوبان دارند به تنهایی در او بود.

خانم مونا خامی به استناد خاطرات حبیب جلوه های دیگری از شخصیت ابوالفضائل را مطرح کرد که حلاوت نکر آن ها کام جان حاضران را شیرین تر کرد. از جمله صفات ابوالفضائل ادب و خوش محضری و روحانیت و حالت شکرگزاری و کمال فروتنی او بود. از تمجید دیگران دل خوش نمی شد و به جای انتظار خنمی از کسی، خود به خدمت دیگران شتاب می کرد. قانع بود و کم سخن و بدور از اظهار وجود و انانیت .

چه به جا و شایسته بود که جناب افشین در مورد این دانشمند شریف این آیه قرآن کریم را صادق دانستند که **اتقوا الله يعلمکم الله** . چون قلب و روح ابوالفضائل پاک بود مانند آئینه تابناک حقائق عالیه روحانی و دینی را به درستی ادراک می کرد .

به گفته جناب رفتی از جمال ابهی حدود ده لوح و از حضرت عبدالبهاء نزدیک به یکصد وسی مکتوب به افتخار جناب ابوالفضائل عز نزول و صدور حاصل کرده است . چون فرصت تنگ بود سخنور ارجمند به نکر یک نمونه از الواح تفصیلی حضرت بهاءالله خطاب به ابوالفضائل اکتفا نمودند و آن لوحی بود که در شعبان سال ۱۲۹۹ هجری قمری در پاسخ سئوالات نه گانه مانکچی صاحب از قلم اعلی شرف نزول یافته است. ناطق بعضی از مباحث عمده این لوح مبارک را که قسمت اعظم آن در مجموعه " یاران پارسی" به طبع رسیده به صورت فشرده بیان کرد . به اعتقاد سخنران محترم حضرت بهاءالله در لوح مذکور در سه مورد تأکید مخصوص می فرمایند؛ یکی آن که باید سخن از امروز بمیان آورد و حدیث گذشته را که باری از دوش امروز بر نمی دارد بکنار نهاد. دوم این که حضرتش صاحب امر است و چون همه مظاهر الهی یفعل مایشاء. و ثالث این که حکایت، حکایت شریعت جدید است و باید به این چشم در کلمات آن حضرت نظر کرد. در مراتب نبیل به حقیقت روحانی دو مرحله از هم قابل تشخیص است: مرحله اول مرحله جستجو و شناسایی است که به مدد تعقل و تفکر صورت می پذیرد و مرحله دوم مرحله عشق است که تعبد و اطاعت را به دنبال می آورد و برای شخص جای تأمل باقی نمی گذارد . دو مرحله ای که جناب ابوالفضائل آنها را طی حیات خود در نوشت و به عنوان عاقل عاشق شهره شهر و دیار گشت .

جناب رفتی را فرصت آن به دست نیامد که مشروحاً از استدلالیه نویسی جناب ابوالفضائل سخن گویند اما همین قدر یاد آوری ایشان مهم بود که ابوالفضائل را باید سرسلسله استدلالیه نویسان دانست و متذکر بود که خود او در تحریر کتاب فراند و رسالات دیگرش در این زمینه مهم و اساسی از معارف بهائی تحت تأثیر ایقان شریف بوده و از آن کتاب الهام گرفته است .

معرفی کتاب فراند به عنوان یکی از بزرگترین آثار جناب ابوالفضائل که باید در مقایسه با کتاب فصل الخطاب مطرح شود برعهده جناب صالح مولوی نژاد بود که ضمن دو جلسه برخی از جنبه های تاریخی و ادبی آن کتاب مستطاب را بررسی و ارائه کردند. کتاب فراند یک مقدمه، دو مقاله و یک خاتمه را در بر می گیرد که ضمن آن مؤلف عالی قدر پس از بیان اساس معتقدات بهائی و تشریح روش استدلال دینی و ذکر اهم اخبار و

احادیث مربوط به این ظهور اعظم، به جواب گوئی یکایک اعتراضات شیخ الاسلام قفقاز می پردازد و به راستی حق سخندانی و دانائی را ادا می کند. کتاب او تنها استدلال بر اتبات امر و رفع ایرادات مخالفان نیست بلکه حاوی فوائد کلامی، فقهی، جغرافیائی، تاریخی، لغوی و ادبی نیز هست از جمله پاره ای وقایع تاریخی زمان چون مجلس علمای کاظمین و فتنه جوئی شیخ عبدالحسین طهرانی و نیز مجلس نزد کامران میرزا نائب السلطنه را که خود در آن حضور داشته به دقت و موشکافی عرضه می دارد و هنگام بحث از دلیل تقریر تاریخچه هفت دین عمده شایع و رائج در آن زمان را بر اساس معارف عصر خویش و به اتکاء اسناد موثق آن نوران در میان می گذارد و شرحی بس مفید راجع به نحوه تجزیه ادیان به مذاهب و فرق مختلفه تحریر می کند.

کتاب فراند نمونه نثر فصیح فارسی است و به خلاف بسیاری از کتب دینی آن زمان به سلاست و شیوائی و بلاغت کلام ممتاز است. از استعمال تشبیهات و استعارات لطیف ابا ندارد و صنایع لفظی چون جناس را به استادی به کار می برد و حتی در مواردی به مخاطب خود درس علم اللغه و فنون ادبی می دهد.

سخنرانی دیگر در باره ابوالفضائل از آقای فرید الدین رامهر بود که مطالعات مبسوط ایشان در باره عرفان و الهیات در جهان اسلام و ایران در خور یاد آوری و ستایش فراوان است. در زیر عنوان "رابطه میرزا ابوالفضل و مرکز عهد و میثاق" ایشان بیشتر به تعریف و طبقه بندی انواع عهد و میثاق پرداختند و گفتند که در کتب دینی سخن از هفت گونه عهد و بیمان می رود؛ اول عهدی که خدا در عالم ذر از انسان گرفت که او را بشناسد و بپرستد نوم عهدی که جمیع مظاهر الهی از امت خود برای ظهور جمال مبارک گرفتند و کتاب فصل الخطاب جناب گلپایگانی به شرح این اختصاص دارد و بر آگاهی وسیع او برکت دینی قبل و از جمله عهد عتیق و عهد جدید گواهی می دهد

سوم عهدی که هر مظهر ظهور از امت خود برای ظهور بعد می گیرد که در این مورد جناب ابوالفضائل با آشنائی کامل به آثار حضرت رب اعلی ارتباط دو ظهور را به خوبی روشن می کند و پرده از رموزی چون قضیه مستغاث، به دانائی برمی دارد چهارم عهدی که مظهر ظهور از خلق به نفع جانشین خود می گیرد که در این مورد هم جناب ابوالفضائل روسپید بود چون به کمال وفاداری به عهد جمال ابهی عمل کرد پنجم عهدی که مظهر امر برای اجرای شریعت الله می گیرد و می دانیم که ابوالفضائل چه اندازه در اجرای احکام مقید و در نماز و دعا و عبادت مبرز بوده است ششم عهدی که هر دیانتی برای حکمی خاص از مؤمنان خود می گیرد و اگر تلاوت آیات در صباح و مساء را در این ظهور منیع شاخص چنین عهدی بدانیم ابوالفضائل در آن به حدی تداوم داشته که فی الحقیقه به روح کلمه الهی رسیده است عهد هفتم عهدی است که به نفع آینده گرفته می شود و جناب ابوالفضائل هر چند از آن غافل نبوده اما عمرش کفاف اکمال این تعهد را نداده است.

در مورد ارتباط با مرکز عهد و میثاق یعنی حضرت عبدالبهاء ناطق محترم یاد آور شد که ابوالفضائل پس از صعود جمال ایهی به مدت دو سال گوشه گیر و ساکت بود زیرا نمی خواست سخنی بگوید که بر آتش اختلافات آن زمان دامن زند اما از سال ۱۳۱۱ هجری قمری حضرت مولی الوری او را به ارض اقدس احضار فرمودند و چون به زیارت طلعت محبوب رسید و به مطالعه آثار قلمی مرکز میثاق فائز شد منقلب گردید و به شور و هیجان آمد و عاشق وار تا آخر حیات عنصری علی رغم ضعف مزاج به بندگی و خدمت مستمر آستان آن حضرت مفتخر و پر ابتهاج بود.

در مورد آثار قلمی جناب ابوالفضائل و سبک و شیوه سخن ایشان باید در همین مقام یادی از آخرین سخنرانی انجمن ادب و هنر کرد که بر عهده جناب نعیم نبیل اکبر بود. ناطق محترم در مقدمه گفتارشان یاد آور شدند که "زبان فارسی" می تواند بر شیوه های مختلف ادای فکر اطلاق شود چنان که برای یک مفهوم که مردن باشد ده ها تعبیر مختلف به کار برده شده است. زبان معیار، خود به زبان گفتار و زبان نوشتار تقسیم می شود و در لایه های مختلف بیان و تعبیر منعکس می گردد که از آن جمله لایه های زبان تخصصی حرفه ای و ادبی هستند تشخیص این لایه ها از یکدیگر بسیار اهمیت دارد و عدم تشخیص می تواند به هنگام ترجمه منشاء دشواری و گرفتاری بشود مثلا زبان محاوره را باید در همان لایه خود ترجمه کرد و زبان ادبی را در همان لایه خود. و این متفاوت است از زبان منشیانه عهد قاجار که حتی گاه در ترجمه رمان هائی که زبان محاوره در آن به کار رفته بود مورد استفاده واقع شد و البته صحیح نبود.

زبان می تواند مرسل باشد یا آراسته معمولا در نثر مرسل جمله ها ساده و روان و کوتاه است و مقصد فقط بیان مطلب است لغات و صفات مترادف در چنین نثری به کار نمی رود و واژه های عربی معمولا در آن کمتر است و توجهی به صنایع لفظی نمی شود در حالی که نثر فنی و نثر متکلف در نقطه مقابل نثر مرسل قرار گرفته است.

اما در باره آثار جناب ابوالفضائل که در فاصله سالهای ۱۸۴۴ و ۱۹۱۴ می زیست می توان گفت که از نثر قائم مقام فراهانی متأثر بود ضمنا ایشان در زمان جوانی خود به نهضتی پیوست که طالب ترویج فارسی سره بودند. در نامه ای به سال ۱۲۹۹ هجری قمری اشاره می کند که در آموختن زبان فارسی و عربی و تحصیل ادب کوشا بوده است و در کتاب فرآید نیز به شیخ مخاطب تذکر می دهد که تغییر و تحول در زبان امری اجتناب ناپذیر است.

ابوالفضائل در نامه های خود زبان مرسل را به کار می برد و مقصدش فقط بیان مطلب است و در مواردی نیز صنایع لفظی را به اعتدال می آورد. ویژگی دیگر آثار ایشان باستانگرایی یا کاربرد لغات و تعبیرات معمول در گذشته است چون اندر به جای در یا استفاده از زبان شرطی قدیم.

ویژگی سوم کاربرد بعضی تعابیر معمول در زبان محاوره است چون جواب تراشیدن یا مرثیه خواندن.

ویژگی چهارم استفاده از سجع است زیرا ایشان خوش آهنگی کلام را می پسندید و این خصوصیت حتی در کتب استدلالیه ایشان دیده می شود.

ویژگی پنجم زیبایی و شیوایی ترجمه ایشان از عبارات عربی است.

خصوصیت دیگر یا ششم - نثر ایشان گاه تقدیم صفت بر موصوف است چون پاک پروردگار یا روشن کوکب.

ویژگی هفتم کاربرد گاه گاه ایهام است و دیگر استفاده از بعضی کلمات مهجور و نامانوس منجمله کلمات ناشناخته فارسی.

و بالاخره ویژگی مهم دیگر ایشان در مواردی توصیف به صورت تابلوسازی است چنان که در بیان فصول مختلف در تاریخ تطور ادیان به چشم می خورد.

ناطق سخن سنج کلام خود را با مناجاتی از جناب ابوالفضائل که به زبان پارسی سره نگاشته به پایان رساند و براستی حلاوت خاص به ذائقه شنوندگان بخشید.

باید یاد آور شد که دوره ابوالفضائل محدود به ذکر اوصاف و مناقب آن قنوه ابرار و سرور اختیار نبود. نه سخنرانی از مجموعه سخنرانی ها به بحث و گفتگو در موضوع های متنوع دیگری اختصاص یافت که در نتیجه انجمن مارا به سبدی که به انواع و الوان گل ها آراسته است تبدیل کرد. سخنرانی پر عمق و ممتع آقای دکتر ایرج ایمن در باره شکیبایی و مدارا مبحثی از مباحث عمده اخلاق بهائی معانی مختلف و تجلیات گوناگون اغماض و مدارا و صبر و تساهل را در زندگی فردی و اجتماعی بهائیان روشن کرد و با استناد به آیات پر شماره ای که در این زمینه از قلم اعلی و کلک حضرت عبدالبهاء تراویده ضرورت قبول تفاوت های فردی و تنوع های فکری و لزوم توجه به خوبی ها و تخری مدایح نفوس و اغماض نسبت به معایب و نقصان ها و احتراز از مجادله با نفوس و ادامه محبت و عطاوت حتی در صورت اختلاف فکر و عقیدت و اهمیت صبر و تحمل در برابر دشمنان و بیگانگان را مورد تأکید قرار داد و متذکر شد که فرد بهائی از آزادی در بیان نظرات و استنباطات شخصی خود برخوردار است ولی کسی را حق تحمیل این نظرات و استنباطات بر دیگران نیست نه اجتهاد در امر بهائی وجود دارد و نه تقلید. زیرا هرکس مجاز به درک شخصی و ماندن به بیان مدرکات فردی است و تنها حصول توافق در مسائل اصولی ضرور است اما در سایر امور نباید انتظار همفکری تام و تمام همگان را داشت.

گفتار ارزشمند خانم فرح دوستدار در باره آئین بهائی به عنوان زیر بنای اخلاقی جامعه مدنی به یک اعتبار تکمله ای بر سخنرانی آقای دکتر ایمن بود. جامعه بهائی به آزادی وجدان و آزادی فکر و بیان معتقد و پای بند است و برای همه انسان ها ارزش و حقوق متساوی قائل می شود و مشورت بهائی نه تنها نظام جدیدی را برای تصمیم گیری پیشنهاد می کند بلکه عامل توافق و همفکری در جامعه می شود و زمینه را برای همکاری هموار می سازد.

خانم دوستدار تحول معنی و مفهوم جامعه مدنی را از روزگاری که حکومت - مذهب و دین بکلی از هم جدا و مستقل بودند و جامعه مدنی محدود به آزاد مردان بود تا قرون وسطی که در آن دین و مذهب هم بر حکومت و هم بر ملت فرمانروایی پیدا کرد و حقوق

مدنی و حقوق دینی باهم مشتبه شدند، بیان کردند و نشان دادند که تحت تأثیر چه عواملی در قرون جدید این سه نهاد یعنی حکومت - ملت - دین از هم جدائی می گیرند و آزادی وجدان، تساوی ارزش ها و حقوق انسانی، جدائی نظام حقوقی دینی و مدنی در عین تضمین آزادی ادیان به وسیله قانون و نیز خصوصی شدن قضیه بین تحقق می یابند و با رواج دموکراسی، متدرجا نه فقط شهروندان مرد بلکه زنان و کسانی که سابقاً در صف بند گان و بردگان بودند به جامعه مدنی می پیوندند و با تشکیل سازمان ها و انجمن های غیر دولتی و گسترش بین المللی آن ها در نیمه دوم قرن نوزدهم جامعه مدنی مفهومی تازه پیدا می کند و وزن و اعتباری جدید می یابد به طوری که گاه جامعه مدنی و سازمان های غیر دولتی و مردمی در برابر دولت و حکومت صف آرائی می کنند که به عقیده سخنران علت اصلی آن را باید در فقدان ارزش های اخلاقی مشترک میان آحاد مردم جستجو کرد.

امر بهائی نه فقط به جامعه مدنی قوت می بخشد بلکه روابط آن را باحکومت بر اساس تازه ای باز سازی می کند و در این جاست که باید از دگرگونی مفهوم قدرت در امر بهائی سخن گفت که منبع در معنای احراز فرصت خدمت به مردم به کار می رود و دیگر به مفهوم اعمال و تحمیل اراده خود بر سایر خلق نباشد دانست.

این نکته نیز شایان تذکر است که با تغییر مفهوم و تصویر انسان در امر بهائی که به جای اندیشه گناه- کاری ذاتی در مسیحیت، از شرافت ذاتی برخوردار می شود رابطه اطاعت کورکورانه از قدرت جای خود را به احترام و رعایت و همکاری متقابل می سپرد. از سخنرانی های ارزنده ای که به این نوره انجمن جلوه و زیور خاص بخشید بیانات جناب فرهنگ جهان- پور در باره گفتگوی تمدن ها بود. ایشان با اشاره به واقعه دردناک ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ سخن آغاز کردند واقعه ای که صفحه سیاه تازه ای بر فجایع قرن کشتار مکانیزه و قصابی تکنولوژی یعنی قرن بیستم افزود و گویی تحقق همان جنگ و ستیز میان تمدن ها بود که هانتینگتون امریکایی در سال ۱۹۹۳ پیش بینی کرده بود و یا سر آغاز آینده دهشتناکی که جرج اورول در سال ۱۹۴۸ با اندیشه ای تیره نگرترسیم نموده بود اما حقیقت این است که نه آینده نگری آن یک منطقی دارد و نه تیره بینی این یک در خور توجیه است ناطق دانشمند در این که بتوان از تمدن غرب به عنوان تمدنی یک دست و یک پارچه سخن گفت تردید و تأمل نمود زیرا هم آزادی و دموکراسی و هم فاشیسم و حکومت مطلقه و تحمیل عقیده هر دو در طی تاریخ از دست آوردهای این تمدن بوده اند. از طرف دیگر می توان سنوآل کرد که فرهنگ حقیقی اسلام کدام است فرهنگ تشریح غزالی است یا فرهنگ عرفانی مولوی؟ اسلام این عربی است یا مذهب دهری خیام است؟ این نسبت خشونت که به اسلام داده شده است آیا در مسیحیت قرون وسطی که جنگ های صلیبی را پیا پی کرد مصداق واقعی نداشت؟ اصولاً تمدن نتیجه ارتباط نزدیک و گفتگو میان فرهنگ ها بوده هست هم تمدن اسلام و هم تمدن غرب زائیده برخورد و آمیزش میان بسیاری از فرهنگ ها بوده اند اما افسوس که در یک دو قرن پیش مشکلاتی در راه گفتگو و مبادله میان فرهنگ ها روی داد و از جمله آن مشکلات این بود که غرب به علت انقلاب فکری و علمی خود و تحول عظیم صنعتی بسیار از شرق پیش افتاد و به دنبال عصر روشنگری و

حرکت به سوی مادیت و عرفیت، پایه و مایه فکر دینی در تمدن غرب سست شد گفتگوی بین علم و دین که همواره تا عصر روشنگری اهمیت داشت به خاموشی گرائید و مشغله جهان مادی بر اندیشه غربی تسلط یافت.

در چنین وضع و حال است که ندای حضرت بهاءالله عالم انسانی را به معنویت تازه در سرآورده یگانگی دعوت کرد و به آنچه سبب اتحاد است رهنمون گردید و هر گونه تعصب وجدانی را مردود دانست و اندیشه بهتری و برتری را محکوم کرد.

بحث از آینده نگری بهائی که مدنیتی جهانی را در ورای همرنگی فرهنگی یا جنگ میان فرهنگ ها در قالب اندیشه وحدت در کثرت جستجوی کند برعهده گوینده این عرایض نهاده شده بود و جوهر سخن بنده این بود که هم ستیزه میان تمدن غربی و فرهنگ اسلامی منطقی ندارد و هم پیش بینی امثال فوکویاما که افق غرب را سرنوشت محتوم همه تمدن ها می شمرد و دموکراسی لیبرال و اقتصاد بازار آزاد را به وجهی که در امریکا تحقق یافته پایان و غایت تاریخ می انگاشت با واقعیات تاریخ تمدن که همواره از داد و ستد و آمیزش میان فرهنگ ها رشد و نمو و اعتلاء یافته مطابقت نمی کند. از منظر بهائی هم تمدن غرب مقرون به عیب ها و نارسائی های بسیار است که مورد نقد متفکرانی در خود مغرب زمین واقع شده چون اشپینگر، سوروکین و توینبی و هم تمدن اسلام فاقد وحدت و عاری از نیروی پرتوان خلاقیت و نیز فاقد قدرت پاسخ گوئی به چالش های خطیر روزگار جدید است و ناچار برای خروج از این بن بست تمدنی، غرب و شرق باید دست در دست هم نهند و برای ساختن مدنیتی تازه لاشرقیه و لاغربیه که در عین حال حاوی مزایای آن دو گونه تمدن باشد همت گمارند و این کلام حضرت عبدالبهاء در خطابات مبارکه را تحقق عینی بخشند که فرمود:

"از برای انسان دو بال لازم است یک بال قوه مادیه و مدنیت جسمانی است یک بال قوه روحانیه و مدنیت الهیه است بیک بال پرواز ممکن نیست دو بال لازم است"
(خطابات مبارکه جلد ۲ - صفحه ۱۸)

پاران و سروران ارجمند

پنجمین دوره انجمن ادب و هنر مانند سال ها و نوره های دیگر به حضور عده ای از دوستان و دوستداران جامعه بهائی که در مهر وطن و عشق به فرهنگ ایران با اهل بهاء همدل و هم زبان هستند مزین بود و شنیدیم که در برخی جلسات شماره آنان به سی تن رسید و از جمله آن عزیزان فرهیخته بود آقای دکتر رضا قاسمی رئیس کانون ایران در انگلستان که در باره عرفان سعدی خطابه ای آموزنده و غنی القا فرمود. در مورد جنبه های مختلف اندیشه سعدی سخن بسیار رفته اما در باره عرفان از دیدگاه این شاعر یکتا و نثرنویس بی همتا کمتر گفتگو شده است. سعدی هم معلم و مربی اخلاق و مروج فضائل انسانی است و هم استاد عشق معنوی و آگاه به رموز عرفانی اما عرفان او ساده و طبیعی و دور از هرگونه تصنع و پیچیدگی است و معطوف است به جهان عملی که تصفیه نفس و خدمت خلق باشد. بر او ایراد گرفته اند که چرا شیوه جهان وطنی پیش گرفته و از حب وطن که حدیثی است قدیم غفلت نموده است و حال آن که برای او مانند مولانا هرکجا زبان

فارسی و فرهنگ ایرانی رایج بوده حکم وطن داشته و بی گمان سعدی بزرگترین خادم زبانی بوده است که ما امروز به آن سخن می گوئیم و عامل گسترش این زبان و ادب آن حتی در قلمرو چینیان سعدی بوده است. پس فی الواقع وطن پرستی سعدی در خدمت او به فرهنگ و ادب پارسی است.

برخی از خرده گیران به تناقضات متعدد در سخن سعدی اشاره کرده اند و او را مردی متلون المزاج انگاشته اند غافل از آن که سعدی هوادار آن نوع حکمت عملی بوده که با مقتضیات زمان و مکان هم سازگاری داشته باشد و ضمناً این نکته را نباید از خاطر برد که سعدی در یکی از اشفته ترین ادوار تاریخ ایران می زیسته و از این رو کتاب گلستان او پیکره انسان را در دنیای متلاطم زمان وی که سرشار از تضادها بوده است تصویر می کند یعنی امور را چنان که بود تجسم می دهد در حالی که بوستان سعدی که انعکاس دنیای آفریده ذهن خود سعدی است صورتگر انسانهاست بدان گونه که باید باشند و در نتیجه انسان در این کتاب نفیس اخیر به مرتبتی می رسد که در آن به جز خدا نمی بیند. سعدی اوج کمال انسانیت را در نظر داشت و چشم مارا به زیبایی های انسان و عالم خلقت باز کرد و به قول آقای دکتر قاسمی او هم مانند مولانا جلال الدین بلخی و همراه او کلید دار مکتب عشق بود.

از جمله امتیازات انجمن ادب و هنر در این دوره مانند دوره های گذشته توجه به ارج و مقام هنر از جمله موسیقی است از همین رو از آقای سیروس ملکوتی تقاضا شده بود که ساعتی دوستان را همراه با خود به سیر در فضای جانفزای موسیقی ایران در اروپا رهنمون شوند.

آقای ملکوتی که خود گیتار نواز و معلم گیتار و آهنگ ساز هستند سخن را با این جمله آغاز کردند که ما مسلمان زادگان بر آنچه طی بیش از قرنی بر شما بهائیان در ایران وارد شده تأسف می خوریم و خود را به جبران این ستم مسئول و مکلف می دانیم.

ایشان پس از بیان تاریخ پیدائی هنر موسیقی که ظاهراً به تأثیر شنیدن اصوات طبیعی پیدا شد به سرزمین ایران پرداختند و ضمن تشریح وضع موسیقی ایران در دوران قبل از اسلام داد و ستدی را که در این زمینه با کشورها و فرهنگ های دیگر از جمله آشوری و یونانی و هندی روی داده معلوم داشتند و اجمالاً از آلات متعدد موسیقی که در این دوران به کار برده و بعضاً از سرزمینهای دیگر اخذ شده بود سخن گفتند. آئین اسلام در ابتدا نه با صورتگری موافق بود و نه با موسیقی و رامشگری اما وقتی خلفای عباسی به ثروت و مکننت دست یافتند کم کم روش شهریاران ساسانی را پیش گرفتند و طی دو قرن بیش از ۲۶۰ کتاب و رساله در این رشته از یونانی به فارسی و عربی ترجمه شد آثاری که مترجمان غرب در قرن دوازدهم میلادی به زبان لاتین برگرداندند و بدین گونه بنیاد نظری موسیقی علمی اروپا را استوار کردند.

آقای سیروس ملکوتی در پایان سخنان خود به تحول موسیقی از اواخر عصر قاجار تا کنون عطف نظر کردند و اعتقاد خود را به ضرورت بررسی و کار جدی به منظور ایجاد متدولوژی موسیقی ایرانی اظهار داشتند چه از این طریق است که موسیقی ایران خواهد

توانست در عرصه جهانی مطرح شود و ریشه های هنری خود را به صورتی پرورده تر و شکوفابنده تر به دنیای گسترده موسیقی عرضه دارد.

چون سخن از هنر رفت باید لطف و مهر همه موسیقی دانانی را سپاس گفت که جلسات شب به ساز و نوا و نغمه و آواز آنان رونقی شایان گرفت از جمله دو برادر گرامی جنابان سیاوش و سروش جابری و نیز هنرمند ارجمند خانم عهدیه پاکروان بدیعی و دو دختر نیک اخترشان شیدا و شبنم و آقای کاوه رحمانی و آقایان رشید و وفا مستقیم و خانم نورا امانت (صمیمی) و بالاخره خانم ایراندخت عنایتی که همگی به مجلس ما روحی تازه بخشیدند و شور و نشاطی پدید آوردند که مصداق سخن حافظ شیراز بود:

سماع زهره برقص آورد مسیحارا

این برنامه گواه آن بود که ایرانیان به خلاف آن چه طی قرن ها در فرهنگ شیعه تعلیم شده غمزده و به ماتم گرائیده نبوده و نیستند. نعمت زندگی را ارج می نهند و به زیبایی طبیعت و هنر و هرچه خوب است مهر می ورزند. نوای خوش موسیقی را به شادی استقبال می کنند و حتی از این که آهنگی عاشقانه نواخته و شعری توده پسند خوانده شود ابرو بالا نمی کشند و همان قدر موسیقی کلاسیک ایران زمین را گرامی می دارند که موسیقی فولکلوریک مناطق گونه گونه کشور خود چون گیلانی و کردی و شیرازی و بلوچی و نظائرش را و حتی از هم نوائی و همدلی با عامه خلق و آوازهای آنان دریغ ندارند که این همه از جمله رشته هائی است که مردم آن گسترده دیار متنوع الاجزاء را به هم پیوند می زند و در برابر تند بادهای روزگار محکم و استوار و پابرجا می کند. اعراب و مغول و تیموریان و ترکمنان و دیگران هم آمدند و رفتند اما فرهنگ ایران دوام کرد و هر چه از شاخه هایش شکستند و سوختند باز ترکه های تازه بر این درخت کهن سر برآورد و جوانه کرد و حتی شکوفه بیشتر آورد.

روز آخر نوره ابوالفضائل به سه سخنرانی ارزنده اختصاص یافت از جمله گفتار جناب سیروس آگاهی تحت عنوان ظهور دیانت بهائی و اشاعه نظریات جدید اجتماعی در قرن نوزدهم قرنی که جناب ابوالفضائل از پروردگان نامدار پر بار آن به شمار رفت. تنوع و کثرت نظریه های اجتماعی در قرن مذکور بیش از حد تقریر یک مجلس است. اجمالا گفته شود که قرن نوزدهم قرن تغییر شیوه ارتباطی جهان بود در این قرن مقارن ظهور حضرت باب تلگراف اختراع شد و ارتباط عددی جایگزین ارتباط لفظی و لغوی شد و فی الحقیقه مقدمات پیدائی مخابرات الکترونیکی و اینترنت فراهم شد ارتباطی که برای تحقق وحدت جهانی ضرورتی قطعی دارد. این ارتباط امکان شناسائی بهتر و داد و ستد متقابل فرهنگ ها را به وجود آورد و ناگفته پیداست که فرهنگ و جامعه انسانی در خلاء رشد نمی کنند بلکه ارتباط فیمابین یک ضرورت حیاتی است. دیانت بهائی در نیمه دوم قرن مذکور ارتباطی جدید را در قالب جهان وطنی پیشنهاد کرد و در عین حال که حب وطن را نادیده نگرفت ولی بر این بود که وصول عالم به مرحله بلوغ پذیرش یک الگوی نوین ارتباطی جهان گسترده را ایجاب می کند. ویژگی دیگر قرن نوزدهم آن که قرن انتظار بود زیرا بشارات عهد عتیق و عهد جدید می بایست در آن قرن تحقق یابد.

بی جهت نبود که عده ای افراد مطلع در قرن مذکور دعوی مهدویت کردند و فرقی را چون احمدیه در داخل جامعه وسیع اسلامی به وجود آوردند. محققان مسیحی ظهور موعود یعنی رجعت مسیحائی را در حوالی سال های ۱۸۴۰-۱۸۶۴ تعیین کرده بودند لذا در این قرن بنیاد نهضت های متعددی نهاده شد که هنوز از آنها سخن می رود (انونتیست ها، مورمون ها و مانوانان)

خصوصیت سوم آن که قرن نوزدهم شاهد ظهور شخصیت های بزرگی بود که نحوه تفکر بشری را در زمینه های مختلف دیگرگون کردند کسانی چون داروین - مارکس - فروید که بحث در هر یک مستلزم وقتی مفصل است؛ نکته اساسی این که اینان بنیاد یاورهای گذشته را بکلی زیر و رو کردند و فی الحقیقه زمینه را برای یک نظام فکری جدید هموار ساختند.

سخنران دیگر آقای مهندس بهروز جبباری بود که در باره شعر فارسی در افغانستان نطقی شیوا و دلپذیر ایراد کرد. ادبیات هر مملکتی در هر دورانی گویای حوائثی است که بر مردم آن مملکت گذشته است. شعر معاصر فارسی افغانستان هم مارا به عمق فاجعه ای که بر این ملت وارد آمده آگاه می کند.

جهت دیگر علاقه ما به این مطالعه توجه به اهمیت و دامنه گسترش زبان فارسی در خارج مرزهای ایران زمین است. آثار ادبی به زبان دری در ایران از قرن سوم هجری پدیدار شد و منشاء آن شرق ایران یعنی خراسان و افغانستان و ماوراءالنهر بود و شهرهایی چون سند و بادغیس و نطائر آن ها که اولین شعرای ایران از آن جاها برخاستند لذا می توان گفت که شعر فارسی از آغاز نوعی سرمایه مشترک هر دو ملت بوده است. شاید دوری از مرکز خلافت عباسی یکی از علل پیدائی شعر در این مناطق خاصه در دوره سامانیان شد تا آخر قرن چهارم هجری شعر فارسی منحصر به این مناطق بود ولی از اوائل قرن پنجم سرودن شعر به زبان دری در مناطق دیگر نیز شروع شد و دامنه اش از جمله به آذربایجان و اصفهان و فارس کشید. با گسترش نظامی و سیاسی ایران شعر فارسی به کشورهای دیگر هم انتشار یافت و شیرینی زبان فارسی موجب پذیرش آن و بسط نفوذش در ممالکی چون هندوچین و ترکیه و غیر آن نو گردید. روزگاری در سیلان شعر فارسی می گفتند و حتی پادشاه به فارسی سخن می گفت امپراطوران عثمانی بعضا شعر فارسی می سرودند چنانکه سلطان سلیم دیوانی در حد نوهزار بیت شعر فارسی دارد. در آلبانی زبان فارسی رائج بود. اما تلاطمات سیاسی موجب آن شد که دامنه زبان مذکور در عصر ما به چند کشور محدود شود از جمله تاجیکستان و افغانستان و شاید حدود صد میلیون نفر در مجموع آسیا به فارسی تکلم کنند هر چند پنجاه درصد مردم افغانستان زبانشان پشتو است اما اکثر مردم زبان فارسی را می فهمند.

بیش از نهضتی که "بازگشت ادبی" خوانند دریک دوره سبک هندی در شعر فارسی مقبول افتاد ولی این بازگشت در افغانستان یا تاجیکستان روی نداد و به عبارت دیگر اکثر اشعار به همان سبک نکته پرداز و باریک بین و گاه پیچیده هندی باقی ماند یعنی از قرن نوازدهم به بعد بود که تفاوت سلیقه شعری در ایران و افغانستان روی داد اما از اوائل قرن

بیستم میلادی تحولی نوین پدیدار شد و افغانستان از جهت ادبی به جای هند و پاکستان روی به ایران آورد که از جمله خلیل الله خلیلی پیش کسوت شاعران افغانستان بود که سبک جزیل خراسانی را پذیرا شد.

ناگفته نماند که در زمان استیلای کمونیسم در این منطقه کتب فارسی و آثار به خط فارسی را اثار اثار سوختند و به باد دادند اما شعر فارسی باز از سینه ها جوشید و به روانی آبشار جاری و ساری شد.

شعر افغان هم سنتی و هم نو را در بر می گیرد و شعرای افغان در شعر سنتی قوی دست هستند و به ادبیات گذشته ایران بسیار ارج می نهند و در عین حال به شعر نو هم متمایلند و جدائی و تضاد میان این دو نوع شعر در آن دیار دیده نمی شود.

لطیف ناظمی از شاعران برجسته افغان سالها دل سپرده اسلوب نیما بود اما حال به غزل به شیوه قدما روی آورده و سبکی بس منسجم را اختیار کرده است. نمونه دیگر این گونه شعرا شبگیر پولادین است که قصائدی در کمال استواری در استقبال سنائی و خاقانی دارد و هم او در شعر نو آثاری دلنشین پدید آورده است. دیگر عبدالسمیع حامد شاعر نسل جوان، ساکن کشور سوئد که شاید به سن او و همانند او کسی در میان شاعران ایران نداشته باشیم هم سنت دوست و هم بدعت گرای. نکته دیگر در باره شعر افغان کثرت حیرت انگیز بانوان افغانی است که شعر سروده اند و اخیرا مؤسسه خاوران (پارس) آثار بیش از شصت تن شاعران زن افغانی را به چاپ رسانده است که مضمون شعر بسیاری از آنان اعتراض بر وضع ناپسامان زنان در افغانستان است که در پشت دیوار های خانه و حجاب محبوس هستند اما در عین آن ظلمت کده هنوز خورشید عشق و آرزو در دل هایشان می درخشد.

ناطق محترم یاد آور شدند که تا کنون صدها مجموعه شعر افغانی منتشر شده است و این مجموعه ها تأثیر شعرای ایران را بر سخن سریان افغانی به خوبی نشان می دهد. این تأثیر فقط به شعرای مکتب خراسان و امثالهم محدود نیست بلکه نفوذ و اثر شاعران معاصر ایران چون نیما، فروغ فرخ زاد، سیمین بهبهانی، فریدون مشیری، هوشنگ ابتهاج را نیز شامل می شود.

از لحاظ موضوعی اشعار معاصر افغان غالبا سرشار از شکایت روزگار است. مضمون رائج دیگر غربت است و سوگ نوری از وطن به سوزناک ترین وجه بیان می شود. مضمون دیگر شکایت از دکان داران دین است که از هر یک نمونه هائی توسط ناطق محترم ارائه شد.

ناطق دیگر روز آخر دکتر سیروس علائی بودند که در باره جرج تاونزند که فی الحقیقه ابوالفضائل غرب بود ادای سخن کردند. حضرت عبدالبهاء در حق ابوالفضائل شرق فرموده بودند که احبا باید او را سرمشق زندگی خود قرار دهند و در تأمین رفاه و راحت او بکوشند و حتی یادآور شده بودند که ابوالفضائل نفس من است. شباهت های تاونزند با ابوالفضائل متعدد است تاونزند هم در زبان خاصه زبان دینی انگلیسی تبحر داشت چنان که ابوالفضائل این احاطه را بر دو زبان فارسی و عربی دارا بود هر دو محقق چیره دست بودند هر دو یکی از جانب حضرت عبدالبهاء و دیگری از طرف حضرت ولی امرالله به

مأموریت های مهمی برگزیده شدند و مورد وثوق و اعتماد تام طلعات مقدسه بودند. جرج برنارد شاو از کتابی که جرج تاونزند در باره ایرلند نوشته بود به تجلیل یاد کرده کما این که محققان امروز به مناسبت کشف کتاب بسیار نفیس **حدودالعالم** که توسط حضرت ابوالفضائل صورت گرفت او را ستایش می کنند.

جرج تاونزند تحصیلات ادبی در زبان انگلیسی را در دانشگاه اکسفورد به پایان برد و در علم حقوق نیز تخصص یافت چند سالی هم در امریکا گذراند که این اقامت تأثیر بسیار بر او نهاد و در آنجا بود که با سرودهای دینی هندوی یعنی بهاور گیتا آشنائی یافت و از آن زمان به الهیات روی آورد و به کشف حقائق روحانی پرداخت و حتی مدتی در خدمت کلیسا بود و در همان دوران بود که قدرت قلم او شناخته شد پس از استعفا از سمت کلیسائی چندی در یک دانشگاه امریکائی تدریس علوم الهی می کرد تا آن که از سال ۱۹۱۶ با انتشارات بهائی آشنا شد و در سال ۱۹۱۹ عریضه اخلاص به حضور حضرت عبدالبهاء فرستاد بعد از ایمان به ملاحظاتی یک چند از حوزه کلیسا بیرون رفت. در طول زمان یک صد و پنجاه توفیق از حضرت ولی امرالله دریافت کرد و مرجوعات آن حضرت را به کمال صمیمیت انجام داد و عناوین دو کتاب : **Dawn Breakers** و **God Passes By** را او به حضور مبارک پیشنهاد کرد. بعد از کلیسا استعفای رسمی داد و استعفانامه خود را به همه جا فرستاد. از جرج تاونزند آثار متعددی بوجود آمده که شایسته است بهتر و بیشتر شناخته شود. در همه آثار او انصاف و اعتدال جلوه گر است فصاحت و زیبایی و سلاست کلام او ستودنی است. حضرت ولی امرالله او را بهترین نویسنده بهائی خواندند. تاونزند صاحب اشعاری نیز هست که ناطق محترم ترجمه نمونه هایی از آن را قرائت کردند.

دوستان ارجمند و گرامی

چون به پایان دوره ابوالفضائل رسیده ایم حق است که از همه کسانی که در تهیه و اجرای برنامه و سازمان دادن به این مجمع به وجهی از وجوه دخالت داشته اند صمیمانه تشکر کنیم هم چنین وظیفه خود می دانم که از خانم گیتی اجتماعی و همکاران ایشان در راندیوی پیام دوست که ما را با فعالیت های این رادیوی موج کوتاه بهائی آشنا کردند به نمایندگی همه شما عرض امتنان کنم. فراموش نکنیم که تنظیم هر نیم ساعت برنامه پیام دوست مستلزم حدود بیست ساعت کار شبانه روزی است و چه بسا این کارگردانان پیام دوست از آسایش و خواب شب می گذرند تا چون نسیم سحری پیام دوست را به گوش مردم ایران برسانند همت بلندشان مشکور و مأجور باد .

دوستان عزیز و شنوندگان عزیز نباید سپاس خود را به شما عزیزان ناگفته گذاریم به حقیقت مدیون شما هستیم که از آشوب روزگار نهرسیده و با اطمینان به حفظ و صیانت الهی از دورترین نقاط عالم حتی از استرالیا و نیوزیلند، از امارات متحده، از عربستان، کانادا، امریکا علاوه بر ممالک مختلفه اروپا به شهر لندن آمدید و این انجمن را به حضور خود برنور و جلوه و شکوه فرمودید برای همه شما بازگشتی مقرون به تندرستی و رضا و شادکامی مسئلت داریم و همه شمارا به لطف خدا می سپاریم.

پایان

DANESH VA BINESH 5

PUBLISHED BY BAHAI SOCIETY FOR ART AND LETTER
(UK)